

# مختار الآداب

تأليف

شيخ صدوق ابن بابويه

ترجمه

شيخ عبد الغني محمدی شاهرودی

جلد دوم

دار الكتب الإسلامية

متن و ترجمہ  
مُعَانِي الْأَخْبَانِ

تأليف

شیخ صدوق  ابن بابویہ

مرکز تحقیقات و نشر اسلامی  
ابی جعفر محمد بن علی بن الحسن قمی

مترجم:

شیخ عبد العالی محمدی  
شاهرود

مجلد دوم  
حق طبع محفوظ

ناشر  
دارالکتب الاسلامیه

ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.

[معانی الاخبار (فارسی - عربی)]

متن و ترجمه معانی الاخبار / تألیف: شیخ صدوق (ابن بابویه) ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی؛ مترجم عبدالعلی محمدی شاهرودی. - تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷. ج ۲

ISBN : 964-440-064-X (دوره)

ISBN: 964-440-062-3 (۱ ج. ۳۰۰۰۰ ریال)

ISBN: 964-440-063-1 (۲ ج. ۳۰۰۰۰ ریال)

ج. ۲: چاپ سوم: ۱۳۸۵.

۱. احادیث شیعه - قرن ۴ ق. الف. محمدی شاهرودی، عبدالعلی، مترجم. ب. عنوان. ج.

عنوان: معانی الاخبار.

۲۹۷/۲۱۲

۴۱۰۶۲۹/الف

۱۳۷۷

۷۷-۱۸۵۸۲

کتابخانه ملی ایران



کتابخانه

مرکز تحقیقات کتابداری و علوم اسلامی

۳۵۱۵۸

شماره ثبت:

تاریخ ثبت:

نام کتاب: معانی الاخبار (جلد دوم)

مؤلف: شیخ صدوق

مترجم: شیخ عبدالعلی محمدی شاهرودی

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: سوم

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵ ه. ش. سال پیامبر اعظم

صفحه و قطع: ۴۶۴ صفحه، وزیری

چاپ: چاپخانه مروی

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

شابک ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۶۳ - ۱ ISBN 964 - 440 - 063 - 1

شابک دوره ۲ جلدی X - ۰۶۴ - ۴۴۰ - ۹۶۴

ISBN - SET 964 - 440 - 064 - X VOL. 2



﴿ قابل توجه ﴾

متن عربی این کتاب با نسخه های خطی  
معانی الاخبار مشایخ عظام توسط  
جناب آقای علی اکبر غفاری مقابله و  
تصحیح شده و کاملاً مورد وثوق میباشد .

مترجم



مرکز تحقیقات و نشر اسلامی

## «باب»

### «مضی الغایات»

۱ - حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أبيوب بن نوح ، عن محمد بن أبي عمير ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال : الاشتهار بالعبادة ريبة ، إنَّ أبي حدَّثني عن أبيه ، عن جدِّه عليه السلام أنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : أعبد الناس من أقام الفرائض ؛ و أسقى الناس من أدَّى زكاة ماله ؛ وأزهد الناس من اجتنب الحرام ؛ وأتقى الناس من قال الحق فيما له وعليه ؛ وأعدل الناس من رضي للناس ما يرضى لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه ؛ وأكيس الناس من كان أشدَّ ذكراً للموت ؛ وأغبط الناس من كان تحت التراب قد آمن الغياب يرجو الثواب ؛ وأغفل الناس من لم يتعظ بتغيير الدنيا من حال إلى حال ؛ وأعظم الناس في الدنيا خطراً من لم يجعل للدنيا عنده خطراً ؛ وأعلم الناس من جمع

### \* (باب ۱۸۵ - عاشرین کمالات) \*

۱- ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: شهرت یافتن به عبادت مایهٔ نهمت و آشفنگی است، همانا پدرم، از پدرش، از اجداد بزرگوارش - عَلَيْهِمُ السَّلَام - برایم نقل نمود که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجا آورد و بخشنده‌ترین مردم شخصی است که زکات مالش را بپردازد، و پارساترین مردم آنکس است که از حرام کناره گیرد، و پرهیزگارترین مردم کیستکه حق را بگوید چه به نفع او باشد چه به زیانش، و دادگرتترین مردم انسانی است که برای مردم بپسندد آنچه را بر خود می‌پسندد و آنچه را بر خود خوش ندارد، بر مردم نیز نپسندد و هوشیارترین مردم آنکس است که بیشتر به یاد مرگ باشد، و کامیاب‌ترین انسان که مردم به حال او حسرت می‌خورند کسی است که در زیر خاک از کیفر الهی آسوده می‌باشد و امید ثواب دارد، و بی‌خبرترین مردم شخصی است که به دگرگون شدن دنیا از حالی به

علم الناس إلى علمه ؛ وأشجع الناس من غلب هواه ؛ وأكثر الناس قيمة أكثرهم علماً ؛ وأقل الناس قيمة أقلهم علماً ؛ وأقل الناس لذّة الحسود ؛ وأقل الناس راحة البخیل ؛ وأبخل الناس من بخل بما افترض الله تعالى عليه ؛ وأولى الناس بالحقّ أعلمهم به ؛ وأقلّ الناس حرمة الفاسق ؛ وأقلّ الناس وفاء الملوک ؛ وأقلّ الناس صديقاً المملک ؛ وأقفر الناس الطماع ؛ وأضی الناس من لم یکن للحرم لیسراً ؛ وأفضل الناس إيماناً أحسنهم خلقاً ؛ وأکرم الناس أنفاهم ؛ وأعظم الناس قدراً من ترک ما لا یصلیه ؛ وأورع الناس من ترک المراء وإن کان محضاً ؛ وأقلّ الناس مروءة من کان کاذباً ، وأشقی الناس الملوک ؛ وأمت الناس المتکبر ؛ وأشدّ الناس اجتهاداً من ترک الذنوب ؛ وأحكم الناس من قرأ من

حالی دیگر پندنگیرد، و ارزشمندترین انسان در دنیا فردی است که دنیا نزد او بی ارزش باشد، و داناترین مردم کسی است که هانش دیگران را با علم خود فراهم آورد، و دلیرترین مردم آنکس می باشد که بر آهوی نفس خود چیره گردد، و پربهاترین مردم دانشمندترین آنانست، و کم بهاترین مردم کم دانش ترین آنانست، و کم لذت ترین مردم شخص حسود، و کم آسایش ترین مردم خسیس است و بخیل ترین مردم شخصی است که بر انجام آنچه خدای تعالی بر او واجب ساخته بخل ورزد، و سزاوارترین مردم به حق آنست که به آن بیشتر عمل نماید، و کم حرمت ترین مردم آدم فاسق هرزه است، و بی وفاترین مردم پادشاهانند، و غیر صمیمی ترین مردم سلطان است، و فقیرترین کس شخص آزمند می باشد، و بی نیازترین مردم کسی است که خود را از بند اسارت طمع رها ساخته، و برترین مردم از جهت ایمان خوشی خوی ترین آنان، و گرامیترین شخص پرهیزکارترین مردم است، و با قدر و منزلت ترین آنان فردی است که پیرامون کار بیهوده که سودی برایش ندارد نگردد، و پارساترین مردم کسی است که در گفتگو جدل ننماید گرچه حق با او باشد، و خائن ترین مردم دروغگوست و سنگدل ترین مردم زمامدارانند، و منفورترین مردم متکبر است، و کوشاترین مردم کسی است که

جهال الناس؛ وأبعد الناس من خالط كرام الناس؛ وأعقل الناس أشدهم مداراة للناس؛ وأولى الناس بالشبهة من جالس أهل التهمة؛ وأعتى الناس من قتل غير قاتله، أو ضرب غير ضاربه؛ وأولى الناس بالمعفو أقدروهم على العفوة؛ وأحق الناس بالذنب بالسفيه المفتاب؛ وأذل الناس؛ من أهل الناس؛ وأحزم الناس أكظمهم للغيظ؛ وأصلح الناس أصلحهم للناس؛ وخير الناس من انتفع به الناس.

٢- حدّ ثنا علي بن عبد الله الوراق، قال: حدّ ثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن معروف عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي، عن الحسن بن سعيد، عن الحارث بن محمد بن النعمان الأحمول صاحب الطاق، عن جميل بن صالح، عن أبي عبد الله الصادق عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: من أحب أن يكون أكرم الناس فليتق الله عز وجل ومن أحب أن يكون أتقى الناس فليتوكل على الله؛ ومن أحب أن يكون أغنى الناس فليكن بساعده عز وجل أو ثقی

گناهان را انجام ندهد، واقع بین ترین مردم آن است که از نادانان بگریزد، و سعادتمندترین آنان شخصی است که با مردم بزرگوار آمیزش داشته باشد، و خردمندترین مردم آن است که با مردم بزرگوارتر باشد، و سزاوارترین مردم به تهمت کسی است که با متهمین نشست و برخاست نماید، و سرکش ترین مردم فردی است که غیر شخصی را که با او در نبرد است بکشد یا غیر ضارب خود را مورد ضرب و شتم قرار دهد، و سزاوارترین مردم به گذشت توانمندترین ایشان بر کیفر دادن است، مستحق ترین مردم به گرفتار شدن در دام گناه نابخرد غیبت کننده، و خوارترین کس، انسانی که به مردم اهانت نماید می باشد، و دور اندیش ترین مردم آنکه بتواند خشم خود را بیشتر کنترل نماید، شایسته ترین مردم کسی است که خیر خواه تر از دیگران باشد و بهترین مردم آن کس است که مردم از وی بهره مند گردند.

٢- جميل بن صالح از امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت نموده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: شخصی که مایل است ارجمندترین مردم باشد باید از خدا پروا داشته باشد، و هر کس که بخواهد پرهیزگارترین مردم

منه بما فی یدہ ثم قال ﷺ : أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَرِّ النَّاسِ؟ قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : مَنْ أْبْغَضَ النَّاسَ وَأَبْغَضَهُ النَّاسُ . ثُمَّ قَالَ : أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَرِّ مَنْ هَذَا؟ قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : الَّذِي لَا يَفِيلُ عَشْرَةَ وَلَا يَقْبَلُ مَعْتَرَةً وَلَا يَقْفِرُ ذُبَابًا . ثُمَّ قَالَ : أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَرِّ مَنْ هَذَا؟ قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرُّهُ مَوْلَا بَرٍّ حَيٍّ خَيْرُهُ ، وَإِنْ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ ﷺ قَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ : يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَحِدُّوا بِالْحِكْمَةِ الْجَهْلِيَّةِ فَتُظْلَمُوا ، وَلَا تَمْنَعُوا أَهْلَهَا فَتُظْلَمُوا ، وَلَا تَعِينُوا الظَّالِمَ عَلَى ظُلْمِهِ فَيُبْطِلَ فَضْلَكُمْ ؛ الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ : أَمْرٌ مَبِينٌ لَكَ رَشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ ، وَ أَمْرٌ مَبِينٌ لَكَ غِيَّةٌ فَاجْتَنِبْهُ ، وَ أَمْرٌ اخْتَلَفَ فِيهِ فَرُدَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

۳ - حدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ

باشد باید بر خدا اعتماد کند، و هر کس دوست دارد غنی‌ترین مردم باشد باید بداند چه نزد خداست بیشتر اطمینان نماید تا آنچه در دسترس خودش می‌باشد، سپس فرمود: آیا نمی‌خواهید شما را از بدترین مردم آگاه سازم؟ عرض کردند: بلی (آگاه فرما)، یا رسول الله، فرمود: کسی که مردم را دشمن دارد؛ و مردم هم او را دشمن دارند، سپس فرمود: شما را آگاه نکنم به بدتر از این؟ عرض کردند: آری پیامبر خدا، فرمود: آنکه از لغزش نگذرد، و عذر را نپذیرد، و گناهی را نبخشد، سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا، فرمود: کسی که از شرش آسوده نباشند، و به خیرش امید نرود.

همانا عیسی بن مریم در میان آنجمنی از بنی اسرائیل بپاخواست و فرمود: ای بنی اسرائیل حکمت را به نادانان یاد ندهید که به آنان ستم نموده باشید، و از آه‌های دروغ مدارید که بدانها ظلم نموده باشید، و ستم پیشه را در ظلم یاری نکنید که فضیلت خود را نابود ساخته‌اید. امور سه گونه است: امری که راه راست در آن بر تو روشن است پیرو آن باش، و امری که گمراهی بر تو آشکار است از آن دوری گزین، امری که مورد اختلاف است آن را به خدای عز و جل باز گردان.

۳ - اسماعیل بن ابی زیاد گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش



الحسين بن يزيد النوفلي ، عن إسماعيل بن أبي زياد ، عن الصادق جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : سئل رسول الله ﷺ : أي المال خير ؟ قال : زرع زرعه صاحبه وأصلحه وأدى حقه يوم حصاده . قيل : يا رسول الله فأي المال بعد الزرع خير ؟ قال : رجل في غنمه . قد تبع بها مواضع القطر ، بهيم الصلاة ويؤتي الزكاة . قيل : يا رسول الله فأي المال بعد الغنم خير ؟ قال : البقر تغد وبخير ومروح بخير . قيل : يا رسول الله فأي المال بعد البقر خير ؟ قال : الراسيات في الوحل والمطيمات في المحل ، نعم الشيء النخل من باعه فإتعا ثمنه بمنزلة رماد على رأس شاهق اشتدت به الرياح في يوم عاصف ، إلا أن يخلط مكانها . قيل : يا رسول الله فأي المال بعد النخل خير ؟ فسكت ، فقال له رجل : فأين الأبل ؟ قال : فيها الشفاء والجفاء والعناء وبعد الدار تغد ومُدبرة و

عليهم السلام روایت نموده که از پیغمبر خدا ﷺ سؤال شد: کدام ثروت بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بدست خود کشته و بشمر رسانده، و زکوة آن را بپردازد، عرض شد: پس از کشاورزی کدام دارائی بهتر است؟ فرمود: گله‌داری که خود گوسفندانش را در چراگاههای باران‌گیر می‌چراند و نماز می‌خواند و زکوة می‌دهد.

عرض شد: پس از گوسفند کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاوداری که بامداد و شامگاه به صاحبش خبر می‌رساند و شیر می‌دهد. عرض شد: پس از گاوداری کدام ثروت بهتر است؟ فرمود: درختان بلندی که در گل و لای ریشه دارند و قد برافراشته‌اند و با وجود کم رسیدن باران به آنان میوه می‌دهند، و در خشکسالی خوراک مردم را فراهم می‌کنند (منظور نخل خرما است). سپس فرمود: چه چیز خوبی است درخت خرما، هر کس آنرا بفروشد بهایش مانند خاکستری است که در قلعه مرتفعی باشد، و در روز طوفانی تند بادی بر آن وزد و آن را پراکنده نماید، مگر اینکه به بهای آنچه فروخته نخل دیگری بنشانند، عرضه داشتند: ای پیامبر خدا پس از درخت خرما چه دارائی بهتر است؟ حضرت سکوت فرمود، مردی عرض کرد: پس چرا در باره شتر چیزی نفرمودید؟ فرمود: بدبختی،

تروح مُدْبِرَةٌ لَا يَأْتِي خَيْرُهَا إِلَّا مِنْ جَانِبِهَا الْأَشْأَمِ، أَمَا إِنِّي لَا تَعْدِمُ الْأَشْيَاءَ  
الْفَجْرَةَ.

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ:  
حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ قِرَاءَةً، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمُطَّلِي، قَالَ: حَدَّثَنَا  
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرٍ الْمُرَادِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ  
أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ [عَنْ] عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ  
عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ يُعَبِّئُهُمْ لِلْحَرْبِ إِذْ أَتَاهُ شَيْخٌ عَلَيْهِ شَجَبَةُ السَّفَرِ،  
فَقَالَ: أَيُّنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقِيلَ: هُوَ ذَا. فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ  
نَاحِيَةِ الشَّامِ وَأَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ قَدْ سَمِعْتُ مِنْكَ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَا أُحْصِي وَإِنِّي أُظَنُّكَ سَتَفْتَالُ  
فَعَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ. قَالَ: نَعَمْ يَا شَيْخَ، مَنِ اعْتَدَلَ يَوْمَئِذٍ فَمَنْ مَغْبُورٌ؟ وَمَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا

و بدخوشی، و رنج و آوارگی، در شتر فزاری است که صبح و شام نگون بختی آورد  
(بخاطر کم سود بودن نسبت به بختی که در بزرگوار می زیاده) و خیری ندهد  
مگر از آن سوی که بد بمن تر است، مردمان بخت برگشته تبهکار از آن دست  
برندارند.

۵. عبدالله بن بکر مُرَادِي گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدرش از  
جدش از امام سجاد از پدرش علیهم السلام روایت نمود، که فرمود: در آن هنگام  
که امیرالمؤمنین علیه السلام تجهیزات ارتش خود را برای پیکاری فراهم می ساخت و  
مشغول صف بندی آنان بود يك روز با اصحاب خود نشسته بود پیر مردی که  
هاله ای از رنج سفر چهره اش را گرفته بود از راه رسید و گفت: امیرالمؤمنین  
کجاست؟ گفتند: او آنجاست. آنگاه بر آن بزرگوار سلام داد و عرض کرد: یا  
امیرالمؤمنین من از جانب دمشق می آیم و پیری سالخورده ام، آوازه فضل بیشمار  
تو را شنیده ام، و چنین می پندارم که تو را خواهند کشت، پس بمن پیامور از آنچه  
خدا بتو آموخته است، فرمود: آری ای پیر مرد هر کس دو روزش یکسان

هسته اشتدت حسرته عند فراقها؛ و من كان غداً شرّ يوميه فمحروم؛ و من لم يبالي ما  
 رزى من آخرته إذا سلمت له دنياه، فهو هالك؛ و من لم يتعاهد النقص من نفسه  
 غلب عليه الهوى و من كان في نقص فالحوت خير له، ياشيخ ارض للناس ما ترضى لنفسك و  
 ائت إلى الناس ما تحب أن يؤمنوا إليك. ثم أقبل على أصحابه فقال: أيها الناس أما  
 ترون إلى أهل الدنيا يمسون و يصبحون على أحوال شتى فين صريع يتلوّى، و بين  
 عائد و معود و آخر ينقبه بحدود، و آخر لا يرجي و آخر مستجى، و طالب الدنيا

(بر کمال خود چیزی نیفزوده) باشد مغبون گشته، و هر کس که قصدش از تلاش،  
 دنیا باشد هنگام جدا شدن از آن افسوسش فراوان است، و آنکس که فردای او  
 زیانبارتر از امروزش باشد بی بهره مانده است.

و انسانی که از کمبود توشه آن سواش باکی نداشته باشد در صورتی که  
 به دنیایش آسیبی نرسد تباه شود، و شخصی که کاستی از نفس خود را  
 اهمیت ندهد، هوای نفس بر او پیروز گردد.

و فردی که در سرآشویی سقوط نفس خویش واقع شود مرگ برایش بهتر  
 (از زندگی) است.

ای پیر مرد برای مردم بیسند آنچه را برای خود می‌پسندی، و به مردم  
 همان را روادار که دوست داری به تو روادار شده شود. آنگاه روی به اصحابش نمود  
 و فرمود: مردم، مگر اهل دنیا را نمی‌نگرید، که با چه حالاتی مختلف و  
 دگرگونیهائی صبح را به شام می‌برند و روز و شب را سپری می‌کنند؟ یکی بر  
 زمین خورده، دست و پا می‌زنند و دیگری بیمار، و آن دیگر به عیادتش میرود، و  
 آن يك در حال جان دادن است، و از دیگری قطع امید شده، و بر تن کس دیگر  
 کفن شده بر روی تابوت است (وه که چه غفلت زده است این بشر) او در  
 جستجوی دنیا و مرگ در جستجوی اوست، و غافلی است که از او غفلت نشده، و  
 باز ماندگان هم بدنهای گذشتگان در حرکتند.

والموت يطلبه ، وغافل ليس بمغفول عنه ، وعلى أثر الماضي يصير الباقي . فقال له زید بن صوحان العبدی : یا امیر المؤمنین ای سلطان أغلب وأقوی ؟ قال : الهوی ؛ قال : فأي ذل أذل ؟ قال : المعرض على الدنيا ؛ قال : فأي فقر أشد ؟ قال : الکفر بعد الإیمان ؛ قال : فأي دعوة أضل ؟ قال : الدّاعي بما لا یكون ؛ قال : فأي عمل أفضل ؟ قال : التقوی ؛ قال : فأي عمل أتبع ؟ قال : طلب ما عند الله ؛ قال : فأي صاحب شر ؟ قال : المترین لك معصية الله ؛ قال : فأي الخلق أشقى ؟ قال : من باع دينه بدنيا غيره ؛ قال : فأي الخلق أقوى ؟ قال : الحليم ؛ قال : فأي الخلق أشح ؟ قال : من أخذ المال من غیر حله فجعله فی غیر حقه

زید بن صوحان عبّدی عرض کرد: ای امیر المؤمنین:

- کدام قدرت سلطه گرتن و قوی تر است؟ فرمود: هوای نفس.
- کدام خواری ذلت بارتر می باشد؟ فرمود: آزمندی بر دنیا.
- کدام تنگدستی دشوارتر است؟ فرمود: کفر ورزیدن بعد از ایمان.
- کدام دعوت گمراه کننده تر است؟ فرمود: دعوت به آنچه که واقعیت

ندارد.

- کدام عمل برتر است؟ فرمود: پرهیزکاری.
- کدام عمل کامیاب کننده تر می باشد؟ فرمود: خواستن آنچه نزد خداست.

- پس چه کسی زیان بیشتری می رساند؟ فرمود: آنکه نافرمانی خدا را در نظرت آرایش دهد.

- کدام مخلوق بدبخت تر است؟ فرمود: آنکه دینش را به دنیای شخص دیگری بفروشد.

- کدامیک از آفریدگان نیرومندترند؟ فرمود: بردباران.
- کدامیک از مخلوقات بخیل تر است؟ فرمود: کسی که ثروتی را از غیر راه حلال بدست آورد و در غیر حق خودش مصرف نماید.

قال : فأي الناس أكيس ؟ قال : من أبصر ربه من غيبه فمال إلى ربه ؛ قال : فمن أحلم الناس ؟ قال : الذي لا يضب ؛ قال : فأي الناس أثبت رأياً ؟ قال : من لم تغره الناس من نفسه ولم تغره الدنيا بقشورها ؛ قال : فأي الناس أحمق ؟ قال : المغتر بالدنيا وهو يرى ما فيها من تقلب أحوالها ؛ قال : فأي الناس أشد حسرة ؟ قال : الذي حرم الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين ؛ قال : فأي الخلق أسمى ؟ قال : الذي عمل لغير الله يطلب بعمله الثواب من عند الله عز وجل ؛ قال : فأي الفروع أفضل ؟ قال : القانع بما أعطاه الله ؛ قال : فأي المصائب أشد ؟ قال : المصيبة بالدين ؛ قال : فأي الأعمال أحب إلى الله عز و

- کدامیک از مردم زیرک‌ترند؟ فرمود: کسی که راه رشد و ترقی و سود و زیان خود را شناسائی کند، و در آن راه گام بردارد.
- کدامیک از مردم صبورتر است؟ فرمود: آنکه خشمگین نگردد.
- کدامیک از مردم پابدارتر است؟ فرمود: شخصی که مردم او را با چاپلوسی و تعریفهای نابجای بخود تکرار و تهنیت سازند به آرایش دنیا خود را نبازد.
- کدامیک از مردم احمق‌ند؟ فرمود: آنکس که فریفته دنیا گردد با وجودی که دگرگونیهای احوال را در آن مشاهده می‌نماید.
- افسوس کدامیک از مردم بیشتر است؟ فرمود: آنکه از دنیا و آخرت محروم گشته که او همان زیانکار آشکار است.
- کدامیک از آفریدگان کورند؟ فرمود: آنکه عملی برای غیر خدا انجام دهد و برای آن کار خود از سوی پروردگار پاداش خواهد.
- کدام قناعت بهتر است؟ فرمود: راضی و خرسند بودن به آنچه خدا داده است.
- کدام رنج و اندوه جانگزانتر است؟ فرمود: رنج و اندوهی که برای دین باشد.
- کدام عمل نزد خدا محبوب‌تر است؟ فرمود: انتظار فرج (قائم آل محمد

جل؟ قال: انتظار الفرج. قال: فأي النّاس خير عند الله عز وجل؟ قال: أخوفهم لله وأعملهم بالتقوى وأزهدهم في الدّنيا؛ قال: فأي الكلام أفضل عند الله عز وجل؟ قال: كثرة ذكره والتضرّع إليه والدّعاء؛ قال: فأي القول أصدق؟ قال: شهادة أن لا إله إلا الله؛ قال: فأي الأعمال أعظم عند الله عز وجل؟ قال: التسليم والورع. قال: فأي النّاس أصدق؟ قال: من صدق في المواطن؛ ثمّ أقبل عليه السّلام على الشيخ فقال: يا شيخ إن الله عز وجل خلق خلقاً ضيق الدّنيا عليهم نظراً لهم فزهدهم فيها وفي حُطامها فرغبوا في دار السّلام التي دعاهم إليها وصبروا على ضيق الميعة وصبروا على المكروه واشتاقوا إلى ما عند الله من الكرامة وبذلوا أنفسهم ابتغاء رضوان الله وكانت خاتمة أعمالهم

عجل الله تعالى فرجه).

- کدامیک از مردم در درگاه الهی برتر است؟ فرمود: آنکس که خدا ترسی و پرهیزکاری را بیشتر شیوه خود ساخته، و در دنیا زاهدتر باشد.  
- در نزد خدا کدام سخن با ارزش تر است؟ فرمود: زیادی یاد او، و زاری در پیشگاهش و دعا.

- کدام گفتار صحیح تر است، فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ معبودی جز خدا نیست.

- کدام عمل نزد خدا عظیم تر است؟ فرمود: گردن نهادن به اوامر و نواهی خدا و پارسائی.

- چه کسی از مردم راستگو تر است؟ فرمود: کسی که در زمانهای جنگ و میدان کارزار راستگو باشد. سپس آن بزرگوار روی به پیرمرد نموده، فرمود: خداوند عز و جل مخلوقاتی را آفرید که دنیا در نظرشان تنگ جلوه نمود، پس ایشان را در دنیا و مال آن گوشه گیر نمود، پس میل کردند به خانه امنی که خدا ایشان را به سوی آن فراخوانده بود. و آنان بر تنگی و فشار زندگی صبر پیشه کردند، و با ناملایمات سازش کردند، و به کرامتی که نزد خداست اشتیاق

الشهادة فلقوا لله وهو عنهم راض ، و علموا أن الموت سبيل من مضى ومن بقي ، فتروا  
 لا خرمهم غير الذهب و الفضة ، ولبسوا النخس ، و صبروا على الذل ، و قدّموا الفضل ،  
 و أحبوا في الله ، و أبغضوا في الله عز وجل ، أولئك المصايح في الدنيا و أهل النعيم في  
 الآخرة والسلام .

فقال الشيخ : فإين أذهب و أدم الجنة - و أنا أراها و أرى أهلها معك يا أمير المؤمنين ؟  
 جهنمي بقوة أنفوي بها على عدو فاعطاء أمير المؤمنين عليه السلام سلاحاً و حمله و كان في الحرب  
 بين بني أمير المؤمنين عليه السلام و ضرب قنمها قنمها و أمير المؤمنين عليه السلام يصعب مما يصنع فلما اشتدت  
 الحرب أقدم فرسه حتى قتل - رحمه الله عليه - و أبصر رجل من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام

ورزیدند، و برای دستیابی به خردمندی پروردگار جان باختند، و پایان اعمال  
 ایشان شهادت بود، پس خداوند را ملاقات کردند در حالیکه از ایشان خرسند بود،  
 و دانستند که مرگ راه گذشتگان و آیندگان است، لذا برای آن سرای خود چیزی  
 غیر از طلا و نقره اندوختند، و لباس درست پوشیدند، و برخواری صبر کردند، و  
 فضیلت را مقدم داشتند، و برای خدا دوستی کرده و یا دشمنی ورزیدند، اینان در  
 دنیا چراغهایند و در آخرت اهل نعمات، والسلام.

پیر مرد گفت: بهشت را بگذارم و بکجا روم؟ در حالیکه آن را می بینم، و  
 اهل بهشت را مشاهده می کنم که با تو هستند، ای امیر مؤمنان! مرا به ساز و برگ  
 نظامی مجهز ساز تا با دشمنانت پیکار کنم. آنگاه امیرالمؤمنین عليه السلام وی را مسلح  
 کرده و بر مرکبش سوار نمود و او عازم جنگ شد در میدان نبرد قدم بقدم  
 پیشاپیش امیرالمؤمنین صفوف دشمن را می شکافت بگونه ای که آن بزرگوار از  
 قدرت و چالاکی او شگفت زده بود، و چون آتش جنگ زبانه کشید اسب خود را  
 به پیش تاخت تا به شهادت رسید - رحمه الله علیه - یکی از همراهان امیرالمؤمنین  
 پی جوئی نمود، او را در خالک و خون غلطیده و شربت شهادت نوشیده دید،  
 سپس اسبش را یافت و اسلحه اش را نیز که در زیر بازوی خود پنهان کرده بود پیدا

فوجدہ سریعاً و وجد دابّته و وجد سيفه فی ذراعہ ، فلما انقضت الحرب أتى أمير المؤمنين عليه السلام بدابّته وسلاحه وصلى عليه أمير المؤمنين عليه السلام فقال : هذا والله السعيد حقاً فترحموا على أخيكم .

### ﴿ باب ﴾

\*(معنی الكنز الذی کان تحت جدار الفلامین الیتمین)\*

۱ - حدّثنا محمد بن الحسن - رحمه الله - قال : حدّثنا محمد بن یحیی العطّار ، عن محمد ابن أحمد ، قال : حدّثنا الحسن بن علی رفعه إلى عمرو بن جیع رفعه إلى علی عليه السلام فی قول الله عزّ وجلّ : « وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا » قال : کان ذلك الكنز لوحاً من ذهب فیمکتوب « بسم الله الرحمن الرحیم لا إله إلا الله » حدّث رسول الله ، عجبت لمن یعلم أنّ الموت حقّ کیف یفرح ! عجبت لمن یؤمن بالقدر کیف یحزن ! عجبت لمن یذكر التّبار کیف یضطک ! عجبت لمن یرى الدّنیا ویتصرّف أهلها حالاً بعد حال کیف یطمئنّ إليها ۱۹ .

نمود، و پس از پایان جنگ اسیر را خدمت امیرالمؤمنین آورد، و آن بزرگوار برای او طلب رحمت نمود و فرمود که خدا سوگند که او حقیقتاً کامیاب گشت، شما هم برای برادران از خدا درخواست رحمت نمائید.

\*(باب ۱۸۶ - معنی گنج زیر دیوار که از آن دو پسر یتیم بود)\*

۱ - عمرو بن جمیع مرفوعاً از امیرالمؤمنین روایت نمود؛ در باره گنجی که خدای عزّ و جلّ می فرماید؛ «وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا» و در زیر آن گنجی برای آنان بود - کف : ۸۶) فرمود: آن گنج ورقی بود از طلا، که در آن نوشته شده بود: به نام خداوند (بخشنده مهربان) نیست معبود بر حقّ جز الله، محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست، در شگفتم از کسی که می داند مرگ حق است چگونه شادمان می گردد؟! عجب دارم از آنکس که ایمان به تقدیر دارد چگونه آندوهگین می شود؟ و در شگفتم از فردی که به یاد آتش جهنّم است چگونه می خندد؟! عجب دارم از شخصی که دنیا و دگرگونی های آنرا نسبت به اهلش دیده و شاهد بوده است که چگونه آنان را از حالی به حال دیگر می کشاند، اما به آن اعتماد می کند؟!



## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنى المستضعف ﴾

۱ - حدَّثنا أبي ؛ وعبد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمهما الله - قال : حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري ، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب قال : حدَّثنا نصر بن شعيب ، عن عبد الغفار الجازي ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه ذكر أن المستضعفين ضروب يُخالف بعضهم بعضاً ، ومن لم يكن من أهل القبلة ناصباً فهو مستضعف .

۲ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبد الله ، قال : حدَّثنا محمد بن الحسين ابن أبي الخطاب ، عن الحسن بن علي بن فضال ، عن أبي المقرئ حميد بن المثنى العجلي ، قال : حدَّثني أبو حنيفة - رجُلٌ من أصحابنا - عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من عرف الاختلاف فليشكَّ بِمُستضعف .

۳ - حدَّثنا المظفر بن جعفر العلوي - رحمه الله عنه - قال : حدَّثنا جعفر بن محمد بن مسعود ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن يونس بن عبد الرحمن ، عن ابن مسكان ، عن أبي بصير ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : من عرف اختلاف الناس فليشكَّ بِمُستضعف .

### \* (باب ۱۸۷ - معنى المستضعف) \*

۱ - عبد الغفار جازی از امام صادق عليه السلام روایت نموده که آنحضرت تذکر داد که «مستضعفین» چند قسمند و برخی مخالف برخی دیگرند، و هر یک از اهل قبله که ناصبی [دشمن امیرالمؤمنین عليه السلام] نباشد مستضعف (ناتوان شمرده شده) است.

۲ - أبو حنیفه شیعمی که یکی از اصحاب ما می باشد از امام صادق عليه السلام روایت نموده که فرمود: آنکس که اختلاف را بفهمد «مستضعف» نیست. (چون در این صورت یافتن مذهب حق بر او عقلاً و شرعاً واجب است).

۳ - مانند خبر ۲ است که ترجمه شد.

۴ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ؛ وَفَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ جَمِيعاً ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ ، عَنْ زُرَّارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» فَقَالَ : هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ الْكَفْرَ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلَ الْإِيمَانِ فَيُؤْمِنُ ، وَالصَّبِيَّانِ ، وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عَقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٍ عَنْهُمْ الْقَلَمُ .

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَحَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُمَا اللَّهُ - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَيْسَى ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمِ الْجَسَّالِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» قَالَ : لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً إِلَى النَّصَبِ فَيُنْصَبُونَ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلَ أَهْلِ الْحَقِّ

۴- زراره گوید: از حضرت باقر عليه السلام در باره تفسیر قول خداوند عز و جل «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» (یعنی مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که برآستی ناتوان بودند) (فقیر یا عاجز یا مریض بودند) (نساء: ۹۸) پرسیدم؛ فرمود: او کسی است که توانائی کفر ورزیدن را ندارد تا کافر شود، و راهی به ایمان نیابد که مؤمن گردد، و کودکان و نیز مردان و زنانی که عقلشان مانند کودک است، و قلم تکلیف از آنان برداشته شده است.

۵- ابو خدیجه گوید: امام صادق عليه السلام در تفسیر فرموده خدای عز و جل «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره توانند اندیشید، و نه راه بجائی دارند - نساء: ۹۸) فرمود: توانایی گماردن شخصی دیگر به جای ائمه علیهم السلام و اظهار دشمنی با ایشان را ندارند و براه اهل حق راهنمایی نمی گردند تا داخل در آن شوند، و آنان بسبب انجام اعمال حسنه، و دوری گزیدن از قوانین

فیدخلون فيه ، وهؤلاء يدخلون الجنة بأعمال حسنة وباجتناب المحارم التي نهى الله عز وجل عنها ولا ينالون منازل الأبرار .

۶ - حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال : حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى ، قال : حدَّثنا علي بن الحكم ، عن عبد الله بن جندب ، عن سفيان بن السَّمط البجلي قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : ما تقول في المستضعفين؟ فقال لي - شيئاً بالفرع - : وكم أحداً يكون مستضعفاً؟ وأين المستضعفون؟ فوالله لقد مشى بأمركم هذا العوانق إلى العوانق في خُدورهنَّ وتحدث به السقايات بطرق المدينة .

۷ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا أحمد بن إدريس ، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري ، قال : حدَّثنا إبراهيم بن إسحاق ، عن عمر [د] بن إسحاق ، قال : سئل

مَنْعَةُ الهی که خدا نهی فرموده، وارد بهشت می شوند، اما به مقام نیکوکاران نمی رسند.

۶ - سفيان بجلی گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم؛ نظر شما در باره «مستضعفين» چیست؟ آن بزرگوار مانند شخصی هراسناک بمن فرمود: مگر شما مستضعفی باقی گذاردید؟ کجایند مستضعفان؟ به خدا قسم عقیده شما را دوشیزگان پشت پرده به یکدیگر رسانده اند، و زنان آبکش و سقا در راه مدینه (در باره عقیده شما) گفتگو می کنند.

شرح: مولی صالح مازندرانی شارح کافی رحمه الله فرموده: شاید علت اضطراب امام این بوده که سفيان از افرادی بود که (تقیه را مراعات نمی کرده) اسرار اهل بیت را فاش می ساخته پس بر طریق انکار فرموده است: «کسی را مستضعف باقی نگذاشتید» یعنی مستضعف شخصی است که عالم بحق و باطل نباشد و شما چنان امر ما را فاش ساخته اید که بگوش همه رسیده است.

۷ - عمرو بن اسحاق گوید: شخصی از امام صادق عليه السلام پرسید؛ حد و مرز مستضعفی که خدا آنرا یاد فرموده چیست؟ فرمود: شخصی است که نتواند يك

أبو عبد الله عليه السلام : ما حدّث المستضعف الذي ذكره الله عزّ وجلّ ، قال : من لا يُحسِنُ سورة من القرآن وقد خلقه الله عزّ وجلّ خلقه ما ينبغي له أن لا يحسن .

۸ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال : حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان ، عن الحسين بن سعيد ، عن صفوان بن يحيى ، عن حجر بن زائدة ، عن حمّان ، قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» قال : هم أهل الولاية . قلت : وأي ولاية ؟ قال : أما إنها ليست بولاية في الدّين ولكنها الولاية في المناكحة والموارثة والمخالطة وهم ليسوا بالمؤمنين ولا بالكفار ، وهم المرءون لأمر الله عزّ وجلّ .

۹ - حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي - رضي الله عنه - قال : حدّثنا

سوره از قرآن را درست فرا گیرم، و خداوند او را بگونه‌ای آفریده است که استعداد خوب فرا گرفتن را ندارد.

۸ - حمّان گوید: از امام صادق عليه السلام در باره فرموده خدای عزّ و جلّ «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» پرسیدم، فرمود: آنان اهل ولایت هستند، گفتم: چه نوع ولایتی؟ فرمود: بدرستی که آن ولایت در دین نیست، بلکه ولایت (و همبستگی) در زناشویی و ارث و معاشرت است. این افراد نه مؤمنند و نه کافر، از آنانند کسانی که به امید خدا هستند (سرنوشتشان با خداست).

شرح: منظور ولایت انتم حق نیست چون اگر این گونه بودند در زمره مؤمنین قرار داشتند، بلکه مقصود آنستکه در مرام خود متعصب نیستند، و یا شما نیز کینه توزی نمی‌نمایند، و برای شما ازدواج و آمیزش با ایشان جایز است، آنان از شما ارث برند و شما از ایشان، بنابر این سؤال کننده در باره حکم آنان پرسیده نه در مورد وصفشان، یا اینکه امام حکمشان را بیان نموده و سپس معرفی کرده است که اینان مؤمن نیستند و کافر هم نیستند.

۹ - سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم، تفسیر این فرموده

جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، عن علي بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، عن سليمان بن خالد، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: «إِلَّا الْمُسْتَضَعِّينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ - الْآيَةُ -» قال: يا سليمان في هؤلاء المستضعفين من هو أنخن رقية منك، المستضعفون قوم بصومون ويصلون تمف بطونهم وفروجهم لا يرون أن الحق في غيرنا، آخذين بأغصان الشجرة فأولئك عسى الله أن يعفو عنهم إذا كانوا آخذين بالأغصان، وإن لم يعرفوا أولئك، فإن عفى عنهم فبرحته، وإن عذبهم فبضلالتهم عما عرفهم.

۱۰ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن عثمان بن عيسى، عن موسى بن بكر، عن سليمان بن خالد، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: سألت عن المستضعفين فقال: البلهاء في خدعها، والخادم تحول لها سلكي فتسلي

خدای عز و جل «إِلَّا الْمُسْتَضَعِّينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ - تا آخر آیه» (نسا - ۱۰۰) چیست؟ فرمود: ای سلیمان در میان آن مستضعفان افرادی هستند که قوی تر از تو می باشند، آنان گروهی هستند که روزه می گیرند، نماز می خوانند و شکم و عورت خود را از حرام حفظ می کنند، عقیده ندارند که حق در غیر ما باشد، و شاخه های درخت ولایت را گرفته اند، امید است خداوند از آن گروه در گذرد، هرگاه از شاخه های درخت (ولایت) دست برنداشته باشند، و اگرچه آن را نشناخته باشند، پس اگر خدا آنان را مشمول عفو خویش سازد، بدلیل رحمتش خواهد بود، و اگر عذابشان کند نیز به علت انحرافشان است از آنچه به آنان شناسانده شده است.

۱۱ - سلیمان بن خالد گوید: از امام باقر (عليه السلام) در باره «مُسْتَضَعِّينَ» پرسیدم؛ فرمود: کودنهایند از کاهلی و تبلی کردنشان، و خدمتگاری است که به او گفته می شود: نماز بخوان! می خواند، و درکی ندارد مگر همان چیز که به او گفته ای، و مأموری که جز آنچه به او گفته شود چیزی نمی داند و پیر مردان و

لا تدري إلا ما قلت لها ، و الجليب الذي لا يدري إلا ما قلت له ، والكبير الفاني و الصبي الصغير . هؤلاء المستضعفون . وأما رجل شديد العنق جدل خصم يتولى الشرى و البيع لا تستطيع أن تمنه في شيء ، تقول : هذا مستضعف ؟ لا ولا كرامة !

۱۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي الصباح ، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال في المستضعفين الذين لا يجدون حيلة ولا يهتدون سبيلا : لا يستطيعون حيلة فيدخلوا في الكفر ولم يهتدوا فيدخلوا في الإيمان فليس هم من الكفر والإيمان في شيء .

کودکان، آنان «مُستضعفانند»، و اما آيا مرد گردن کلفت جنگجوی دشمن که معامله انجام می دهد، و نمی توانی در هیچ موقعیتی او را قریب دهی، «مستضعف» است؟! خیر، و به این شرافت و بزرگواری نیست :

۱۱- ابوالقباچ گوید: حضرت باقر علیه السلام در مورد «مُستضعفین» که چاره‌ای ندارند و راه به جایی نمی‌برند فرمود: آنان قدرت تفکر و چاره‌اندیشی ندارند، لذا در کفر وارد می‌شوند، و هدایت نمی‌شوند و همچنین بدون قصد در صف مؤمنان داخل می‌گردند، بدین جهت آنان نه به کفر پایبندند و نه به ایمان. مترجم گوید: در تمام این روایات «مُستضعفین» (کسانی که ضعیف و خوار و زیون نگه داشته شده‌اند، نه آنانکه ضعیف باشند) را به دو گروه تقسیم کرده است:

- ۱- اشخاصی که اقدام کننده‌ای به عنوان يك عنصر در آنان وجود دارد ولی روشن بینی ندارند تا به آنان راه صحیح را بنمایاند و چاره‌ای بسازد.
- ۲- گروهی دیگر آنانند که تمام درهای آگاهی را بر آنان بسته‌اند، و لذا حقیقت بر ایشان پوشیده مانده و از دریافت آگاهی و روشنائی کاملاً محرومند، مستقیم و غیر مستقیم در برابرشان مانع نهاده شده، و چنانچه آزاد مردی بخواهد درهای آگاهی را به روی آنان بگشاید گرفتار ناهنجاریها و ناملازمات خواهد گردید.

## « باب »

\*( معنی قول النبی صلی الله علیه و آله : « دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ » )  
 \*( أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبَلَهَ ) \*

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ هَارُونَ  
 ابْنِ مُسْلَمٍ ، عَنْ مَشْعُودِ بْنِ صَنْدَقَةَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : قال : قال  
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبَلَهَ ، قال : قلت : مَا الْبَلَهَ ؟ فقال : الْعَاقِلُ  
 فِي الْخَيْرِ ، الْعَاقِلُ عَنِ الشَّرِّ ، الَّذِي يَصُومُ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ .

## « باب »

\*( معنی النَّاسِ الْفَاسِقِينَ وَالْمَاطِقِينَ ، وَالْمَارِقِينَ ) \*

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رضي الله عنه - قال : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ  
 أَبِي الْقَاسِمِ مَاجِيلُوه ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ مَرٍّ ، قال :

\*( باب ۱۸۸ ) \*

\*( معنی فرمایش پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که ولرد بهشت گردیدم و دیدم بیشتر اهل آن بپایند ) \*

۱ - سعد بن صدقه از حضرت صادق از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم  
 السلام روایت نموده که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: وارد بهشت شدم و دیدم بیشتر اهل  
 آن افرادی هستند که به امور دنیا اهتمامی ندارند و لکن در آخرت زیاده کنند ،  
 عرض کردم: « بَلَهَ » ( خوشخوی و نیک فطرت که به دقائق امور کمتر می رسد )  
 یعنی چه ؟ فرمود: آنکس که در انجام نیکیها عاقل است و از بدی بی خبر ( اصلاً  
 اندیشه بد در سر نمی پرورد ) ، آنکه در هر ماه سه روز روزه می گیرد .

\*( باب ۱۸۹ - معنی النَّاسِ الْفَاسِقِينَ ، وَالْمَاطِقِينَ ، وَالْمَارِقِينَ ) \*

۱ - مُفَضَّلُ بْنُ عَمْرِو گويد: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ در پایان حدیثی طولانی فرمود:

قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث طويل يقول في آخره : إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا أم سلمة رضي الله عنها : يا أم سلمة اسمعي واشهدي هذا علي بن أبي طالب أخي في الدنيا وأخي في الآخرة ؛ يا أم سلمة اسمعي واشهدي هذا علي بن أبي طالب وزير في الدنيا ووزير في الآخرة ؛ يا أم سلمة اسمعي واشهدي هذا علي بن أبي طالب حامل لوائي في الدنيا وحامل لواء الحمد غداً في الآخرة ؛ يا أم سلمة اسمعي واشهدي هذا علي بن أبي طالب وصي وخليفتي من بعدي وقاضي عدياتي والذائد عن حوضي . يا أم سلمة اسمعي واشهدي هذا علي بن أبي طالب سيد المسلمين ، وإمام المتقين ، وفائد الغر المحجلين ، وقاتل الناكثين والمارقين . قال : يا رسول الله من أنا كئون ؟ قال : الذين يبايعونه بالمدينة ويشكونه بالبصرة . قلت : من القاسطون ؟ قال : معاوية وأصحابه من أهل الشام . [ثم]

که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به ام سلمه - رضی الله عنها - فرمودند: ای ام سلمه گفتار مرا بشنو و گواه من باش که این علی بن ابی طالب در دنیا و آخرت برادر من می باشد، ای ام سلمه بشنو شاهد باش که علی بن ابی طالب در دنیا و عقبی قائم مقام من است، ای ام سلمه از من بشنو و گواهم باش که این علی بن ابی طالب پرچمدار من در دنیا، و حامل پرچم حمد است، فردا در عقبی، ای ام سلمه از من بشنو و گواهی ده که این علی بن ابی طالب وصی، و جانشینم بعد از من و در هم کوبنده دشمنان من، و حامی و حافظ شرف حوض منست. ای ام سلمه گفتار مرا بشنو و گواهم باش که این علی بن ابی طالب سالار مسلمانان، و امام تقوا پیشگان، و رهبر دست و رو سپیدان، و کشنده «ناکثین» (پیمان شکن های جنگ جمل) و «مارقین» (خوارج نهروان که از مرز دین پافراتر نهادند) و «قاسطین» (بازگشتگان از حق در صفین) است.

ام سلمه گوید: عرض کردم؛ ای پیامبر خدا «ناکثان» چه افرادی هستند؟ فرمود: آنان که در مدینه با وی بیعت نمایند، و در بصره آن را بشکنند، عرض کردم: «قاسطان» چه کسانی هستند؟ فرمود: معاویه و همدستان او از مردم دمشق،



قلت : من المارقون ؟ قال : أصحاب النهر وان .

### «باب»

«معنی قول النبی صلی الله علیه وآله : «مَنْ بَقِرْنِي بِخُرُوجِ»

«(آذَارُ ، قَلَّةُ الْجَنَّةِ)»

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ ؛ وَأَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ ؛ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ ؛ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ ؛ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ ، قَالُوا : حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا بِكَرْبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي الْعَاسَنِ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَسْجِدٍ «قُبَاءٍ» وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَالُوا : أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ السَّاعَةَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ قَامَ نَفَرٌ مِنْهُمْ فَرَجَوْا وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ أَوَّلَ دَاخِلٍ فِي الْجَنَّةِ فَمِمَّنْ أَلْفَمَ النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ مِنْهُمْ ، فَقَالَ مَنْ هِيَ عِنْدَكُمْ

بعد عرض کردم «مارقان» کیانند؟ فرمود: اشخاصی که در نهر وان صف آرا می نمایند.

\* (باب ۱۹۰ - معنی فرمایش پیغمبر «آنکس که مؤذنه خارج شدن آذرا بدهد»)\*

\* (پاداش بهشت خواهد بود)\*

۱- ابن عباس گوید: روزی پیغمبر ﷺ به چند تن از اصحابشان که در مسجد قبا در خدمت وی بودند فرمود: نخستین شخصی که اکنون بر شما وارد شود مردی از اهل بهشت است، چون این سخن را از آن بزرگوار شنیدند، گروهی از ایشان برخاسته و بیرون رفتند، و هر يك از آنان قصد داشت که سریعتر مراجعت نماید تا خود نخستین وارد شونده باشد و در نتیجه بهشتی گردد، پیغمبر ﷺ به نیت آنان پی برد، و به باقی مانده اصحابش که نزد وی بودند فرمود: بزودی چند

أصحابه : إني سيدخل عليكم جماعة يستبقون فمن بشرني بخروج « آذار » فله الجنة .  
 فماد القوم ودخلوا معهم أبودر - رضي الله عنه - فقال لهم : في أي شهر نحن من الشهور  
 الرومية ؟ فقال أبودر : قد خرج آذار يارسول الله . فقال ﷺ : قد علمت ذلك يا أبادر  
 ولكنني أحببت أن يعلم قومي أنك رجل من أهل الجنة ، وكيف لا يكون ذلك ؟ وأنت  
 المارود عن حرمي بعدي لمحببتك لأهل بيتي فتبش وحدك وتموت وحدك و يسعد بك  
 قوم يتولون تجهيزك ودفنك ! أولئك رفائي في [الجنة الخلداني وعالمثقون .

### «باب»

❦ (معنی قول انبی صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام : « یا علی ») ❦

❦ ( لك كنز في الجنة و انت ذوقرنيها ) ❦

۱ - حدثنا أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن محمد بن أحمد الإسنائي الدارمي القبة العدل

تن بر شما وارد می شوند که از جهت زودتر رسیدن در حال سبقت از یکدیگرند،  
 پس هر کدام از آنان که مرا به خروج « آذار » شهادت دهد اهل بهشت است. سپس  
 آنانکه بیرون رفته بودند بازگشتند و أبودر نیز همراهشان بود، آنگاه پیغمبر  
 ﷺ به ایشان فرمود: ما اکنون در کدام يك از ماههای رومی بسر می بریم؟ أبودر  
 گفت: یا رسول الله آذر به پایان رسیده است. پیغمبر ﷺ فرمود: ای أبادر آن را  
 می دانستم ولیکن دوست داشتم قوم من بفهمند که تو مردی از اهل بهشت  
 می باشی، و چگونه چنان نباشد، حال آنکه پس از من بدلیل علاقات به اهل بیت  
 تو را از حرم من دور گردانند، و تنها زندگی خواهی نمود، و تنها خواهی مرد، و  
 قومی که عهده دار مراسم کفن و دفن بشوند بسبب تو سعادت مند گردند و در  
 بهشت جاودانی که به پرهیزگاران نوید داده شده همراه من خواهند بود.

\* (باب ۱۹۱ - معنی فرمایش پیغمبر ﷺ به علی ﷺ : یا علی برای تو گنجی) \*

\* (است در بهشت، و تو اختیاردار کران تا کران بهشت می باشی) \*

۱ - ابوالطفیل از امیرالمؤمنین ﷺ روایت نموده که پیامبر خدا ﷺ

یصلح ، قال : أخبرني جدي ، قال : حدثنا محمد بن عمار ، قال : حدثنا موسى بن إسماعيل قال : حدثنا حماد بن سلمة ، عن محمد بن إسحاق ، عن محمد بن إبراهيم التميمي ، عن سلمة ، عن أبي الطفيل ، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : يا علي إن لك كنزاً في الجنة وأنت ذوق ربها ولا تتبع النظرة بالنظرة في الصلاة فإن لك الأولى وليست لك الآخرة .

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - : معنى قوله عليه السلام : « إن لك كنزاً في الجنة » يعني مفتاح تميمها ، وذلك أن الكنز في المتعارف لا يكون إلا المال من ذهب وفضة ولا يكثر إلا لخيفة الفقر ولا يصلح أن لا لا يفاق في أوقات الافتقار إليهما ولا حاجة في الجنة ولا فقر ولا قافة لأنها دار السلام من جميع ذلك و من الآفات كلها وفيها ما تشتهي الأنفس و علة الأعين فهذا الكنز هو المفتاح وذلك أنه عليه السلام قسم الجنة وإنما صار عليه السلام قسم الجنة لأن قسم الجنة و النار إنما هي على الإيمان والكفر ، وقد قال له النبي صلى الله عليه وآله : « يا علي حبك إيمان وبغضك كفر » فهو

فرمود: یا علی برای تو در بهشت ~~کلید~~ و تو مالک دو سوی آن هستی. در حال نماز نگاهی را به نگاه دیگر مپیوند، در اولی رخصت داری و در دومی نه.

مصنف این کتاب - رضی الله عنه - گوید: معنی فرمایش پیغمبر صلى الله عليه وآله : (همانا برای تو گنجی است در بهشت) یعنی کلید نعمتهای بهشت در اختیار تو است، و آن بدین جهت است که گنج در نظر مردم فقط به آندوخته‌ای از طلا و نقره گفته می‌شود و انسان آن را ذخیره نمی‌سازد مگر از ترس تهیدستی، و به هیچ کار نیاید مگر برای داد و ستد در اوقاتی که نیاز به آن است، اما در بهشت نه نیازی است و نه نیازمندی وجود دارد، زیرا بهشت خانه امن است از هر نیازی و آسیبی، و هر آنچه نفسها بخواهند و چشمها از دیدارش لذت برند در آن موجود است، پس این گنج عبارت از کلید (بهشت) است. و آن بدین سبب است که علی عليه السلام بخشنده بهشت است، و البته مقسم بهشت و دوزخ بودن علی عليه السلام نیز به این علت می‌باشد که ملاک ورود به هر یک از آن دو مکان، ایمان و کفر است، و پیغمبر

علیه السلام بهذا الوجه فسيم الجنة والنار وقد سمعت بعض المشايخ يذكر أن هذا الكثر هو ولده المحسن عليه السلام وهو السقط الذي ألغته فاطمة عليها السلام لما ضغطت بين البابين واحتج في ذلك بما روي في السقط من أنه يكون مجنونا على باب الجنة، فيقال له: أدخل الجنة، فيقول: لا حتى يدخل أبواي قبلي. وما روي أن الله تعالى كفّل سارة وإبراهيم أولاد المؤمنين ينفونهم بشجر في الجنة لها أخلاف كأخلاف البقر، فإذا كان يوم القيامة ألبسوا وطيبوا. و أهدوا إلى آبائهم فهم في الجنة ملوك مع آبائهم. وأما قوله عليه السلام: «وأنت ذوقريها»، فإن قري الجنة الحسن والحسين لما روي أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «إن الله عز وجل يزمن بهما جنته كما تزمن المرأة بقرطيبها»، و في خبر آخر يزمن

عليه السلام فرموده: «يا علي دوستی با تو ایمان، و کینه ورزی با تو نفاق و کفر است» و علی علیه السلام به همین جهت مقیم بهشت و جهنم می باشد، و چنانکه یکی اساتید می فرمود: منظور از این گنج فرزندان آن بزرگوار محسن علی است که چون حضرت فاطمه - سلام الله علیها - به دنیا آمدند، او را سقط نمود، و دلیل آورم به خبری که در باره او (قریب بهشت و جهنم) گردیده که خشمگین بر در بهشت می ایستد، به او گفته می شود: به بهشت وارد شوی می گوید: داخل نمی گردم مگر آنکه پدر و مادرم قبل از من وارد شوند، و طبق حدیثی که نقل شده: خداوند متعال حضرت ابراهیم و ساره را سرپرست اولاد مؤمنان نموده و آنان بوسیله درختی که در بهشت است و دارای نوکی مانند نوك پستان گاو می باشد تغذیه می کردند، پس چون قیامت فرا رسد لباسهای زیبا بر آنان پوشانده شده و با عطریات بهشتی خوشبو گشته، و به پدرانشان اهدا می گردند، و از آن هنگام آنان با پدرانشان در بهشت فرمانروایند.

اما فرموده آن بزرگوار علیه السلام و «تو مالك دو سوی ابتدا و انتهای آن هستی» به این معنی است که حسن و حسین (علیهما السلام) دو گلدسته و مناره بهشتند، بدلیل آن روایتی از رسول خدا علیه السلام که فرموده است: براستی که خداوند بوسیله آن دو بهشت خود را آرایش می دهد همچنانکه زنان با دو گوشواره که بر

الله بهما عرشه ، وفي وجه آخر معنى قوله **وَإِنَّكَ لَأَنْتَ ذُو قَرْيَةٍ** : « وَأَنْتَ ذُو قَرْيَةٍ » أي إِنَّكَ صاحب قَرْيَةٍ الدُّنْيَا وَإِنَّكَ الْحَاجَّةُ عَلَى شَرْقِ الدُّنْيَا وَغَرْبِهَا وَصَاحِبُ الْأَمْرِ فِيهَا وَالنَّهْيُ فِيهَا ، وَكُلُّ ذِي قَرْنٍ فِي الشَّاهِدِ إِذَا أَخَذَ بَرْنَهُ قَدْ أَخَذَ بِهِ ، وَقَدْ يَعْبُرُ عَنِ الْمَلِكِ بِالْأَخْذِ بِالنَّاصِيَةِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ : « مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا » وَمَعْنَاهُ عَلَى هَذَا : أَنَّهُ **يَخْتَصِرُ** مَالِكَ حُكْمِ الدُّنْيَا فِي إِنْصَافِ الْمَظْلُومِينَ وَالْأَخْذِ عَلَى أَيْدِي الظَّالِمِينَ ، وَفِي إِقَامَةِ الْحُدُودِ إِذَا وَجِيتَ وَتَرَكَهَا إِذَا لَمْ تَجِبْ ، وَفِي الْحُلِّ وَالْعَقْدِ ، وَفِي النَّقْضِ وَالْإِبْرَامِ ، وَفِي الْحِظْرِ وَالْإِبَاحَةِ ، وَفِي الْأَخْذِ وَالْإِعْطَاءِ ، وَفِي الْحَبْسِ وَالْإِطْلَاقِ ، وَفِي التَّرْغِيبِ وَالتَّرْهِيْبِ . وَفِي وَجْهِ آخِرِ مَعْنَاهُ

گوش می آویزند خود را می آرایند، و خبر دیگری که «خداوند بوسیله آندو عرش خود را می آراید». و با نگرشی دیگر معنی فرمایش پیغمبر **وَإِنَّكَ لَأَنْتَ ذُو قَرْيَةٍ** یعنی تو صاحب دو سوی دنیا هستی و هر خاور و باختر آن هستی، و صاحب امر و نهی در آن می باشی، (یعنی شاخ شطرق و غرب در ید تو است) و هر شاخداری در هر زمانی اگر شاخ از اینگونه **وَإِنَّكَ لَأَنْتَ ذُو قَرْيَةٍ** را گرفته اند، و گاهی به پادشاهی که زمام امور کشور را بدست گرفته تعبیر می شود که: موی پیشانی را گرفته، چنانچه خداوند فرمود: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» (هیچ جنبنده ای نیست مگر که خدا گرفته است موی پیشانی او را - هود ۵۱: ۵۲) (یعنی او قادر و مالک و غالب بر همه چیز است).

و بنابر این معنایش این است که امیرالمؤمنین **عليه السلام** مالک حکومت دنیا است در گرفتن داد مستمیدگان، و رسوا کردن بیدادگران، و بر پاداشتن حدود شرعی هرگاه واجب باشد و ترك آن در صورتی که واجب نباشد، و در انعقاد پیمانها، و قراردادهای بازرگانی، و سرو سامان دادن به کارها، و ابطال حکمی که داده شده، و یا استوار کردن آن، و در بازداشتن از کارهایی که در ترك آن ثواب و در انجامش عقاب می باشد، و جایز ساختن بعضی از امور ممنوعه، و در گرفتن حقوق واجب از مسلمین و واگذارن آن به نیازمندان، و در بازداشت نمودن

آنکه عَلَيْهِ السَّلَام ذوق فری هذه الأمة كما كان ذوالقرنین لأهل وقته ، وذلك أن ذالقرنین ضرب على قرنه الأيمن فغاب ثم حضر ضرب على قرنه الآخر . و تصدیق ذلك قول الصادق عَلَيْهِ السَّلَام : « إِنْ ذَالْقَرْنَيْنِ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَلَا مُلْكًا وَإِنَّمَا كَانَ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحْبَبَهُ اللَّهُ وَنَصَحَ اللَّهُ فَنَصَحَهُ اللَّهُ وَفِيكُمْ مِثْلُهُ » یعنی بذلك امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام . و هذه المعاني كلها صحيحة بتناولها ظاهر قوله عَلَيْهِ السَّلَام : «لَكَ كَنْزُ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ ذَوْ قَرْنَيْنِهَا» .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی العربیة ﴾

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه ، عن محمد بن علي الكوفي ، عن محمد بن سنان ، عن حنان بن سدير ، عن أبيه ، عن أبي جعفر عَلَيْهِ السَّلَام قال :

مجرمین و رها ساختن آنان، و در ترغیب و ترساندن. و از دید دیگر معنایش این است که امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام صاحب دو قرن این امت است، همچنانکه ذوالقرنین برای مردم زمان خودش بود، و آن بدین جهت بود که طرف راست سرش را ضربه‌ای زدند مدتی از آنان دور گردید و سپس به میانشان بازگشت و به تبلیغات خود ادامه داد، و بر طرف دیگر سرش زدند، و فرمایش امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام این نظریه را تأیید می‌کند که فرمود: «ذوالقرنین نه پیغمبر بود و نه پادشاه، و جز این نیست که بنده‌ای خدا دوست بود و خدا هم او را دوست می‌داشت و از خداوند پند و اندرز خواست پروردگار او را پند داد، در میان شما هم مانند او هست» حضرت با جمله اخیر امیر مؤمنان بودن علی عَلَيْهِ السَّلَام را در نظر گرفته است. و تمامی این معناها درست می‌باشد و ظاهر فرمایش نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لَكَ كَنْزُ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ ذَوْ قَرْنَيْنِهَا» با تمامی آنها سازش دارد.

\* (باب ۱۹۲ - معنی «عربیت»)\*

۱ - حنان بن سدير از پدرش از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت نموده که فرمود: در

صَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَنْبَرَ يَوْمَ فَتَحِ مَكَّةَ ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ ذَهَبَ عَنْكُمْ بَنَخُومُ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَغَاخُرُهَا بِأَبَائِهَا ، أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ طَيْنٍ ، وَخَيْرُ صَبَايَهِ اللَّهُ عِنْدَهُ أَتْقَاهُمْ ، إِنَّ الْعَرِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبٍ وَالْيَدِ وَلَكِنَّهَا لِسَانٌ نَاطِقٌ فَمَنْ قَصَرَهُ عَمَلُهُ لَمْ يَبْلُغْهُ رِضْوَانُ اللَّهِ حَبْسَهُ ، أَلَا إِنْ كُلُّ دِمٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَوْ إِحْنَةً ، فَهُوَ تَحْتَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

## ﴿ باب ﴾

\*( معنی التَّيْم و التَّكْرِيم ) \*

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِئِلُو بِهِ ، قَالَ : حَدَّثَنِي عُمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَوْفِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ الْأَشْعَثِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ : وَقَعَ بَيْنَ سَلْمَانَ وَبَيْنَ رَجُلٍ كَلَامٌ فَقَالَ لِسَلْمَانَ : مَنْ أَنْتَ ؟ وَمَا أَنْتَ ؟ فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ : وَأَمَّا أَوْلِيَّيْ وَأُولَئِكَ فَتُطْفَعُ قَبْرُهُ ، وَأَمَّا آخِرِي وَآخِرُكَ فَجَبْفَةٌ مُنْتَنَةٌ ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوُضِعَتْ

روز فتح مکه پیغمبر ﷺ به منبر رفت و فرمود: ای مردم همانا خداوند خودستایی جاهلیت، و بخود بالیدن به سبب پدران را از بین برد، آگاه باشید که همه شما از نژاد حضرت آدم هستید، و آدم از گل آفریده شده، و بهترین بندگان در درگاه خداوند، پرهیزکارترین آنان است، عرب بودن نژاد و تبار کسی نیست بلکه آن زبانی است برای گویائی، پس هر کس که به سبب آن عملش آنقدر باشد نژادش او را به بهشت خدا نمی رساند، آگاه باشید هر خونی که در جاهلیت ریخته شده یا کینه ای که در آن زمان بوده، تا روز قیامت زیر پاهایم و ملفی ساختم (و دیگر کسی حق ندارد برای انتقام گرفتن آن اقدام نماید).

\* (باب ۱۹۳ - معنی تَیْم و تَکْرِيم) \*

۱ - مفضل بن عمر گوید: امام صادق ع فرمود: بین سلمان و مردی درگیری لفظی پیش آمد، آن مرد به سلمان گفت: تو کیستی و چیستی؟ سلمان به او پاسخ داد: و اما آغاز من و تو نطفه ایست گندیده و پایان من و تو هم مردار

الموازين فمن ثقل ميزانه فهو الكريم ومن خف ميزانه فهو اللئيم .

## «باب»

### «(معنی القانع والمُعتر)»

۱ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن العباس بن معروف ، عن علي بن مهزيار ، عن فضالة ، عن أبان بن عثمان ، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « فَأِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا » قال : إذا وقعت على الأرض فكلوا منها وأطعموا القانع والمُعتر . قال : القانع : الذي يرضى بما أعطيته ولا يستخط ولا يكلف ولا يزيد شدة غضباً ، و المُعتر : المار بك تطعمه .

۲ - وبهذا الإسناد ، عن علي بن مهزيار ، عن الحسين بن سعيد ، عن صفوان ، عن سيف

بدبویی است پس هرگاه روز قیامت شود و میزان سنجش اعمال بر پاگردد، هرکس که کفه اعمال پسندیده اش سنگین باشد او بزرگوار است و کفه رفتار پسندیده هرکس که سبک باشد، او پست است.

### \* (باب ۱۹۲ - معنی قانع و معتر) \*

۱ - عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر فرموده خدای عز و جل «فَأِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» پس چون بیفتد بر زمین پهلوهای شتران نحر گشته اند (کنایه از مرگ آنهاست) «فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَر» (پس بخورید از گوشت آنها و بخورانید بینوایان قناعت کننده غیر سائل و بینوای سوال کننده را - حج ۲۲: ۳۷)

فرمود: «قانع» کسی است که خرسند می شود به آنچه به او داده ای و از کمی آن روی درهم نکشد و خشمگین نگردد، و از غضب کف از گوشه دهانش خارج نگردد، و «مُعتر» آنستکه بر تو بگذرد قاتو غذایش دهی.

۲ - سیف ثمار گوید؛ امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی سعید بن عبدالحک به



التعصّر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن سعيد بن عبد الملك قدم حاجباً فلقى أبي عبد الله عليه السلام فقال: إنني منعت هدياً فكيف أصنع؟ فقال: أطعم أهلَكَ ثلثاً، وأطعم القانع ثلثاً، وأطعم المسكين ثلثاً، قلت: المسكين هو السائل؟ قال: نعم، والقانع يقنع بما أرسلت إليه من البضعة فما فوقها، والمعتز يمتريك لا يسألك.

۳- وقال النبي صلى الله عليه وآله: لا تجوز شهادة خائن ولا خائنة ولا ذي بخل ولا ذي غم على أخيه ولا ظنين في ولاء ولا قرابة ولا القانع مع أهل البيت لهم.

أما الخيانة فإنها تدخل في أشياء كثيرة سوى الخيانة في المال، منها: أن يؤتمن على فرج فلا يؤدي فيها الأمانة. ومنها: أن يستودع سرّاً يكون إن أفشاه

حج آمده بود و با پدرم بر خورد کرد و پرسید: قربانی ای آورده ام یا آن چه کنم؟ پدرم فرمود: آن را سه قسمت کن یک سوم آن را به خانواده خودت، و یک سومش را به تهیدست قانع، و یک سوم دیگر اگر به مسکین بده، من عرض کردم: «مسکین» سائل و درخواست کننده است؟ فرمود: بلی، و «قانع» کسی که به هر چه برایش فرستی بسنده می کند از پیراهن گوشت یا بیشتر، و «معتز» خودش را به تو می نماید بامید، ولی درخواستی از تو نمی کند.

۳- و رسول خدا فرمود: پذیرفته نمی شود گواهی شخص خیانتکار چه مرد باشد چه زن و همچنین کینه توز، و آنکس که با طرف سابقه دشمنی دارد، و نیز آنکس که مورد تهمت باشد از جهت خویشی و وابستگی (یعنی احتمال داده شود بسود خویش و قوم خود گواهی می دهد) و نه آنکه از دیگران باو سودی می رسد و جزء وابستگان آنکس است که بسود او گواهی می دهد.

مؤلف گوید: اما خیانت در غیر مال در اشیاء بسیاری وارد است، مثلاً آنکه شخصی را انسان بر ناموس خود امین بداند و او خیانت کند و امانت را درباره اش رعایت ننماید، دیگر اینکه رازی را به کسی بگویند و وی رازداری نکرده، راز- گوینده را در اثر آشکار کردن آن بهلاکت اندازد یا موجب سرافکنندگی او گردد،

فيه عطب المستودع، أوفيه شينه. ومنها: أن يؤمن على حكم بين اثنين أوفوقها فلا يعدل. ومنها: أن يفل من المقنم شيئاً، و منها: أن يكتم شهادة. ومنها: أن يستشار فيشير بخلاف الصواب تعمداً وأشباه ذلك. والفتر: الشحنة والعداوة. و أمّا الظنين في الولاء و القرابة فالذي يتهم بالدعارة إلى غير أبيه، أو المتوكل [إلى] غير موالیه، وقد يكون أن يتهم في شهادته لقربه. والظنين أيضاً المتهم في دينه. و أمّا القانع مع أهل البيت لهم فالرجل يكون مع قوم في حاشيتهم كالخادم لهم والتابع والأجير و نحوه. و أصل القنوع الرجل يكون مع الرجل يطلب فضله ويسأله معروفه بقول فهذا بطلب معاشه من هؤلاء فلا تجوز شهادته لهم، قال الله تعالى: «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»:

و آنکه او را بر داوری میان دو تن یا بیشتر بگمارند و او بعدل رفتار نکند و حق را نگوید، و دیگر آنکه بیت المال را در اختیار او بگذارند و او خیانت کند و یا آنکس که شهادتی را کتمان کند، و یا با او مشورت کند و او راه صواب و درست را بداند و از روی عمد بخلاف نظر دهد، و از این قبیل امور (که همگی خیانت محسوب می شود)، و «عمر» کینه ورزی و دشمنی است، و امّا ظنین در ولاء یعنی آنکه ناپاک زاده باشد یا وابسته بکسانی باشد که از آنها نیست، و ممکن است مراد کسی باشد که بسود وابستگان خود شهادت می دهد بدلیل وابستگی، و یا آنکه در دیانتش مورد تهمت است، و قانع آنکس است که در وابستگی با قومی چنان خصوصی شده که از نزدیکان آنان بحساب می آید مانند خادم و مزدور و کلفت و نوکر (و از این جهت شهادت او بنفع آنان پذیرفته نیست) و اصل «قنوع» آن است که شخص با شخص دیگری باشد، و از او بخواهد که احسانش شامل حال وی گردد و با زبان از وی درخواست کند که از خیر خود بهره مندش سازد، بنابر این چون این شخص گذران زندگی خویش را از آنان می خواهد، جایز نیست که به نفعشان گواهی دهد، خداوند فرموده: «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» - ترجمه آن گذشت - حج: ۳۶)

فالقانع : الذي يقنع بما تعطيه و يسأل ، والمقتر الذي يتعمر من ولا يسأل ، - و يقال : عن هذا القنوع : قنع يقنع قنوعاً - . وأما القانع الراضي بما أعطاه الله عز وجل فليس من ذلك - . يقال : منه قنعت أفتع قناعة . وهذا بكسر النون وذلك بفتحها ، وذاك من القنوع وهذا من القناعة .

## « باب »

- \*(معنى قول ابراهيم : « بل فعله كبيرهم هذا فاسألوهم ان كانوا )\*
- \*(ينطقون » ومعنى قوله « انى سليم » ومعنى قول يوسف عليه السلام )\*
- \*(حين أمر المنادى أن ينادى : « آجها العير انكم لارقون » )\*

۱ - أبى - رحمه الله - قال : حدثني محمد بن يحيى المطار ، عن محمد بن أحمد ، عن أبي

بنابر این « قانع » کسی است که به آنچه به او داده می شود خرسند می گردد ، و درخواست هم می نماید ، و « مقتر » بیمارمندی است که پیش می آید و به گوشه و کنایه درماندگی خود را آشکار می سازد و در خواست نمی کند ، و گفته می شود : « قَنَعَ يَقْنَعُ قُنُوعاً » (اظهار حاجت کردن بخواری) از همین « قُنُوع » گرفته شده ، و قانمی که به آنچه خدا به او داده راضی است از آن باب نیست . (بلکه از « قَنَعَ يَقْنَعُ قُنُوعاً » مثل « فَرَحَ يَقْرَحُ » اقتباس گردیده است) . و نیز « قَنِعْتُ ، أَقْنَعُ قَنَاعَةً » عین الفعل ماضیش کسر دارد ، و آن که مصدرش « قنوع » است عین الفعل ماضیش فتحه دارد (مثل مَنَعَ يَمْنَعُ) ، و اشتقاق هریک از مصدری جداگانه است آن از « قنوع » است و این از « قناعة » .

\* (باب ۱۹۵ - معنی گفته حضرت ابراهیم علیهِ السلام « بل فعله كبيرهم » و معنی) \*

\* (« انى سليم » و معنی قول حضرت يوسف علیهِ السلام « انكم لارقون » ) \*

۱ - صالح بن سعید به نقل از یکی از راویان از امام صادق علیهِ السلام روایت

(۱) در قاموس اللغة آمده است که گویند : « نَسَّالَ اللّٰهُ الْقَنَاعَةَ وَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْقُنُوعِ »

از خداوند قناعت را مسئلت می نمایم و از قنوع بد و پناه می برم .

إِسْحَاقُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَسْعَابِنَا ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : « قَالَ : بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ » ؟ قَالَ : مَا فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام ، قُلْتُ : فَكَيْفَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : إِنَّمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام : « فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ » إِنْ نَطَقُوا فَكَبِيرُهُمْ فَعَلَ ، وَإِنْ لَمْ يَنْطِقُوا فَلَمْ يَفْعَلْ كَبِيرُهُمْ شَيْئًا فَمَا نَطَقُوا وَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام . قُلْتُ : قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي يُوسُفَ : « أَيْتُهَا الْعِيزُ إِنَّكُمْ لَأَرْفُونَ » ؟ قَالَ : إِنْهُمْ سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ لَهُمْ حِينَ قَالَ : « مَاذَا تَفْعَلُونَ قَالُوا نَفْقَدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ »

نمود که: از آنحضرت در باره تفسیر فرمایش خدای عز و جل در داستان ابراهیم علیه السلام « قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ » (گفت بلکه در هم شکسته بتها را بزرگ ایشان که این بت باشد پس از ایشان بپرسید اگر هستند سخن گویان - انبیا ۶۴:۲۱) پرسیدم، فرمود: بزرگشان ~~بها~~ را شکسته، و ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفته بود، عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: جز این نیست که ابراهیم علیه السلام فرمود: «اگر بتها سخن می گویند این سوال را از آنها بکنید» اگر سخن گفتند پس کار بت بزرگ می باشد، و اگر سخن نگفتند، پس بزرگشان کاری نکرده است، آنها سخن نگفتند، و ابراهیم هم دروغ نگفته است. (چون کلام به شرط محال تعلیق شده، موجب دروغ که منافی عصمت است نیست، و خلاصه معنی آیه این است که بت بزرگ ایشان را شکسته اگر بسخن آیند و پاسخ شما را بدهند، لیکن چون جواب گفتن ایشان محال است، پس اینکه بزرگ ایشان آنها را شکسته باشد نیز محال است، زیرا تعلیق امری بر محال، محال است، و طلب سوال نیز مشروط بر گویائی ایشان است. منهج الصادقین ۸۱:۶) -

راوی گوید: عرض کردم؛ فرمایش خدای عز و جل در ماجرای حضرت یوسف علیه السلام که فرمود: «أَيْتُهَا الْعِيزُ إِنَّكُمْ لَأَرْفُونَ» (مُنَادِی اَعْلَامِ کرد: ای کاروانیان هر آینه شما دزدها هستید - یوسف ۷۰:۱۲) چیست؟ فرمود: آنان یوسف را از پدرش دزدیده بودند نه پیمانه را، مگر نمی بینی که او به ایشان گفته است: «مَاذَا

ولم يقل : سرقتم صواع الملك ؛ إنما عني سرقتم يوسف من أبيه . قلت : قوله : « إني سقيم » ؟ قال : ما كان إبراهيم سقيماً وما كذب ، إنما عني سقيماً في دينه مرئداً . وقد روي أنه عني بقوله : سقيم ، أي سأقيم ، وكل ميت سقيم . وقد قال الله عز وجل لنبيه ﷺ : « إنك ميت » ؟ بمعنى أنك ستموت .

وقد روي أنه عني إني سقيم بما يفعله بالحسين بن علي ؑ .

## ﴿ باب ﴾

\*(معنى الملك الكبير الذي ذكره الله عز وجل في كتابه العزيز)\*

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن الحسن بن موسى الخشاب ، عن يزيد بن إسحاق ، عن عباس بن يزيد ، قال : قلت لأبي عبدالله ؑ - و كنت جالسا عندهم تفقدون قالوا تفقد صواع الملك (شما چه چیزی را گم کرده اید؟) (کارگزاران یوسف) گفتند: ما پیمانۀ ملک را که نزد آن خدایه را وزن کرده بود از دست داده ایم - یوسف (صاع وزنی معین است) و فرموده: «سرقتم» (شما پیمانۀ شاه را دزدیده اید) قطعاً با جمله «انکم لسارقون» قصد کرده «شما یوسف را از پدرش دزدیده اید» \*

سپس عرض کردم: قول ابراهیم ؑ «إني سقيم» چیست؟ فرمود: ابراهیم بیمار نبود، و دروغ هم نگفته بود. قطعاً به این جمله اراده نموده که (در حال مهلت نظر و اکتساب معرفت) بیمار در دینش است و روایت شده که مقصودش از «إني سقيم» یعنی در آینده بیمار خواهم شد و هر میتی بیمار است، و خداوند عز و جل به پیغمبر خود فرموده است: «إنك ميت» (یعنی بدرستی که تو خواهی مرد - زمر ۳۹:۳۱). و روایت شده: مقصود حضرت ابراهیم از «إني سقيم» یعنی اندوهگین و غصه دارم از مصائبی که بر حسین بن علی ؑ وارد خواهد شد.

\*(باب ۱۹۶ - معنی ملک کبیری که خداوند آن را در قرآن یاد کرده است)\*

۱ - عباس بن یزید گوید: روزی در محضر امام صادق ؑ نشسته بودم، به

ذات يوم - : أخبرني عن قول الله عز وجل : «وإذا رأيتَ ثمَّ رأيتَ نعيماً وملكاً كبيراً» ؛ ما هذا الملك الذي كبره الله حتى ساء كبيراً ؟ قال : فقال لي : إذا أدخل الله أهل الجنة الجنة أرسل رسولا إلى ولي من أوليائه فيجد الحجة على يابه ، فيقول له : رَفُفَ حَتَّى سَتَأْتَنَ لَكَ فَمَا يَصِلُ إِلَيْهِ رَسُولُ رَبِّهِ إِلَّا بِإِذْنٍ ، فهو قوله عز وجل : «وإذا رأيتَ ثمَّ رأيتَ نعيماً وملكاً كبيراً» .

## ﴿باب﴾

### ﴿معنی الإزرام﴾

۱ - أخبرني محمد بن هارون الزبجاني فيما كتب إلي قال : حدثنا علي بن عبد العزيز ، عن أبي عبيد القاسم بن سلام ، قال : حدثنا هَيْثَم ، قال : أخبرنا يونس ، عن الحسن أن رسول الله ﷺ أتني بالحسين بن علي عليه السلام ، فوضع في حجره فَبَلَغَ عَلَيْهِ

آنحضرت عرض کردم: مرا آگاه ساز از فرموده خدای عز و جل «وإذا رأيتَ ثمَّ رأيتَ نعيماً وملكاً كبيراً» (و گاهی که بنگری آنجا نغمه‌ها و پادشاهی بزرگی بینی - دهر ۲۰:۷۶) پادشاهی که خدا آنچنان بزرگ شمرده که «کبیرش» نامیده چیست؟ فرمود: چون خداوند اهل بهشت را وارد آنجا کند پیکی به نزد ولیّ از اولیاء خود فرستد، آن پیک مشاهده می‌کند دربانها در جلوی منزل اویند، پس به او چنین گویند: اینجا بایست تا ما برویم و برایت اجازه ورود بگیریم، و پیک پروردگارش جز با اجازه نمی‌تواند خود را به او برساند، و این است معنی قول خداوند «وإذا رأيتَ ...».

### \* (باب ۱۹۲ - معنی «إزرام»)\*

۱- خبر داد بما یونس از حسن بصری که وقتی حسین بن علی علیهما السلام را خدمت پیامبر خدا ﷺ آوردند، او را در دامن خود نهاد و حسین بر دامن آنحضرت بول کرد، کسی طفل را گرفت تا از دامن رسول خدا ﷺ دورش

فَأَخَذَ فَقَالَ : لَا تُزْرِمُوا ابْنِي ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَضَبَّهُ عَلَيْهِ .

قال الأصمعي : الإِزْرام : القطع ، يقال للرجل إذا قطع بوله : قد أزرمت بولك وأزرمه غيره إذا قطعه ، وزرم البول نفسه إذا انقطع .

## « باب »

### « (معنى الغلول و السُّحت) »

۱ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال : حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري ، عن محمد بن الحسين ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي أيوب ، عن عمار بن مروان ، قال : سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الغلول ، فقال : كل شيء غُلٌّ من الإمام فهو سُحت ، وأكل مال اليتيم سُحت ، والسُّحت أنواع كثيرة منها ما أُصيب من أعمال الولاية الظلمة ، ومنها سارده ، فرمود: بول پسر را قطع نکند و او را نترسانید و سپس فرمود: مقداری

آب آوردند و بر آن جاری نمودند و پسر را نترسانید

اصمعی گوید: «إِزْرام» بمعنی بریدن است، هرگاه هنگام بول کردن، ادرار کسی قطع گردد به او گفته می شود: «فَدَّ أَزْرَمْتَ بَوْلَكَ» ادرار را بند آوردی هرگاه دیگری آن را قطع کرده باشد، گفته می شود: «أَزْرَمَهُ غَيْرُهُ»، وقتی بول تمام شود و قطع گردد، گفته می شود: «زَرِمَ الْبَوْلُ نَفْسَهُ».

\* (باب ۱۹۸ - معنی «غلول» خیانت کردن در غیبت و «سُّحت» و باخواری) \*

\* (ورشوه) \*

۱ - عمار بن مروان گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم «غلول» یعنی چه؟ فرمود: هر چیزی که در آن به امام خیانت شده باشد، آن «سُّحت» است، و خوردن مال یتیم «سُّحت» است (حرام و کسبی که موجب تنگ و عار شود چون جاسوسی و ریاخواری و رشوه...) و «سُّحت» انواع فراوان دارد؛ از جمله مالی است که از کارگزاری و ایاب ستکار بدست می آید، و دیگر دستمزد قاضیان و مزد

أَجور القضاة، وأَجور الفواجر، و تمن الخمر و النبیذ و المسکر، و الرُّبا بعد البیئة .  
فأما الرشوة یا عمار فی الأحكام فإنّ ذلك الکفر بالله العظیم ورسوله .

### « باب »

« ( معنی قول النبی صلی الله علیه وآله ه اخذتموهن بامانة الله ) »  
« ( و استحللتم فروجهن بكلمات الله ) » »

۱ - أبي مرجمه الله - قال : حدثنا سعد بن جده الله ، عن القاسم بن محمد ، عن سليمان ابن داود يرفع الحديث ، قال : قال رسول الله ﷺ : « أخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بكلمات الله » فأما الأمانة فهي التي أخذ الله عزّ وجلّ على آدم حين زوجه حواء ، وأما الكلمات فهي الكلمات التي شرط الله عزّ وجلّ بها على آدم أن يعبد ولا يشرك به شيئاً ولا يزني ولا يتخذ من دونه وكيلاً



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

زنان فاحشه، و بهای فروش شراب و بهای شراب خرما و جو و آبی که از چوب و غیره گیرند که مستی آورد، و رباخواری پس از اینکه بفهمد حرام است، ای عمار! اما رشوه گرفتن در داوریهها همانا کفر و زبیدن به خدای بزرگ و پیامبر اوست.

\* (باب ۱۹۹ - معنی قول پیغمبر ﷺ بزنان را بسبب امانت پروردگار) \*

\* (گرفته اید و عورت های ایشان را به سبب کلمات خدا حلال ساخته اید) \*

۱- سلیمان بن داود حدیثی را مرفوعاً نقل نموده، گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «آنان را از خدا به امانت گرفته و فرجهای ایشان را به سبب کلمات خدا حلال نموده اید» اما امانت آن عهدی است که خداوند عزّ وجلّ بر آدم هنگامی که حوا را به ازدواج او درآورد گرفت، و اما کلمات آنکه خداوند به آن شرط کرد بر آدم که وی را بپرستد و چیزی را به او شریک نسازد، و زنا نکند، و غیر از او ولی نگیرد.



## «باب»

«(معنی المبارک)»

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» قَالَ : لَفَاعًا .

## «باب»

«(معنی قول الصادق علیه السلام «الْقُرْآنُ حُمْرَانٍ» ومعنی «الْمَطْمَرُ»)»

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، قال : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْغَطَّابِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْفَلٍ ، عَنْ حَمْزَةَ ؛ وَحَدَّثَنِي حُرَّانٌ ، قالَا : اجْتَمَعْنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي جُمُعَةٍ مِنْ أَهْلِ مَوَالٍ ، وَفِينَا حُرَّانُ بْنُ أَعْيَنٍ فَخُضْنَا فِي الْمَنَظَرَةِ وَحُرَّانٌ سَاكِتٌ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «يَا حُرَّانُ ، مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ يَا حُرَّانُ» قَالَ : يَا سَيِّدِي

\* (باب ۲۰۰ - معنی مبارک) \*

۱ - عبدالله بن جبلة از قول مردی از امام صادق عليه السلام روایت نموده در فرموده خداوند عز و جل «وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» (و ساخت مرا با برکت و نفع هر کجا که باشم - مریم ۳۲: ۱۹) فرمود: مبارک یعنی بسیار مودمند.

\* (باب ۲۰۱ - معنی فرموده امام صادق عليه السلام «الْقُرْآنُ حُمْرَانٍ» معنی مطمر) \*

۱ - حمزه و محمد دو فرزند حمران گفته‌اند: با گروهی از بزرگان اصحاب امام صادق عليه السلام در محضر مقدسش بودیم و حمران بن اعین هم در میان ما بود، ما سخت سرگرم مناظره و بحث بودیم و حمران ساکت بود و هیچ نمی‌گفت، امام صادق عليه السلام به او فرمود: حمران چه شده است که سخنی نمی‌گویی؟ عرض کرد: سرورم، من با خود عهد کرده‌ام در انجمنی که شما حضور داشته باشید سخن

آلِیتُ عَلٰی نَفْسِی اَنْتَی لَا اُتَمِّکَلَمُ فِی مَجْلِسِ تَکُونُ فِیْهِ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : اِنْتِی قَدْ اَذِنْتَ لَکَ فِی الْکَلَامِ فَتَکَلَّمْ . قَالَ حُمُرَانُ : اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ ، لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ، خَارِجٌ مِنْ الْحَدِّیْنِ حَدُّ التَّعْطِیلِ وَحَدُّ التَّشْغِیْبِ ، وَاَنْ الْحَقُّ الْقَوْلُ بَیْنَ الْقَوْلِیْنِ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیْضَ ، وَاَنْ عَهْدًا عَجَدَهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِّ لَیْظَهَرَهُ عَلٰی الدِّیْنِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ، وَاَشْهَدُ اَنْ الْجَنَّةَ حَقٌّ ، وَاَنْ النَّارَ حَقٌّ ، وَاَنْ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ ، وَاَشْهَدُ اَنْ عَلِیًّا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلٰی خَلْقِهِ لَا یَسْعَ النَّاسُ جِهْلَهُ ، وَاَنْ حَسَنًا بَعْدَهُ وَاَنْ الْحُسَیْنَ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِیٍّ ، ثُمَّ اَنْتَ یَا سَیِّدِی مِنْ بَعْدِهِمْ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : التَّوَّابُّ قُرْ حُمُرَانُ . ثُمَّ قَالَ : یَا حُمُرَانُ مُدَّ الْمَطْعَمَ

نگویم (تا استفاده بیشتری برم). امام صادق علیه السلام فرمود: من بتو اجازه می‌دهم که بگویی، شروع کن (بگو) ! آنگاه حُمُرَانُ گواهی می‌دهم که نیست معبود بر حق جز خدا، او یگانه است و شریکی ندارد و نه فرزندی دارد، و از دو حد خارج است: یکی ~~بشدن~~ و دیگری ~~شیع بودن~~ به موجودی، و در افعال بندگان سخن حق بین این دو گفته است (جبر و تفویض) نه جبر است و نه تفویض (یعنی اختیار است)، و گواهی می‌دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست، که فرستاده است وی را همراه با هدایت (که قرآن، محض هدایت است) و به دین درست (که اسلام آئین حق است) تا آشکار سازد و غالب گرداند آئین خویش را بر همه دینها، و احکام آنها را (پاره‌ای را از جهت اصل و پاره‌ای را از جهت کیفیت) منسوخ سازد، هر چند مشرکان مایل نباشند و گواهی می‌دهم که بهشت حق است و آتش جهنم حق، و بر انگیزته شدن پس از مرگ حق است، گواهی می‌دهم که یقیناً علی علیه السلام حجت خداست بر مخلوقش، مردم نمی‌توانند آنرا نادیده بگیرند و پس از او حسن علیه السلام، و بعد از او حسین علیه السلام سپس علی بن الحسین بعد محمّد بن علی، و بعد تو، ای سرور من پس از ایشان، وقتی سخنش به اینجا رسید حضرت صادق علیه السلام فرمود: مقیاس حق مقیاس حُمُرَانُ است، آنگاه

بینک و بین العالم ، قلت : یا سیدی وما یطمر ؟ فقال : اُتم تسمونه خیط البناء ، فمن خالفک علی هذا الأمر فهو زندق . فقال حمران : وإن کان علویاً فاطمیاً ؟ فقال أبو عبد الله علیه السلام : وإن کان محمدیاً علویاً فاطمیاً .

۲ - حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل - رضي الله عنه - قال : حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبد الله بن سنان ، قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : ليس بینکم و بین من خالفکم إلا یطمر . قلت : وأي شيء یطمر ؟ قال : الذي تسمونه الترق فمن خالفکم وجازه فأبرؤا منه وإن کان علویاً فاطمیاً

## «باب»

### «(معنی الباغی والمادی)»

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد ، عن البرزطي ، من ذكره ، عن أبي عبد الله علیه السلام في قول الله عز وجل : «فمن اضطر غیر باغ ولا عاد» ؟

فرمود: ای حمران «میطمری» بین خودت و جهان کشیدی. گفتیم: آقای من «میطمر» چیست؟ فرمود: شما آن را (شاقول یا) ریمان بتابی می‌نامید، پس هر کس که تو را در این امر مخالفت نماید، بی دین است. حمران گفت: و اگر چه نژاد او به حضرت علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها رسد؟ امام علیه السلام فرمود: و حتی اگر تبارش محمدی و علوی و فاطمی باشد.

۲ - عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: میان شما و کسی که مخالف شماست، چیزی نیست مگر «میطمر»، عرض کردم: «میطمر» چیست؟ فرمود: چیزی است که شما آنرا «تر» (ریمانکار بتاپان) می‌نامید، پس هرگاه کسی با شما مخالفت کند و از آن بگذرد (یعنی به چپ و یا راست میل کند)، از او بی‌زاری جوئید، هر چند تبارش علوی و فاطمی باشد.

\* (باب ۲۰۲ - معنی باغی و عادی) \*

۱ - برزطی از شخصی که خود او را یاد کرده، از امام صادق علیه السلام روایت

قال : الباغي : الذي يخرج على الإمام ، و العادي : الذي يقطع الطريق ، لا يحلّ لهما الميئة .

وقد روي أن العادي اليمس ، و الباغي الذي يبغي الصيد لا يجوز لهما التقصير في السفر ولا أكل الميئة في حال الاضطرار .

## «باب»

### «معنی الاوقیه و النش»

۱- أبي- رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أبيه عن ابن أبي عمير ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً من نسائه ولا زوج شيئاً من بناته على أكثر من اثني عشر أوقية و نش . و الأوقية أربعون درهماً ، و النش عشرون درهماً .

نموده که در تفسیر فرموده خداوند عز و جل : «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ» (پس آنکس که ناچار گشته، نه متمگر باشد و نه تجاوز کار - بقره ۱۶۸:۲ و انعام ۶: ۱۴۶) فرمود: «باغی» (فاعل بقی بمعنی کسی که از حق سرپیچی کند) یعنی شخصی که علیه امام شورش نماید، و «عادی» (اسم فاعل از عدا بمعنی تندروی، تجاوز، متمگری) دزد میان راه است که در وقت اضطرار خوردنِ مردار بر او جایز نیست.

و روایت شده است «عادی» دزد است، و «باغی» شکارچی است که خواندن نماز شکسته در سفر و همچنین خوردن گوشت مُردار در صورت ناچاری، بر آنان جایز نیست.

### \* (باب ۳۰۲ - معنی اوقیه و نش) \*

۱- ابن ابی عمیر از یکی روایت ما از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله مهریهٔ هیچیک از همسرانِ خود و همچنین مهریهٔ هیچیک از دخترانش را بیش از دوازده «اوقیه و نش» تعیین نکرده و «اوقیه» چهل درهم، و «نش» بیست درهم است که نصف اوقیه می باشد.

### «باب»

«معنی قول الصادق علیه السلام «لا یحرم من الرضاع الا ما کان مجبوراً»»

۱ - اُمّی - رحمه الله - قال : حدثنا أحمد بن إدريس ، عن محمد بن أحمد ، عن أحمد بن حلال ، عن ابن سینان ، عن حریر ، عن فضیل بن یسار ، عن اُمّی عبدالله رضی الله عنه قال : لا یحرم من الرضاع الا ما کان مجبوراً . قال : قلت : وما المجبور ؟ قال : اُمّ مربّیة ، أو ظنّ مستأجرة ، أو خادم مشتراة . وما کان مثل ذلك موقوف علیه .

\* (باب ۲۰۴ - معنی فرمایش امام صادق علیه السلام «حرام نمی گردد»)\*

\* (از جهت شیرخوارگی مگر آنچه مجبور است)\*

۱- فضیل بن یسار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: حرمت نیاورد هیچ شیری جز آنچه «مجبور» باشد. گوید: پرسیدم: مجبور چیست؟ فرمود: مادر تربیت کننده (مادری که پرورد)، یا دایه‌ای که اجیر شده، یا کنیزی که خریده شده باشد، و هرچه مانند آن باشد حکمش همانست.

شرح: کلمه «مجبور» در کتاب من لا یخضره الفقیه همینگونه ضبط شده و در روایت تهذیب با تاء تأنیث یعنی «مجبوره» آمده است و در پاره‌ای از نسخ «مَجبوره» با حاء بی نقطه، و در برخی «مخبوره» با خاء ذکر شده است، و ترجمه فقیه گوید: صفت شیر خواهد بود؛ و اما در تهذیب به هر سه صورت ذکر شده صفت زن شیر دهنده است؛ و نیز حصر را فقهاء اضافی دانسته‌اند و چنانچه زنی تبرّعاً طفلی را شیر دهد و شرائط دیگر نیز موجود باشد گویند حرمت می‌آورد.

## «باب»

### «(معنی الإغناء و الإقناء)»

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن جعفر بن محمد [ عن أبيه ] عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام في قول الله عز وجل : « وَأَنْتَ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى » ؟ قال : أغنى كل إنسان بمعيشته ، و أرضاه بكسب يده .

## «باب»

### «(توبه الله عز وجل على الخلق)»

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، قال : حدثنا محمد بن الحسين ، عن ابن فضال ، عن علي بن فضال ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ » قال : هي الإقالة بمعنى التوبة .

### \* (باب ۲۰۵ - معنی الغنا والفا) \*

۱- سکونی از امام صادق (از پدرش) از آبائش علیهم السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه « وَأَنْتَ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى » (و بدرستی که او است که توانگر نماید و امکان دهد - نجم ۵۳: ۴۸) فرمود: خدا بی نیاز گرداند هر انسانی را، از هر چه که وسیله معیشت اوست (خوردنی و آشامیدنی) و او را خرسند گرداند به آنچه که از راه کوشش و با سعی خویش (از راه حلال) بدست آورده است .

### \* (باب ۲۰۶ - توبه خدای عز وجل بر خلق) \*

۱- علی بن عقیبه از پدرش از امام صادق عليه السلام روایت نموده که در مورد آیه شریفه «لَمْ تَابْ عَلَيْهِمْ» یعنی: خداوند گذشت از (لغزش) آنانکه دل‌هایشان از ثبات برایمان میل کرده بود، پس خدا بر آنان لطف نمود (توفیق توبه داد) (توبه ۱۱۸: ۹) فرمود: مراد عفو کردن (چشم پوشی) گناه است .

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی الورقة والعبء وظلمات الأرض والرطب واليابس ﴾

۱ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي بَلَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَرَّانٍ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا أَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ » ؟ قَالَ : قَالُوا : الْوَرَقَةُ السَّقَطُ ، وَالْحَبَّةُ الْوَلَدُ ، وَظِلْمَاتُ الْأَرْضِ الْأَرْحَامُ ، وَالرَّطْبُ مَا يَحْيَى ، وَالْيَابِسُ مَا يَفْضُ . وَكُلُّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ مَبِينٍ .

\* (باب ۲۰۷ - معنای ورقه و عبء و ظلمات ارض، رطب و یابس) \*

۱- ابو بصیر گوید: **«وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا أَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ»** (علم خداوند بجزئیات به حدی است که) هیچ برگگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین وجود ندارد و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه ثبت است در کتاب روشن (که عبارت از علم خداست) (انعام ۵۹:۶). فرمود: «وَرَقَةٌ» افتادن جنین ناقص از شکم (مادر)، و «حَبَّةٌ» فرزندی و «ظِلْمَاتِ زَمِينٍ» زهدان (شکم یا پرده‌ای که جنین در آن است)، و «رَطْبٌ» آنچه زنده می‌شود، و «يَابِسٌ» جنین ناقص الخلقه که از شکم (مادر) افتد؛ و چیز کم، و تمامی اینها در کتاب آشکار (علم خدا، یا لوح محفوظ) هست.

## ﴿باب﴾

### ﴿معنی التهم من المال یوصی به الرجل﴾

۱ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن الحسين بن يزيد النوفلي ، عن اسماعيل بن مسلم السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن رجل يوصي بسهم من ماله . فقال : التهم واحد من ثمانية لقول الله عز و جل : « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْفَارِسِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ » .

۲ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أبيه ، عن صفوان بن يحيى ، قال : سألت الرضا عليه السلام عن رجل يوصي بسهم من ماله ولا يدري التهم أي شيء هو ؟ فقال : ليس

### \* (باب ۲۰ - معنی «سهم» از مال که شخصی به آن وصیت نماید) \*

۱ - اسماعیل بن مسلم سکونی گوید: شخصی از امام صادق عليه السلام در این مورد که مردی وصیت می کند سهمی از مالش به فلان مقصوف برسد، پرسید: سهم چه مقدار است؟ فرمود: سهم از هشت تا یکی است، به دلیل فرموده خدای عز و جل «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَفِي الرِّقَابِ وَالْفَارِسِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (جز این نیست که زکات واجب برای بینوایان، بیچارگان، و مأمورین جمع آوری زکات، و قومی که اسلام آورده باشند اما در دلهایشان هنوز خالص و راسخ نشده اند؛ یا هر کس که به این وسیله بتوان دلش را به اسلام مایل کرد، و در آزاد کردن بردگان، و بدهکاران، و در راه خدا، و رهگذری که از مال خود دور مانده و چیزی نداشته باشد که به شهر خود برگردد - توبه ۹: ۶۰).

۲ - صفوان بن یحیی گوید: از حضرت رضا عليه السلام در این مورد که مردی وصیت می کند به سهمی از مالش و نمی داند سهم چه مقدار است! پرسیدم: فرمود:



عندكم فيما بئسكم عن جعفر وأبي جعفر عليهما السلام فيها شيء ؟ فقلت له : جعلت فداك ما سمعنا أصحابنا يذكرون شيئاً في هذا عن آبائك عليهما السلام . فقال : السهم واحد من ثمانية فقلت : جعلت فداك كيف صار واحداً من ثمانية ؟ فقال : أما تقرأ كتاب الله عز وجل ؟ فقلت : جعلت فداك ، إني لأفرؤه ولكن لا أدري أين موضعه ، فقال : قول الله عز وجل : « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ » ثم عقد يده ثمانية ، قال : وكذلك قسمها رسول الله صلى الله عليه وآله على ثمانية أسهم ، والسهم واحد من الثمانية . وقد روي أن السهم واحد من ستة وذلك على حسب ما يفهم من مراد الموصي وعلى حسب ما يعلم من سهام ماله [بينهم]

آیا در احادیثی که از امام صادق و امام باقر علیهما السلام به شما رسیده در این مورد چیزی نیست ؟ عرض کردم : فدایت گردم ! از راویان حدیثمان در این مورد مطلبی از اجدادتان نشنیده‌ام که نقل کرده باشند ، امام فرمود : سهم عبارت است از يك هشتم ، عرض کردم : فدایت گردم ! چگونه يك از هشت می‌باشد ؟ فرمود : آیا قرآن را نخوانده‌ای ؟ عرض کردم : فدایت گردم ! خوانده‌ام ، ولی نمی‌دانم در کجاست ! ؟ فرمود : قول خداوند عز و جل « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ ... » (که آیه و ترجمه‌اش در حدیث يك گذشت).

سپس حضرت انگشتان مبارك بمقد هشت گرفت و فرمود : و این چنین رسول خدا صلى الله عليه وآله آنرا بر هشت سهم تقسیم فرمود و سهم یکی از هشت قسمت است . و روایت شده : سهم يك از شش است (يك ششم) و آن به اندازه‌ای است که از مراد وصیت کننده فهمیده می‌شود ، و بر حسب آنچه از سهام مالش میان ایشان فهمیده می‌گردد.

## «باب»

«(معنی الشیء من المال یوصی به الرجل)»

۱- أبی - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن یحیی المطار ، عن محمد بن أحمد ، عن علی بن السندي ، عن محمد بن عمرو بن سعید ، عن جیل ، عن أبان بن تغلب ، عن أبی حمزة ، عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما ، قال : قلت له : رجل أوصی بشیء من ماله ؟ فقال لی : فی کتاب علی عليه السلام : الشیء من ماله واحد من ستة .

## «باب»

«(معنی الجزء من المال یوصی به الرجل)»

۱- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولیع - رضي الله عنه - قال : حدثنا أحمد ابن إدريس ، عن محمد بن أحمد بن یحیی بن محمد بن عمار ، عن علی بن السندي ، عن محمد بن عمرو بن سعید ، عن جیل ، عن أبان بن تغلب ، عن أبی حمزة عليه السلام أنه قال فی الرجل یوصی بجزء من ماله إن الجزء واحد من عشرة ، لأن الله عز وجل یقول : «ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءاً» وكانت الجبال عشرة والطیر أربعة فجعل علی

\* (باب ۲۰۹ - معنی «شیئی» از مالی که شخص به آن وصیت کند) \*

۱- ابو حمزه گوید: به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کردم که مردی وصیت کرده «شیئی» از مالش به فلان مصرف برسد، چه اندازه می باشد؟ بمن فرمود: در کتاب علی علیه السلام نوشته شده است: شیئی از مال او شش یک می باشد.

\* (باب ۲۱۰ - معنی «جزء» از مالی که مردی به آن وصیت نماید) \*

۱- أبان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت نموده در مورد شخصی که وصیت کرده «جزء» از مالش به مصرفی برسد، فرمود: «جزء» يك از ده تاست زیرا خداوند عز و جل فرموده: «ثم اجعل علی کل جبلٍ منهنَّ جزءاً» (برگیر چهار گونه از

كلّ جبل منهم جزءاً

و روي أنّ الجزء واحد من سبعة نقول الله عزّ وجلّ: «لها سبعة أبواب لكلّ باب منهم جزء مقسوم».

۲ - أبي - رحمه الله - قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن أبان الأحر، عن عبد الله بن مسنان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن امرأة أوست بثلاثها فغضى به دين ابن أخيها وجزء فلان وفلانة فلم أعرف ذلك؛ فقصصنا إلى ابن أبي ليلى، قال: فما قال لك؟ قلت: قال: ليس لهما شيء. فقال: كذب والله، لهما العشر من الثلث.

۳ - حدّثنا أبي - رحمه الله - قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، قال: حدّثني أبو عبد الله الرّازي، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن

پرنده را پس آموخته گردان آنها را بخوی خودت) سپس بگذار بر هر کوهی بخشی از آنها را (بقره ۲: ۲۶۲) و کوهها ده تا بود و پرنده چهار تا پس بر هر کوهی جزئی از آنها را نهاد.

و روایت شده: «جزء» يك از هفت است به دلیل قول خداوند: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (که در آن هفت در است، برای هر دسته از ایشان دری جداگانه - حجر ۱۵: ۱۴).

۲ - عبد الله بن مسنان گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: زنی وصیت کرده که با ثلث مالش بدهی پسر برادرش پرداخته شود، جزئی از مالش هم برای فلان مرد و فلان زن باشد، من نفهمیدم آن چیست؟ نزد ابن ابی لیلی رفتیم و مسأله را مطرح کردیم، حضرت فرمود: او چه گفت؟ عرض کردم: گفت: آن مرد و زن حقّ ندارند حضرت فرمود: به خدا قسم دروغ گفته، آنان از ثلث، يك دهم می برند.

۳ - حسین بن خالد گوید: از حضرت ابوالحسن امام کاظم عليهما السلام در باره مردی که وصیت نموده «جزئی» از ثروتش به فلان مصرف برسد، پرسیدم:

الحسین بن خالد ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : سألت عن رجل أوصى بجزء من ماله . فقال : سبع ثلثه .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الکثیر من المال ﴾

۱ - حدَّثنا محمد بن موسى بن الخوكر - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا علي بن الحسين السعد آبادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن أبيه ، عن محمد بن أبي عمير ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في رجل نذر أن يتصدق بمال كثير ، فقال : الكثر ثمانون فما زاد لقول الله تبارك وتعالى : « لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ » ۵ و كانت ثمانين مؤلفاً ..



### ﴿ معنی - القديم من الممالک ﴾

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا محمد بن يحيى المطار ، عن محمد بن أحمد ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن داود بن محمد النهدي ، عن بعض أصحابنا قال : دخل ابن أبي سعيد فرمود: هفت يكِ ثلث میّت است.

### \* (باب ۲۱۱ - معنی «کثیر» از مال) \*

۱- محمد بن ابی عمیر از یکی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام روایت نموده، در بارهٔ مردی که نذر کرده است مال «کثیری» را خیرات کند، فرمود: «کثیر» هشتاد نه بالا است. بدلیل قول خداوند تبارک و تعالی «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» (همانا خداوند یاریتان کرد در جاهای فراوان - توبه ۲۵:۹) و آن هشتاد و نه بود.

### \* (باب ۲۱۲ - معنی «قدیم» از بودگان) \*

۱- داود بن محمد نهري از يك راوی نقل نموده که ابن ابی سعید مکاری

المكاري على الرضا صلوات الله عليه فقال له : أبلغ الله من قدرك أن تدعي مادعي أبوك ؟ فقال له : مالك أظفأ الله نورك وأدخل الفتر بينك ؟ أما علمت أن الله تبارك و تعالي أوحى إلى عمران عليه السلام أنني واهب لك ذكراً فوهب له مريم ووهب لمريم عيسى فعيسى من مريم ومريم من عيسى ومريم وعيسى شيء واحد ، وأنا من أبي وأبي مني وأنا وأبي شيء واحد فقال له : ابن أبي سعيد فاسألك عن مسألة ؟ فقال : لا أخالك تقبل مني ولست من غنمي ولكن علمها . فقال : رجل قال عند موته : كل مملوك لي قديم فهو حر لوجه الله . فقال :

(نامش حسین و نام پدرش هاشم و واقفی مذهب می باشند و هردو از بزرگان واقفه بوده اند که [بنقل از نجاشی] حسین مورد اعتماد است ولی کثی روایاتی در ذمتش آورده است) خدمت حضرت رضا علیه السلام آمد و (باکمال بی شرمی) گفت: آبا خدا مرتبهات را به جهانی رسانده که ادعائی را می کنی که پدرت مدعی آن (امامت) بود؟ امام علیه السلام به او فرمود: تو را چه شده؟ خدا نورت (چراغ عمر و دلت) را خاموش سازد، و ~~بگوئی را از من~~ ~~سنتها را~~ ~~وارد کند!~~ آیا نمی دانی که خداوند به عمران علیه السلام وحی نمود که من تو را فرزند پسری عطا خواهم کرد، بعد از آن مريم را به وی ارزانی داشت و عيسى را به مريم کرامت نمود، بنابر این عيسى از مريم بود و مريم از عيسى، و آندویك وجودند (و در يك درجه اند و میان ایشان فرقی نباشد) بهمین ترتیب نیز من از پدرم می باشم و پدرم از من است و هر دو يك چیز (و در يك مرتبه) هستیم؟!

آنگاه ابن ابی سعید گفت: می خواهم مسأله ای از تو بپرسم، حضرت به او فرمود: گمان ندارم پاسخ مرا قبول کنی، زیرا تو از افراد تحت سرپرستی من (و شیعه من) نیستی، با وجود این بپرس!

او گفت: مردی هنگام جان دادن چنین وصیت نمود: هر چه برده زر خرید «قدیمی» که من دارم در راه خدا آزاد باشند، آیا بعد از مردن او کدام گروه از بردگان او آزاد می شوند؟

نعم، إن الله تبارك وتعالى يقول في كتابه: «حتى غاد كالعرجون القديم». فما كان من ممالكه أنى له سنة أشهر فهو قديم حُرٌّ. قال: فخرج الرجل فافتقر حتى مات ولم يكن عنده مبيتٌ ليلٍ - لعنه الله -.

## «باب»

### \*(معنی العجیبس)\*

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي، عن عبد الله بن المغيرة، عن عبد الرحمن الجعفي، قال: كنت أختلف إلى ابن أبي ليلى في موارث وكان يدافني فلما طال ذلك عليّ شكوتُه إلى جعفر ابن محمد عليه السلام فقال: أوما علم أن رسول الله ﷺ أمر برَدِّ العجیبس، و إيفاد الموارث؟

فرمود: آری خداوند در کتاب خود می فرماید: «حتى غاد كالعرجون القديم» (تا وقتی که مانند چوب خوشه خرما که گهنه باشد، گردد - پس ۳۶:۳۹).  
(دو چوب خوشه خرما در مدت ششماه به شکل هلال میگردد).

مراد از «قدیم» شش ماه و بالاتر می باشد، پس هر برده ای که مدت شش ماه در ملك او داخل گشته باشد، قدیم است، و آزاد می باشد، گوید: چون از نزد آنحضرت بیرون رفت (نابینا شد) و به فقر و فاقه عجیبی گرفتار شد که از خوراك باندازه گذران شبی را نمی توانست تهیه نماید، و بهمان وضع بود تا مُرد.

### \*(باب ۲۱۳ - معنی حبیبس)\*

۱ - عبد الرحمن جعفی گوید: در مورد ارتهایی به ابن ابی لیلی شکایت کرده بودم، و مدتی رفت و آمد داشتم و او دست بدست می کرد و کارم را به تأخیر می انداخت، چون خیلی به طول انجامید از او به امام صادق علیه السلام شکایت نمودم، فرمود: آیا او نمی داند که پیامبر خدا ﷺ دستور داد به بازگرداندن بازداشت

قال : فأتيتهُ ففعل كما كان يفعل ، فقلت له : إنني شكوتك إلى جعفر بن محمد عليه السلام فقال لي : كيت و كيت ، فحلّفتني ابن أبي ليلى أنه قال ذلك لك ، فحلّفت له ففَضِي لي بذلك .

۲ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا أحمد بن إدريس ، قال : حدثنا محمد بن أحمد ، قال : حدثنا عبد الله بن أحمد الرّازي ، عن بكر بن صالح ، عن ابن أبي عمير ، عن ابن عبيّنه البصري قال : كنت شاهداً عند ابن أبي ليلى وفضي في رجل جعل لبعض قرابته غلّة دلو ولم يوقت لهم وقتاً فمات الرجل فحضر ورثته ابن أبي ليلى وحضر قريبه الذي جعل له الدار ، فقال ابن أبي ليلى : أرى أن أدعها على ماتركها صاحبها . فقال له محمد بن مسلم التّخفي : أما إن علي بن أبي طالب صلوات الله عليه قضى في هذا المسجد بخلاف ما قضيت . قال : وما علمك ؟ قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : قضى علي بن أبي طالب صلوات الله عليه يوم العيس وإنفاذ الموارث . فقال ابن أبي ليلى : هو عندك في كتاب ؟ قال : نعم . قال : فأرسل إليه

شده، و اجرا کردن حکم خدا در آنچه از میت بجای مانده ؟ گوید: سپس نزد ابن ابی لیلی آمدم و لو آنچنانکه شیوه اش بود داوری کرد، به او گفتم: من شکایت تو را به جعفر بن محمد علیهما السلام کردم، و به من چنین و چنان فرمود. ابن ابی لیلی مرا سوگند داد که حتماً آنها را به تو فرموده است؛ من برایش قسم یاد کردم، پس بر طبق آن برایم حکم داد.

۲- ابن عیینة بصری گوید: من نزد ابن ابی لیلی (متوفی ۱۴۸ در حکومت بنی امیه و بنی عباس، قاضی کوفه بود، و قبل از ابوحنیفه به رأی فتوی می داد) شاهد بودم؛ در باره مردی که مال الاجاره ای را به یکی از خویشاوندانش داده و زمان مخصوصی را برایش معین نکرده بود، سپس آن شخص از دنیا رفت، بازماندگان آن مرد از کسیکه مرد مال الاجاره را در اختیار او گذارده بود، نزد ابن ابی لیلی شکایت کردند، او گفت: نظر من اینست؛ همانگونه که در هنگام زنده بودن صاحبش بوده باقی بماند، محمد بن مسلم ثقفی به او گفت: ترجّه داشته باش که علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - در این مسجد بر خلاف حکم تو، داوری

فائقني به ، فقال محمد بن مسلم : على أن لا تنظر من الكتاب إلا في ذلك الحديث . قال : لك ذلك . قال : فأراه الحديث عن أبي جعفر عليه السلام في الكتاب فرد قضيته .  
و « الحبيس » هو كل وقف إلى وقت غير معلوم هو مردود علی الورثة .

## «باب»

### «(معنی الصدود)»

۱ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن العباس بن معروف ، عن الحسين بن يزيد النوفلي ، عن اليعقوبي ، عن عيسى بن عبد الله الهاشمي ، عن أبيه ، عن جده قال : قال النبي ﷺ في قوله عز وجل : « وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْثَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ » . قال : الصدود في العريضة

نموده گفت: تو در این مورد چه می دانی؟ پاسخ داد: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: علی بن ابی طالب صلوات الله علیه حکم داد به باز گردانیدن در بند شده و روان کردن میراث ها. پس ابن ابی لیلی به او گفت: کتابی داری که در آن چنین مطلبی نوشته شده باشد؟ جواب داد: آری، گفت: بفرست آن را بیاورند تا من ببینم.

محمد بن مسلم به او گفت: به شرط آنکه جز به آن حدیث بر جای دیگر کتاب نگاه نکنی! گفت: پذیرفتم. گوید: حدیث را از حضرت باقر علیه السلام در کتابی نشان داد، پس حکم خود را پس گرفت. و «حبیس» هر بازداشت و توقیف شده ای است تا زمان غیر معلوم، که به ورثه باز گردانده شود (ظاهراً این بیان از مؤلف است).

### \* (باب ۲۱۲ - معنی صدود) \*

۱ - عیسی بن عبدالله هاشمی از پدرش از جدش روایت نموده گفت:  
پیغمبر اکرم ﷺ در معنی فرموده خدای عزوجل «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْثَمَ مَثَلًا إِذَا



الضحك .

## «باب»

\*(معنی التَّيْبِرُ)\*

۱- أُبَي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ مَنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا» ؟ قال : بِمَعْنَى كَسَرْنَا تَكْسِيرًا . قال : وَهِيَ بِالنَّبْطِيَّةِ .

## «باب»

\*(معنی الاحقاب)\*

۱- أُبَي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حُفَّةٍ ، عَنْ مَنْ رَوَاهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا» ؟ قال : الْأَحْقَابُ ثَمَانِيَةُ أَحْقَابٍ ، وَالْأَحْقَابُ ثَمَانُونَ سَنَةً ، وَالثَّانِيَةُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَتِسْتُونَ يَوْمًا .

تَوَمَّكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ» ( و چون زده شد به پسر مریم مثلی ، زود قوم تو (کفار قریش از روی استهزاء) اظهار سرور کردند - زخرف ۵۷:۴۳ ) فرمود: «لَا صُدُود» در لغت عرب به معنی خنده است.

\*(باب ۲۱۵ - معنی تَتْبِيرُ)\*

۱- حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ گوید: امام صادق عليه السلام در باره قول خداوند «وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا» (و همه را خرد و نیست کردیم نیست کردنی - فرقان ۴۱:۲۵) فرمود: یعنی درهم کوبیدیم درهم کوبیدنی، و فرمود: و آن از لغات نبطی هاست .

\*(باب ۲۱۶ - معنی «أَحْقَاب» زمانهای درازی در پی)\*

۱- جعفر بن محمد بن حُفَّة از شخصی از امام صادق عليه السلام روایت نموده که در تفسیر قول خداوند «لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا» (در آن سالهای پی در پی درنگ نمائید - نیا ۲۳:۷۸) فرمود: هشت دوره پی در پی طولانی است و «حُفَّة» هشتاد سال

والیوم کألف سنة مما تعدون .

## ﴿ باب ﴾

### \*(معنی المشارق والمغارب)\*

۱ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن العباس بن معروف ، عن الحجاج ، عن عبد الله بن أبي حماد يرفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في قول الله عز وجل : «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» . قال : لها ثلاث مائة وستون مشرقاً ، وثلاث مائة وستون مغرباً ، فيومها الذي تشرق فيه لا تعود فيه إلا من قابل ، و يومها الذي تغرب فيه لا تعود فيه إلا من قابل .

## ﴿ باب ﴾

### \*(معنی العضباء والجدعاء)\*

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن عبد الله

است ، و سال سیصد و شصت روز ، و هر روزی مانند هزار سال است از آنچه که شما بشمار می آورید .

### \*(باب ۲۱۷ - معنی مشارق و مغارب)\*

۱ - عبدالله بن حماد مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که در تفسیر فرموده خداوند «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» (به خدای، مشرق ها و مغرب های عالم که ما قادریم - معارج ۱۰۰) فرموده: برای او سیصد و شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب است، خورشید هر روز از یکی از آنها سر برمی دارد و پرتوافشانی می کند و دیگر به آن برنمی گردد مگر در سال آینده، و همچنین هر روز در افقی غروب می نماید که در آن برنمی گردد، جز سال آینده.

### \*(باب ۲۱۸ - معنی عضباء و جدعاء)\*

۱ - سکونی از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت نموده

ابن المغيرة ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله ﷺ : لا يضحى بالمرجاء بين عرجها ، ولا بالموراء بين عورها ، ولا بالسجاء ، ولا بالجرباء ، ولا بالجدعاء ، ولا بالعضباء ، وهي المكسورة القرن ، و الجدعاء المتطوعة الأذن .

## « باب »

### « (معنى الشرقاء والخرقاء والمقابلة والمدائرة) »

۱ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال : حدثنا محمد بن يحيى المطهر ، عن محمد بن أحمد ، قال : حدثني أبو نصر البغدادي ، عن أحمد بن يحيى المقرئ ، عن عبدالله بن موسى ، عن إسرائيل ، عن أبي إسحاق ، عن شريح بن هانئ ، عن علي عليه السلام قال : أمرنا رسول الله ﷺ في الأضاحي أن نستشف المين والأذن ونهانا عن الخرقاء والشرقاء والمقابلة والمدائرة . الشرقاء أن يكون في الأذن قشر مستدير ، والشرقاء في الغنم المعقوقة الأذن باثنين حتى ينفذ إلى الطرف . والمقابلة أن يقطع من مقدم أذنها شيء بترك معلقاً

که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: قربانی نکنید حیوانی که انگشت را که انگشت آشکار باشد، و همچنین حیوان یک چشمی را که کوری آن چشم معلوم باشد، و حیوان لاغر و حیوان مبتلا به گری و حیوان گوش بریده و حیوان شاخ شکسته را قربانی نکنید. و «جدعاء» حیوانی است که گوشش بریده شده باشد.

\* (باب ۲۱۹ - معنی شرقاء، خرقاء، مقابلة، مدائره) \*

۱ - شريح بن هانئ از علي عليه السلام روایت نموده که فرمود: پیغمبر خدا ﷺ در مورد گوسفند قربانی بما دستور داد که چشم و گوشش سالم و کامل باشد، و نهی فرمود ما را از «خرقاء» و «شرقاء» و «مقابلة» و «مدائره». «خرقاء» گوسفندی است که لاله گوش او دانه وار سوراخ شده، و گوسفند «شرقاء» آن است که گوشش بصورت افقی بریده شده باشد که به این طرف و آن طرف سرش بیفتد، و «مقابلة» آن است که از لاله گوش مقداری بریده شده و آویزان مانده و جدا

لایین کانه زَنَمَةٌ» و «بِثَالِمِثْلِ ذَلِكَ مِنَ الْإِبِلِ: «الْمُرْتَمِ» وَتُسَمَّى ذَلِكَ الْمَعْلُوقُ «الرَّعْلُ»  
وَالْمَدَائِرَةُ أَنْ يَقْلَلَ ذَلِكَ بِمَوْخَرِ أَذُنِ الشَّاةِ.

### «باب»

\*(معنی الفرار الی الله عزوجل)\*

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال: حَدَّثَنَا سَمْعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمْرٍو عِيسَى  
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُثَنَّى، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي  
قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «فِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» قال: حُجُّوا إِلَى اللَّهِ.

### «باب»

\*(معنی المَحْصُورُ و المَصْدُودُ)\*

۱ - أَبِي - رحمه الله - قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، قال: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ  
قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ، وَصَفْوَانُ بْنُ رَحِيٍّ جَمَاعَةً رَفَعُوا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

نشود، مانند گروشت زائد و اگر شتری آنگونه شده باشد: «مُرْتَمٍ» و «مَعْلُوقٌ» و  
«رَعْلٌ» نامیده می شود و «مُدَائِرَةٌ» آن است که قسمت نهائی گوش گوسفند  
شکافته شود و آن را آویزان گذارند.

\*(باب ۲۲۰ - معنی فرار به سوی خدا)\*

۱ - ابو الجارود گوید: حضرت باقر (علیه السلام) در معنی آیه «فِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (پس بگریزید بسوی خدا بدرستی که من برای شما از او بیم دهنده ای  
آشکارم - ذاریات ۵۱: ۵۰) فرمود: زیارت حج به سوی خداست.  
(مصحح گوید: این بیان یکی از مصداقهای متعدد گریز بسوی خداست که  
با فهم راوی مناسب بوده است).

\*(باب ۲۲۱ - معنی محصور و مصادود)\*

۱ - محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی هر دو مرفوعاً از امام صادق (علیه السلام)

المحصور غير المصدود، وقال: المحصور هو المريض، و المصدود هو الذي يردّه المشركون كما ردّوا رسول الله ﷺ ليس من مرض، و المصدود محلّ له النساء والمحصور لا محلّ له النساء.

## «باب»

\*(معنى ماروى فيمن ركب زاملة وسط منها فمات أنه يدخل النار)\*

۱ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - قال - حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن الفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من ركب زاملة ثم وقع منها فمات دخل النار.

قال مصنف هذا الكتاب: معنى ذلك أن الناس كانوا يركبون الزوامل فإذا أراد

روایت نموده اند که فرمود: «محصور» غیر از مصدود است و فرمود: «محصور» بیمار است و «مصدود» فردی است که مشرکین مانع او شده و او را از رفتن به خانه خدا باز می دارند، **مَنْ رَكِبَ زَامِلَةً ثُمَّ وَقَعَ مِنْهَا فَمَاتَ** را در حدیثیه باز گردانند، و از جهت مرض نیست، و بر «مصدود» زنها حلالند ولی بر محصور نه.

شرح: مراد از «محصور» کسی است که بیماری و مانند آن وی را بعد از احرام از انجام و اتمام مراسم حج باز دارد که زنها بر او حلال نمی شوند، چون او هنوز محرم است و اوست که خداوند در باره اش فرمود: «وَأَيُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» (و حج و عمره را برای خدا به پایان رسانید و اگر «محصور» شدید هر چه امکان دارد برای شما از «هدی»).

\*(باب ۲۲۲ - معنی روایتی که گوید: اگر شخصی بر مرکبی سوار شود که بار)\*

\*(بر پشت اوست، و از روی آن بیفتد و بمیرد، وارد جهنم می گردد)\*

۱ - مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوار بر شتر باردار شود و از آن بیفتد و بر اثر آن بمیرد وارد دوزخ می گردد.

مصنف این کتاب گوید: معنی فرمایش امام آن است که شخص روی بار

أحدهم النزول وقع من زاملته من غير أن يتعلق بشيء من الرجل فنهوا عن ذلك لئلا يسقط أحدهم متعمداً فيموت فيكون قاتل نفسه ويستوجب بذلك دخول النار. وليس هذا الحديث بنهي عن ركوب الزوامل وإنما هو نهي عن الوقوع منها من غير أن يتعلق بالرجل، و الحديث الذي روي «أن من ركب زاملة فليومس» فليس ذلك أيضاً بنهي عن ركوب الزاملة، إنما هو الأمر بالوصية كما قيل: «من خرج في حج أو جهاد فليومس» وليس ذلك بنهي عن الحج والجهاد، وما كان الناس يركبون إلا الزوامل وإنما المعامل محدثة، لم تعرف فيما مضى.

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الحج و الحج ﴾

۱ - حدثنا محمد بن أحمد الشيباني - رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله

شتر سوار شود و هنگام پائین آمدن بدون آنکه به دستاویزی تکیه کند خود را پرت کند، آن عمل ممنوع گردید تا میاذا فردی از شما از روی عمد بیفتد و بر اثر آن بمیرد پس خود قاتل خویشش گردد، و به سبب قتل نفس مستوجب ورود به جهنم گردد و این حدیث در صدق نهی از سوار شدن بر شتر باردار نیست، و جز این نیست که نهی فرمود از فرو افکندن خود از پشت آن بدون آنکه به پالان یا زین آن بچسبد و حدیثی که می گوید: (هر کس سوار بر شتر باردار شود باید وصیت کند) با این بیان نمی خواهد آنرا نهی کند بلکه امر به وصیت کردن است، چنانکه گفته اند (هر کس به حج یا جهاد رود باید وصیت نماید) روشن است که این نهی جهاد و حج نیست و در آن زمان مردم جز بر شتر باردار سوار نمی شدند، و هودجه مربوط به زمانهای بعد بوده و در گذشته معروف و شایع نبوده است.

(مرحوم مجلسی فرموده: ظاهراً مقصود شتران سرکشی باشند که هنوز رام

نشده اند).

### \* (باب ۲۲۳ - معنی حج و حج) \*

۱ - اسماعیل بن مسلم از امام صادق از پدرش از نیایش از علی علیه السلام

الکوفی<sup>۱</sup> : قال : حدثنا موسى بن عمران النخعي<sup>۲</sup> ، عن محمد بن الحسين بن يزيد ، عن إسماعيل ابن مسلم ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن جده ، عن علي<sup>۳</sup> قال : نزل جبرئيل على النبي<sup>۴</sup> فقال : يا محمد مر أصحابك بالعمج<sup>۵</sup> والشج<sup>۶</sup> . فالعمج رفع الأصوات بالتلبية ، والشج بحر البدن .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الدُّبَاءُ وَ الْمَزَقَاتُ وَ الْحَنْتَمُ وَ النَّفِير ﴾

۱ - أمي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن الحسن ابن محبوب ، عن خالد بن جرير ، عن أبي الربيع الشامي<sup>۷</sup> ، عن أبي عبدالله<sup>۸</sup> قال : سئل عن النرد والشطرنج ، قال : لا تقربهما . قلت : فالغناء ؟ قال : لا خير فيه لا تفعلوا . قلت : فالنبيذ ؟ قال : نهى رسول الله<sup>۹</sup> عن كل مسكر وكل مسكر حرام . قلت : فالظروف التي يصنع فيها ؟ قال : نهى رسول الله<sup>۱۰</sup> عن الدُّبَاءِ وَ الْمَزَقَاتِ وَ الْحَنْتَمِ وَ النَّفِيرِ . قلت : وما روایت نموده که فرمود: جبرئیل پیغمبر خدا<sup>۱۱</sup> نازل شد و گفت: ای محمد به اصحاب دستور ده به «عمج» و «شج» بگویند که «عمج» کردن آوازهاست به گفتن «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و «شج» کشتن قربانی و نذر زیر گلوی شتر قربانی است که به مکه معظمه فرستند.

### ﴿ (باب ۲۲۴ - معنی دُبَاء، مزقات، حَنْتَم، نفیر) ﴾

۱- أبو ربيع شامي<sup>۱۲</sup> گوید: شخصی از امام صادق<sup>۱۳</sup> در باره «نرد» (بازی تخته نرد که اسباب آن شیه شطرنج و مرکب از تخته و ۳۰ مهره و دو طاس می باشد) و «شطرنج» (بازی قماری که به فارسی شطرنگ خوانند، و به معنی اندام چهارگانه سپاه است یعنی فیل و اسب و خرّاده و پیاده) پرسید، فرمود: به آنها نزدیک نشو! عرض کردم: پس «سرود» (آواز طرب انگیز) چگونه؟ فرمود: خوب نیست، انجام ندهید. عرض کردم: «نبیذ» چگونه؟ فرمود: پیامبر خدا<sup>۱۴</sup> نهی فرمود: از هر چیز مستی آور، و هر چیز مست کننده حرام است. گفتم: پس ظرفهایی که در آن ساخته می شود، چه؟ فرمود: پیغمبر خدا<sup>۱۵</sup> از «دُبَاء» و

ذلك قاله الدُّبَاءُ : القُرْعُ ، والمُرْقُوتُ : الدَّانُ ، والحَنْتَمُ : جرار الأردن وقال : إنها الجرار النضر ، والتفیر : خشب كان أهل الجاهلیة ینقرونها حتی یصیر لها أجواف ینبذون فیها .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الضحك ﴾

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالرحمن بن الحجاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل : « فضحك فبشّرناها بإسحاق » قال : حاضت .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی النافله ﴾

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا أحمد بن إدریس ، عن محمد بن أحمد بن عيسى بن

«مزقت» و «حنتم» و «نقیر» منوی نموده است. عرض کردم: اینها چه باشند؟ فرمود: «دُبا» پوست کدو و «مزقت» خمره است و «حنتم» کوزه سفالین که گفته می شود: منوی سبز رنگی است، و «نقیر» کندوست، چوبی که مردم جاهلیت میان آن را گود می نمودند تا چند فرورفتگی در آن پیدا می شد، و در آنها شراب می ساختند (و شراب آن تند و تیز می باشد).

### \* (باب ۲۲۵ - معنی ضحك) \*

۱- عبدالرحمن بن حجاج گوید: امام صادق عليه السلام در تفسیر فرموده خدای عزوجل «فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ» (پس در آن حال ساره را حیض آمد پس مژده دادیم ما او را) (بر زبان ملائکه) بوجود فرزندى بنام اسحق - هود ۷۴:۱۱) فرمود: یعنی از او خون حیض خارج شد.

### \* (باب ۲۲۶ - معنی نافله) \*

۱- یحیی بن عمران گوید: امام صادق عليه السلام در معنای فرموده خدای



عنه . عن علي بن مهزيار ، عن أحمد بن محمد المزني ، عن يحيى بن عمران ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله الله عز وجل : «وَوَعَدْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» قال : ولد الولد نافلة .

## ﴿ باب ﴾

### \*(معنى القط)\*

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن سلمة بن الخطاب ، عن إبراهيم بن محمد الشقي ، عن إبراهيم بن ميسون ، عن مصعب ، عن سعد ، عن الأصم ، عن علي عليه السلام في قول الله عز وجل : «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْعَنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ» ، قال : نصيبهم من العذاب .

عز وجل : «وَوَعَدْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» (و بخشیدیم ابراهیم را از سارہ کہ دختر عمومی او بود پسری بنام اسحاق و نبیره ای را که او دادیم بنام یعقوب ، در حالیکه او عطیه ای بود از جانب ما افزون بر خواسته اش - چون او پسری از ما خواست و ما پسر و نبیره ای به او کرامت نمودیم - انبیاء ۷۱:۲۱) فرمود : فرزند فرزند «نافله» است (بجهت آنکه زیاده است بر فرزند ، زیرا نمازی که بر فریضه زیاده باشد را «نافله» می گویند و غنیمت را «نفل» می گویند بجهت آنکه زیادتی است مخصوص به امت مرحومه - منهج الصادقین ۸۹:۶) .

### \*(باب ۲۲۷ - معنی دَقِيقٌ)\*

أصمغ گوید : علی علیه السلام در تفسیر قول خداوند : «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْعَنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ» (و اینها گفتند : پروردگارا در نصیب ما قبل از آنکه روز حساب فرا رسد تعجیل کن - ص ۱۵:۳۸) حضرت فرمود : مراد نصیبشان از عذاب است .

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی الكواشف والدواعی والبغایا وذوات الأزواج ﴾

۱- ابي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن داود بن إسحاق الحدادی ، عن محمد بن الفيض قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن المتعة ، فقال : نعم ، إذا كانت عارفة . قلت : جعلت فداك فإن لم تكن عارفة ، قال : فأعرض عليها وقل لها فإن قبلت فزوّجها وإن أبت أن تعرضي بقولك فدمها ، وإياكم والكواشف والدواعي و البغایا وذوات الأزواج . قلت : ما الكواشف ؟ قال : اللّواني يكاشفن و يوعهن معلومة و يؤتين . قلت : فالدواعي ؟ قال : اللّواني يدعين إلى أنفسهن وقد عرفن بالفساد . قلت : فالبغایا ؟ قال : المعروفات بالزّنا . قلت : فذوات الأزواج ؟ قال : المطلقات على غیر السنة .

\* (باب ۲۲۸ - معنی کواشف، دواعی، بغایا، ذوات الأزواج) \*

۱- محمد بن فیض گویند (از امام صادق علیه السلام) در مورد «متعه» (زنی را به نکاح موقت در آوردن جهت انتفاع و لذت بردن چند روزه) پرسیدم. فرمود: اشکالی ندارد اگر آن زن شناختی از ولایت ائمه علیهم السلام داشته باشد. گفتم: فدایت شوم اگر شناختی نداشت چگونه؟ فرمود: مسأله (ولایت یا متعه) را بطور واضح بر او عرضه بدار اگر پذیرفت پس با او ازدواج کن و اگر به گفته تو راضی نشد با او کاری نداشته باش، و بر حذر باشی از «کواشف» و دواعی و بغایا، و ذوات الأزواج» عرض کردم: «کواشف» کدامند؟ فرمود: زنهای رسوائی که خانه‌هایشان را می‌دانند و برای زنا به نزد آنها می‌روند. گفتم: «دواعی» چه کسانیند؟ فرمود: زنهایی هستند که مردان را بخود فرا می‌خوانند و به فساد معروفه‌اند. عرضه داشتم: پس «بغایا» چه کسانی هستند؟ فرمود: فاحشه‌های معروفه به زنا دادن. پرسیدم: «ذوات الأزواج» کیانند؟ فرمود: زنانی که بر غیر شریعت مقدس طلاق داده شده‌اند.

## « باب »

### « (معنی الفیه حقاً) »

۱ - «أبي» - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن أبي القاسم ، عن محمد بن علي الكوفي ، عن محمد بن خالد ، عن بعض رجاله ، عن داود الرقي ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : «ألا أخبركم بالفیه حقاً ؟ قالوا : بلى يا أمير المؤمنين قال : من لم يقطع الناس من رحمة الله ، ولم يؤمنهم من عذاب الله ، ولم يرخص لهم في معاصي الله ، ولم يترك القرآن رغبة عنه إلى غيره . ألا لاخير في علم ليس فيه مفهم ، ألا لاخير في قراءة ليس فيها تدبر ، ألا لاخير في عبادة ليس فيها تفقه

## « باب »

### « (معنی بلوغ الاشد والاستواء) »

۱ - «حدثنا أبي» - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن يعقوب ، عن محمد بن أحمد ، عن أحمد

\* (باب ۲۲۹ - معنی فیه حقیقی) \*

۱ - ابو حمزة ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آیا آگاه نسازم شما را از کسی که حقیقتاً فقیه (آگاه بمسائل دین) است ؟ گفتند: چرا (آری) ای امیر المؤمنین . فرمود: شخصی است که مردم را از رحمت خدا نومید نگرداند، و آنان را از عذاب او ایمن نسازد! و در نافرمانی از خدا برایشان تسهیل قائل نشود و به آنان اجازه نافرمانی ندهد، و قرآن را به دلیل علاقه به چیزهای دیگر ترك نگوید! آگاه باشید در دانشی که به دیگران انتقال پیدا نکند، خیری نیست و بدانید در قرائتی که تدبر و چاره اندیشی در آن نباشد، و در عبادتی که آگاهی و فهم و دانستن مسائل دین در آن نباشد، خیری نیست.

\* (باب ۲۳۰ - معنی بلوغ اشد، و استوی) \*

۱ - محمد بن نعمان گوید: امام صادق علیه السلام در باره معنی آیه شریفه «وَلَوْ

ابن هلال ، عن محمد بن سنان ، عن محمد بن عبدالله بن رباط ، عن محمد بن النعمان الأحول ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عز وجل : « ولما بلغ أشده » واستوى آتيناها حكماً و علماً » قال : أشده ثمان عشرة سنة ، واستوى : التحي .

## «باب»

### «(معنی الخریف)»

۱ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن الحسن بن علي الكوفي ، عن العباس بن عامر ، عن أحمد بن زرق ، عن يحيى بن أبي العلاء ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : إن عبداً يمكث في النار سبعين خريفاً - والخريف سبعون سنة - قال : ثم إنه سأل الله عز وجل بحق محمد وأهل بيته لما رحمتني ، قال : فأوحى الله عز وجل إلى جبرئيل عليه السلام أن اهبط إلي عبيدي فأخرجهم . قال : يا رب كيف لي بالهبوط في النار ؟ قال : إنني قد أمرتها أن تكون خليك برداً وسلاماً . قال : يا رب فما علمي

بَلَّغَ أَشَدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا (و موسى چون به غایت نیروی خود رسید و کمال یافت او را حکمت و دانش دادیم - قصص ۱۳:۲۸) فرمود: «أَشَدَّهُ» رسیدن به غایت قوت و کمال جوانی او یعنی هجده سال است، و «استوى» یعنی چهره اش موی در آورد.

### «(باب ۲۳۱ - معنی خریف)»

۱- جابر گوید: حضرت باقر عليه السلام فرمود: بنده ای در جهنم هفتاد «خریف» (فصل خزان) درنگ می کند، و هر خریفی هفتاد سال است - سپس درخواست می کند خدایا بحق محمد و آل محمد مرا مشمول رحمت خود فرما! امام فرمود: پروردگار به جبرئیل وحی نماید که فرود آی به سوی بنده ام، و او را از آنجا بیرون آور! جبرئیل عرض کند: ای پروردگار من چگونه خواهم توانست در آتش فرود آیم؟ خداوند فرماید: من به آتش دستور داده ام که بر تو سرد و سلامت باشد.

بموضعه ۱ قال : إنه في جيب من ميجين . قال : فهبط في النار فوجده معقولا على وجهه . قال : فأخرجه إلى الله عز وجل فقال : يا عبدي كم لبثت تُناشدني في النار ۲ قال : ما أُحصي يا رب . قال : أما وعزتي لولا ما سألتني به لأطلت هوانك في النار ولكنته حتم على نفسي أن لا يسألني عبد بحق عذ وأهل بيته إلا غفرت له ما كان بيني و بيته ، وقد غفرت لك اليوم .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ (معنى الفلق) ﴾

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن أبي القاسم ، عن محمد بن علي الكوفي ، عن عثمان بن عيسى ، عن معاوية بن وهب قال : كنا عند أبي عبد الله عليه السلام فقرأ رجل : « قل أعوذ برب الفلق » فقال الرجل : وما الفلق ۲ قال : صدع في النار فيه سبعون

جبرئیل گوید: خدایا من چگونه جای او را بدانم؟ خداوند فرماید: او در چاه بسیار عمیق از سجین (وادی در جهنم) است.

امام افزود: که جبرئیل در آتش دوزخ فرود آید و او را بیابد به روافتاده در حالی که بغل بسته شده است، پس او را بیرون آورد و به درگاه خدا برد، پس خدا از او پرسید: ای بنده من چه مدت در آتش ماندی و مرا سوگند دادی؟ گوید: پروردگارا نشمرده‌ام، خدا می‌فرماید: آگاه باش به عزتم سوگند اگر درخواست نمیکردی مرا «بحق محمد و آل محمد» هنوز تو را در آتش باقی می‌گذاردم، ولیکن برخود لازم شمرده‌ام که بنده‌ای نخواند مرا بحق محمد و اهل بیت او مگر آنچه (گناهان و خطاها) که میان من و او بوده بر او ببخشم، و امروز تو را بخشیدم.

\* (باب ۲۳۲ - معنى فلق) \*

۱ - معاوية بن وهب گوید: در خدمت امام صادق عليه السلام بودیم مردی خواند «قل أعوذ برب الفلق» (بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم - فلق ۱:۱۱۳) و آن مرد

ألف دار ، فی کلّ دار سبعون ألف بيت ، فی کلّ بیت سبعون ألف أسود ، فی جوف کلّ أسود سبعون ألف جرّة سمّ لا بدّ لأهل النار أن يمرّوا علیها .

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی شرّ الحاسد اذا حسد ﴾

۱ - أبی - رحمه الله - قال : حدّثنا أحمد بن إدريس ، عن محمد بن أحمد ، عن یعقوب بن یزید ، عن ابن أبی عمیر رفعه فی قول الله عزّ وجلّ : « ومن شرّ حاسد إذا حسد » قال : أمّا رأیته إذا فتح غنّیه وهو ينظر إلیک هو ذاك .

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی قول الصادق علیه السلام « الشتاء ربیع المؤمن » ﴾

۱ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید - رحمه الله - قال : حدّثنا محمد بن یحیی المطّار ، عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمر بن الأشعث عن ابن ابراهیم بن إسحاق الشّهارندی عن محمد بن سلیمان الدّیلمی ، عن أبی عبد الله علیه السلام قال : سمعته یقول : الشتاء

پرسید: «فَلَقَ» چیست؟ فرمود: درّه ایست در جهنّم که در آن هفتاد هزار خانه است، در هر خانه ای هفتاد هزار مایه سیاه وجود دارد، در درون هر مایه هفتاد هزار کیسه بزرگ زهر به بزرگی خمره، و اهل جهنّم ناگزیرند که از آن درّه بگذرند.

\* (باب ۲۳۳ - معنی «شر الحاسد اذا حسد»)\*

۱ - ابن أبی عمیر مرفوعاً نقل کرده در معنی فرموده خدای عزّ وجلّ «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (و از شرّ «حسود» آنگاه که رشك ورزد - فَلَقَ ۶) فرمود: مگر ندیده ای که «حسود» چگونه دو چشم خود را می گشاید و به سوی تو خیره می شود آن وقت در حال رشك ورزیدن است، و اینست معنی اظهار حسد کردن.

\* (باب ۲۳۴ - معنی فرمایش امام صادق علیه السلام : زمستان بهار مؤمن است)\*

۱ - محمد دیلمی از پدرش نقل کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام

ربیع المؤمن بطول فيه ليلة فيستعين به على قيامه ويصبر فيه نهاره فيستعين به على صيامه .

## «باب»

### «(معنی ربیع القرآن)»

۱ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رحمه الله - قال : حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي ، عن محمد بن سالم ، عن أحمد بن النضر الخزّاز ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لكل شيء ربیع و ربیع القرآن شهر رمضان .

## «باب»

### «(معنی الاقل المبين)»

۱ - حدثنا أبي عليه السلام عن محمد بن جعفر عليه السلام عن محمد بن عبدالله بن عبد الرحمن ، عن محمد بن أبي حمزة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من قال في كل يوم من شعبان سبعين مرة : «أستغفر الله الذي لا

فرمود: زمستان، بهار (کار) مؤمن است، زیرا شبهای زمستان بلند است و از طول شب جهت بپاخواستن (در نماز و دعا) کمک می گیرد و روزهای کوتاهش او را به گرفتن روزه مدد می نماید.

### \* (باب ۲۳۵ - معنی بهار قرآن) \*

۱- جابر گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: هر چیزی بهاری دارد، و بهار قرآن ماه رمضان است.

### \* (باب ۲۳۶ - معنی اقل مبين) \*

۱- محمد بن ابی حمزه گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار گوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ

إله إلا هو الرحمن الرحيم ، المحي القيوم وأنوب إليه ، كُتِبَ في الأفق المبين . قال : قلت : وما الأفق المبين ؟ قال : قاع بين يسدي العرش ، فيه أنهار تطرد فيه من القدحان عدد النجوم .

## «باب»

❦ (معنی الأفق من الناس) ❦

۱- أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن أبي القاسم ، عن محمد بن علي الكوفي ، عن الحسن بن علي بن يوسف ، عن سيف بن عميرة ، عن سعيد بن الوليد ، قال : دخلنا مع أبان بن تغلب على أبي عبدالله عليه السلام ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : لأن أطلعكم سبيلاً حتى يشبع أحب إلي من أن أطلعكم أقسام الفلاس . قلت : كم الأفق ؟ قال : مائة ألف .



❦ (معنی الاسودین) ❦

۱- أخبرنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب ، قال : حدثنا أبو الفضل

أنوب إليه» (طلب آمرزش دارم از خدائیکه نیست معبود بر حق جز او، بخشایند و مهربان، زنده پاینده است و بسوی او بازگشته‌ام) در أفق مبین نوشته می‌شود. گوید: پرسیدم «أفق مبین» چیست؟ فرمود: جلگه ایست مقابل عرش که در آن نهرهایی است و به اندازه ستارگان در آنها جام ریخته شده است.

\* (باب ۲۳۷ - معنی افق از مردم) \*

۱- سعید بن ولید گوید: به‌مراه أبان بن تغلب خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، حضرت فرمود: اگر فرد مسلمانی را شکمی سیر غذا دهم نزد من خوشتر از آنستکه افقی از مردم (غیر مسلمان) را سیر کنم، عرض کردم: «أفق» چه اندازه می‌باشد؟ فرمود: یکصد هزار تن، بلکه بیشتر.

\* (باب ۲۳۸ - معنی اسودین) \*

۱- ابوهریره گوید: پیامبر اکرم ﷺ به کشتن دو سیاه در حال نماز



يعقوب بن يوسف ، قال : حدثنا عبدالرحمن ، قال : حدثنا معاوية بن هشام ، قال : حدثني أبي ، عن معمر ، عن يحيى بن أبي كثير ، عن ضَمَم ، عن أبي هريرة أن النبي ﷺ أمر بقتل الأسودين في الصلاة . قال : معمر ، قلت ليحيى : وما معنى الأسودين ؟ قال : الحية والعقرب .

### «باب»

#### \*(معنى تمام النعمة)\*

۱ - حدثنا أبو نصر محمد بن أحمد بن تميم السرخسي القتيبي بها قال : حدثنا أبو ليلى محمد بن إدريس الشامي ، قال : حدثنا محمد بن مہاجر البغدادي ، قال : حدثنا إسماعيل بن إبراهيم ، قال : حدثني الحريري ، عن أبي الورد بن تلمعة ، عن اللجلج ، عن معاوية بن جبل ، قال كنت مع النبي ﷺ فمر برجل يدعو وهو يقول : «اللهم إني أسألك الصبر» فقال له النبي ﷺ : سألت البلاء فاسأل الله العافية . و مر ﷺ برجل وهو يقول : «اللهم إني أسألك تمام النعمة» فقال : أين آدم وهل تدري ما تمام النعمة ؟ الخلاص من النار ودخول الجنة . و مر ﷺ برجل وهو يدعو ويقول : «يا ذا الجلال والإكرام» فقال

دستور داده، معمر گوید: به یحیی گفتم: معنی دو سیاه چیست؟ گفت: مار و کژدم.

#### \*(باب ۲۳۹ - معنی تمام نعمت)\*

۱- معاویہ بن جبَل گفت: با پیغمبر ﷺ به جائی می رفتم به مردی بر خوردم که دعا می خواند و می گفت: «پروردگارا از تو می خواهم صبرم دهی!» پیغمبر به او فرمود: بلا (آزمایش به نعمت یا به محنت) درخواست نمودی پس عاقبت را از خدا بخواه. به شخص دیگری رسید که می گفت: «خدایا از تو می خواهم نعمت خود را بر من تمام کنی» حضرت فرمود: ای پسر آدم! آیا می دانی تمام نعمت چیست؟ معنی آن رهائی از آتش دوزخ و وارد شدن به بهشت است، و به مرد دیگری رسید و او در دعایش چنین می گفت: «ای صاحب شوکت

له : قد استجيب لك فسل .

## « باب »

### « معنی مطلوبات الناس »

۱ - حدثنا أحمد بن الحسن الطنّان ، قال : حدثنا الحسن بن علي بن الحسين السكري ، قال : حدثنا محمد بن زكريّا الجوهري ، قال : حدثنا جعفر بن محمد بن عماره ، عن أبيه ، قال : قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام : مطلوبات الناس في الدنيا الفانية أربعة : الفنى والدعة وقلة الاهتمام والعز . فاما الفنى فموجود في القناعة فمن طلبه في كثرة المال لم يجد . واما الدعة فموجودة في خفة الحمل فمن طلبها في ثقله لم يجد . واما قلة الاهتمام فموجودة في قلة الشغل فمن طلبها مع كثرة لم يجد . فاما العز فموجود في خدمة الخالق فمن طلبه في خفة المخلوق لم يجد .

و بزرگواری! به او فرمود: دعايت به هدف اجابت مقرون است پس بخواه ( آنچه مایل)!

### \* (باب ۲۴۰ - خواسته های مردم) \*

۱- محمد بن عماره به نقل از پدرش گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خواسته های مردم در این دنیای فانی چهار چیز است: بی نیازی، و آسایش، و کمتر اندوهگین بودن، و گرمی شدن. اما بی نیازی در قناعت (راضی شدن به اندك چیز) است و هر کس آن را در زیادی ثروت بجوید به آن نخواهد رسید، و اما رفاه و آسایش زندگی در سبکباری است و هر کس به زیر بار گران رود روی آسایش را نخواهد دید، و اما کمتر اندوهگین بودن در کم شغلی است و هر کس آن را در داشتن کار زیاد بجوید، نخواهد یافت، و اما عزت در فرمانبرداری از آفریدگار است و هر شخصی آن را در فرمانبری از مخلوق بجوید به آن نخواهد رسید.

## «باب»

### «(معنی قول الناقوس)»

۱ - حدَّثنا صالح بن عيسى المجلي، قال: حدَّثنا أبو بكر محمد بن محمد بن علي الفقيه، قال: حدَّثنا أبو نصر الشعراني في مسجد حميد قال: حدَّثنا سلمة بن صالح الوضاح عن أبيه، عن أبي إسرائيل، عن أبي إسحاق الهمداني، عن عاصم بن ضمرة، عن الحارث الأعور، قال: بينا أنا أسير مع أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في الحيرة إذا نحن بديراني بضرب بالناقوس، قال: فقال علي بن أبي طالب عليه السلام: يا حارث أنت تدري ما يقول هذا الناقوس؟ قلت: الله ورسوله وابن عم رسول الله أعلم. قال: إنه يضرب مثل الدنيا و خرابها ويحول: «لا إله إلا الله حقاً حقاً، صدقاً صدقاً، إن الدنيا قد غرَّتنا و مغفلتنا و استهوتنا و استغوتنا، يا ابن الدنيا دقاً دقاً، يا ابن الدنيا جعاً جعاً، تفني الدنيا قرناً قرناً، يا من يوم يمضي عنا إلا و نحن منار كنأ، قد ضيعنا

### \* (باب ۲۴۱ - معنی آهنگ ناقوس) \*

۱ - حارث أعور گوید: در اثنا نیکه همراه با امیرالمؤمنین در شهر حیره (در کنار فرات واقع شده) می رفتیم (قدم می زدیم) به دیر نصرایی رسیدیم که ناقوس (زنگ بزرگی که در کلیسا نصب می کنند) را می نواخت، گوید: علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود: ای حارث، آیا می دانی این ناقوس چه می گوید؟ گفتیم: خدا و پیامبر او و پسر عموی پیامبرش دانائترند. فرمود: آن مثل دنیا و ویرانی آن را می زند و چنین می گوید: در حقیقت و بدون تردید (اعلام می دارم) نیست معبود بر حق مگر «الله»، براستی دنیا ما را فریب داد، و سرگرم نمود و دل ما را ربود، و گمراهمان کرد، ای فرزند دنیا! آرام باش، آرام! ای پسر دنیا بکوب، بکوب! ای پسر دنیا مال فراهم آر و انباشته کن، سرانجام دنیا دوره ای پس از دوره دیگر تباه می گردد، روزی از عمرمان نگذرد که عضو مهمتی از (اعضای) ما سست

داراً تبقى ، و استوطننا داراً قنسى ، لسانى لى ما فرطنا فيها ، إلا لو قد متنا ، قال المكارث :  
يا أمير المؤمنين النصارى يعلمون ذلك ؟ قال : لو علموا ذلك لما اتخذوا المسيح إلهاً من دون  
الله عز وجل ، قال : فذهبت إلى الدبراني فقلت له : بحق المسيح عليك لما ضربت بالنافوس  
على النجبة التي تحزبها . قال : فأخذ يضرب و أنا أقول حرفاً حرفاً حتى بلغ إلى قوله  
إلا لو قد متنا . فقال : بحق نبيكم من أخبرك بهذا ؟ قلت : قال الرجل الذي كان معي  
أمس ، قال : وهل بينه وبين النبي من قرابة ؟ قلت : هو ابن عمه ، قال : بحق نبيكم  
أسمع هذا من نبيكم ؟ قال : قلت : نعم . فأسلم ، ثم قال لي : والله إنني وجدت في التوراة  
أنه يكون في آخر الأنباء نبي وهو ضمر ما يؤول النافوس .

نگردد، ثباه نمودیم خانه پاینده را، و اقامتگاه گرفتیم خانه ناپایدار را، و نمی دانیم که چه سهل انگاری و اسراف بی در آید نمودیم مگر آنوقت که بمیریم.

حارث عرض کرد: ای اقای عظیم الشان! آیا کلیبیان خود نوای ناقوس را می دانند؟ فرمود: اگر می دانستند مسیح را در برابر پروردگار پرستش نمی کردند. گوید: من نزد راهب صومعه نشین رفتم و گفتم: تو را بحق حضرت مسیح چنان که ناقوس را می نواختی باردیگر بنواز! گوید: او ناقوس را بصدا در آورد و من کلمه به کلمه گفتم تا رسید به جمله آخر، راهب روی بمن نموده گفت: به حق پیامبرتان سوگندت می دهم که بگونی چه کسی تو را چنین خبر داده؟ گفتم: آن مردی که دیروز همراه من بود. گفت: آیا میان او و پیغمبر خویشاوندی هست؟ گفتم: پسر عموی اوست. گفت: آیا به حق پیامبرتان این جملات را از او شنیده است؟ گوید: گفتم: بلی، آنگاه مسلمان شد و سپس بمن گفت: به خدا قسم من در تورات خوانده ام که در پایان یسلسله پیامبران پیغمبری خواهد بود که آنچه ناقوس گوید، توضیح دهد.

## «باب»

«(معنی قول الانبیاء علیهم السلام اذا قيل لهم يوم القيامة : «ماذا»)

«(أَجِبْتُمْ قَالُوا : لَا عِلْمَ لَنَا «)»

۱- حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَيْشِيُّ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَيْشِيُّ الْجَرَجَانِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِبَغْدَادَ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرَفِيُّ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عِيَّاشُ بْنُ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَكَّالِ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي، يَزِيدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا» قَالَ : يَقُولُونَ : لَا عِلْمَ لَنَا بِسِوَاكَ .  
 قَالَ : وَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام : الْقُرْآنُ كُلُّهُ تَفْرِيعٌ وَبَاطِنُهُ تَقْرِيبٌ .

\*(باب ۲۴۲- معنی گفته پیامبران علیهم السلام هنگامی که روز قیامت)\*

\*(به ایشان گفته شود: «ماذا أجبتكم؟» گویند: «لا علم لنا»)\*

۱- ابو زید عیاش گوید: پدرم یزید بن حسن بمن گفت: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برایم روایت نمود: امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده خدای عزوجل «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا» (یادکن روزی را که خدا فراهم آورد پیغمبران خود را، پس به آنان گوید: هنگامیکه شما قوم خود را به توحید دعوت نمودید، از طرف اُمت چه پاسخی به شما داده شد؟ ایشان گویند: هیچ دانشی نیست ما را به چیزی مگر آنکه تو آن را می دانی - بمانده ۱۰۸:۵) فرمود: انبیاء پاسخ می دهند که ما آگاهی (از غیر تو) نداریم (یعنی جز آنچه تو خود آگاهی چیزی نمی دانیم و همه علم ما از جانب توست) امام کاظم علیه السلام فرمود: حضرت صادق علیه السلام افزود: که قرآن تمامش تفریع (بیانات و حوادث کوبنده؛ و و بیدار کننده که عظمتش بیش از درک عمومی است) و باطنش تقریب (نزدیک گردانیدن) می باشد.

قال مصنف هذا الكتاب : يعني بذلك أنه من وراء آيات التوبيخ و الوعيد آيات الرحمة والفران .

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی الأخلاء الثلاثة للمرء المسلم ﴾

۱ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - قال : حدثنا حمي محمد بن أبي القاسم ، قال : حدثنا هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن زياد ، عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال علي عليه السلام : إن للمرء المسلم ثلاثة أخلاء فخليل يقول

مصنف این کتاب گوید: مقصود امام علیه السلام از آن جمله این است که: پس از آیات تهدید و نکوهش و بیم دادن، آیه های رحمت و بخشایش هم دارد. شرح: بنابر فرموده مصنف (متن عربی) در پاورقی) ظاهر روایت بلکه صریح آن این است که تمام قرآن ظاهرش کوبنده، و باطنش نزدیک گرداننده است، نه آنکه بعضی آیات آن تقریع و بعضی دیگر مقرب باشد.

و شاید مراد آن است که ظاهر بسیاری از آیات عتاب و سرزنش می باشد ولیکن هدف آن بیدار سازی بی خبران، و باز گردانیدن تبه کاران است. پس باطن این خطاب که مشتمل بر وعید و توبیخ است همان رحمت و رأفت و سوق دادن مردم به سوی خوشبختی، و نزدیک ساختن آنان به هدف آفرینش می باشد، پس فرموده امام علیه السلام «القرآن كله ...» از باب تغلیب است.

و تناسب این جمله با قبلش در اینست که چون سؤالی که می بایست از ائمت بشود از پیغمبران شده، خود نوعی سرزنش و نکوهش است لذا امام علیه السلام فرمود: «القرآن كله تقریع ...».

\* (باب ۲۲۳ - معنی این جمله: مرد مسلمان سه دوست دارد) \*

۱ - مسعدة بن زياد گوید: امام صادق از پدرش از اجداد بزرگوارش عليهم السلام روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا برای مرد مسلمان سه

له : «أنا معك حياً وميتاً» وهو عمله ؛ وخیل یقول له : «أنا معك حتی تموت» وهو ماله ، فإذا مات صار للورثة ؛ وخیل یقول له : «أنا معك إلى باب قبرك ثم أخلیک» وهو ولده .

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی القرین الذي يدفن مع الإنسان وهو حي والانسان ميت ﴾

۱ - حدثنا أبو أحمد الحسن بن عبدالله بن سعيد المصري ، قال : حدثنا أبو بكر محمد بن الحسن بن دريد ، قال : أخبرنا أبو حاتم ، عن العتيبي يعني محمد بن عبدالله ، عن أبيه ؛ وأخبرنا محمد بن عبدالله بن شبيب البصري . قال : حدثنا زكريا بن يحيى المنقري ، قال : حدثنا العلاء بن فضيل ، عن أبيه ، عن جده ، قال : قال قيس بن عاصم : وفدت مع جماعة من بني تميم إلى النبي ﷺ فدخلت عليه وعنده الصلصال بن دلهمس ، قلت : يا نبي الله عظمنا موعظة نتفع بها ، فأنا قوم ~~بشر~~ بالقرية . قال رسول الله ﷺ : يا قيس

دوست است، يك دوست به آر می گرید: «من در زندگی و مرگ با تو هستم» و آن عمل وی می باشد.

دوست دیگر می گرید: «من با تو هستم تا وقتی که جان دهی» این مال اوست و آنگاه که بمیرد برای بازماندگان باقی می ماند.

دوست سوم می گوید: «من با تو تالب گور همراه می باشم آنگاه رهايت خواهم کرد» و آن فرزندان اویند.

\*(باب ۲۴۴)\*

\*(معنی همدمی که با بشر به گور سیرده می شود، و او زنده است و انسان مرده)\*

۱ - قیس بن عاصم گوید: با چندتن از طایفه بنی تمیم خدمت پیغمبر اکرم ﷺ شرفیاب شدیم، هنگامیکه به محضر آن بزرگوار رسیدم صلصال بن دلهمس نیز همانجا بود. عرض کردم: یا رسول الله پند سودمندی بمانده تا از آن بهره مند

إِنْ مَعَ الْمَرْزُوقِ، وَإِنْ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا، وَإِنْ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً، وَإِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا، وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَفِيبًا، وَإِنْ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا، وَلِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا، وَإِنَّهُ لَا يَدُلُّكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يَدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَ يَدْفِنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لُثِيمًا أَسْلَمَكَ، ثُمَّ لَا يَحْشُرُ إِلَّا مَعَكَ، وَلَا يُبْقِئُ إِلَّا مَعَهُ، وَلَا تَسْأَلُ إِلَّا مِنْهُ، وَلَا تَجْعَلْهُ إِلَّا صَالِحًا فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ آتَتْ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ فَعْلَكَ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحَبُّ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْكَلَامُ فِي آيَاتِ شِعْرِ نَفْخِيهِ عَلَى مَنْ يَلْقِينَا مِنَ الْعَرَبِ وَتَدْخُرُهُ فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ يَأْتِيهِ بِحَسَنٍ، قَالَ: فَأَنْبَلْتُ أَفْكَرَ فِيمَا أَشْبَهَ هَذِهِ

گردیم، زیرا ما گروهی بیابانگرد هستیم (و نمی‌توانیم زیاد خدمت برسیم)، فرمود: ای قیس بدرستی که با هر عزت خواری می‌باشد، و زندگی را مرگ به‌مراه است، و بدنبال این سرای عاریت منزل جاوید دیگری ابراستی برای هر چیز حسابرس و نگهداری است، هر چیزی را پاداشی، هر کردار بدی را کیفری، و هر چیزی را پایانی است، ای قیس! تا گزیر بایستی مونس با تو بگور آید که او زنده است در حالیکه تو مرده‌ای، و هر دو با هم در یک قبر خواهید بود، هرگاه بزرگوار باشد گرامیت خواهد داشت، و اگر پست و فرومایه باشد تو را فرو گذارد و بفریادت نرسد، سپس با تو هم‌نشین گردد، و برانگیخته نخواهد گشت مگر همراه با تو، و تو هم جز با او سراز گور بر نداری تا بسوی محشر شتابی، و جز از ناحیه او بازپرسی نشوی. بنابر این، هم‌نشین خود را غیر از کردار شایسته بر مگزین! زیرا عمل نیک مایه آرامش تو خواهد بود، که اگر زشت باشد جز آن از هیچ چیز دیگر در هراس نباشی، و آن همدم، همان کردار تو در جهان است.

عوض کردم: ای پیامبر خدا دوست دارم این گفتار گرانمایه شما در چند سطر به نظم درآید که ما بدان بر سایر عرب، بیالیم، و آن را حفظ نمائیم، و در محفظه سینه‌مان ذخیره سازیم. پیغمبر ﷺ به شخصی فرمود: تا حجتان بن ثابت را بیاورد، گوید: من می‌اندیشیدم که اشعاری بسرایم که مضمونش این پند



العیظة من الشعر فاستتب لي القول قبل مجيئ حسان فقلت : يا رسول الله قد حضرتني  
 آیات أحسبها توافق ما نريد [فقال النبي ﷺ : قل يا قيس] فقلت :

- |   |  |
|---|--|
| تَخَيَّرَ قَرِينًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا      | * قَرِينُ الْقَتْلِ فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ ۱ |
| وَلَا بَدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تُعَدَّ  | * لِيَوْمٍ يُنَادِي الْمَرْءَ فِيهِ قَبِيلُ ۲          |
| فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ  | * بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ ۳     |
| فَلَنْ يَصْحَبَ إِلَّا نَسَانٌ مِمَّنْ مَوْتُهُ | * وَ مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ ۴     |
| إِلَّا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ  | * بِقِيَمٍ قَلِيلًا يَخْتُمُّ ثُمَّ يَرْحَلُ ۵         |

گرانمایه باشد، و قبل از آمدن حسان موفق گشتم چند سطر شعر بسترایم، عرضه  
 داشتم: ای پیامبر خدا اشعاری به ذهنم رسید که به عقیده من موافق خواسته شما  
 است [رسول خدا ﷺ فرمود: بگو ای قیس] پس گفتم:

- ۱- از کردار خویش همدمی برای خودت برگزین زیرا جز این نیست که  
 همنشین مرد در گورش فقط اعمالش خواهد بود.
- ۲- چون بعد از مرگ کاری از شخص ساخته نیست ناگزیر باید پیش از  
 فرا رسیدن آن خود را مهیا سازد برای آنروز (روز حساب) که قرا خوانده  
 می شود، و به سوی دادگاه عدل الهی روی می آورد.
- ۳- پس اگر به چیزی دلبستگی پیدا کرده ای نباید جز آنچه مایه  
 خوشنودی خداست باشد.

- ۴- زیرا انسان را پس از مرگ و قبل از آن هرگز مأنوس نباشد مگر با  
 کردار خویش.

- ۵- و آگاه باش که انسان نزد زن و فرزندش مهمان است و پس از آنکه  
 زمانی که بماند به سرای جاودان خواهد رفت.

تذکر: از این عبارت چنین برمی آید که اشعار فوق از قیس است ولی  
 محدث قمتی رحمه الله علیه فرموده: صلصال ... حاضر بود و آنرا بنظم در آورد  
 (منازل الآخرة: ۴۲).

## «باب»

❖ (معنی عقول النساء و جمال الرجال) ❖

۱ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ بْنُ الْبَرَاءِ الْعَمَّاسِيُّ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِيُّ أَبُو الْعَبَّاسِ قَالَ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْكَائِبِ ، قَالَ : حَدَّثَنِي الْمَدَائِنِيُّ ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ : قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ : عَقُولُ النِّسَاءِ فِي بَهَالِهِنَّ ، وَجَمَالُ الرِّجَالِ فِي عَقُولِهِمْ .

## «باب»

❖ (معنی قول سلمان - رضی الله عنه - مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ❖

❖ (أَيُّكُمْ يَصُومُ الذَّهْرَ ؟ وَأَيُّكُمْ يَغْنِي الْفُلَّ ؟ وَأَيُّكُمْ يَخْتُمُ الْقُرْآنَ) ❖

❖ (فِي كُلِّ يَوْمٍ ؟ قَالَ فِي كُلِّ ذَلِكَ : أَنَا) ❖

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِحَسْبِ تَعْلِيلِهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عِيسَى ، عَنْ نَوْحِ بْنِ شُعَيْبٍ الْمَرْفُوفِيِّ ، عَنْ شُعَيْبٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيٍّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَحْدُثُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

\* (باب ۲۲۵ - معنای خرد زنان و زیبایی مردان) \*

۱- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش از جدش علیهم السلام روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خرد زنان در زیبایی آنان، و زیبایی مردان در خردهایشان قرار دارد.

\* (باب ۲۲۶ - معنی گفته سلمان - خدا از او خوشنود باد - هنگامیکه پیغمبر) \*

\* (عَلِيٌّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فرمود: چه شخصی از شما همه عمر روزهدار است و کدامیک از شما) \*

\* (همه شبها را به بیداری می گذرانند و چه کسی از شما هر شب قرآن را) \*

\* (ختم می نماید؟ و او هر آن جا گفت: من) \*

۱- ابو بصیر گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام از پدرش از اجدادش علیهم

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ : أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ : رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ . : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فَأَيُّكُمْ يُحْيِي اللَّيْلَ ؟ قَالَ سَلْمَانُ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ : فَأَيُّكُمْ  
 يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؛ فَغَضِبَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَقَالَ :  
 يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَلْمَانَ رَجُلٌ مِنَ الْفَرَسِ يَمْدَنُ يَفْتَخِرُ عَلَيْنَا ؛ قُلْتَ : أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ ؟  
 قَالَ : أَنَا ، وَهُوَ أَكْثَرُ أَيَّامَهُ بِأَكُلٍ ، وَقُلْتَ : أَيُّكُمْ يُحْيِي اللَّيْلَ ؟ فَقَالَ : أَنَا ، وَهُوَ أَكْثَرُ  
 لَيْلِهِ نَائِمٌ ، وَقُلْتَ : أَيُّكُمْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ ؟ فَقَالَ : أَنَا ، وَهُوَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِ صَامِتٌ ؛  
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مَهْ يَا فُلَانُ أَنْتَ لَكَ بِمِثْلِ لَقْمَانَ الْحَكِيمِ ؛ سَلَّهُ فَإِنَّهُ يُنَبِّئُكَ . فَقَالَ  
 الرَّجُلُ لِسَلْمَانَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَصُومُ الدَّهْرَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ . فَقَالَ : رَأَيْتَكَ فِي  
 أَكْثَرِ نَهَارِكَ تَأْكُلُ ؟ فَقَالَ : لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِتَمَى أَصُومُ الثَّلَاثَةَ فِي الشَّهْرِ وَقَالَ اللَّهُ هَرَّ وَجَلَ :

السلام روایت کرده فرمود: مردی پیغمبر به باران خود چنین فرمود: کدامیک از  
 شما همه عمر روزه دار هستید؟ سلمان را رحمة الله علیه گفت: یا رسول الله من.  
 سپس پیغمبر ﷺ فرمود: چه شخصی از شما تمامی شبها شب زنده دار است؟  
 سلمان جواب داد: ای پیغمبر خدا من. فرمود: کدامیک از شما هر روز همه قرآن را  
 از آغاز تا پایان می خواند؟ سلمان گفت: یا رسول الله من. یکی از اصحاب  
 آنحضرت با لحنی خشن گفت: ای رسول خدا سلمان مردی فارسی زبان است و  
 قصد دارد بر ما عربها بیابد، در جواب سوالتان که کدامیک از شما تمامی عمرش  
 روزه دار است؟ گفت: من، با این که بیشتر روزها غذا می خورد، و فرمودید  
 کدامیک از شما همه شب برای عبادت بیدار می ماند، گفت: من، در صورتیکه  
 بیشتر شبها خواب است و فرمودید: چه کسی از شما هر روز يك قرآن می خواند،  
 گفت: من، با اینکه بیشتر روزش خاموش است. پیغمبر ﷺ فرمود: خاموش  
 باشی ای مرد! تو را چه با همانند لقمان حکیم؟ از خودش پرس تا آگاهت سازد،  
 آن مرد به سلمان گفت: ای بنده خدا، تو نگفتی همه روز روزه داری؟ جواب داد:  
 آری. گفت: ولی من تو را دیده ام که بیشتر روزها غذا می خوری! پاسخ داد: چنان

«من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها» و «أقبل شعبان بشهر رمضان فذلك صوم الدهر» . قال :  
 أليس زعمت أنك تحيي الليل ؟ قال : نعم . فقال : إنك أكثر ليلاً قائم . فقال : ليس  
 حيث تذهب ، ولكنني سمعتُ حبيبي رسول الله ﷺ يقول : «من بات على طهر فكأنما  
 أحيا الليل» ، فأتنا أبيت على طهر . قال : أليس زعمت أنك تخطم القرآن في كل يوم ؟  
 قال : نعم ، قال : فأنت أكثر أيتامك صامت ، قال : ليس حيث تذهب ، ولكنني سمعتُ  
 حبيبي رسول الله ﷺ يقول لعلي عليه السلام : «يا أبا الحسن مثلك في أمتي مثل قل هو الله  
 أحد فمن قرأها مرة فقد قرأ تلك القرآن ومن قرأها مرتين فقد قرأ ثلثي القرآن ومن  
 قرأها ثلاثاً فقد ختم القرآن ، فمن أحببك بلسانه فقد كمل له ثلث الإيمان ، ومن أحببك  
 بلسانه وقلبه فقد كمل له ثلثا الإيمان ، ومن أحببك بلسانه وقلبه وصرك يده فقد استكمل

نیست که تو گمان بردی من در هر ماه سه روز روزه می گیرم و خدای عزوجل  
 فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» (تفسیر منی) که عمل نیکی انجام دهد ده برابر  
 آن ثواب خواهد داشت - انعام ۱۶: ۶ و روزه ماه شعبان را به ماه رمضان پیوند  
 می کنم و این روزه همه عمر می شود. گفت: بوسه های نکردی که همه شب بیداری؟  
 فرمود: بلی، افزود: (ولی) بیشتر شبها در خوابی! سلمان در جوابش گفت: چنان  
 نیست که تو پنداشته ای، من از دوستم پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: هر کس با  
 وضو بخوابد چنان است که همه شب را شب زنده دار بوده و من همواره با وضو  
 می خوابم.

گفت: آیا گمان نبردی هر روز همه قرآن را می خوانی؟ فرمود: آری.  
 گفت: اما بیشتر روز را خاموشی! سلمان گفت: چنان نیست که تو فهمیده ای، من  
 از دوستم رسول خدا ﷺ شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: «یا أبا الحسن مثل تو در  
 اُمتی همانند «قل هو الله» است که هر کس آن را یکبار بخواند يك سوم قرآن را  
 خوانده، و هر کس دو بار بخواند، دو سوم قرآن را تلاوت کرده، هر کس سه مرتبه  
 بخواند همه قرآن را خوانده است. (ای علی) آنکس که تو را به زبانش دوست

الایمان . والذی بعثنی بالحق یاعلیٰ لو أوحیتک أهل الأرض کما حببت أهل السماء لک لما عذب أحد بالنار ، وأنا أقرأ قل هو الله أحد فی کلّ یوم ثلاث مرّات . فکانت قد ألقم حجراً .

## ﴿ باب ﴾

### ۵ ( معنی المنتقمه من الباع ) ۵

۱ - حدّثنا الحسن بن إبراهیم بن قانانه - رضی الله عنه - قال : حدّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم ، عن جعفر بن سلّمه الأهوازی ، عن إبراهیم بن عبد التقی ، قال : حدّثنی أبو الحسن علی بن معلی الأسدی قال : أنبئت عن الصادق جعفر بن عبد الله أنه قال : إن الله عزّ وجلّ یخافنا نسمی «المنتقمه» فإذا أعطی الله عبداً مالاً لم یخرج حق الله

بدارد يك سوم ایمان، و آنکه بسیار زیاده و بیش از حد به تو مهر و رزد دو سوم ایمان را دارد، و کسی که نه تنها به زیاده و بیش از حد و علاقه بیشتر بلکه با دست خویش یاریت دهد ایمانش کامل است، ای علی قسم به آنکه مرا به حق فرستاده اگر تمامی اهل زمین تو را دوست داشته باشند، چنانکه اهل آسمان تو را دوست می دارند، خدا هیچ فردی را در جهنم عذاب نمی کند» و من هر روز سه بار «قل هو الله احد» را می خوانم. آن مرد معترض همچون کسی که سنگ در دهانش نهاده باشند (و نتواند حرف بزند) از جا برخاست.

\* (باب ۲۴۷ - معنی این جمله که بعضی از قطعه های زمین انتقام گیرنده اند) \*

۱- أبو الحسن اسدی گوید: شخصی از قول امام صادق (علیه السلام) نقل می کرد که فرمود: برآستی خداوند در زمین گودالهایی دارد بنام «منتقمه» (کیفر دهنده) و چون خداوند به بنده ای ثروتی عطا فرماید و او آنرا در راه حق خرج نکند خداوند او را بر قطعه ای از آن زمین های کیفر دهنده چیره و مسلط سازد پس خودش آن مال را در آنجا تلف کند و پس از مرگ آن زمین را که مالش در آنجا هدر رفته

عز وجل" منه سلطه الله على بضعة من تلك اليقاع فأثلف ذلك المال فيها ثم مات و تركها .

### ﴿ باب ﴾

#### \*(معنى القول الصالح و العمل الصالح)\*

۱- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا علي بن الحسين السعد آبادي ، قال : حدَّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن أبيه ، عن محمد بن زياد ، عن أبان ؛ وغيره ، عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال : من ختم صيامه بقول صالح و عمل صالح تقبل الله عز وجل منه صيامه . فقيل له : يا ابن رسول الله ما القول الصالح ؟ قال : شهادة أن لا إله إلا الله ، والعمل الصالح إخراج الفطرة .

### ﴿ باب ﴾

#### \*(معنى ما روى أن من أحب لقاء الله تعالى أحب الله تعالى لقاءه)\*

#### \*(و من أبغض لقاء الله أبغض الله عز وجل لقاءه)\*

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن

برای دیگران باقی می گذارد.

#### \*(باب ۲۴۸ - معنی گفتار شایسته و کردار نیک)\*

۱- أبان و شخصی دیگری از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده اند که فرمود: کسی که روزه خود را با گفتاری شایسته و کرداری نیک پایان برد خداوند روزه اش را از او بپذیرد. شخصی به آنحضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا گفتار شایسته چیست؟ فرمود: گواهی دادن به اینکه «نیست معبود بر حق جز الله» و عمل صالح، دادن (زکوة) فطره است.

\*(باب ۲۴۹ - معنای روایتی که فرماید: شخصی که دیدار خدا را دوست داشته)\*

\*(باشد خداوند تعالی هم دیدار او را دوست دارد، و هر کس مشتاق)\*

\*(«لقاء الله» نباشد خدا هم دیدار او را دوست ندارد)\*

۱- عبدالقاسم بن بشیر از یکی از یاران خود نقل کرده که گفت: به امام

الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: أصلحك الله من أحب لقاء الله أحب لقاء الله ومن أبغض لقاء الله أبغض لقاء الله؟ قال: نعم. قلت: فوالله إننا لنكره الموت. فقال: ليس ذلك حيث تنهب، إنما ذلك عند المعايضة إذا رأى ما يحب فليس شيء أحب إليه من أن يتقدم والله يحب لقاءه وهو يحب لقاء الله حينئذ، وإذا رأى ما يكره فليس شيء أبغض إليه من لقاء الله والله عز وجل يبغض لقاءه.

۶- و بهذا الاستناد، عن علي بن مهزيار، عن فضالة بن أيوب، عن معاوية بن وهب، عن يحيى بن سابور، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام في الميت تدمع عينه عند الموت. فقال: ذاك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله فيرى ما يسره [وما يحبّه]. قال: ثم قال: أما ترى الرجل

صادق عليه السلام عرضه داشتیم: خدا توفیق دهد، آیا چنین است که هر فردی ملاقات با خدا را دوست بدارد خدا هم ملاقات با او را دوست می دارد، و هر کس که دیدار خدا را دوست نداشته باشد خدا هم میل به دیدار او ندارد؟ فرمود: آری، گفتم: به خدا قسم ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: آن چنان نیست که تو گمان برده ای، قطعاً هنگام رو در رو شدن با مرگ اگر با صحنه ای مقابل گردد و آنرا آنچنان دوست بدارد که چیزی برایش محبوب تر از آن نباشد بگونه ای که خود استقبال نماید پس خداوند هم لقای او را دوست می دارد، و او در این هنگام دوست خواهد داشت لقای پروردگار را و اگر آن هنگام صحنه ای را بیند که او را خوش نیاید پس چیزی برایش دشمن تر از مرگ نخواهد بود و خداوند هم دیدار او را دوست نمی دارد.

۷- يحيى بن سابور گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام درباره شخصی که هنگام جاندادن چشمانش گریان است، فرمود: آن حالت هنگامی پدید آید که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله مقابل او قرار گرفته است، پس آنچه را شادمانش می سازد می بیند و آن را دوست دارد (و اشك شوق می ریزد)، سپس فرمود: مگر ندیده ای شخص هنگامیکه با موضوعی مواجه می گردد که خوشحالش می سازد و (بشدت) آنرا

پری مایسره و ما یحب فتدع منه وضعت ؟

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی ماری أن الصَّلَاةُ حُجْرَةُ اللَّهِ فی الأرض ﴾

۱ - حدَّثني محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن أبيه ، عن محمد بن سنان ، عن الفضل بن عمر ، عن يونس بن ظبيان ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : اعلم أن الصَّلَاةَ حُجْرَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا أَدْرَكَ مِنْ نَفْعِ صَلَاتِهِ فَلْيَنْظُرْ فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ حَبْرَتَهُ عَنْ الْفَوَاحِشِ وَالْمُنْكَرِفَاتِ نَمَا أَدْرَكَ مِنْ نَفْعِهَا بَقَرٍ مَا احْتَجَرَ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَعْلَمْ مَا لَهُ عِنْدَهُ وَمَنْ خَلَا بِعَمَلٍ فَلْيَنْظُرْ فِيهِ فَإِنْ كَانَ حَسَنًا جَاءَ قَلْبُهُ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ سَيِّئًا فَيَحَا فليجتنبه فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْلَى بِالْوَفَاءِ وَالزِّيَادَةِ ، وَمَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي السَّرِّ فَلْيَعْمَلْ حَسَنَةً فِي السَّرِّ

دوست دارد، از چشمانش اشک می آید و گریه می کند و حالش بهشتی می شود.

\* (باب ۲۵۰ - معنی آنچه روایت شده: نماز حُجْرَةُ خدا در زمین است) \*

۱- یونس بن ظبیان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: توجّه داشته باش نماز حُجْرَةُ (حائل میان دو چیز، منع کننده و بازدارنده) خداست در زمین، پس هر کس که میل دارد بداند از نماز چه نفعی برده است؟ باید در خود بنگرد، اگر نمازش او را از انجام اعمال زشت و نواهی الهی و کردار ناپسند، باز داشته باشد، پس بهمان اندازه که جلوی او را گرفته از نمازش بهره مند شده، و هر کس که می خواهد بداند ارزشش نزد خدا چقدر است باید ببیند که خدا نزد وی تا چه اندازه ارزشمند است! و آنکس که قدرت انجام کاری را پیدا کرد، باید دقت کند که اگر خوب و پسندیده است آن را انجام دهد و اگر عمل زشت و ناپسندی است از آن اجتناب ورزد، چون خدا سزاوارتر است به وفا و زیاده دادن و هر کس که عمل زشتی را در نهانی انجام دهد، باید يك عمل نيك نیز پنهانی انجام دهد، و آنکس که آشکارا



ومن عمل سيئة في العلانية فليعمل حسنة في العلانية .

### ﴿باب﴾

﴿معنى الحاقن و الحاقب و الحاذق﴾

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن يحيى ابن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمار ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : لا حيلة لحاقن ولا لحاقب ولا لحاذق . والحاقن الذي به البول . والحاقب الذي به الغائط . والحاذق الذي به ضفطة الخف .

### ﴿باب﴾

﴿معنى المجنون﴾

۱ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني - رضي الله عنه - قال : حدثنا عبدالعزیز بن يحيى البصري الجلودي بالبصرة قال : أخبرنا أبو عبدالله محمد بن زكريا الجوهري ، قال : حدثنا جعفر بن محمد بن عمار ، عن أبيه ، عن جابر بن يزيد الجعفي ،

مرتکب کار زشتی شود باید حسنه ای آشکارا انجام دهد.

\* (باب ۲۵۱ - معنى حاقن و حاقب و حاذق) \*

۱- اسحاق بن عمار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه از فشار بول در زحمت باشد و همچنین کسیکه نیاز شدید به قضای حاجت دارد، و آنکس که کفش به پایش تنگ است نمازش (مورد قبول) نیست. «حاقن» کسی است که از فشار بول در زحمت باشد و همینطور «حاقب» کسی است که نیاز به تخلی دارد، و «حاذق» آنکس است که کفش وی پایش را می فشرد.

\* (باب ۲۵۲ - معنى مجنون) \*

۱- جابر بن یزید جعفی از امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود: شنیدم

عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال : سمعت جابر بن عبد الله الأنصاري يقول : مر رسول الله صلى الله عليه وآله برجل مصروع وقد اجتمع عليه الناس ينظرون إليه فقال صلى الله عليه وآله : علي ما اجتمع هؤلاء ؟ قيل له : علي مجنون يصرع فنظر إليه . فقال : ما هذا بسجنون ، ألا أخبركم بالمجنون حق المجنون ؟ قالوا : بلى يا رسول الله ، قال : إن المجنون حق المجنون المتبخر في مشيته ، الناظر في عطفه ، المحرّك جنبيه بمنكيه ، فذاك المجنون وهذا المبتلى .  
 ۲ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن

جابر بن عبد الله انصاری می گفت: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در گذرگاهی به مردی که مبتلا به بیماری صرع بود (بیماری عصبی که در انسان باعث تشنج و فقد شعور می گردد و غالباً با حالت تشنج احساس درد و سستی در اعضای بدن شروع می شود و مریض ناگهان بر زمین می افتد و دندانها را بهم فشار می دهد و چهره اش کبود و گاهی بدنش مانند چوب می شود و این حالت چند دقیقه طول می کشد سپس شروع به تنفس می کند و انقباضاتی در عضلات چهره اش پیدا می شود و آنگاه به حالت ضعف و سستی بخواب می رود - فرهنگ عمید ص ۶۹۲) و مردم اطراف او را گرفته بودند و به او می نگریستند، رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسید، اینجا چه خبر است و اینان برای چه گرد آمده اند؟ گفتند: دیوانه ایست از پا در آمده. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: این شخص دیوانه نیست بلکه دردمندی است مبتلا. آیا مایلید شما را آگاه کنم از دیوانه واقعی؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله، حضرت فرمود: دیوانه واقعی آنکس است که از خودپسندی و بالیدن بر خود روی زمین، با ناز و تکبر گام بر می دارد و با گوشه چشم به چپ و راست خود می نگرد، و پهلوی را با شانه به این سو و آن سو می برد [و با آنکه گنهکار است آرزوی بهشت دارد و از زبان او کسی آسوده نیست و به نیکیش امید نمی رود - خصال باب ستم]، چنین شخصی دیوانه است، ولیکن این مرد دیوانه نیست بلکه مبتلاست.

۲- حمزة بن حمران گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: براستی آدمی که به

الحسن الصغار، قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن أبي عمير، عن حمزة بن حران قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن من أجاب في كل ما يسأل عنه لمجنون.

## «باب»

### \*(معنى الحمية)\*

۱- أبي - رحمه الله - قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه -، عن أحمد ابن محمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن أحمد، عن إسماعيل، عن الخراساني - يعني الرضا عليه السلام - قال: ليس الحمية من الشيء تركه، إنما الحمية من الشيء الإقلال منه.

## «باب»

### \*(معنى «دبقا»)\*

۱- أبي - رحمه الله - قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد، عن إبراهيم ابن إسحاق، عن عبد الله بن أحمد، عن علي بن جعفر بن الزبير، عن جعفر بن إسماعيل، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألتكم يحيى المريض؟ قال: دبقاً. فلم أدر كم

هر چه از او پرسیده شود پاسخ گوید، دیوانه است.

### \*(باب ۲۵۳ - معنی پرهیز غذایی)\*

۱- شخصی بنام اسماعیل از قول خراسانی - مقصودش امام هشتم حضرت رضا علیه السلام است - فرمود: پرهیز، ترك خوردن چیزی (خوراکی) بطور کلی نیست، بلکه پرهیز، کم بکار بردن است.

### \*(باب ۲۵۲ - معنی «دبقاً»)\*

۱- جعفر بن اسماعیل از شخصی روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم بیمار چند روز باید پرهیز کند؟ فرمود: «دبقاً». من نفهمیدم «دبقاً» چند روز است، از آنجناب سوال کردم، فرمود: ده روز و در حدیث دیگر: یازده

دقیقاً فمأثته فقال : عشرة أيام . وفي حديث آخر : أحد عشر دجاً و «دقیق صباح» بکلام الرومی أعني أحد عشر صباحاً .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الخائف ﴾

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن علي ابن محمد القاساني ، عن ذكره ، عن عبدالله بن القاسم الجعفي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : الخائف من لم يدع له الرّغبة لساناً ينطق به .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی التّوكل ﴾

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن عبدالله ، قال : حدثني إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار ، عن يونس بن عبدالرحمن ، قال : حدثني جماعة من أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الكفو أن يكون عفيفاً وعنده يسار .

روز و «دقیق» بمعنی بامداد است، به لفظ رومی یعنی یازده بامداد.

### \* (باب ۲۵۵ - معنی خائف) \*

۱ - عبدالله جعفی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «خائف» کسی است که ترس و پارسائی، زبانی برایش نگذاشته که با آن سخن بگوید.

### \* (باب ۲۵۶ - معنی کفو) \*

۱ - یونس بن عبدالرحمن گوید: چند تن از روات از حضرت صادق علیه السلام روایت نمودند که فرمود: «کفو» (همانند و همتا) کسی است که پاکدامن بوده، و (انسان) نزد او گشایش و راحتی و کامیابی داشته باشد.

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی المسلم والمؤمن والمهاجر والعربی والمولی ﴾

- ۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن محمد بن أبي عمير ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال : المسلم من سلم الناس من يده ولسانه ، والمؤمن من اتتمنه الناس على أموالهم وأنفسهم .
- ۲ - وروي في حديث آخر أن المؤمن من أمن جاره بوائقه .
- ۳ - وروي أن الصادق عليه السلام قال : من ولد في الإسلام فهو عربي ، ومن دخل فيه بعد ما كفر فهو مهاجر ، ومن سبي وأعتق فهو مولى ومولى القوم من أنفسهم .

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی العفل ﴾

- ۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن يحيى العطار ، عن محمد بن أحمد بن يحيى ،

\* (باب ۲۵۷ - معنی مسلم و مؤمن و مهاجر و عربی و مولی) \*

- ۱ - محمد بن أبي عمير بايك واسطه از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: «مسلمان» کسی است که مردم از دست و زبان او آسوده باشند و «مؤمن» کسی است که مردم وی را بر اموال و جانهای خود امین بدانند.
- ۲ - و در حدیث دیگری روایت شده: مؤمن کسی است که همسایه اش از اذیت و آزار او آسوده باشد.
- ۳ - و روایت شده از حضرت صادق عليه السلام که هر کس در اسلام تولّد یافته «عربی» است، و شخصی که در پیری آن را بپذیرد «مهاجر» است، و آنکس که به بردگی درآید و آزاد گردد «مولی» است و مولا و سرپرست هر طایفه ای از خودشان می باشد.

\* (باب ۲۵۸ - معنی عفل) \*

- ۱ - محمد بن عبد الجبار از بعضی روایت مرفوعاً تا امام صادق عليه السلام روایت

عن محمد بن عبد الجبار ، عن بعض أصحابنا رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له : العقل ؟ قال : ما عُيِدَ به الرحمن واكْتُسِبَ به الجنان . قال : قلت : فالذي كان في معاوية ؟ قال : تلك التُّكْرَاءُ ، تلك الشَّيْطَانَةُ ، و هي شبيهة بالعقل وليست بعقل . وسئل الحسن ابن علي عليه السلام ف قيل له : ما العقل ؟ فقال : التجرُّع للغصّة حتى تنال القرصة .

﴿باب﴾

✽ (معنی اِتِّقَاءُ اللّٰہِ حَقُّہٗ) ✽

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ النَّضْرِ ، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِي بصير ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « اسْمُوا اللَّهَ حَقَّ تَفَاتِهِ » قَالَ : يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى وَيُذَكَّرُ فَلَا يُنْسَى ، وَيُشْكَرُ فَلَا يُكْفَرُ .

نموده گفت: به آنحضرت عرض کردم: «عقل چیست؟» فرمود: چیزی است که  
بوسیله آن خدای بخشنده پرستش و تعظیمش کند و عبادت او کند. گفت:  
عرضه داشتم: پس آنچه معاویه داشت چیست؟ فرمود: آن زیرکی در نیرنگ است  
آن رندی و بداندیشی است، همانند خرد است ولی خرد نیست. و از امام مجتبی  
علیه السلام پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آنکه همواره در اندوه بسربری تا  
فرصتی یابی.

\* (پاب ۲۵۹ - معنی پرهیز کردن از خدا با حقیقت تعوی) \*

۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (از مخالفت با خدا بترسید چنانچه سزاوار ترسیدن از اوست - آل عمران ۳: ۱۰۲) فرمود: یعنی همواره مطیع اوامر الهی بودن و هرگز گناه نکردن، پیوسته بیاد خدا بودن و هیچگاه او را فراموش نکردن، همه نعمتهای خدای را سپاسگزار بودن و هرگز ناسپاسی نکردن.

## «باب»

### \*(معنى العبادة)\*

۱- أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن  
ذکره ، عن خيشة بن عبدالرحمن الجعفی قال : سأل عيسى بن عبدالله القمي أبا عبدالله عليه السلام  
وأنا حاضر قال : ما العبادة ؟ قال : حُسن النية بالطاعة من الموجد الذي يُطاع الله منه .

## «باب»

### \*(معنى السالبة)\*

۱- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري  
عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محبوب ، عن خالد بن جرير ، عن أبي الربيع الشامي ، قال :  
سأل أبو عبدالله عليه السلام عن السالبة فقال : الرجل يعشق غلامه ويقول : اذهب حيث شئت  
ليس لي من ميراثك شيء وليس عليّ من جريرتك شيء [قال] ومشهد شاهدين .

### \*(باب ۲۶۰ - معنى يرمش)\*

۱- عبدالرحمن جعفی گوید: من حاضر بودم که عیسی بن عبدالله قمی از  
امام صادق عليه السلام سؤال کرد: عبادت چیست؟ فرمود: حُسن نیت داشتن در اطاعت،  
آنگونه که خدا فرمانبرداری شود.

### \*(باب ۲۶۱ - معنى سالبة)\*

۱- ابوالربیع شامی گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدند: «سالبة» چیست؟  
فرمود: مردی برد خود را آزاد می نماید و به او می گوید: هر کجا که خواستی برو،  
و من در اموال به جای مانده پس از مرگت حقّ ندارم، و همچنین بر جرائمی که  
از تو سرزند مسئولیتی ندارم [فرمود:] و دو نفر را هم شاهد بگیرد.

## (باب)

### \* (معنی الکبر) \*

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ عَبْدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ عَبْدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ . قلت : جعلت فداك إنَّ الرَّجُلَ لَيَلْبَسُ الثَّوْبَ أَوْ يَرْكَبُ الدَّابَّةَ فَيَكْذِبُ يَعْرِفُ مِنْهُ الْكِبَرُ . قال : ليس بذلك إنَّما الْكِبَرُ إِنْكَارُ الْحَقِّ ، وَالْإِيمَانُ الْإِقْرَارُ بِالْحَقِّ .

۲ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رضي الله عنه - قال : حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مَرْزُوقٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام قال : لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ . قال : قلت : إنَّما

### \* (باب ۲۶۲ - معنی بکر) \*

۱ - عبدالله بن طلحه گوید: امام صادق عليه السلام روایت کرد که پیغمبر ﷺ فرمود: هرگز به بهشت وارد نخواهد شد شخصی که به اندازه خردلی (اسپندان) از خود نمائی در دل داشته باشد، و به جهنم نرود شخصی که به اندازه وزن خردلی ایمان در قلبش باشد. عرض کردم: فدایت گردم: گاهی انسان لباسی بتن می‌کند، بر مرکب سوار می‌شود و با خود احساس بزرگی می‌کند. آیا می‌فرمائید این از جهت فخر فروشی است؟ فرمود: نه، اینها خودنمائی نیست بلکه «کبر» منکر شدن حق، و ایمان، اعتراف به حق است.

۲ - محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت نموده که فرمود: داخل بهشت نخواهد شد کسی که در دلش به اندازه دانه‌ای خردل غرور



تلبس الثوب الحسن فدخلنا المَجْب ، قال : إنما ذلك فيما بينه و بين الله عز و جل .

۳ - حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا علي بن الحسين السعد آبادي ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن ابن فضال ، عن عبدالله بن مسكان ، عن يزيد بن فرقد ، عن سمع أبي عبدالله عليه السلام يقول : لا يدخل الجنة من في قلبه مثقال حبة من خردل من كبر ولا يدخل النار من في قلبه مثقال حبة من خردل من إيمان . قال : فاسترجعت ، قال : مالك تسترجع ؟ قلت : لما أسمع منك ، فقال : ليس حيث تذهب إنما أعني الجحود إنما هو الجحود .

۴ - وبهذا الإسناد ، عن ابن فضال ، عن علي بن عتبة ، عن أيوب بن حر ، عن

داشته باشد، راوی گوید: گفتیم پس اگر ما لباس زیبایی می پوشیم، خود بزرگ بینی در ما پیدا می شود؟ فرمود: همانا آن در بین او و خداست.

۳ - یزید بن فرقد از شخصی روایت نموده، گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: داخل بهشت نخواهد شد شخصی که در دلش به اندازه وزن دانه ای از خردل خود بزرگ بینی باشد، و وارد جهنم نمیگردد کسی که در دلش به اندازه وزن دانه خردلی از ایمان باشد، راوی گوید: شروع نمودم به گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (براستی ما ملک خداییم و قطعاً بسوی او باز خواهیم گشت - بقره: ۱۵۶) (این جمله در عربی مرادف است با (وای بحال من) که در فارسی گفته می شود) فرمود: چرا کلمه استرجاع را گفتی؟ عرض کردم: جهت فرمایشی که از حضرت شنیدم. فرمود: آنچنان که تو گمان بردی نیست مقصودم منکر گشتن فهمیدن چیزی است و آن جز انکار نخواهد بود (یعنی غرض از تکبر، انکار خدا و گردنکشی در برابر قادر متعال است).

۴ - عبدالاعلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «کبر» عبارت از این است که آدمی بادیده حقارت به مردم بنگرد و حق را خوار و ناچیز شمرد و آنرا بر وفق

عبدالأعلى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الكبر أن يُعصَى الناس وبسفه الحق.

۵- أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبدالله قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف، عن عبدالأعلى بن أعين قال: قال أبو عبدالله عليه السلام عن آباءه عليهم السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن أعظم الكبر غمض الخلق وسفه الحق». قلت: وما غمض الخلق وسفه الحق؟ قال: يجهل الحق ويظعن على أهله ومن فعل ذلك فقد نازع الله عز وجل رداً.

۶- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن ابن جراح، عن سيف بن عميرة، عن عبدالمالك، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من دخل مكة مبرأ عن الكبر فخر ذنبه. قلت: وما الكبر؟ قال: غمض الخلق وسفه الحق. قلت: وكيف ذلك؟ قال: يجهل الحق ويظعن على أهله.

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - في كتاب الخليل بن أحمد يقول: فلان



واقع نبیند.

۵- عبدالأعلى بن أعین گوید: امام صادق عليه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت نمود که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: بزرگترین تکبر، خوار شمردن آفریدگان و سبک پنداشتن حق است. عرض کردم: کوچک شمردن مخلوق و ناچیز شمردن حق چیست؟ فرمود: در برابر حق خود را به نادانی بزند و به اهل حق طعنه زند، و هرکس که چنین نماید با مقام کبریایی خدای عزوجل به ستیز برخاسته است.

۶- عبدالملک گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که وارد مکه شود و از «کبر» بیزار باشد، گناهش آمرزیده گردد: عرض کردم: «کبر» چیست؟ فرمود: کوچک شمردن مردم، و خوار کردن حق. گفتم: آن چگونه است؟ فرمود: نادانی در برابر حق و سرکوب کردن اهل حق.

مصنف این کتاب - رضي الله عنه - گوید: خلیل بن احمد در کتاب خود

عَمَّصَ النَّاسَ وَغَمَّصَ النِّعْمَةَ إِذَا تَهَاوَنَ بِهَا وَجَهَّقَهُمْ ، وَهِيَ : إِنَّهُ لَمَفْمُوسٌ عَلَيْهِ فِي دِينِهِ أَيْ مَطْعُونٌ عَلَيْهِ ، وَقَدْ غَمَّصَ النِّعْمَةَ وَالْعَافِيَةَ إِذَا لَمْ يَشْكُرْهَا . وَقَالَ أَبُو عُبَيْدٍ فِي قَوْلِهِ **سَفِهَ الْحَقُّ** : « أَنْ يَرَى الْحَقُّ سَفَهًا وَجَهْلًا وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : « وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفِهَةٍ نَفْسِهِ » . وَقَالَ بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ : « إِلَّا مَنْ سَفِهَةٍ نَفْسِهِ » . يَقُولُ سَفِهَهَا . وَأَمَّا قَوْلُهُ : « غَمَّصَ النَّاسَ » فَإِنَّهُ الْإِحْتِقَارُ لَهُمْ وَالْإِزْدِرَاءُ بِهِمْ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ . قَالَ : وَفِيهِ لُغَةٌ أُخْرَى فِي غَيْرِ هَذَا الْحَدِيثِ . وَغَمَّصَ بِالضَّادِ غَيْرُ مَمِجَّةٍ وَهُوَ بِمَعْنَى خَمِطَ ، وَالْفَمَصُ فِي الْعَيْنِ ، وَالْقَطْعَةُ مِنْهُ غَمَصَةٌ ، وَالْغَمِصَاءُ : كَوَكْبٌ ، وَالْفَمَصُ فِي الْمَاءِ : غَلْظَةٌ وَتَقْطِيعٌ دَوَّجِعٌ .

گفته: «فَلَانٌ غَمَّصَ النَّاسَ وَغَمَّصَ النِّعْمَةَ» در موردی گفته می شود که کسی نعمت و حقوق مردم را خوار و کوچک شمرده و گفته می شود: «إِنَّهُ لَمَفْمُوسٌ عَلَيْهِ فِي دِينِهِ» یعنی: (طعنه و سرزنش شده بر دینش) «وَقَدْ غَمَّصَ النِّعْمَةَ وَالْعَافِيَةَ» در موردی بکار می رود که کسی شکر نعمت و تندرستی را انجام ندهد. ابو عبید در فرموده امام «سَفِهَ الْحَقُّ» گفته است: آن هنگامی است که حق را با بی اهمیتی و نادانی می نگرند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (کیست که از آئین و راه و روش ابراهیم روی گرداند جز آدمی که خود را سبک گیرد؟ - بقره: ۱۳۰) .

و یکی از مفسرین گفته است: «إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» یعنی او سبکی و بی مقداری خود را بیان می کند.

و اما فرمایش امام «غَمَّصَ النَّاسَ»: کوچک شمردن و بی ارزش دانستن آنان و مانند آن و افزوده که در آن لغت دیگری هم هست در غیر این حدیث و «غَمَّصَ» به معنی «خَمِطَ» یعنی: خوار داشتن کسی و شکر نعمت را بجا نیاوردن و «غَمَّصَ» در چشم است، و پاره آن را «غَمَصَه» گویند، و «غَمِصًا» نام ستاره ایست، و «غَمَّصَ» در روده ها غلظت و سفتی و پستگی و درد است.

### ﴿باب﴾

﴿(معنی التزکیة اتقى نهی [الله] علیها)﴾

۱- امی - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمد بن أبي حمير ، عن جميل بن دراج قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : «فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تَتَّقِي» قال : قول الإنسان : «صَلَّيتُ الْبَارِحَةَ ، وَصُمْتُ أَمْسِي» ونحو هذا . ثم قال عليه السلام : «إِنْ قَوْمًا كَانُوا يُصْبِحُونَ يَقُولُونَ : صَلَّيْنَا الْبَارِحَةَ ، وَصُمْنَا أَمْسِي» فقال علي عليه السلام : لكني أنام الليل والنهار ولو أجد بينهما شيئاً لَنُتِمَّهُ .

### ﴿باب﴾

﴿(معنی العجب للذي فعل العمل)﴾

۱- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمتهما الله قال : حدثنا محمد بن الحسن

\* (باب ۲۶۳ - معنی تزکیه ای که خدا آن را نهی فرموده است) \*

۱- جميل بن دراج گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم که: تفسیر فرموده خداوند عزوجل «فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تَتَّقِي» (پس خودستائی نکنید؛ خدا دانایتر است به آنکس که پرهیزکار گردد و در عمل اخلاص داشته باشد - نجم ۵۳: ۲۳) چیست؟ فرمود: آن است که انسان بگوید: دیشب نماز شب خواندم، و دیروز روزه دار بودم، و مانند اینها بعد امام عليه السلام فرمود: گروهی هستند که چون صبح بیرون آیند، می گویند: دیشب نماز خواندیم و دیروز روزه گرفتیم. پس حضرت علی عليه السلام فرمود: لکن من شب و روز می خوابم و اگر میان روز و شب زمانی می یافتم، در آن هم می خوابیدم.

\* (باب ۲۶۴ - معنی عجیبی که کردار را تباه می سازد) \*

۱- علی بن سَؤید گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام راجع به

الصَّغَارَ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَاطٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْحَلَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ الْمَدِينِيِّ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ الْعُجْبِ الَّذِي يَفْسِدُ الْعَمَلَ ، فَقَالَ : الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ ، مِنْهَا أَنْ يَزِينَ لِلْعَبْدِ سَوْءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَيَحْسِبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا ، وَمِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَسْنُ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَهُوَ

خودبینی و تکبر که کردار را تباه می سازد پرسیدم، فرمود: خودپسندی مرانی دارد و یکی از آنها این است که رفتار بد و نادرست خودپسند در نظرش خوب و پسندیده و زیبا جلوه می کند، و او را چنان خوش می آید که گمان می کند کار شایسته ای انجام می دهد، و مورد دیگر اینکه بنده به پروردگارش ایمان آورد و بر خدای عزوجل متکبر گردد، در صورتی که خدا را بر او متکبر است (که او را به ایمان راهنمایی نموده است).

شرح: در این حدیث امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به سه آیه شریفه قرآن که در سوره فاطر (۸:۳۵) و کهف (۱۰۴:۱۸) و حجر (۱۷:۴۹) می باشد، اشاره فرموده است.

«عُجْب» عبارتست از **بغور بالیدن**، و **مرد عُجیب**، آدم خودپسندی را گویند که هر عملی (چه زشت و چه زیبا) که از او سرزند پسندیده پندارد و برخود ببالد، و «عُجْب» در عبادت، افتخار شخص به سبب انجام عمل صالح و یا گردنکشی و اظهار خوشحالی (از عمل خود) و به رخ کشیدن آنست، و یا اینکه خودش را از این حد که کوتاهی نموده باشد، خارج ببیند، و این عُجبی است که فاسد کننده عبادت است، زیرا او پرده ای میان دل و خدا آویخته که مانع از دیدن نیکی و احسان و نعمت و فضل و توفیق و یاری پروردگار می گردد، و اما «کبر» آن است که شخص خود را بدلیل عمل، یا نژاد، یا دانش یا ثروت، یا زیبایی و یا سایر چیزهایش بالاتر از دیگری بداند و برای خود مرتبه ای قائل باشد و برای غیر خودش مرتبه دیگر، و خویش را بالاتر از وی بداند و بر او گردنکشی و سرافرازی نماید.

«عُجْب» میان انسان و پروردگارش می باشد، و وجود شخصی دیگر و

تعالی علیه فی المن.

۲- ابی - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ، عن بعض أصحابه رفعه إلى أبي عبدالله (ع) قال : من لا يعرف لأحد الفضل فهو المعجب برأيه .

## «باب»

### «(معنی الحسد)»

۱- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن المبراس بن معروف ، عن سعدان بن مسلم ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله (ع) أنه سئل عن الحسد فقال : لحم ودم يدور في الناس حتى إذا انتهى إلينا ينس وهو الشيطان .

ملاحظه برتری بر او لازم نیست و «کبر» میان انسان است و همجنسانش، که خویشتن را بهتر از آنان بداند. و مادامی که این صفت در باطن او مضمحل است «کبر» نامیده می شود، و هر وقت اظهار برتری بر غیر نمود آن را تکبر نامند).

۲- احمد بن محمد بنقل از یکی از یارانش که مرفوعاً از امام صادق (ع) روایت نموده، گوید: آنحضرت فرمود: تمجب کننده به رأی خود آدمی است که برای هیچکس فضیلتی قائل نباشد.

### \*(باب ۲۶۵ - معنی حسد)\*

۱- ابو بصیر گوید: شخصی از امام صادق (ع) در مورد «حسد» پرسید، فرمود: گوشت و خونی است که در کالبد همه مردم دور می زند، تا اینکه به ما منتهی می شود، نزد ما نوید می گردد، و آن شیطان است.

## « باب »

### \*( معنی الفقر ) \*

۱ - أمي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن بعض أصحابنا بلغ بمسعد بن طريف ، عن الأصمغ بن نباتة ، عن الحارث الأعور ، قال : كان فيما سأل عنه علي بن أبي طالب ابنه الحسن عليه السلام أنه قال له : ما الفقر ؟ قال : الحرص والشر .

## « باب »

### \*( معنی البخل والشح ) \*

۱ - أمي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن القاسم بن محمد الإصبهاني ، عن سليمان بن داود المنقري عن الفضل بن عياض ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : أندري من الشحيح ؟ قلت : هو الذي لا يبخل الشحيح أند من البخل إن البخل يبخل بما في يديه وإن الشحيح يشح بما في أيدي الناس وعلى ماني يديه حتى لا يرى في أيدي

### \* ( باب ۲۶۶ - معنی فقر ) \*

۱- حارث أعور گوید: از جمله پرستشهایی که امیرالمؤمنین از فرزند خود امام حسن علیهما السلام نمود، این بود که فقر چیست؟ و وی پاسخ داد: آرزو و شدت تمایل به چیزی.

### \* ( باب ۲۶۷ - معنی بخل و شح ) \*

۱- فضیل بن عیاض گوید: امام صادق علیه السلام (از من) پرسید: آیا می دانی شحیح (تنگ نظر) کیست؟ عرض کردم: شخص بخیل، فرمود: تنگ نظری «شحیح» بیشتر از بخیل می باشد، زیرا «بخیل» شخصی را گویند که از بخشیدن آنچه خودش دارد، خودداری می کند و «شحیح» کسی است که حرص و ثناعت دارد، هم نسبت به دارائی خودش و هم نسبت به آنچه مردم دارند، و علاوه بر آن

النَّاسَ شَيْئاً إِلَّا تَعْنَى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحَلَلِ وَالْحَرَامِ ، وَلَا يَشْبَعُ وَلَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى .

۲- اُبی - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى الْأَرْجَانِيِّ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعِينٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْبَخِيلَ مِنْ كَسْبٍ مَالاً مِنْ غَيْرِ حَلٍّ وَاتَّقَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ .

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلُوهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا بَلَغَ بِهِ سَعْدُ بْنُ طَرِيفٍ ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ ثَبَّانَةَ ، عَنْ الْحَارِثِ الْأَعُورِ ، قَالَ : فِيمَا سَأَلَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ابْنَهُ الْحَسَنَ عليه السلام أَنْ قَالَ لَهُ : مَا الشَّحُّ ؟ قَالَ : أَنْ تَرَى مَالِي يَدُوكَ شَرْقاً وَمَا أَتَقْتُ تَلْفَافاً .

۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلُوهُ ، عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ أَبِي جَبَلَةَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : لَيْسَ الْبَخِيلُ مَنْ يُوَدِّي - أَوْ الَّذِي يُوَدِّي - الزَّكَاةَ الْمَكْرُوزَةَ مِنْ مَالِهِ وَيُعْطِي الْبَائِسَةَ فِي قَوْمِهِ ،

چنان اسیر حرص و آرزوی باشد که هر چیزی را در اختیار مردم ببیند دلش می خواهد جزء اموال او باشد، چه از راه حلال و چه از راه حرام بدست آورد و به آنچه خدا نصیبش نموده سیر و قانع نمی گردد.

۲- عبد الاعلی بن اَعین گوید: حضرت صادق عليه السلام فرمود: خسیس فردی است که مالی را هم از راه نامشروع تهیه کند، و هم در راه غیر مشروع خرج نماید.

۳- حارث اعور گوید: امیرالمؤمنین عليه السلام در ضمن پرسش مسائلی از پسرش امام حسن عليه السلام از وی پرسید: «شح» چگونه حالتی است؟ پاسخ داد: آن است که شخص از آنچه در اختیار دارد احساس شرف کند، و آنچه را در راه خدا بخشیده به اعتقاد خود هذر رفته پندارد.

۴- جابر از قول حضرت باقر عليه السلام گوید: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «بخیل» کسی نیست که زکات واجب از مال خود را بدهد، و هرگاه حادثه ای پیش



و إنما البخیل حق البخیل الذي يمنع الزکاة المفروضة من ماله و يمنع الباقية في قومه و هو في ما سوى ذلك یبذّر .

۵ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید - رضي الله عنه - قال : حدّثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن حرز ، عن زرارة ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إنما الشحیح من منع حق الله و أنفق في غیر حق الله عز وجل .

۶ - و بهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن أبي الجهم ، عن موسى بن بكر ، عن أحمد بن سليمان ، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال : البخیل من یخل بما افترض الله علیه .

۷ - أبي - رحمه الله - قال : حدّثنا علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضال ، عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : البخیل من یخل بالسّلام .

۸ - حدّثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن بن المقرئ ، قال : حدّثنا أبو الحسن علي بن الحسن بن بندار بن المثنی الثقفی الطبرستانی ، قال : حدّثنا أبو نصر محمد بن الحجاج

آید در قوم خود عطا و بخشش نماید، بلکه بخیل به معنی واقعی شخصی است که زکات واجب از مالش را نپردازد، و شریک پیش آمدهای قوم خود نباشد؛ در میان آنان دست بخشش نداشته باشد، اما در کارهای دیگر زیاده روی و اسراف نماید.

۵- زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: به راستی «شحیح» کسی است که حقّ خدای را از مال خود ندهد و آن را در غیر راه حقّ خرج نماید.

۶- احمد بن سلیمان گوید: حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «بخیل» شخصی است که با سرسختی از پرداختن آنچه که خدا بروی واجب نموده است خودداری کند.

۷- معاویه بن وهب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «بخیل» کسی است که از سلام دادن به دیگری خودداری کند.

۸- عبدالله بن علی بن حسین از پدرش از جدّش علیهم السلام روایت

القفري الرقي، قال: حدثنا أحمد بن العلاء بن هلال، قال: حدثنا أبو زكريا، قال: حدثنا سليمان بن بلال، عن عمارة بن غزبة، عن عبد الله بن طلي، عن الحسين، عن أبيه، عن جدّه عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: البخيل حقاً من ذكرت عنده فلم يصل عليّ.

## «باب»

### \*(معنی سوء الحساب)\*

۱ - أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن محمد بن يحيى، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لرجل: يا فلان مالك ولا نيك؟ قال: جعلت فداك كلن لي عليه شيء فاستفصيت في حقي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أخبرني عن قول الله عز وجل: «وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» \* أترى هم خافوا أن يجور عليهم أو يظلمهم؟ لا، ولكنهم خافوا الاستقصاء والقدح.



نموده، که پیامبر خدا فرمود: کسی که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد، بخیل واقعی است.

### \*(باب ۴۶۸ - معنی سوء الحساب)\*

۱ - حماد بن عثمان گوید: حضرت صادق عليه السلام از مردی پرسید: فلانی! میان تو و برادر دینیت چه ماجرای بود؟ عرض کرد: قربانت گردم چیزی از او طلب داشتم، تا آخرین ریال حقم را از او گرفتم. امام عليه السلام به او فرمود: مرا آگاه ساز از فرمایش خداوند عز وجل: «وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (و از سختی جزای حسابرسی می ترسند - رعد ۲۱:۱۳) آیا بگمان تو ترسشان از این است که به آنان ستم گردد یا برخلاف عدالت با آنان رفتار شود؟ (نه) بلکه ایشان می ترسند که در حسابشان خرده گیری و نهایت دقت و موشکافی انجام شود.

### «باب»

#### «(معنی السفه)»

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا الجيميري ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن بعض أصحابنا بلغ به سعد بن طريف ، عن الأصمغ بن نباتة ، عن الحارث الأعور الهمداني ، قال : قال عليّ للحسن ابنه عليه السلام في مسائله التي سأله عنها : يا بني ما السفه ؟ فقال : اتباع الدّانة ومصاحبة الفواء .

### «باب»

#### «(معنی قول النبی صلی الله علیه وآله «نعم العید الحجامه»)»

۱ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن أبي عبد الله عليه السلام رفعه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : نعم العید الحجامه - یعنی العادة - بعمل البصر و تنجب بالداء .

#### \* (باب ۲۶۹ - معنی سفاخت) \*

حارث أعور همدانی گوید: حضرت علی عليه السلام در ضمن مسائلی که از فرزندش امام حسن عليه السلام پرسید، این بود که پسر سفاخت (نادانی) چیست؟ پاسخ داد: پیروی از مردم فرومایه و همنشینی با گمراهان.

#### \* (باب ۲۷۰) \*

#### \* (معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله : که «حجامت» چه خوب شیوه‌ای است) \*

۱ - احمد بن أبي عبد الله به سند خود مرفوعاً روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه خوب شیوه‌ایست «حجامت» کردن. (که آن عمل) دیده را روشن نماید و درد را ریشه کن سازد.

## (باب)

### (معنی الحجامۃ النافعة والمفيدة والمنقذة)\*

- ۱- **أبی** - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله رفعه إلى أبي عبدالله جعفر بن محمد ، عن أبيه عليه السلام قال : احتجم النبي صلى الله عليه وآله في رأسه و بين كتفيه و في قفاه ثلاثاً ، سمى واحدة «النافعة» والأخرى «المفيدة» والثالثة «المنقذة» .
- ۲- وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن الحسن بن علي ، عن أحمد بن عائد ، عن ابن سلمة - وهو أبو خديجة واسمه سالم بن مكرم - عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الحجامۃ على الرأس على شبر من طرف الأنف و فتر بين الحاجبين ، فكان رسول الله صلى الله عليه وآله يسميها بالمنقذة . وفي حديث آخر قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحتجم على رأسه و يسميها المفيدة أو المنقذة .



(باب ۱۱۷۱)

### \*(معنی حجامۃ السر و سر و نجات دهنده)\*

- ۱- احمد بن أبي عبدالله مرفوعاً نا امام جعفر بن محمد علیهما السلام از پدر بزرگوارش روایت نموده که فرمود: پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله در سر، و میان دو شانه، و در پشت، هر سه جا «حجامت» کرده و یکی را سودمند، دیگری را فریادرس، و سومی را نجات بخش نامیده است.
- ۲- سالم بن مكرم گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: محلّ حجامت در سر يك وجب از نوك بينی بالاترست و به اندازه میان سر انگشت بزرگ (شصت) و سر انگشت سبّابه (انگشت شهادت وقتی از هم بگشاید) بالای دو ابرو، و پیامبر خدا آن را نجات بخش می نامید.
- و در حدیث دیگر است که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله در سر «حجامت» می کرد، و آن را فریادرس یا رهائی بخش، می نامید.

## «باب»

### «(معنی الأحداث فی الوضوء)»

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن عثمان بن عيسى ، عن منصور بن حازم ، عن إبراهيم ابن معمر ، قال : قلت لأبي جعفر (عليه السلام) : إن أهل الكوفة يروون ، عن علي (عليه السلام) أنه كان بالكوفة فبال حتى رغا ، ثم توضأ ثم مسح على ثعلبه ثم قال : هذا وضوء من لم يحدث . فقال : نعم ، فنفعل ذلك . قال : فأي حدث أحدث من البول ؟ قال : إنما يعني بذلك التعدي في الوضوء أن يزيله حتى يجد الوضوء .



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

### \* (باب ۲۷۲ - معنی أحداث وضوء) \*

۱- ابراهیم بن معمر عرض گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: مردم کوفه از حضرت علی (علیه السلام) چنین روایت می نمایند؛ هنگامی که آنحضرت در کوفه بود، بول کرد تا کف نمود، بعد وضو گرفت، و به روی کفشایش مسح کشید، و سپس فرمود: این است وضوی کسی که حدثی انجام ندهد. در پاسخ فرمود: آری، امیرالمؤمنین چنان کرده است. راوی گفت: پس چه حدثی شکننده تر از وضومت از بول کردن؟ فرمود: همانا مقصود حضرت از جمله اخیر، تجاوز و زیاده روی است در وضو گرفتن به اینکه زائد بر حد وضو کاری انجام دهد.

شرح: این خبر بر تقیه حمل شده به مصباح الفقیه همدانی مراجعه شود.

### ﴿ باب ﴾

﴿(معنی قول علی بن الحسین علیهما السلام «وَبِلِّیْمَ غَلَبَتْ»)﴾  
 ﴿(آحاده أعشاره)﴾

۱ - اُبی - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن يعقوب بن یزید ، عن ابن اُبی عمیر ، عن هشام بن سالم ، عن اُبی عبد الله علیه السلام قال : كان علی بن الحسین صلوات الله علیهما يقول : وبل لمن غلبت آحاده أعشاره . قلت له : و کیف هذا ؟ فقال : أما سمعت الله عز وجل يقول : «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» فَالْحَسَنَةُ الْوَاحِدَةُ إِذَا فَعِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا ، وَالسَّيِّئَةُ الْوَاحِدَةُ إِذَا فَعِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ وَاحِدَةٌ فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مَنْ يَرْتَكِبُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَلَا تَكُونُ لَهُ حَسَنَةٌ وَاحِدَةٌ فَتَغْلِبُ حَسَنَاتُهُ سَيِّئَاتِهِ .

\* (باب ۲۷۳ - معنی فرموده حضرت زین العابدین «ع» : وای بر آنکس) \*

\* (که یکی های او از دههایش فرونی میرد) \*

۱ - هشام بن سالم گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - می فرمود : وای بر آنکس که یکیهایش بر دههایش فرونی کند . به آن بزرگوار عرض نمودم : و آن چگونه است ؟ فرمود : آیا نشنیده ای خدای عز و جل فرموده : «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» (هر کس عمل نیکی بجا آورد به او ده برابر اجر و ثواب داده شود و هر کس کردار زشتی نماید جزا داده نشود مگر به قدر خود آن - انعام : ۱۶۰) .

بنابر این هر کس که يك حسنه انجام دهد در نامه عملش ده برابر آن اجر و ثواب نوشته گردد ، و هرگاه کسی سیئه ای مرتکب شود جزا داده نشود مگر بقدر خود آن ، پس پناه می بریم بخدا از شخصی که در يك روز ده گناه انجام دهد ، و يك حسنه نداشته باشد پس گناهان او بر ثوابهایش غالب آید .

## «باب»

«معنی الصاع والمد والفرق بین صاع الماء ومدّه و بین»

«(صاع الطعام ومدّه)»

۱ - ابي و محمد بن الحسن - رحمهما الله - قالا : حدثنا أحمد بن إدريس ؛ و محمد بن يحيى العطّار ، عن محمد بن أحمد ، عن علي بن محمد ، عن رجل ، عن سليمان بن حفص المروزي قال : قال أبو الحسن (عليه السلام) : الفصل صاع من ماء والوضوء مدّ من ماء و صاع النبي (ص) خمسة أمداد والمدّ وزن مائتي وثمانين درهماً والدرهم وزن ستة درانيق و الدانيق ستة حبات و الحبة وزن حبتين شعير من أوساط الحبّ لامن صفاره و لامن كباره .

۲ - و بهذا الإسناد ، عن محمد بن أحمد ، عن جعفر بن إبراهيم بن محمد الهمداني - قال : و كان معنا حاجاً - قال : كتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) على يد أبي : جعلت فداك إن أصعابنا اختلفوا في الصاع ، بعضهم يقول : الفطرة بصاع المدينة ، و بعضهم يقول : بصاع

مراحمه (باب ۲۷۲)

\* (معنی «صاع» و «مد» و تفاوت میان یک صاع آب و یک مد آن و همچنین در

«طعام») \*

۱ - سليمان مروزى گوید: حضرت کاظم (عليه السلام) فرمود: برای غسل يك «صاع» آب، و برای وضو يك «مد» آب بس است، و «صاع» پینمبر پنج «مد» بود، و وزن هر مدّ دویست و هشتاد درهم است، و وزن هر درهم، شش دانگ، دانگ مساوی است با شش حبه، و حبه به اندازه وزن دودانه جو، از دانه‌های متوسط که نه کوچک باشد و نه بزرگ، می‌باشد.

۲ - محمد بن احمد گوید: جعفر بن ابراهیم همدانی - که در زیارت حجّ همسفر ما بود - گفت: به دستخط پدرم نامه‌ای به حضرت رضا (عليه السلام) ارسال داشتم، بدین مضمون: فدایت کردم؛ یاران ما در باره «صاع» اختلاف کرده‌اند، بعضی گویند: فطره را باید به «صاع مدینه» پرداخت کرد، و بعضی دیگر گویند: به «صاع

العراق . فكتب إليّ: الصاع ستة أرطال بالمديني وتسعة أرطال بالعراقي . قال : وأخبرني فقال : إنه بالوزن يكون ألفاً ومائة وسبعين وزناً .

۳ - وبهذا الإسناد ، عن محمد بن أحمد ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن أبي القاسم الكوفي أنه جاء بمدّ و ذكر أن ابن أبي عمير أعطاه ذلك المدّ وقال : أعطايه فلان رجل من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام وقال : أعطايه أبو عبد الله عليه السلام وقال : هذا مدّ النبي صلى الله عليه وآله فميسرناه ، فوجدناه أربعة أمداد وهو قفيز وربع بقفيزنا هذا .

### باب

\*(معنى النامصة والمنتمة والواشرة والمستوشمة و)\*

\*(الواصلة والمستوصلة والواشمة والمستوشمة)\*

۱ - حدثنا أحمد بن محمد بن الهيثم السعدي رحمه الله عنه . قال : حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا التميمي ، قال : حدثني محمد بن عبد الله بن حبيب ، قال : حدثنا تميم بن بهلول ، عن أبيه ، عن علي بن غراب ، قال : حدثني محمد بن جعفر بن محمد ، عن أبيه محمد بن

عراق « باید ادا نمود؛ در پاسخم، مرقوم فرمود: «صاع» به وزن مردم مدینه شش رطل و به وزن عراق نه رطل است. سپس او پرسید: وزن آنرا معین فرمائید! فرمود: وزنش دو هزار و صد و هفتاد است (که تقریباً سه کیلوگرم می باشد).

۳ - محمد بن عبد الجبار گوید: ابو القاسم کوفی «مدّی» آورد و گفت: این «مدّ» را ابن ابی عمیر به من داده و گفته است: آن را از فلان شخص از اصحاب امام صادق علیه السلام گرفته، و او چنین گفته: که حضرت ابو عبدالله آنرا بمن داده و فرموده است: این «مدّ» پیغمبر ﷺ است، ما آن را وزن و مقایسه کردیم چهار «مدّ» بود که مطابق یک قفیز و یک چهارم قفیز ما در اینجا است.

\*(باب ۲۷۵)\*

\*(معنی نامصة، منتمة، واشرة، مستوشمة، واصلة، مستوصلة، واشمة، ومستوشمة)\*

۱ - علی بن غراب گوید: نیکوترین جعافر (بهترین کسی که نامش جعفر



علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال: لعن رسول الله صلى الله عليه وآله النامية و المنتمصة والواشرة والمستوشرة والمستوصلة والواشمة والمستوشمة.

قال علي بن غراب: النامية التي تنتف الشعر من الوجه، و المنتمصة التي يفعل ذلك بها، والواشرة التي تشر أسنان المرأة وتفلجها وتحددها، و المستوشرة التي يفعل ذلك بها، والواصلة التي تمل شعر المرأة بشعر امرأة غيرها، و المستوصلة التي يفعل ذلك بها، والواشمة التي تشم وشماً في بدن المرأة أو في شيء من بدنها وهو أن تفرز يديها، أو ظهر كفها أو شيئاً من بدنها بآبرة حتى تؤثر فيه ثم تمسحوه بالكحل أو بالشورة فيخضر، و المستوشمة التي يفعل ذلك بها.

است) جعفر بن محمد، به نقل از پدرش از اجداد بزرگوارش تا علی بن ابی طالب علیهم السلام، برایم چنین نقلی کرد که: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله هشت طایفه از زنان را لعن کرده است. که آنها عبارتند از: «نامیه و منتمصة و واشره و مستوشره و واصله و مستوصله و واشمه و مستوشمه».

علی بن غراب گوید: «نامیه» زنی است که موهای صورت را بند می اندازد، و «منتمصة» زنی است که موی صورتش بکند می شود. «واشره» زنی است که دندانهای زن دیگر را می برد و آنرا نصف کرده و تیز می نماید، و «مستوشره» زنی است که این عمل روی او انجام می گیرد، و «واصله» آن زن را گویند که موی زنی را به موی زن دیگر پیوند دهد، و «مستوصله» کسی است که موی زن دیگر به موی او پیوند گردیده، و «واشمه» کسی را گویند که نگار و خال در دست یا جای دیگر از بدن زنان بکوبد، و آن بدین گونه است که ابتدا کف یا پشت دستها یا جایی دیگر از بدن زنی را سوزن می زنند بگونه ای که جای باز کند و بعد با سرمه یا آهک پر می کند و در نتیجه سبز رنگ می شود، و «مستوشمه» زنی است که خالکوبی می شود.

### «باب»

#### «(معنی آخر للواصله والمستوصله)»

۱ - حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب ، قال حدثنا علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن محمد بن أبي عمير ، عن إبراهيم بن زياد الكرخي قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : لمن رسول الله صلى الله عليه وآله الواصله والمستوصله بمعنى الزانية والقوادة .

### «باب»

#### «(معنی اطابة الكلام ، واطعام الطعام ، وافتاء السلام ، وإدانة الصيام)»

#### «(والصلاة بالليل والناس نيام)»

۱ - حدثني أحمد بن محمد بن يحيى المصنف رحمته الله عنه - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أبي بصير ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عن أبي بصير عن علي بن محمد عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إن في الجنة فرقا يرى ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها يسكنها من أمّتي عليهم السلام

#### «(باب ۲۷۶ - معنی دیگری از واصله و مستوصله)»

۱ - ابراهیم کرخی گوید: شنیدم که امام صادق عليه السلام می فرمود: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله لعنت کرده است زن «واصله و مستوصله» یعنی: زنادهنده و زنی که این رابطه را تدارك ببیند.

#### «(باب ۲۷۷ - معنی اطابة كلام، اطعام طعام، افتاء سلام، إدانة صيام)»

#### «(صلاة در لیل، مردم در خواب)»

۱ - ابو بصیر گوید: امام صادق عليه السلام از پدران خود از حضرت علی عليه السلام چنین روایت نمود که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: در بهشت اطافهائی است که ظاهرش باطن آن بوده، و درونش از بیرون آن دیده می شود و

من أطاب الكلام ، وأطعم الطعام ، وأفشا السلام ، و أدام الصيام ، وصلى بالليل والناس نيام ؛ فقال علي عليه السلام : يا رسول الله ومن يطيق هذا من أمتهك ؟ فقال عليه السلام : يا علي أو ما تفدي ما إطابة الكلام ؛ من قال إذا أصبح وأمسى : « سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر » - عشر مرات - ؛ وإطعام الطعام نفقة الرجل على عياله ؛ وأما إدامة الصيام فهو أن يصوم الرجل شهر رمضان وثلاثة أيام في كل شهر يكتب له صوم الدهر ؛ وأما الصلاة بالليل والناس نيام فمن صلى المغرب وصلاة العشاء الآخرة وصلاة الغداة في المسجد في جماعة فكأنما أحيا الليل كله ؛ وإفشاء السلام أن لا يبخل بالسلام على أحد من المسلمين .

اقامتگاه فردی از اُمت من است که دارای این خویها باشد: کلامش نیکوست، و مردم (گرسنه) را اطعام کند، سلام کند و پیوسته روزه دار باشد، و در شب وقتی چشمان مردم در خواب رفته اند، او چشم خود را به رحمت پروردگار دوخته و بخواندن نماز مشغول گردد. **علی علیه السلام** عرض کرد: ای رسول خدا! از اُمت شما چه کسی توان این کار را خواهد داشت! فرمود: یا علی! آیا میدانی «اطابة کلام» (سخن نیکو) چیست؟ کسی که هر صبح و هر شب ده مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ التَّحَمُّدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» (نیکو کلام می باشد)، «إطعام الطعام» (دادن غذا) خرجی دادن مرد است به خانواده خویش، و اما «ادامة روزه» آن است که انسان در طول ماه رمضان، و در هر ماه، سه روز روزه بگیرد، که ثواب روزه تمامی عمر بر او نوشته می شود. «والصلاة باللیل» یعنی ادای نماز در شب، و هنگامی که مردم در خوابند، پس شخصی که نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخواند، همانند کسی است که تمامی شب را بیدار مانده باشد، و «إفشای سلام» آن است که از سلام دادن به هیچیک از مسلمانان بخل نکند.

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الزهد ﴾

۱ - أبی - رحمه الله - قال : حدثنا علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قيل لأبي المؤمنين عليه السلام : ما الزهد في الدنيا ؟ قال : تنكب حرامها .

۲ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن أبيه ، عن محمد بن سنان ، عن مالك بن عطية الأحسي ، عن معروف بن خربوذ ، عن أبي الطفيل ، قال : سمعت أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول : الزهد في الدنيا قصر الأمل . وتذكر كل نعمة والورع عما حرم الله عليك .

۳ - وبهذا الاستناد ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، قال : حدثني الجهم بن الحكم ، عن إسماعيل بن مسلم ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام ليس الزهد في الدنيا بإساعة المال ولا بتحریم الحلال بل الزهد في الدنيا أن لا تكون معك أوثق منك بما في يد الله عز وجل .

### \* (باب ۲۷۸ - معنی زهد) \*

- ۱ - سکونی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: «زهد» در دنیا چیست؟ فرمود: دوری گزیدن و کناره گیری از حرام آن (دنیا).
- ۲ - أبو الطفیل گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «زهد» در دنیا، کوتاه کردن آرزو و سپاس هر نعمت، و خودداری از هر آنچه که خدا آن را بر تو ممنوع ساخته، می باشد.
- ۳ - اسماعیل بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زهد در دنیا، به رها کردن مال، و حرام نمودن حلال نیست، بلکه آن است که به آنچه در دست خودت می باشد بیشتر از آنچه در اختیار خداست اطمینان نداشته باشی.

۴ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ عَمَلَةَ صِبْهَانِيٍّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمِ الْبَرِيدِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ الزُّهْدِ فَقَالَ : الزُّهْدُ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ فَأَعْلَى دَرَجَاتِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَاتِ الْوَرَعِ ، وَأَعْلَى دَرَجَاتِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ ، وَأَعْلَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَاتِ الرِّضَا ، أَلَا وَإِنَّ الزُّهْدَ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَافَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ » .

۵ - أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ ، عَنْ مَنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام فِي خُطْبَةٍ قَامَ بِهَا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ : أَصْبَحْتُ فِيكُمْ وَإِدَامِي الْجُوعُ ، وَطَعَامِي مَائِنَتِ الْأَرْضُ لِلْوَحُوشِ وَالْأَنْعَامِ ، وَسِرَاجِي الْقَمَرُ ، وَفِرَاشِي التُّرَابُ ، وَوَسَادَتِي الْحَجَرُ ، لَيْسَ لِي بَيْتٌ

۴ - علی بن هاشم بن مرید به نقل از پدرش گوید: مردی از حضرت باقر عليه السلام در باره «زهد» پرسید، فرمود: «زهد» ده قسمت دارد؛ بالاترین درجه‌های زهد، کمترین درجه پرهیزکاری است، و بالاترین مرتبه ورع، پائین‌ترین مرتبه یقین است، و بالاترین مرتبه یقین، کمترین درجه رضا است، و راستی که حقیقت زهد در یک آیه از قرآن بیان شده: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَافَاتِكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (افسوس نخورید بر آنچه از دست شما رفته، و شادمان نگردید از آنچه که بدستتان رسیده - حدید ۵۷: ۲۳).

۵ - علی بن حدید با یک واسطه از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: عیسی بن مریم در ضمن سخنانی که برای بنی اسرائیل ایراد نمود، فرمود: در میان شما زندگی من این گونه است که قَاتَمٌ (چیزی که همراه با نان بخورند) گرسنگی است (وقتی گرسنه شدم نان را بدون خورش با اشتها می‌خورم)، و خوراک من علفهائی است که در بیابان برای حیوانات وحشی روئیده می‌شود، و روشنی مهتاب در شب چراغم، و خاک زمین بسترم، و سنگ بیابان بالش می‌باشند، نه خانه‌ای دارم که ویران گردد، و نه اندوخته‌ای که تلف گردد، و نه فرزندی که

یخرب ولا حال یَتَلَفَّ ولا ولد یموت ولا امرأه تحزن ؛ أصبحت وليس لی شیء، وأمسیت  
ولیس لی شیء، وأنا أغنی ولد آدم .

## «باب»

### «(معنی الورع من الناس)»

۱ - أبی - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن القاسم بن محمد الإصبهانی ،  
عن سليمان بن داود المنقري ، عن فضیل بن عیاض ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له :  
من الورع من الناس ؟ فقال : الذي يتورع من محارم الله ويجتنب هؤلاء ، وإذا لم يتق  
الشبهات وقع في المحرام وهو لا يعرفه ، وإذا رأى المنكر فلم ينكره وهو يقوى عليه فقد

بمیرد، و نه همسری دارم که اندوهگین شود، بامدادم را آغاز می کنم در حالی که  
هیچ چیزی ندارم، و شبم را به روز می رانم در حالی که هیچ چیز ندارم، و با  
اینحال احساس می کنم که بی نیازترین افرادم در دنیا

تذکره: در ارشاد القلوب دیلمی باب ۴۸ صفحه ۲۲۰ چنین آمده: عیسی بن  
مریم می فرمود: خدمتگزار من دستهای من است و مرکب سواری من دو پای من  
است، و فرش من زمین می باشد، و گرم شدن من در زمستان بوسیله آفتاب است.

### «(باب ۲۷۹ - مرد باورع کیست)»

۱ - فضیل بن عیاض گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: انسان باورع  
کیست؟ فرمود: آنکس که از محرمات الهی دوری گزیند، و از شبهات و آمیزش  
با مخالفان ما اجتناب ورزد. و هرگاه کسی از امور مشبه پرهیز نکند نادانسته و  
ناخودآگاه گرفتار حرام گردد، و چون کار زشتی را ببیند در حالی که توانائی  
جلوگیری از آن را داشته باشد، اقدام نکند، به این معنی است که مایل است از  
خداوند نافرمانی شود، و کسی که دوست دارد فرمان خدا برده نشود آشکارا به  
دشمنی خدا برخاسته، و شخصی که پایدار ماندن ستمکاران را دوست داشته باشد،

أَحَبُّ أَنْ يَعْمَى اللَّهُ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْمَى اللَّهُ فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ بِالْعِدَاوَةِ ، وَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَ الظَّالِمِينَ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يَعْمَى اللَّهُ ، إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَدَّ نَفْسِهِ عَلَى [إِ]هْلَاكِ الظَّالِمَةِ فَقَالَ : « قَطِّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » .

## ﴿ باب ﴾

\*( معنی حسن الخلق و حده ) \*

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ محبوب ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ ؟ قَالَ : تَلِينَ جَانِبِكَ وَتَطِيبُ كَلَامَكَ وَتُلْقِي أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ .

## ﴿ باب ﴾

\*( معنی الخلاق و الخلق ) \*

۱ - أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ،

قَطِّعْ دَائِرَةَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .  
قطعاً می خواهد معصیت خدا را بجا نیاورد و خداوند تبارک و تعالی بر هلاک نمودن ستم پیشگان خود را ستوده، و فرمود: « قَطِّعْ دَائِرَةَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (پس بریده شد دنباله آن گروه که ستم کردند «برخود»، و شکر و سپاس، مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است در هلاک نمودن ظالمان - انعام ۶: ۱۵).

\*( باب ۲۸۰ - معنی خوشخولی و حد آن ) \*

۱ - حسن بن محبوب از یکی از راویان نقل نموده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تعریف حد و مرز اخلاق خوب چیست؟ فرمود: اخلاق خوب آنست که وقت راه رفتن پهلوهایی خود را نجیبانی، فروتن و خوش گفتار باشی، و با برادر (دینی و نوعی) خود با خوشروئی دیدار کنی.

\*( باب ۲۸۱ - معنی خلاق و خلق ) \*

۱ - احمد بن ابی عبدالله از یکی از راویان حدیث بدون ذکر نام امام علیه السلام

عن بعض أصحابنا رفعه قال : قال لقمان لابنه : يا بني " صاحب مائة ولا تعاد واحداً ؛ يا بني " إنما هو خلاقك وخلقك ، فخلقك دينك وخلقك بينك وبين الناس فلا تنقض إليهم وتعلم محاسن الأخلاق ، يا بني " كن عبداً للأخيار ولا تكن ولدأ للأشرار ؛ يا بني " أد الأمانة مسلم لك دينك وآخرتك ، وكن أميناً تكن غنياً .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الشکایة من المرض ﴾

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ليست الشکایة أن يقول الرجل : مرضت البارحة أو ووعكت البارحة ، ولكن الشکایة أن يقول : بليت بسالم بليت به أحد .

نقل کرده که لقمان به فرزندش گفت: پسر من! صد تن را یاریگیر و یکی را دشمن مگیر! فرزندم جز آن نیست که دوستی و محبت و بهره‌ای است از خیر (که برای تو تقدیر شده) پس آن را سرمایه سعادت و دینت قرار بده (نه آرزوهای زودگذر دنیا)، و خویت رابطه میان تو و مردم است پس با ایشان دشمن مباش و هر خوی نیک را بیاموز!

پسر من! برده خوبان باش، و فرزند تبه‌کاران مباش! فرزندم امانتی که بتو سپرده شود به صاحبش بازگردان تا دنیا و آخرتت سالم بماند، و آمین باش تا بی نیاز باشی!

### \* (باب ۲۸۲ - معنی شکایت از بیماری) \*

۱ - حماد بن عیسی با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود: شکایت آن نیست که شخص بگوید: دیشب بیمار شدم یا از شدت مرض و رنج درد زیادی کشیدم، ولیکن شکایت آن است که (از باب مثال) بگوید: به درد یا مشکلی دچار گشتم که دیگری به آن مبتلا نگردیده است.



## ﴿باب﴾

﴿معنی قول العالم علیه السلام : «من دخل الحمام فليزر عليه أثره»﴾

۱ - **أبي** - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن أبيه رفعه قال : نظر أبو عبد الله عليه السلام إلى رجل قد خرج من الحمام مخضوب اليدين فقال له أبو عبد الله عليه السلام : أيسرك أن يكون الله عز وجل خلق يديك هكذا ؟ قال : لا والله ، وإنما فعلت ذلك لأنه بلغني عنكم أنه من دخل الحمام فليزر عليه أثره يعني الخشاء . فقال : ليس حيث ذهبت ، إنما معني ذلك : إذا خرج أحدكم من الحمام وقد سلم فليصل ركعتين شكراً .

قال سعد : وأخبرني أحمد بن أبي عبد الله ورواه نوح بن شبيب رفعه قال : فليحمد الله

عز وجل .

\* (باب ۲۸۳ - معنی فرمایش امام صادق عليه السلام : «شخصی که به گرمابه»)\*

\* (ترجمه حدیث نوح بن شبيب و نوح بن جواد باشد)\*

۱ - احمد بن أبي عبد الله از پدرش مرفوعاً روایت نموده که گفت: امام صادق عليه السلام مردی را دید که از گرمابه بیرون آمده، و دو دست خود را به خضاب رنگین ساخته بود. حضرت به او فرمود: چنانچه خداوند دستانت را به این رنگ می آفرید، خوشحال بودی؟ گفت: به خدا قسم، نه! و این کار را فقط بدان جهت کردم که حدیثی از شما به من رسید که مضمونش این است: (شخصی که به گرمابه رود باید اثرش بر او هویدا باشد، یعنی چنانچه باشد).

حضرت فرمود: چنان نیست که تو پنداشته ای، بلکه معنی آن این است که هرگاه یکی از شما با تندرستی از حمام بیرون آید، باید به شکرانه آن نعمت دو رکعت نماز (شکر) بخواند.

و نوح بن شبيب مرفوعاً روایت نموده که (امام جواد عليه السلام) فرمود: باید خدا را سپاس گوید.

## «باب»

\* (معنی قول النبی صلی الله علیه و آله : « الفرار من »)

\* (الطاعون کالفرار من الزحف) \*

۱ - حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن فضالة ، عن أبان الأحمر قال : سأل بعض أصحابنا أبا الحسن عليه السلام عن الطاعون يقع في بلدة وأنا فيها أتحوّل عنها ؟ قال : نعم . قال : ففي القرية وأنا فيها أتحوّل عنها ؟ قال : نعم . قال : ففي الدار وأنا فيها أتحوّل عنها ؟ قال : نعم . قلت : وإنا نتحدث أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : الفرار من الطاعون كالفرار من الزحف . قال : إن رسول الله صلى الله عليه وآله إنما قال هذا في قوم كانوا يكونون في الثغور في نحو العدو فيقع الطاعون فيخلون أما كنتم وخرج من هنا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك فيهم .

\* (باب ۲۸۴ - معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله فرار از طاعون همچون گریز) \*

\* (از لشکری است که برای پیغمبر در حرکت است) \*

۱ - أبان (بن عثمان) الأحمر گوید: یکی از اصحاب ما از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید: من در شهری هستم و بیماری طاعون (بیماری مُسری خطرناکی که این بیماری در تاریخ از کشتار آن داستانها نقل شده است، مثلاً در اوائل قرن ۱۴ این بیماری در اروپا ۲۵ میلیون نفر را هلاک کرد) در آنجا شایع است، آیا از آن شهر بروم؟ فرمود: بلی. عرض کردم: حدیثی به ما رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: گریز از طاعون مانند گریز از اردوی جهادگران می باشد، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را در باره گروهی فرموده است که مرز نشین هستند و در برابر دشمن قرار دارند، طاعون به آنجا می آید و آنان سرزمینهای خودشان را خالی می کنند و از آنجا می گریزند پیغمبر صلی الله علیه و آله آن سخن را در حق ایشان فرمود.



تذهب إنما هو إزاعة سرّ .

۳ - أبي - رحمه الله - قال : حدّ ثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن محمد بن سنان : عن حذيفة بن منصور قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : شيء يقوله الناس : « عورة المؤمن على المؤمن حرام » قال : ليس حيث تذهب ، إنما عورة المؤمن أن يراه يتكلّم بكلام يعاب عليه فيحفظه عليه ليسير به يوماً إذا غضب .

## « باب »

« (معنی التّخاء و حدّه) »

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدّ ثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محبوب ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : ما حدّ التّخاء ؟ قال : يخرج من مالك الحقّ الذي أوجبه الله عليك فتضمه في موضعه .  
و حدّ ثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار ،

فقط آشکار نمودن راز او می باشد (که عزّرت باطنی اوست).

۳ - حذيفة بن منصور گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردم (اهل تسنن) چنین جمله‌ای را می‌گویند: (عورت مؤمن بر مؤمن حرام است)، فرمود: چنان نیست که تو گمان می‌کنی، بلکه عورت مؤمن این است که او را به دقت زیر نظر بگیری تا اگر سخنی بگوید که بتوان عیبی بر او گرفت، در خاطرش نگهدارد و مطلبی بسازد تا هرگاه خشمگین شود او را به آن سرزنش کند.

\* (باب ۲۸۶ - معنی سخاوت و اندازه آن) \*

۱ - حسن بن محبوب به نقل از یکی از روایات گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: حدّ «سخاوت» (بخشنندگی) چیست؟ فرمود: حدّش آنست که از مال خود، آن حقّی را که خدا بر تو واجب نموده بیرون سازی و در جائیکه خدا خواسته مالت را خرج کنی.

و علی بن عقبه نیز از امام صادق عليه السلام مانند آن را روایت نموده است.

- عن أحمد بن أبي عبدالله، عن ابن فضال، عن علي بن عتبة، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله.
- ۲- أبي - رحمه الله - قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حمزة بن عبدالله، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: السخي الكريم، الذي ينفق ماله في حق.
- ۳- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل، قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن علي بن عوف الأزدي قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: السخاء أن تسخر نفس العبد عن الحرام أن تطلبه فإذا ظفر بالحلال طابت نفسه أن ينظر في طاعة الله عز وجل.
- ۴- وبهذا الإسناد، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن ابن فضال، عن رجل، عن حفص بن غياث، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: السخاء شجرة في الجنة أصلها و هي مظلة على الدنيا، من تعلق بفروعها اجترأ إلى الجنة.



۱- أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن خالد، قال: حدثنا

- ۲- حمزة بن عبدالله گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: سخاوت مندی بزرگوار شخصی است که مال خوشتن را در راه حق انفاق کند.
- ۳- سخاوت، آنست که نفس بنده از طلب حرام باز ماند و خودداری کند، و چون به حلال رسید نفس او رام باشد به انفاق در اطاعت از خداوند.
- ۴- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام روایت نمود که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «سخاوت» درختی است که ریخته آن در بهشت است و شاخه هایش بر دنیا سایه افکنده، اینک هر انسانی به شاخه ای از شاخه های آن خود را بیاویزد او را به بهشت خواهد برد.

\* (باب ۲۸۷ - معنی سخاوت) \*

۱- حارث أعور گوید: امیرالمؤمنین به فرزند خود امام حسن علیهما السلام

بعض اصحابنا بلغ به سعد بن طریف ، عن الأصمغ بن نباعة ، عن الحارث الأعور ، قال : قال أمير المؤمنين للحسن ابنه عليه السلام في بعض ما سأله منه : يا بني ما السماحة ؟ قال : البذل في العسر واليسر .

## ﴿ باب ﴾

### \*( معنی الجواد ) \*

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن أبي الجهم ، عن موسى بن بكر ، عن أحمد بن مسلم ، قال : سأل رجل أبا الحسن عليه السلام وهو في الطواف فقال له : أخبرني عن الجواد ، فقال : إن لكلامك وجهين ، فإن كنت تسأل عن المخلوق فإن الجواد : الذي يؤتي ما اقترض الله عليه ، وإن كنت تسأل عن الخالق فهو الجواد إن أعطى وهو الجواد إن منع لأنه إن أعطاك أعطاك ما ليس لك وإن منعك منعك ما ليس لك .

فرمود: پسر من! «سماحة» (بزرگواری و بخشش و جوانمردی) چیست؟ پاسخ داد: اینکه شخص چه در حال رفاه و چه در حال سختی، بخشنده باشد.

### \* (باب ۲۸۸ - معنی جواد) \*

۱- احمد بن مسلم گوید: حضرت مرسی بن جعفر علیهما السلام در حال طواف کعبه بود که مردی از آنحضرت پرسید: «جواد» (بخشنده) چه کسی است؟ فرمود: سخن تو دو روی دارد اگر از انسان بخشنده می‌پرسی، شخصی است که آنچه پروردگار بر او واجب کرده، بپردازد، و اگر درباره آفریننده (خدا) سؤال می‌کنی؛ او در هر حال بخشنده است، چه عطا کند و چه از دادن آن خودداری کند! زیرا اگر به تو عطایی کند آنچه از تو نبوده، به تو لطف فرموده، و اگر جلوگیری نماید باز آنچه را از تو نبوده به تو نداده است.

## «باب»

### «(معنی المروءة)»

۱ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ ابْنُ رِبْعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، عَنْ صَبَاحِ بْنِ خَاقَانَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ التَّيْمِيِّ الْقَاضِي ، قَالَ : خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى أَصْحَابِهِ وَهُمْ يَتَذَاكَرُونَ الْمَرْوَةَ . فَقَالَ : أَيْمَنُ أَنتُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ؟ قَالُوا : يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ ؟ فَقَالَ : فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» فَالْعَدْلُ الْإِنْصَافُ ، وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ .

۲ - قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْعَبَّاسِ - وَرَفَعَهُ - قَالَ : سَأَلَ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَنِ الْمَرْوَةِ فَقَالَ : شَحُّ الرَّجُلِ عَلَى دِينِهِ ، وَإِسْلَاحُهُ مَالَهُ ، وَقِيَامُهُ بِالْحَقِّ . فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : أَحْسَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَحْسَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ . قَالَ : فَكُنْ مُعَاوِيَةَ يَحُولُ بِمَعْدُ ذَلِكَ : وَدِدْتُ

### «(معنی مروءت)»

۱- عمرو بن عثمان تیمی قاضی گوید: جمعی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در موضوع مروءت (مردانگی، جوانمردی، نرم دلی) با هم به گفتگو پرداخته بودند که حضرت تشریف آورد: فرمود: چرا آن را از قرآن فرا نگرفته اید؟ عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین! در کجاست؟ فرمود: در قول خدای عزوجل «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (خداوند به شما دستور می دهد عدل و احسان را شیوه خود سازید - نحل ۹۰:۹۱) پس عدل همان انصاف و رعایت حق، و احسان بخشش و تفضل از حق خویش می باشد.

۲- عبدالرحمن بن عباس - مرفوعاً - نقل نموده که معاویه از امام حسن - علیه السلام پرسید: «مروءت» (جوانمردی) چیست؟ فرمود: آنستکه مرد بر حفظ دینش حریص باشد، و مال خود را اصلاح و نیکو سازد، و حقوق دیگران را رعایت نماید. معاویه دوبار گفت: آفرین بر تو ای ابا محمد!

أَنْ يَزِيدَ قَالَهَا وَإِنَّه كَانَ أَعُورَ .

۳ - حدّ ثنا أبي - رحمه الله - قال : حدّ ثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن خالد عن إسماعيل بن مهران ، عن أيمن بن محرز ، عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان الحسن بن علي عليه السلام في نفر من أصحابه عند معاوية فقال له : يا أبا محمد أخبرني عن المروءة فقال : حفظ الرجل دينه ، وقباضه في إصلاح ضيعته ، وحسن منازعته ، وإفشاء السلام ، ولين الكلام ، والكف ، والتجسّب إلى الناس .

۴ - وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن بعض أصحابنا رفعه إلى سعد بن طريف ، عن الأصمعي بن فباسة ، عن الحارث الأعور ، قال : قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه للحسن ابنه عليه السلام : يا بني ما المروءة ؟ فقال : العفاف وإصلاح المال .

۵ - وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن حفص الجوهري ، ولقبه القزويني ، عن رجل من الكوفيين من أصحابنا بقلبه : إبراهيم قال : سئل الحسن عليه السلام عن المروءة

راوی گوید: معاویه بعد از آن بارها می گفت: دوست داشتم یزید این جواب را بگوید، اگر چه بك چشم او گور باشد.

۳- معاویه بن وهب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی حسن بن علی علیهما السلام با چند تن از یارانش نزد معاویه بودند، معاویه از آنحضرت پرسید: ای ابا محمد مرا آگاه ساز که «مروّت» چیست؟ فرمود: مروّت آن است که مرد دین خود را حفظ نماید، و حرفه و پیشه خود را نیکو گرداند، و همچنین نیک رفتاری در حال کشمکش و ستیزه و سلام دادن و بانرمی سخن گفتن، و خویشتنداری، و دوستی مردم، می باشد.

۴ حارثِ أعور گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: پسر من! مروّت چیست؟ پاسخ داد: پارسائی، و اصلاح مال.

۵- علی بن حفص جوهری به نقل از مردی از اهل کوفه بنام ابراهیم که از راویان حدیث بود، گفت که: از امام حسن علیه السلام پرسیده شد: جوانمردی چیست؟ فرمود: پارسائی در دین، محاسبه دقیق در زندگی، و شکیبائی در گرفتاریها و



فقال : العفاف في الدين ، وحسن التقدير في المعيشة ، والصبر على النائية .

۶ - وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن إسماعيل بن مهران ، عن صالح بن سعيد ، عن أبان بن تغلب ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : المروءة استصلاح المال .  
 ۷ - وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن عيسى ، عن عبد الله بن عمر بن حنبل الأنصاري رفته قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : تعاهد الرجل ضيعته من المروءة .

۸ - وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمد ، عن الهيثم بن عبد الله النهدي ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : المروءة مروءتان : مروءة الحضر ، ومروءة السفر . فأما مروءة الحضر فتلاوة القرآن ، وحضور المساجد ، وصحبة أهل الخير ، والنظر في الققه . وأما مروءة السفر فبذل الزاد ، والمزاح في غير ما يسخط الله ، وقلة الخلاف على من صحبتك ، وترك الرواية عليهم إذا أفت فارقتهم .



مصائب.

۶ - ابان بن تغلب رحمته الله : روایت نمود که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: جوانمردی، بدست آوردن ثروت از راه صحیح است.

۷ - عبدالله انصاری مرفوعاً از امام صادق عليه السلام روایت نموده که فرموده: رسیدگی مرد به کسب و مزرعه از جوانمردی او است.

۸ - عبدالله نهدي گريد: پدرم گفت: که امام صادق عليه السلام فرموده: «مروءت و جوانمردی» دو قسم است؛ جوانمردی در وطن (اقامتگاه)، و جوانمردی در سفر، که مردانگی در وطن، خواندن قرآن و حضور در مساجد، و همنشینی با نیکوکاران و نظر دقیق در مسائل شرعی و احکام دینی است.

اما جوانمردی در سفر آنست که: از توشه‌ای که همراه دارد به همسفران ببخشد، و شوخی نمودن به آنچه مورد خشم خدا نباشد، و کمتر مخالفت کردن با همراهان و رفتار نکردن بر خلاف میل آنان، و پس از جدائی (بازگشت) در باره همسفران سخنی که به زیان ایشان باشد، نگفتن!

۹- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن محمد بن خالد البرقي ، عن أبي قتادة الفهمي رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام أنه قال : ما المروءة ؟ قلنا : لا نعلم . قال : المروءة أن يضع الرجل خوانه بفناء داره ، و المروءة مروءتان - فذكر نحو الحديث الذي تقدم - .

## «باب»

### \*(معنی سُبْحَةِ الْحَدِيث و التحریف)\*

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي عن السكوني ، عن أبي عبد الله ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «إن أحب السبعة إلى الله عز وجل سُبْحَةُ الْحَدِيث» ، و أبيض الكلام إلى الله عز وجل التحريف . قيل : يا رسول الله وما سُبْحَةُ الْحَدِيث ؟ قال : الرجل يسمع حرم الدنيا و باطلها فيفتن عند

۹- ابو قتاده قتی مرغمانا امام صادق عليه السلام از آنحضرت روایت نموده که از ما پرسید: مردانگی چیست؟ عرض کردیم: نمی دانیم، فرمود: جوانمردی آن است که مرد سفره خود را بر آستانه خانه اش بگستراند (تا در دسترس همه باشد) و مردانگی بر دو گونه است. آنگاه همانند حدیث قبل را بیان نمود.

### \*(باب ۲۹۰ - معنی «سُبْحَةُ الْحَدِيث» و تحریف)\*

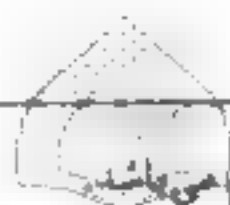
۱- سکونی گوید: امام صادق عليه السلام از پدران بزرگوار خود علیهم السلام، روایت نموده که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: محبوب ترین ذکر (تسبیح) در پیشگاه خداوند «سُبْحَةُ الْحَدِيث» است، و ناپسندترین سخن در نظر پروردگار تحریف می باشد. شخصی عرض کرد: یا رسول الله «سُبْحَةُ الْحَدِيث» چیست؟ فرمود: آنست که انسان اخبار حرمی دنیا و آلاشی باطل آن را می شنود، اندوهگین می گردد، سپس به یاد خدا می افتد (و خدا را تنزیه و تقدیس می کند)، و اما «تحریف» مانند گفتار آنمردی است که می گوید: من و هر چه که دارم همه از

ذلك فيذكر الله عز وجل ، واما التحريف فكقول الرجل : ايتي لمجهود و مالي وما عندي .

## « باب »

### « (معنى ظهر القرآن و بطنه) »

۱ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله عن محمد بن خالد الأشعري ، عن إبراهيم بن محمد الأشعري ، عن ثعلبة بن ميمون ، عن أبي خالد القيساط ، عن حمران بن أعين ، قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن ظهر القرآن و بطنه . فقال : ظهره الذين نزل فيهم القرآن ، و بطنه الذين عملوا بمثل أعمالهم يجري فيهم ما نزل في أولئك .



نتیجه کوشش و تلاش خود می باشد.

### « (باب ۲۹۱ - ۱) (معنى ظهر القرآن و بطن آن) \* »

۱- حمران بن أعین گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: معنی ظهر قرآن و بطن آن چیست؟ فرمود: ظهر (لفظ قرآن خلاف تأویل، آنچه از تو غائب باشد) پشت آن کسانی هستند که قرآن در عهد ایشان نازل گردیده، و بطن (درون) آن اشخاص هستند که بعد از نزول قرآن بدنیا آمده‌اند و همانند گروه اول به آن عمل می‌کنند و هر چه در باره آنان نازل شده در باره اینها هم جاری می‌شود.

شرح: البته معنی «ظهر و بطن» قرآن منحصر در این موردی که در خبر ذکر شده نیست، زیرا اخبار فراوانی داریم که دلالت دارند بر اینکه قرآن معانی پر دامنه‌ای دارد بر حسب فهم افراد و درجات ایمان و شناخت، و در بعضی از آنها فرموده‌اند که بطن آنهم بطنی دارد تا هفت یا هفتاد.

ظاهراً مراد از بطن در این خبر «تأویل» است و مراد از ظهر نیز «تنزیل» است و همچنین مراد از باطن در اخبار دیگر «تأویل» است و در بعضی اخبار به

## ﴿باب﴾

﴿معنی الفقر الذي هو الموت الأحمر﴾

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى بن عبيد القطيني ، عن صفوان بن يحيى ، عن ذريح بن يزيد المحاربي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : القراموت الأحمر قيل : الفقر من الدَّانير والدَّراهم ؟ قال : لا ولكن من الدِّين .

## ﴿باب﴾

﴿معنی الحديث الذي روى أنه إذا مُنِعَ الزَّكَاةُ ساءت﴾

﴿حال الفقيр والفقير﴾

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن

این مطلب تصریح شده که عیاشی و دستگرازی حالت کرده‌اند، و معنی «تأویل»؟ آنستکه بعضی افراد معنی عامی که از آیات فهمیده می‌شود اراده گردد نه همه، و آن از چیزهائی استکه از فهم‌های ساده پوشیده است بنابر این با اخباری که فرموده: قرآن دارای بطنی است و برای بطن آنهم بطنی است منافات ندارد (اقتباس از پاورقی متن عربی).

\* (باب ۲۹۲ - معنی فقری که مرگ سرخ است) \*

۱- ذريح محاربي گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: تنگدستی همان مرگ خونین است. شخصی به آنحضرت عرضه داشت: مقصود از تهیدست بودن نداشتن پول طلا و نقره است؟ فرمود: نه، بلکه ندانستن و فقر دینی است (که مسائل و معارف دینی را نیاموخته باشد، و صفات پسندیده را از ناپسند نشناسد).

\* (باب ۲۹۳ - معنی حدیثی که وارد شده: «هرگاه زکات داده نشود») \*

\* (فقير و غنی هر دو بد حالند) \*

۱- احمد بن محمد بن خالد از شخصیکه برای او گفته مرفوعاً روایت نموده،

الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن بعض من رواه يرفعه قال : إذا مُيِّتَ الزَّكَاةُ  
سألت حال الفقير والفني . قلت : هذا الفقير تسو محاله لما منع من حقه ، فكيف تسوء حال  
الفني ؟ قال : الفني المانع للزكاة تسوء حاله في الآخرة .

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی ماروی آن من رضی من الله عز وجل باليسير من الرزق ﴾  
﴿ رضی الله تعالی عنه باليسير من العمل ﴾

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن أبيه  
عن محمد بن عمر ، عن أبيه ، عن النضر بن قابوس ، قال : سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن معنی الحديث  
«من رضي من الله تعالی باليسير من الرزق رضي الله تعالی عنه باليسير من العمل» قال :  
يطعمه في بعض ويصعبه في بعض



نقل کرده: «هرگاه زکات داده شود به حال فقیر و غنی هر دو بد خواهد بود» عرض  
کردم: دلیل آنکه تهیدست حالش بد می شود، اینست که حقش به او نرسیده، ولی  
حال ثروتمند چگونه تباه گردیده است؟ فرمود: شخصی که زکات ندهد در آن  
ممرای بد حال است.

\* (باب ۲۹۲ - معنی آنچه روایت شده: «هر کس که از خداوند به روزی کم»)\*

\* (خشنود گردد، خدا نیز به کردار اندک او خشنود گردد)\*

۱ - نصر بن قابوس گوید: از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم: معنی این حدیث  
چیست که فرموده: «هر کس به روزی اندکی راضی باشد خداوند تعالی به کردار  
کوچکی از او خشنود گردد»؟ پاسخ داد: یعنی در بعضی چیزها خدا را اطاعت  
کند و در بعضی دیگر نافرمانی نماید.

## ﴿باب﴾

﴿معنی التوکل علی الله عزّ وجلّ والصبر والقناعة و الرضا﴾

﴿(والتزهد والاخلاص و الیقین)﴾

۱ - حدّثنا اَبی - رحمه الله - قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن اَبی عبدالله ، عن ابيه في حديث مرفوع إلى النبي ﷺ قال : جاء جبرئيل عليه السلام إلى النبي ﷺ فقال : يا رسول الله إن الله تبارك وتعالى أرسلني إليك بهديّة لم يعطها أحداً قبلك ، قال رسول الله ﷺ : قلت : وما هي ؟ قال : الصبر وأحسن منه ، قلت : وما هو ؟ قال : الرضا وأحسن منه ، قلت : وما هو ؟ قال : التّزهد وأحسن منه ، قلت : وما هو ؟ قال : الإخلاص وأحسن منه ، قلت : وما هو ؟ قال : اليقین وأحسن منه ، قلت : وما هو يا جبرئيل ؟ قال : إنّ مدرجة ذلك التوكل على الله عزّ وجلّ ، قلت : وما التوكل على الله عزّ وجلّ ؟ قال : العلم بأنّ المخلوق لا يضرّ ولا ينفع ولا يعطي ولا يمنع ، وإستعمال اليأس من الخلق ، فإذا كان

## \* (باب ۲۹۵) \*

\* (معنی توکل بر خدای عزّ وجلّ ، و صبر ، و قناعت و رضا ، و زهد ، و اخلاص ، و یقین) \*

۱ - احمد بن اَبی عبدالله از پدرش مرفوعاً تا پیغمبر ﷺ روایت نموده که جبرئیل خدمت رسول خدا ﷺ آمد، و عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی مرا فرستاده که هدیه‌ای به تو تقدیم نمایم که به احدی قبل از تو داده نشده، پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: من پرسیدم: آن چیست؟ گفت: «صبر» (شکیبائی، بردباری) و بهتر از آن، گفتم: بهتر از صبر چیست؟ گفت: رضا (خوشنودی) و بهتر از آن، پرسیدم: بهتر از رضا چیست؟ جواب داد: «زهد» و بهتر از آن، گفتم: بهتر از زهد چیست؟ گفت: «اخلاص» و نیکوتر از آن، گفتم: نیکوتر از اخلاص چیست؟ پاسخ گفت: «یقین» و پسندیده‌تر از آن، پرسیدم: ای جبرئیل آن چیست؟ گفت: نردبان رسیدن به آن، و آن «توکل» بر خدای عزّ وجلّ است. گفتم: «توکل» بر خدای عزّ وجلّ چیست؟ گفت: آنکه بدانی مخلوق زیان نمی‌زند، و سود

انعبد كذلك لم يعمل لأحد سوى الله ولم يرج ولم يخف سوى الله ولم يطمع في أحد سوى الله فهذا هو التوكل ، قال : قلت : يا جبرئيل فما تفسير الصبر ؟ قال : تصبر في الشراء كما تصبر في الشراء ، وفي الفاقة كما تصبر في الفناء ، وفي البلاء كما تصبر في العافية ، فلا يشكو حاله عند المخلوق بما يصيبه من البلاء ، قلت : وما تفسير القناعة ؟ قال : يفتح بما يصب من الدنيا ، يفتح بالقليل ويشكر اليسير . قلت : فما تفسير الرضا ؟ قال : الرضا لا يخط على سببه أصاب من الدنيا أولم يصب ، ولا يرضى لنفسه باليسير من العمل . قلت : يا جبرئيل فما تفسير الزهد ؟ قال : الزاهد يحب من يحب خالفه ويمتنع من يمتنع خالفه

نمی‌رساند، و بخشش نمی‌کند، و باز نمی‌دارد، و ناامیدی از مخلوق را شیوه خودسازی، پس هرگاه بنده چنین باشد به کسی جز خدا تکیه نکند، و نمی‌ترسد جز از خدا، و به کسی غیر از خدا طمع نمی‌بندد پس اینست توکل (کار خود را بخدا وا گذاشتن و یا امید خدا بودن)

پیغمبر ﷺ فرمود: ای جبرئیل توضیح بده که «صبر» چیست؟ گفت: آن است که انسان در سختی شکیبائی نماید آنطور که در رفاه و شادمانی و نیکوئی است، و در نیازمندی، چنانکه در بی‌نیازی است، و در بلا و بیماری، آنگونه که در عافیت و تندرستی است در همه این حوال بردباری را شیوه خود سازد، و از گرفتاریهائی که به او می‌رسد نزد مخلوق شکایت ننماید، گفتم: تفسیر «قناعة» چیست؟ گفت: راضی و خرمند باشد به آنچه از دنیا به وی می‌رسد، راضی باشد به کم، از اندک نعمتی که به او می‌رسد (خدای را) سپاس گوید. گفتم: پس توضیح «رضا» چیست؟ فرمود: انسان خرمند، اگر روزگار او را در فشار قرار بدهد یا ندهد بر مولای خود خشم نمی‌کند، و به کردار کم از خودش خوشنود نمی‌گردد. گفتم: ای جبرئیل! تفسیر «زهد» چیست؟ پاسخ داد: زاهد دوست می‌دارد آنچه را آفریدگارش دوست دارد، و دشمن می‌دارد هر چه را خالقش دشمن دارد، و از حلال دنیا دوری می‌کند، و به حرام آن التفاتی ندارد، زیرا

و تخرج من حلال الدنيا ، ولا يلتفت إلى حرامها فإن حلالها حساب و حرامها عقاب و یرحم جميع المسلمين كما یرحم نفسه ، و تخرج من الكلام كما یتخرج من المیئة التي قد اشتد قننها ، و تخرج عن حطام الدنيا و زینتها كما یتجنب النار أن تفشاه ، و أن یصر أمه ، و کان ین عینیه أجله ؛ قلت : یا جبرئیل فما تفسیر الإخلاص ؟ قال : المخلص الذي لا یسأل الناس شیئاً حتی یجد ، و إذا وجد رضي ، و إذا بقي عنده شیء أعطاه فی الله ، فإن من لم یسأل المخلوق فقد أقر الله عز وجل بالعبودية و إذا وجد فرضی فهو عن الله راضی و الله تبارک و تعالی عنه راض ، و إذا أعطی الله عز وجل فهو علی حد الشقة بریه عز وجل ؛ قلت : فما تفسیر یقین ؟ قال : الموقن بعمله کأنه یراه فإن لم یکن یرى الله فإن الله یراه و أن یعلم یقیناً أن ما أصابه لم یکن لیخطئه و أن ما أخطأه لم یکن لیصیبه

حلالش حساب دارد و حرامش کفر ، و به نهمه مسلمانان چنان مهربان است که نسبت به خود ، و از سخن گفتن چنان می‌باید که از مرداری که سخت متمعن شده ، و از مال دنیا و آرایش آن دور می‌ماند همچون پرهیز از آتشی که می‌خواهد او را فرا گیرد ، و آرزوی کسی که او را بخواهد ، و اجلس را میان دو چشم خود می‌بیند . گفتم : ای جبرئیل ! توضیح « اخلاص » چیست ؟ گفت : مخلص (کسی که کار بی‌ریا انجام دهد) کسی است که از مردم چیزی نخواهد تا خود بیابد ، و اگر یافت ، خرسند گردد ، و هرگاه نزد او چیزی باقی ماند ، آن را در راه خدا می‌بخشد ، بدرستی که ، هر کس از مخلوق درخواست نکند ، اعتراف به پرستش خدا نموده ، و چون یافت و راضی شد پس او از خدا راضی است و خداوند تبارک و تعالی هم از او خشنود است و چون برای رضای خدا بخشش کرد به حد اعتماد به پروردگار خود رسیده است . گفتم : پس تفسیر « یقین » چیست ؟ پاسخ داد : شخصی که به سر حد یقین رسید ، عملش را چنان برای خدا انجام دهد که گویا او را می‌بیند چون (یقین دارد) اگر او خدا را به چشم نمی‌بیند ، اما خدا شاهد وی می‌باشد ، و به یقین می‌داند هر آنچه از غم و شادی و غیره ، به او رسد البته به او خواهد رسید و از او نمی‌گذرد ، و آنچه هم از وی رفته شده حتماً به او نخواهد رسید ، و هیچ کدام خطا نبوده بلکه از



وهذا كله أغصان التوكل ومدرجة الزهد .

### ﴿ باب ﴾

«(معنی ماروی آن الصدقة لا تحل لغنی ولا لذي مرة سوي ولا)»

«(لمحترف ولا لقوی)»

- ۱ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن حمزة ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : لا تحل الصدقة لغنی ولا لذي مرة سوي ولا لمحترف ولا لقوی . قلنا : وما معنى هذا ؟ قال : لا يحل له أن يأخذها وهو يقدر على أن يكف نفسه عنها .
- ۲ - وفي حديث آخر عن الصادق عليه السلام أنه قال : [ قد ] قال رسول الله ﷺ : إن الصدقة لا تحل لغنی - ولم يقل : ولا لذي مرة سوي - .

روی حساب می باشد و صلاحش بر آن بوده و همه اینها از شاخه های توکل و

نردبان رسیدن به بام «زهد» است و نیز شریعتی است

«(باب ۲۹۶ - معنی روایتی که می فرماید: برای چند گروه دریافت صدقه حلال

نیست:

«(ثروتمند و آدم جوان و سالم و کسی که پیشه ای دارد، و شخص نیرومند)»\*

- ۱ - زراره گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: برای ثروتمند و شخصی که اندامی استوار و توانا و بی عیب و درد دارد، و آدمی که پیشه ای دارد، و فرد نیرومند گرفتن صدقه حلال نیست. عرض کردیم: معنای این (قوی) چیست؟ فرمود: در صورتی که می تواند خود را از گرفتن صدقه باز دارد، برایش حلال نیست آنرا بگیرد.

۲ - و در حدیث دیگر امام صادق عليه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا -

ﷺ فرمود: گرفتن صدقه (زکات) برای شخص ثروتمند حلال نیست - و فرمود: برای آدم نیرومندی که اندامش استوار است جایز نیست.

## ﴿ باب ﴾

« (معنی قول النبی صلی الله علیه و آله « کل محاسب معذب » ) »

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن ابن سنان ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : « كل محاسب معذب . فقال له قائل : يا رسول الله فأين قول الله عز وجل : « فسوف يحاسب حساباً يسيراً » قال : ذلك العرض يعني النصف » .

## ﴿ باب ﴾

« (معنی الطین الذی حرّم [الله] أكله ) »

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبدالله ، قال : حدَّثني أحمد بن أبي عبدالله ، قال : حدَّثني المعاذي ، عن معمر بن أبي الحسن عليه السلام قال : قلت له : ما يروي الناس في الطين و كراهته ؟ قال : لا بأس به بل هو المبلول وذاك المنبر .

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

\* (باب ۲۹۷ - معنی فرموده پیغمبر « ص » : هر حساب شونده ای در رنج است) \*

۱- ابوالجارود گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: هر حساب شونده ای در رنج و عذاب است، شخصی به آنحضرت عرض کرد: یا رسول الله! پس فرموده خدای عزوجل « فَسَوْفَ يُحَاسَبُ جَسَاباً يُسِيرًا » (پس زود رسیدگی شود حسابرسی آسانی - انشقاق ۷:۸۴) چه می شود؟ فرمود: آن بمعنی اینست: نامه را در مقابل گرفتن و صفحه صفحه آنرا نگرستن.

\* (باب ۲۹۸ - معنی « گلی » که خداوند خوردن آن را منع کرده است) \*

۱- معمر گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: اهل تسنن روایتی در باره « گِل »، و مکروه بودن آن نقل می کنند، فرمود: آن فقط در خاک تر می باشد و آن لجن است.

۲ - وروی أن رسول الله ﷺ نهی عن أكل المذرة. حدثني بذلك محمد بن الحسن، رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن أبي عبد الله.

### «باب»

«(معنی ماروی «ایاکم و المطلقات ثلاثاً فی مجلس واحد»)»

«(فانهن ذوات أزواج)»

۱ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال: حدثنا الحسين بن أحمد المالکی، قال: حدثنا عبد الله بن طاووس سنة إحدى وأربعين و مائتين قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: إن لي ابن أخ زوجته ابنتي وهو يشرب الشراب و يكثر ذكر الطلاق. فقال: إذا كان من

۲ - و روایت شده: که پیغمبر ﷺ از خوردن کلوخ نهی کرد. این حدیث را استاد محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبدالله برایم نقل کرد.

شرح: مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه بیان مفصلی در این مورد دارد، و فرموده که ظاهر خبر اینست که حرمت «طین» مخصوص است به گل تر نه کلوخ خشک چنانچه صدوق رحمه الله از ظاهرش فهمیده، هر کسی صریحاً چنین نگفته و چه بسا مقصود این است که حرمت تنها در گل تر و کلوخ خشک تنها است نه آنچه در شیر، مستهلك شود، یا بر میوه و خوراکیهای دیگر نشیند، و حصر اضافی است نسبت به آنچه گفتیم که در پاورقی متن عربی هم توضیح خوبی آورده است.

\* (باب ۲۹۹ - معنی روایتی که گوید: از ازدواج باز نانی که در یک مجلس) \*

\* (سه طلاقه شده اند خود داری کنید، زیرا آنان زنان شوهر دارند) \*

۱ - حسین بن احمد مالکی گوید: در سال ۲۴۱ عبدالله بن طاووس برایم نقل کرد که: به امام هشتم حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برادرزاده ای دارم که دخترم را به او تزویج نموده ام و او پیوسته میگساری می کند و همواره از طلاق

إخوانك فلا شيء عليه و إن كان من هؤلاء فأبنيها منه . . . فإني غني الفراق - قال : قلت : جعلت فداك أليس روي عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال : إيتاكم والمطلقات ثلاثاً في مجلس واحد فإنيتهن ذوات أزواج ؟ فقال : ذاك من إخوانكم لامن هؤلاء لأنه من دان بدين قوم لزمته أحكامهم .

## ﴿ باب ﴾

\*(معنى كفل الرّحم)\*

۱ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن المفسر ، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب ، عن ابن أسباط ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : صلة الرّحم تزيد في العمر ؛

سخن می گوید (و چه بسا در يك مجلس دخترين بار به دخترم می گوید: طلاق دادم!).

فرمود: اگر برادر زاده مكتوبه است بپزند همسری دخترت با او برقرار می باشد. و اگر از سنی هاست دخترت را از حباله همسری او بیرون آور که او قصد طلاق وی را داشته است.

عرض کردم: فدایت گردم! مگر چنین نیست که: از قول حضرت صادق عليه السلام روایت شده: از ازدواج با زنانی که در يك مجلس سه طلاقه شده اند، خودداری کنید، زیرا آنان زنان شوهر دارند! فرمود: بلی، آن حدیث مخصوص شیعیان است نه اهل سنت، زیرا شخصی که به آئین دیگران در آید، ناگزیر است که تابع مقررات آنان باشد.

شرح: از این خبر يك قاعدة فقهی فهمیده می شود و آن الزامی کردن غیر امامی است به احکامی که خود مدعی است.

\*(باب ۳۰۰ - معنی گران شدن خویشاوندی)\*

۱- أبو بصير گوید: امام صادق عليه السلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله

و صدقه السر تطفی غضب الرب؛ وإن قطیعة الرحم و اليمين الکاذبة لتفتران الدیار  
بالإقع من أهلها و تنقلان الرحم. وإن تنقل الرحم انقطاع النسل.

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی القاتل الذی لا یموت ﴾

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ،  
عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن أبي عمير ، عن منصور بن يونس ، عن أبي حمزة الثمالي ،  
عن علي بن الحسين عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : لا يمرَّ بكم رَحْبُ الدُّرَّاعين بالدم  
فإن له عند الله قاتلاً لا یموت. قالوا : یا رسول الله [و] ما قاتلاً لا یموت؟ قال : قال : النار .

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی قول النبی صلی الله علیه و آله : « د لعن الله من أخذت » ﴾

﴿ (حدَّثنا أبو آوی محدثنا) ﴾

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبد الله ، عن إبراهيم بن مهزيار ،

فرمود: صله رحم بر طول عمر می افزاید، و صدقه پنهانی خشم خدا را فرو می نشاند  
و براستی که قطع رحم، و سوگند دروغ، مردم را از سرزمینهای سر سبز و  
خرمشان آواره ساخته (و آنجارا) به صورت کویر خشکی درآورد و خویشاوندی  
را مشکل سازد، و آن مایه بریده شدن نسل و دودمان می گردد.

\* (باب ۳۰۱ - معنی قاتلی که نمی میرد) \*

۱- أبو حمزة ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام روایت نموده که رسول خدا  
ﷺ فرمود: گول نزنند شما را نیرومندی دستها (ی سقاك) به خون، زیرا برای  
آن نزد خدا قاتلی هست که مرگ ندارد، گفتند: یا رسول الله! قاتلی که مرگ  
ندارد کیست؟ فرمود: آتش دوزخ.

\* (باب ۳۰۲ - معنی فرموده پیغمبر «ص»: خدا لعنت کند قاتل را) \*

۱- جمیل بن ذراج گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: خدا لعنت

عن أخيه علي<sup>ع</sup>، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن جميل بن دراج، عن أبي عبد الله<sup>ع</sup> قال: سمعته يقول: لمن رسول الله<sup>ص</sup> من أحدث في المدينة حدثاً أو آوى محدثاً، قلت: وما ذلك الحديث؟ قال: القتل.

۲- حدّثنا أبو نصر محمد بن أحمد بن تميم السرخسي<sup>ع</sup> الفقيه<sup>ع</sup> برّخس، قال: حدّثنا أبو لبید محمد بن إدريس الشامي<sup>ع</sup>، قال: حدّثنا إسحاق بن إسرائيل، قال: حدّثنا سيف بن هارون البرجي<sup>ع</sup>، عن عمرو بن قيس الملائي<sup>ع</sup>، عن أمية بن يزيد القرشي<sup>ع</sup>، قال: قال رسول الله<sup>ص</sup>: من أحدث حدثاً أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل منه عدل ولا صرف يوم القيامة. قيل: يا رسول الله ما المحدث؟ قال: من قتل نفساً بغير نفس، أو مثل مثله، بغير قوّي أو ابتدع بدعة بغير سنة، أو انتهب ثبّة ذات شرف. قال: قيل: ما المثل يا رسول الله؟ قال: الفدية. قال: قيل: ما الصرف يا رسول الله؟ قال: التوبة.



کند شخصی را که در مدینه حاکم تازه ای برپا کرده، یا حادثه آفرینی را پناه دهد! گفتم: آن پدیده چیست؟ فرمود: قتل.

۲- امیة بن یزید قرشی گوید: پیامبر<sup>ص</sup> فرمود: هر کس چیزی جدید، ایجاد کند (بدعت گزار) یا بدعت گزاری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم بر او باد، و روز قیامت بازگشت و انصرافی از او پذیرفته نگردد، عرض شد: ای رسول خدا «حدث» چیست؟ فرمود: اینکه کسی بدون آنکه حق قصاص داشته باشد، انسانی را بکشد، و یا بدون داشتن حق قصاص، بدن کسی را قطعه قطعه کند یا بدعتی پدید آورد، بدون آنکه دلیلی از سنت داشته باشد، یا آبروی مرد شرافتمندی را ببرد.

گوید: عرض شد: یا رسول الله! پس عدل چیست؟ فرمود: فدیة (تاوان)، گوید: شخص دیگری پرسید: ای رسول خدا! «صرف» چیست؟ فرمود: توبه.

## ﴿ باب ﴾

### \*( معنی التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ ) \*

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَبْدِ  
ابْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ ابْنِ سَنَانَ ، عَنْ حَظِيفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ :  
الْمُتَّعَرِّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ التَّارِكُ لِهَذَا الْأَمْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ .

## ﴿ باب ﴾

### \*( معنی ساعة الظلة ) \*

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ،

### \*( باب ۳۰۳ - معنی تَعَرُّبٍ بَعْدَ الْهَجْرَةِ ) \*

۱ - حَظِيفَةُ بْنُ مَنْصُورٍ گویند شَيْبَانِی امام صادق علیه السلام می فرمود: امرایی  
شونده پس از هجرت، ترك گفتن و اینست تبعیت از امام، پس از شناسائی  
اوست.

شرح: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله اشخاص بادیه نشین و یا شهر نشینی که از  
مبادی دین آگاهی نداشتند، جهت رسیدن به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محلّ خود  
را ترك می نمودند و به مرکز اسلام می آمدند، بازگشت آنان به محلّ قبلی خود و یا  
به بلاد کفری که در آنجا، از اظهار اسلام و یادگیری احکام، ممنوع و معذور  
باشند، و اقامت در آنجا قبل از یادگرفتن آنچه باید بفهمند یا حالت نخستین از  
جهالت و نادانی، و بی اعتنائی به دیانت را «تَعَرُّبٌ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» گویند. (شخصی را که  
پس از پذیرفتن اسلام و مهاجرت به بلاد اسلام بار دیگر از محیط مسلمانان بیرون  
آید و به جوامع کفر و ضلالت پیوندد مَتَّعَرِّبٌ بَعْدَ الْهَجْرَةِ گویند).

### \*( باب ۳۰۴ - معنی ساعة الظلة ) \*

۱ - عاصم کوزی گویند: امام صادق از پدر بزرگوار خود علیهما السلام

عن سليمان بن ساعقة ، عن حمّاه غاصم الكوزي ، عن أبي عبدالله ، عن أبيه عليه السلام قال : قال النبي ﷺ : تَنَفَّلُوا فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ وَلَوْ بِرُكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ فَإِنَّهُمَا يَوْرَثَانِ دَارَ الْكَرَامَةِ .  
 قيل : يا رسول الله ومتى ساعة الغفلة ؟ قال : ما بين المغرب والعشاء .

## «باب»

### \*( معنی الإمعة ) \*

۱ - حدّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه باسنادِهِ يرفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ : لَا تَكُونَنَّ إِمْعَةً تَقُولُ : أَتَأْمَعُ النَّاسَ وَأَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ .

روایت نموده که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: در ساعت غفلت نافله بخوانید، اگر چه دو رکعت سبک و کوتاه باشد، زیرا همان دو رکعت انسان را مستحق بهشت می گرداند. عرض شد: یا رسول الله! ساعت غفلت چه وقت است؟ فرمود: میان نماز مغرب و عشا .

### \*( باب ۳۰۵ - معنی إمعة ) \*

۱- احمد بن أبي عبدالله از پدرش به اسناد خود که تا امام صادق عليه السلام رسانده، نقل نموده که آنحضرت به یکی از صحابه خود فرمود: از افراد إمعة گو (مُخَفَّفِ إِمَاعَةٍ) میباشید که می گوید: «من با مردم هستم و من مانند یکی از مردم می باشم» هر طور که دیگران بشوند، من هم خواهم شد، (پس خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شوی).



### «باب»

«معنی الخبر الذي روى عن الصادق عليه السلام انه قال : ﴿ ( اسكنوا ما سكنت السماء والأرض ) ﴾»

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا أحمد بن إدريس ، قال : حدَّثنا سهل بن زياد ، قال : حدَّثني علي بن الرِّيّان ، قال : حدَّثنا عبيد الله بن عبد الله الدهقان الواسطي عن الحسين بن خالد الكوفي ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال : قلت : جعلت فداك حديث كان يرويه عبد الله بن بكير ، عن عبيد بن زرارَةَ . قال : فقال لي : وما هو ؟ قال : قلت : روي عن عبيد بن زرارَةَ أنه لفي أبا عبد الله عليه السلام في السنة التي خرج فيها إبراهيم بن عبد الله ابن الحسن فقال له : جعلت فداك إن هذا قد ألف الكلام وسارح الناس إليه فما الذي تأمر به ؟ قال : فقال : اتقوا الله واسكنوا ما سكنت السماء والأرض . قال : و كان عبد الله ابن بكير يقول : والله لئن كان عبد بن زرارَةَ صادقاً فما من خروج وما من قائم . قال :

\* (باب ۳۰۶ - معنی خبری که از امام صادق علیه السلام روایت شده و فرموده : «تا آسمان»)\*

\* (و زمین آراهند شما نیز آرامش را از دست ندهید)\*

۱- حسین بن خالد کوفی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! عبدالله بن بکیر حدیثی را از عیید بن زرارہ روایت می کرد، گوید: حضرت از من سؤال کرد: چه حدیثی؟ عرض کردم: ابن بکیر از عیید بن زرارہ نقل کرد: در سال ۱۴۵ که ابراهیم بن عبدالله بن الحسن (معروف به قتل باخمی که در همان سال بر منصور دوانیقی) خروج کرده بود، خدمت امام صادق علیه السلام رسید، به آن بزرگوار عرض کرد: قربانت کردم! ابراهیم با سخنانی که بهم بافته، مردم را بسوی خود دعوت نموده و مردم نا آگاه هم دسته دسته به او گرویدند، اینک، در مورد همکاری با او چه دستوری می فرمائید؟ فرمود: از خدا بترسید، و تا آسمان و زمین آرامش دارند شما نیز آرام باشید! و عبدالله بن بکیر سپس اضافه کرد: به خدا قسم هر گاه عیید بن زرارہ در نقل این حدیث اشتباه نکرده باشد و آنرا درست

فقال لي أبو الحسن عليه السلام: الحديث على مارواه عبید و ليس على ما تأولاه عبد الله بن بكير إنما عني أبو عبد الله عليه السلام بقوله: «ما سكنت السماء» من النداء باسم صاحبك و «ما سكنت الأرض» من الخسف بالبحش.

### «باب»

\*(معنی قول امیرالمؤمنین علیه السلام «لیجتمع فی قلبك»)\*

\*(الاقتدار إلى الناس والاستغناء عنهم)\*

۱- ابي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن علي ابن معبد، قال: أخبرني أحمد بن عمر، عن يحيى بن عمران، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: ليجمع في قلبك الاقتدار إلى الناس والاستغناء عنهم يكون افتقارك إليهم في لين كلامك وحسن شرك ويكون استغناؤك عنهم في تراهة عرشك وبهاء عِزِّك.

نقل کرده باشد دیگر نه از شورش علیه مستغران خبری خواهد بود، و نه قیامی بپا خواهد خاست. حضرت رضا علیه السلام ~~بمن فرموده حدیث همانگونه است که عبید~~ نقل کرده، اما این بکیر بد فهمیده است. مقصود حضرت صادق علیه السلام آن بوده که: (تا هنگامی که آسمان) به نام امام زمان فریاد برنیاورده (یعنی صیحه آسمانی بگوش شما نرسیده) و تا زمین آرام است (و لشکر سفیانی در خود فرو نبرده) از هرگونه اقدامی خودداری نمائید.

\*(باب ۳۰۷- معنی فرمایش امیرالمؤمنین «ع»: نیاز و بی نیازی)\*

\*(از مردم را در دلت فراهم آور)\*

۱- يحيى بن عمران گوید: امام صادق علیه السلام روایت کرده است که - امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: باید دو چیز را در دلت جمع کنی: یکی نیاز بمردم، و دیگری، بی نیازی از ایشان را، نیازت به آنان، در نرمی گفتار و خوشروئی و خوش برخوردی با مردم باشد، و بی نیازیت از آنان در حفظ آبرویت، و نگهداری عزت و شرفت باشد.

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی الخبر انبی روى عن النبی صلی الله علیه وآله أنه قال : ما ﴾

﴿ بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی ترعة ﴾

﴿ (من ترع الجنة) ﴾

۱ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوکل - رضي الله عنه - قال : حدثنا علي بن الحسين

السعد آبادي ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن بعض

أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : ما بين قبري و منبري روضة من

ریاض الجنة و منبري علی ترعة من ترع الجنة لأن قبر فاطمة صلوات الله علیها بین قبره

و منبره و قبرها روضة من ریاض الجنة و الیه ترعة من ترع الجنة .

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - : روي هذا الحديث هكذا و أورده

لما فيه من ذکر المعنی ، و الصحيح عندي فی موضع قبر فاطمة علیها السلام ما حدثنا به

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

\* (باب ۳۰۸ - معنی خبری که از پیغمبر ﷺ رسیده که فرموده : « میان قبر ﴾

\* (من و منبرم بوستانی است از بوستانهای بهشت، و منبر من بر جای) \*

\* (بلندی از مرغزارهای بهشت است) \*

۱- ابن ابی عمیر با يك واسطه از قول امام صادق علیه السلام روایت نموده که :

پیغمبر خدا ﷺ فرمودند : در میان آرامگاه من و منبرم بوستانی از بوستانهای

بهشت است و منبر من به روی سبزه زاری که در مکان مرتفعی از بهشت می باشد ،

قرار دارد . زیرا آرامگاه و قبر حضرت فاطمه سلام الله علیها میان قبر رسول خدا و

منبر او قرار دارد و قبر او بوستانی از بوستانهای بهشت است ، و چمنزاری از

چمنزارهای بهشت به آن منتهی می گردد .

مصنف این کتاب - رضي الله عنه - گوید : این حدیث چنین روایت گردیده ،

و من هم بدینجهت آن را نقل کردم که ذکر معنی ، جمله در آن بود ، ولی به عقیده

أبي - رحمه الله - قال : حدثني محمد بن يحيى العطار ، قال : حدثني سهل بن زياد الأدمي ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرقي ، قال : قال : سألت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن قبر فاطمة صلوات الله عليها فقال : دُفِنَتْ في بيتها فلما زادت بنو أمية في المسجد صارت في المسجد .

### « باب »

\*(معنی قول امیرالمؤمنین علیه السلام : « لا یأبی التکرار الا حصار »)\*

۱ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ، عن موسى بن القاسم ، عن علي بن أسباط ، عن الحسن بن الجهم ، قال : قال أبو الحسن عليه السلام : كل أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول : لا یأبی التکرار الا حصار . قلت : ما معنی ذلك ؟ قال : التوسعة في المجلس ، والطيب يعرض عليه .

من در جایگاه قبر حضرت فاطمه علیها السلام هیچ کس روايت است که پدرم رحمه الله برایم بازگو نمود:

محمد بن یحیی عطار، برایم گفت سهل بن زیاد آدمی از احمد بن محمد ابن ابی نصر بزنطی برایم نقل کرد: از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام سوال کردم قبر مطهر حضرت فاطمه صلوات الله علیها کجاست؟ فرمود: آنحضرت در خانه خود به خاک سپرده شده، و آنگاه که بنی امیه مسجد پیغمبر را توسعه دادند مرقد حضرت فاطمه در مسجد واقع شد.

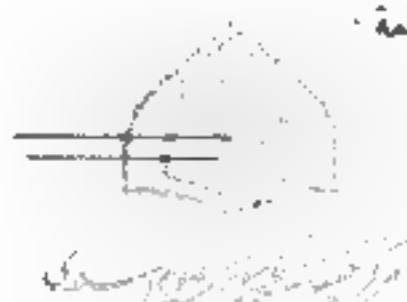
\*(باب ۹ = ۳ - معنی فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام : « بجز الاغ، رد احسان نمی کند »)\*

۱ - حسن بن جهم گوید: حضرت رضا علیه السلام روایت نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: جز دراز گوش موجود دیگری رد احسان نمی کند. عرض کردم: مقصود چیست؟ فرمود: یعنی برای نشستن او جا باز کنند، و بوی خوشی به او عرضه شود (و او امتناع کند).

۲ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجَهْمِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَا يَأْتِي الْكَرَامَةَ إِلَّا حِمَارٌ ، قُلْتُ : أَيُّ شَيْءٍ الْكَرَامَةُ ؟ قَالَ : مِثْلُ الطَّيِّبِ وَمَا يَكْرَهُ بِهِ الرَّجُلُ جُلُ الرَّجُلِ .

۳ - أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْسَرَةَ ، عَنْ أَبِي زَيْدٍ الْمَكِّيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَا يَأْتِي الْكَرَامَةَ إِلَّا حِمَارٌ يَعْنِي بِذَلِكَ الطَّيِّبُ وَالْوَسَادَةُ .

۴ - أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ يَرُدُّ الطَّيِّبَ ، قَالَ : لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرُدَّ الْكَرَامَةَ .



۲- علی بن جهم گرید: شنیدم امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمود: غیر از الاغ موجود دیگری از احترام و احسان سرباز نمی زند، عرض کردم: کرامت چیست؟ فرمود: مانند تقدیم بوی خوش و گرامیداشتی که شخصی نسبت به کس دیگر انجام می دهد.

۳- ابوزید مکی گرید: شنیدم حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: از گرامیداشت ابا ندارد، مگر الاغ. که بوی خوش و متکا را قصد فرموده است.

۴- سماعة بن مهران گرید: از امام صادق (علیه السلام) در باره مردی که بوی خوش به او تقدیم می شود و او نمی پذیرد، پرسیدم. فرمود: برایش شایسته نیست که احسان رارة کند.

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی قول جبرئیل علیه السلام لادم صلی الله علیه و حیاتك ﴾

﴿ (الله و بیاتك) ﴾

۱ - حدیثنا محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - قال : حدیثنا محمد بن ابي القاسم ، عن أحمد بن ابي عبدالله ، عن ابن ابي نصر ، عن أبان ، عن عبدالرحمن بن سیابة ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : لقد طاف آدم عليه السلام بالبيت مائة علم ما ينظر إلى حواء ولقد بكى على الجنة حتى صار على خديه مثل النهرين العجاجين ، العظیمین من الدموع ، ثم أتاه جبرئیل عليه السلام فقال : حیاتك الله و بیاتك ؛ فلما أن قال له : « حیاتك الله » تبلج وجهه فرحاً و علم أن الله قد رضي عنه ، قال : « و بیاتك » فضحك - و « بیاتك » أضحكك - قال : ولقد قام على باب الكعبة [و] ثیابه جلود الابن و النفر ، فقال : اللهم اقلني عثرتي و اغفر لي ذنبي و أعدني إلى الدار التي أخرجتني عنها ؛ فقال الله عز وجل : قد اقلتك عثرتك

﴿ (حیاتك الله و بیاتك) ﴾

\* (معنی قول جبرئیل علیه السلام به حضرت آدم صلی الله علیه و حیاتك الله و بیاتك) \*

۱ - عبدالرحمن بن سیابة گریده: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت آدم یکصد سال به دور خانه کعبه طواف کرد، و نگاه به حوا نمی نمود، و از فراق بهشت آنقدر گریست که بر دو گونه مباحش اثری مانند دو نهر بزرگ نمودار شد، آنگاه جبرئیل نزد وی آمد، و گفت: «حیاتك الله و بیاتك» (خدا تو را زنده بدارد، و خندان گرداند) پس چون به او گفت: «حیاتك الله» اثر شادمانی بر چهره اش نقش بست و دانست که خدا از او خشنود گردیده، و چون به او گفت: «بیاتك» خندید - گوید: و بر در خانه کعبه ایستاد در حالیکه لباسهایی از پوست شتر و گاو بر تن داشت و گفت: «اللهم اقلني عثرتي و اغفر لي ذنبي و أعدني إلى الدار التي أخرجتني عنها» (بارالها لغزشم را عفو کن، و گناهم را ببامرز و مرا به جایی که از آن راندى، برگردان) خدای عزوجل فرمود: لغزش تو را بخشیدم، و گناهت را آمرزیدم، و

و غفرت لك ذنبك و سأ عیدك إلى الدار التي أخرجتك منها .

## ﴿ باب ﴾

﴿ (معنی الذنوب التي غیر النعم والتي تورث النعم والتي تزل النعم والتي تدفع القسم) ﴾

﴿ (و التي لهتك القسم و معنی الذنوب التي تزل البلاء و التي كدیل الإعداء و التي فصل) ﴾

﴿ (العناء و التي قطع الرجاء و التي تظلم الهواء و التي تكلف الطاء و التي كمد الدعاء) ﴾

﴿ (و التي لم یس لیث الحاء) ﴾

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبد الله ، عن المعلى بن محمد ، قال : حدَّثنا العباس بن العلاء ، عن مجاهد ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : الذنوب التي تفسر النعم : البغي ، و الذنوب التي تورث النعم : القتل ، و الذنوب التي تنزل النعم :

بزودی تو را باز می گردانم به آنجا که از آن بیرون راندمت (بهشت).

\* (باب ۳۱۱ - معنی آثار گناهانی که نعمت را دگرگون سازند.) \*

\* (۱ - گناهانی که پشیمانی آورند. ۲ - گناهانی که نقصت فرود) \*

\* (آورند. ۳ - گناهانی که نقصت را دفع کنند. ۴ - گناهانی که پرده های) \*

\* (عصمت را بدرند. ۵ - گناهانی که بلا فازل سازند. ۶ - گناهانی که بر) \*

\* (الآن دشمنان بر انسان چیره شوند. ۷ - گناهانی که نابودی را) \*

\* (سرعت بخشد. ۸ - گناهانی که امید را قطع نمایند. ۹ - گناهانی که) \*

\* (هوا را تاریک سازند. ۱۰ - گناهانی که پرده دری کنند. ۱۱ - گناهانی) \*

\* (که عار و آبرو گردانند. ۱۲ - گناهانی که ریزش باران را از آسمان باز) \*

\* (دور نسند) \*

۱ - مجاهد به نقل از پدرش گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: (از جمله)

گناهانی که نعمت را دگرگون می سازند: انواع «بغی» (ستم و تعدی، نافرمانی و

برگشت از حق و سر باز زدن از اطاعت امام، تجاوز از حد، و دروغ گفتن) است، و

از جمله گناهانی که موجب پشیمانیست کشتن انسان می باشد، و آن گناهانی که

بلا را فرود آرند (انواع و اقسام) ستم است، و یکی از آنها که پرده درند، باده

الظلم ، والذنوب التي تهتك المعصم - وهي السور - : شرب الخمر ، و التي تحبس الرزق : الزنا ، و التي تمجّل الفناء : قطيعة الرحم ، و التي تردّ الدعاء و تظلم الهواء : حقوق الوالدين .

۲ - حدّثنا أحمد بن الحسن النطّان ، قال : حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا النطّان قال : حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب ، قال : حدّثنا نعيم بن بهلول ، عن أبيه ، عن عبدالله ابن الفضيل ، عن أبيه ، قال : سمعت أبا خالد الكابلي يقول : سمعت زين العابدين عليّ بن الحسين عليه السلام يقول : الذنوب التي تغيّر النعم : البغي على الناس ، والزوال عن العادة في الخير ، واسطناع المعروف ، و كفران النعم ، و ترك الشكر . قال الله عزّ وجلّ : « إن الله لا يغيّر ما بقوم حتّى يغيّروا ما بأنفسهم » . و الذنوب التي تودّث النعم : قتل النفس التي حرّم الله . قال الله تعالى : « ولا تقتلوا النفس التي حرّم الله » و قال عزّ وجلّ في قصّة قاييل حين قتل أخاه هابيل فغيّر عن دمه فموت له نفسه قتل أخيه فقتله

گساری می باشد، و (از جمله) آنها که روزی را بپندند زنا است، و آن که مرگ را زود رساند، قطع رحم، و آن که دگرگون گرداند و قطار را تیره سازد، ناسپاسی از پدر و مادر است.

۲- ابو خالد کابلی گوید: شنیدم که امام زین العابدین علیه السلام فرمود: گناهانی که نعمت را تغییر می دهند عبارتند از: ظلم و تعدی بر مردم، و ترك عمل خیری که به آن عادت شده، و ترك امر به نیکیها، و كفران نعمت، و ترك شکر، اینها همان است که خدا در باره اش فرمود: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتّی یغیروا ما بأنفسهم» (خداوند وضع هیچ گروهی را دگرگون نمی سازد جز آنکه خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند - رعد ۱۳: ۱۲) .

و آن گناهانی که موجب پشیمانی می گردد، کشتن فردی است که خداوند منع کرده و فرموده است: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» (و نفسی را که خدا حرام کرده است، نکشید - اسری ۱۷: ۳۲).

و خداوند در داستان قایل قایل فرموده: وی چون هابیل را کشت و از دفن او



«فأصبح من النادمين» . و ترك صلة القرابة حتى يستغفروا ، و ترك الصلاة حتى يخرج وقتها ، و ترك الوصية و رد المظالم ، و منع الزكاة حتى يحضر الموت و ينخلق اللسان . و الذنوب التي تنزل النقم : عصيان العارف بالبغي و التناول على الناس و الاستهزاء بهم و السخرية منهم . و الذنوب التي تدفع القسم : إظهار الافتقار ، و النوم عن العتمة ، و عن صلاة الغداة ، و استحقاق النعم ، و شكوى المعبود عز و جل ؛ و الذنوب التي تهتك العصم : شرب الخمر ، و اللعب بالقمار ، و تعاطي ما يضحك الناس من اللغو و المزاح ، و ذكر عيوب الناس ، و مجالسة أهل الریب . و الذنوب التي تنزل البلاء : ترك إغاثة الملهوف ، و ترك

عاجز شده نفس سرکش او قتل برادرش را در نظر وی خوب جلوه داد: «فأصبح من النادمين» (پس گشت از پشیمانان - مانند ۳۴:۵)، و (از دیگر گناهان) ترك پیوند خویشاوندی آنقدر که از او چشم پوشید (مثل آنکه چنین خویشاوندی نداشته‌اند)، و ترك نماز تا وقت آن بگذرد، و ترك وصیت و ندادن رد مظالم، و منع زکات تا هنگامی که مرگ فرا رسد و زبان از گفتار باز ماند.

و گناهانی که موجب نزول عقاب و حشم الهی است: نافرمانی کردن شخص عارف است، یعنی: با آنکه شناخت دارد سر به طغیان برداشته و بر مردم گردن فرازی کند و بعضی از آنان را مورد استهزا و نیشخند قرار دهد.

و گناهانی که باعث می‌گردد بهره الهی از انسان دور گردد: اظهار نیازمندی نمودن، و خوابیدن در ثلث اول شب (وقت نماز عشا) و در وقت نماز صبح، و نعمت را خوار شمردن و گله از معبود بزرگوار نمودن است.

و گناهانی که پرده‌های عصمت را پاره می‌کند عبارتند از: نوشیدن هر نوع از مشروبات مست‌کننده، قمار بازی، و انجام کارهای مضحک، و آنچه موجب خنده‌های بیجا است از لغوگویی و شوخی، عیبجویی مردم، بازگو کردن آن، و همنشینی با کافران و آدمهای بی‌بند و بار و شکاک.

و گناهانی که بلا نازل می‌کنند: ترك فریاد رسی مظلوم و یاری ندادن او، و رها ساختن امر بمعروف و نهی از منکر است.

معاونت المظلوم، وتضييع الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. و الذنوب التي تعدل الأعداء: المجاهرة بالظلم، وإعلان الفجور، وإباحة المحظور، وعصيان الأختار، والانطباع للآسرار؛ والذنوب التي تعجل الفناء: قطيعة الرحم، واليمين الفاجرة، والأقوال الكاذبة، والزنا، وسد طرق المسلمين، وإدعاء الإمامة بغير حق، والذنوب التي تقطع الرجاء: اليأس من روح الله، والقنوط من رحمة الله، والثقة بغير الله، والتكذيب بوعده الله عز وجل؛ والذنوب التي تعظم الهوان: السحر، والكهانة، والإيمان بالنجوم، والتكذيب بالقدر، وعقوق الوالدين. والذنوب التي تكشف الغطاء: الاستبدانة بغير

و گناهانی که دولت (ثروت و قدرت و حکومت) را از انسان می گیرد و به دشمنان می دهد، ستم آشکارا، و علنی شدن گناه و سرپیچی از حق، و مباح شمردن آنچه حرام شمرده شده است، و نافرمانی از نیکان و سرفروود آوردن در برابر ستمگران، می باشد.

و گناهانی که به کشیده شدن ایمان به سوی فنا و نیستی سرعت می بخشد، قطع رحم، سوگند دروغ، و دروغگوئی، زنا، و بستن راه مسلمانان، و ناروا ادعای امامت کردن است.

و گناهانی که امید را بدل به نومیدی می کند: مأیوس شدن از رحمت خدا، و ناامیدی از مهر پروردگار و اعتماد کردن به غیر خدا، و دروغ پنداشتن نوید خدای عز و جل، می باشد.

و گناهانی که هوا را تیره و تاریک می گرداند: جادوگری، خبر غیب گفتن و فال زدن، و ایمان داشتن به ستاره و تکذیب تقدیر الهی، و نافرمانی و آزردهن پدر و مادر است.

و گناهانی که پرده ها را کنار می زند: وام خواستن بدون آنکه قصد باز پرداخت آن را داشته باشد، و زیاده روی در بیهوده خرج کردن، و برای خانواده و فرزند و خویشاوند خرج نکردن، و بد اخلاقی، و کم صبری، و دلتنگی و بی قرار

نبیة الأداء، والإسراف فی النفقة علی الباطل، و البخل علی الأهل والولد وذوی الأرحام  
وسوء الخلق، وقلة الصبر، واستعمال الفجر، و الكل، والاستهانة بأهل الدین  
والذنوب التي ترد الدعاء: سوء النبیة، وخبث السريرة، والتفاق مع الإخوان، وترك  
التصدیق بالإجابة، وتأخير الصلوات المفروسات حتی تنهب أوقاتها، وترك التقرب إلى  
الله عز وجل بالبر والصدقة، واستعمال البغضاء والفحش فی القول. والذنوب التي محبس  
غیث السماء: جور الحکام فی القضاء، وشهادة الزور، و كتمان الشهادة، و منع الزكاة و  
القرض والماعون، وفساوة القلوب علی أهل الفقر والغافة، و ظلم الیتیم والأرملة، و انتهاز  
السائل وردء بالکیل.

بودن از غم، و کاهلی نمودن، و سینۀ شمردن مؤمنان است.

و گناهانی که دعا را باز می گردانند: نیت بد داشتن، و پلیدی باطن، و  
دورویی با برادران دینی، و ترك تصدیق به اجابت دعا و تأخیر نمازهای واجب تا  
وقت بگذرد، و ترك تقرب به خداوند و خیرات، و بد دهنی و  
گفتن سخن زشت، هستند.

و گناهانی که مانع آمدن باران می گردد، بیدادگری حاکمان است. در  
داوری، و گواهی دادن به دروغ و باطل، و پنهان داشتن شهادت، و ندادن زکات و  
باز پس ندادن قرض و سایر مایحتاج (چون نبر و تیشه و آلات کار) و سخت شدن  
دلها بر بینوایان و نیازمندان و ستم نمودن به یتیمان و بیوه زنان، و تشر زدن بر  
درخواست کننده، و مأوی ندادن و رد کردن او در شب هنگام.

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی العرس والخرس والعذار والوكار والركاز ﴾

۱ - حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن محمد بن يحيى المطهر ، قال : حدَّثني محمد بن أحمد ، قال : حدَّثني أبو عبد الله الرازي ، عن سجادة ، عن موسى بن بكر ، قال : قال أبو الحسن الأول عليه السلام : قال رسول الله ﷺ : لا وليمة إلا في خمس في عرس ، أو خرس ، أو عذار ، أو وكر ، أو ركاز . فأمّا العرس فالتزويج ، و الخرس النفاس بالولد ، و العذار الغتان ، و الوكر الذي يشتري الدار ، و الركاز الرجل يقدم من مكة .

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - سمعت : بعض أهل اللغة يقول في معنى الوكر : يقال للطعام الذي يدعى إليه الناس صدقاه الدار أو شرائها : «الوكرة» والوكار منه ، والطعام الذي يتخذ للقدم من السفر يقال له : «النقيعة» ويقال له : «الوكرة» أيضاً . والركاز الغنيمة كأنه يريد أن يتخذ الطعام للقدم من مكة غنيمة لصاحبه من الثواب

\* (باب ۳۱۲ - معنی ولیمه دادن در عروسی، و در جشن تولد، و ختنه سوران) \*

\* (و برای ساختن خانه یا خرید آن، و غنیمت) \*

۱- موسی بن بکر گوید: امام کاظم علیه السلام روایت نمود که پیامبر خدا ﷺ فرمود: مهمانی دادن، فقط در پنج مورد شایسته است: در جشن عروسی، و در شادی تولد نوزاد، و در ختنه سوران، و در خرید منزل، و در بازگشت از سفر حج .  
گردآورنده این کتاب - رضي الله عنه - گوید: از يك لغت شناس شنیدم که گفت: به ولیمه ای که در هنگام اتمام بنای ساختمان، یا پس از خرید آن، مردم را به صرف آن دعوت می کنند «وکیره» گویند، و «وکار» که در روایت گفته شده ریشه اش از همانست، به غذائی که برای رسیدن مسافر بنام «نقیعه» تهیه می شود، نیز «وکار» گفته می شود، و «رکاز» (مال پنهان کرده در زمین و آنچه از معدن

الجزيل ومنه قول النبي ﷺ: «الصوم في الشتاء الغنيمه الباردة» وقال أهل العراق: الرِّكَاز: المعادن كلها، وقال أهل الحجاز: الرِّكَاز: المال المدفون خاصة مما كنزه بنو آدم قبل الإسلام. كذلك ذكره أبو عبيد، ولا قوة إلا بالله. أخبرنا بذلك أبو الحسين محمد بن هارون الزنجاني فيما كتب إلي عن علي بن عبد العزيز، عن أبي عبيد القاسم بن سلام.

## ﴿ باب ﴾

### \*(معنى الكلالة)\*

۱- حدثنا أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الكلالة مال لم يكن والد ولا ولد.



فراهم آید) غنیمت است، و این کلمه روایت بجای «نقیعه» «رکاز» گفته شده، بدین مناسبت است که گوئی ~~تجسس کند~~ در راهی شکاری که از مکه آمده غنیمتی است برای صاحب آن که همان پادشاه فراوان باشد، و فرمایش پیغمبر اکرم ﷺ نیز بهمین معنا است، آنجا که می فرماید: (روزه گرفتن در زمستان غنیمت سرما است) و اهل عراق گویند: «رکاز» به همه معادن گفته می شود، و اهل حجاز گفته اند: «رکاز» اختصاص دارد به مال پنهان شده در زمین که انسانهای پیش از اسلام دفن کرده اند، ابو عبیده هم چنین گفته است: «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (نیست هیچ تحول و قدرتی مگر به (اراده) خدا).

آنچه را گفتیم ابوالحسین محمد بن هارون زنجانی در نامه ای، از علی بن عبد العزیز از ابی عبیده قاسم بن سلام به من خبر داد.

\*(باب ۳۱۳ - معنی کلاله)\*

۱- محمد بن ابی عمیر با يك واسطه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود: «کلاله» کسی است که از دنیا برود، در حالیکه پدر و پسر از

## ﴿باب﴾

### ❦ (معنی الحمیل) ❦

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن عبدالله ، عن محمد بن الحسين ، عن صفوان ابن يحيى ، عن عبد الرحمن بن الحجاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن الحمیل فقال : وأي شيء الحمیل ، قلت : المرأة تسبی من أرضها معها الولد الصغير فتقول هو ابني والرجل يسبی و يلقی أخاء فيقول هو أخي ليس لهما بيعة إلا قولهما . قال : فما يقول فيه الناس عندكم ؟ قلت : لا يورثونهم إذا لم يكن لهما على ولادتهما بيعة إنما كانت ولادة في الشرك . فقال : سبحان الله إذا جاءت بأبنها أو ابنتها لم تزل مقرونة به وإذا عرف خود باقی نگذارد.

### ❦ (باب ۳۱۲ - معنی حمیل) ❦

۱- عبد الرحمن بن حجاج گویند از امام صادق علیه السلام در باره «حمیل» (کودکی را که از سرزمین کفار برده و در مسلمانان به فرزندی در آورده باشند، غلام و کنیز که برای فروش به شهر برند) پرسیدم، فرمود: «حمیل» چیست؟ عرض کردم: زنی از سرزمین خود اسیر می شود و فرزند کوچکی نیز همراه وی می باشد، و می گوید: این پسر من است، و مردی به اسارت در می آید و به برادر خود برخورد می کند، و می گوید: این برادر من می باشد، و جز گفته آن زن و مرد گواه دیگری وجود ندارد.

فرمود: اهل تسنن که نزد شمایند، در این مورد چه نظری دارند؟ عرض کردم: تا هنگامیکه بر ولادت آن دو گواهی نباشد (که علقه برادری یا فرزندی دارند) به آنان ارث نمی دهند، زیرا در شرك زاده شده اند.

حضرت با تعجب فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ»! هرگاه آن زن پسر یا دخترش را با خود آورده و پیوسته اعتراف به آن نموده و آن مرد نیز برادر خود را شناخت و ادعای هر دوی آنان هم صحیح بود آن دو همواره اقرار دارند به آن، پس بعضی از

آخاء و كان ذلك في حجة منهما لم يزالوا مغررين بذلك ورت بعضهم بعضاً .  
 أخبرني أبو الحسين محمد بن هارون الزنجاني ، قال : حدثنا علي بن عبد العزيز ،  
 عن أبي عبيد قال : في حديث النبي ﷺ في قوم يخرجون من التار فينبهون كما تنبت  
 الحبة في حميل السيل .

قال الأصمعي : الحميل ما حمله السيل من كل شيء و كل محمول فهو حميل كما يقال  
 للمقتول : « قتل » و منه قوله عمر في الحميل : « لا يورث إلا بيته » و سمي حميلاً لأنه  
 حمل من بلاده صغيراً و لم يولد في الإسلام . قال الأصمعي « أمّا الحبة فكل نبت له حب »  
 فاسم الحب منه الحبة . وقال الفراء : الحبة بزور البقل . وقال أبو عبيد : و في الحميل  
 تفسير آخر وهو أجود من هذا يقال : إنما سمي الحميل لأنه مجهول النسب وهو أن يقول

بعض دیگر ارث می برند.

أبو الحسين محمد بن هارون زنجانی بمن چنین گفت که: علی بن عبد العزیز  
 از ابو عبید نقل کرده، گفت: در حدیثی از پیغمبر ﷺ وارد شده در باره گروهی  
 که از جهنم بیرون شوند، می رویند چنانکه دانه می روید در «حمیل السیل» (آنچه  
 سیل با خود آورده است).

اصمعی گوید: «حمیل» هر چیزی است که سیل می آورد و هر حمل شده ای  
 «حمیل» است، چنانکه به «مقتول» (کشته شده) گفته می شود: «قتیل» و گفته  
 عمر در مورد «حمیل» نیز بهمین معنی است، آنجا که می گوید: «لا یورث الا بیته»  
 و او بدین جهت «حمیل» نامیده شده که در کودکی از شهر و سرزمین خودش  
 آورده شده و در بلاد اسلام زاده نشده است.

اصمعی گوید و امّا «حبة» هر گیاهی که دانه دار باشد، «حب» نامیده  
 می شود و ریشه «حبه» هم از «حب» است، و فراء گفته: «حبه» تخم (دانه ای که  
 برای کاشت نگاهدارند) سبزیجات است. و ابو عبید چنین گفته: که «حمیل»  
 تفسیر دیگری هم دارد، که قابل قبول تر است، می گوید: بدین سبب «حمیل» گفته  
 شده که نژادش معلوم نیست، و آن این است که مرد وقتی می گوید: این برادر یا

الرَّجُلُ: هَذَا أَخِي أَوْ أَبِي أَوْ ابْنِي فَلَا بَصْدُقَ إِلَّا بَيِّنَةٌ لَّأَنَّهُ يَرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَدْفَعَ مِيرَاثَ مَوْلَاهُ الَّذِي أَهْتَفَهُ وَ لِهَذَا قِيلَ لِلدَّعْيِ: «حَيْلٌ» قَالَ الْكُمَيْتُ يَعْتَابُ قُضَاعَةَ فِي تَحْوُلِهِمْ إِلَى الْيَمَنِ:

عَلَى مَا نَزَلْتُمْ مِنْ غَيْرِ فَقَرٍ \* وَلَا مَرْأَةً مَنَزَلَةَ الْحَمِيلِ

### ﴿باب﴾

﴿معنی قول الصادق علیه السلام: «لَا جَلْبَ وَلَا جَنْبَ»﴾

﴿(ولا شغار فی الاسلام)﴾

۱- حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْغَضَّافِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَشِيدٍ، عَنْ غِيَاثٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَا جَلْبَ وَلَا جَنْبَ وَلَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ، قَالَ: «الْجَلْبُ الْقَبْلُ» يَجْلِبُ مَعَ الْخَيْلِ بِرُكُضٍ مَعَهَا،

پدر یا پسر من است، پس قول او ~~بصرفه نشود~~ <sup>مگر</sup> دلیل، چون او با آن ادعا می‌خواهد میراث مولایش را که او را آزاد ساخته باز دارد. و به زنارزاده هم حمیل گفته شده: کمیت (شاعر) وقتی قضاة را در اینک به یمن رفته‌اند نکوهش نموده، گوید:

عَلَى مَا نَزَلْتُمْ مِنْ غَيْرِ فَقَرٍ \* وَلَا مَرْأَةً مَنَزَلَةَ الْحَمِيلِ

بی آنکه تنگدست شده باشید، یا حادثه‌ای شما را مجبور کرده باشد چرا مانند بی‌کسان بدینجا آمده‌اید.

\* (باب ۳۱۵) \*

\* (معنی فرمایش امام صادق «ع»: که: در اسلام جلب و جنب و شغار ممنوع است) \*

۱- غیاث گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود: «جلب و جنب و شغار» در اسلام نیست، فرمود: «جلب» هی کردن اسب و پای زدن به او، برانگیختن اسب برای تاختن است، و «جنب» اسبی را گویند که در کنار اسب سواری



وَالْجَنْبُ الَّذِي يَوْمٌ فِي أَعْرَاضِ الْخَيْلِ فَيَصِيبُ بِهَا ، وَالشِّغَارُ كُلُّ يَزُوجِ الرَّجُلِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ابْنَتَهُ بِأُخْتِهِ ،

قال محمد بن عليّ مصنف هذا الكتاب ، يعني أنّه كلُّ الرَّجُلِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَزُوجُ ابْنَتَهُ مِنْ رَجُلٍ عَلَى أَنْ يَكُونَ مَهْرُهَا أَنْ يَزُوجَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ جِلَّ أُخْتِهِ .

(هنگام سوار شدن) به عنوان یدک باشد، و فریاد زدن بر آن، و «شِغَار» آن است که در جاهلیت مردی دختر خود را در برابر خواهر دیگری تزویج می نمود.

محمّد بن علیّ مصنف این کتاب گوید: مقصود آن است که در دوران جاهلیت مردی دختر خود را همسر دیگری می ساخت و مهرش را چنین قرار می داد که آن مرد خواهر خود را به همسری او در آورد.

شرح: «جَنْب» در دو باب فقه هست: یکی در زکات، گیرنده صدقه در میان قوم نیاید، بلکه مستقر شود در مکانی، و کسی را فرستد که صدقات را بگیرد و نزد او آورد. و آن کار نهی شده و دستور داده شده صدقات مردم بر سر آنها یعنی محلّ آب برداری از چشمه یا چاه و محلّ سکونتشان گرفته شود.

و دیگر در مسابقات اسب دوانی، بانگ زدن بر اسب و هیّ کردن و آزار دادن اسب می باشد در وقت دوانیدن تا سرعت گیرد، که از این کار هم نهی شده است.

و «جَنْب» در مسابقه اسب دوانی، اینست که شخص اسبی را به همراه اسب خود یدک بکشد که اگر اسب او سستی کند، بر آن سوار شود، و «جنب» در زکات، یعنی شخص در نقاط دوری از محلّ سکونت مردمی که صدقه می پردازند، اطراق کند، بعد دستور دهد اموال را نزد او ببرند، که این کار هم نهی شده است. گفته شده: «جنب» آنست که صاحب مال، مال خود را به جای دوری ببرد که عامل ناچار باشد برای گرفتن و مطالبه آن راه دوری را طی کند.

و «شِغَار» ازدواج معروفی بود در زمان جاهلی که زنان و دختران به جای

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی النہی عن البدل فی النکاح ﴾

۱ - حدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ عَمْرِو بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ يَهْيَا السَّرَّاجُ الرَّأْسِيُّ الْهَمْدَانِيُّ بِهَمْدَانٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ تَمِيمٍ الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْيَمَّانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي فَرَوَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ الْبَدَلُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ: بِأَدْلِي بِأَمْرَاتِكَ وَأَبَادِلَكَ بِأَمْرَاتِي تَنْزِلَ لِي عَنْ أَمْرَاتِكَ فَأَنْزِلَ لَكَ عَنْ أَمْرَاتِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا أَنْ تَبْدُلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ

کابین زن دیگر واقع می شدند، یعنی مردی به مرد دیگر می گفت: خواهرت یا دخترت یا زنی را که اختیار دار آن هستی به همسری من در آور، تا من نیز خواهرم یا دخترم یا زنی را که اختیار دار آن می باشم، به ازدواج تو در آورم و در میان آنان کابین نبود، بلکه عورت هر یک متعلق به مرد دیگر واقع می گشت و زن مانند متاع و کالا مبادله و خرید و فروش می شد، و فقط رضایت آن دو مرد موثر بود، نه زنان، که به آن «شغار» می گفتند، زیرا از میان آنان مهریه حذف شده بود. و از «شَغْرَ الْكَلْبِ» گرفته شده که شخص در وقت بول کردن یکی از دو پای خود را بلند می نماید و ادرار می کند، و گفته شده: «شغرة» به معنی دوری است و نیز به معنی اتساع و فراخ شدن (نهایه - مأخوذ از پاورقی متن عربی).

\* (باب ۳۱۶ - معنی نهی از بدل در زناشویی) \*

۱ - ابوهریره گوید: در زمان جاهلیت مرسوم بود که زنان را مبادله می نمودند، به اینگونه که مردی به مرد دیگر می گفت: عَوْضِ كُنْ هَمْسِرَ خُودِ رَا بِا هَمْسِرِ مَنْ وَمِنْ دَرِ عَوْضِ هَمْسِرِمْ رَا بِه تُو مِی دَهْم، و تو از زنت به نفع من کنار برو تا من نیز از زنت به نفع تو کنار روم، خداوند عز و جل این آیه را فرستاد «وَلَا أَنْ تَبْدُلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ» (و حلال نیست آنکه بدل کنی بدیشان از زنان

أَعْجَبَكَ حُسْنُهُ؟ قال: فدخل عَيْنَةُ بْنُ حِصْنٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَعِنْدَهُ عَائِشَةُ فَدَخَلَ  
بَغِيرَ إِذْنٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: فَأَيْنَ الْإِسْقِذَانِ؟ قال: مَا اسْتَأْذَنْتُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ مُضَرَ  
مُنْذُ أُدْرِكْتُ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ هُنَا الْخَمِيرَاءُ إِلَى جَنْبِكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هُنَا عَائِشَةُ  
أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ عَيْنَةُ: أَفَلَا أَنْزَلْتُكَ عَنْ أَحْسَنِ الْخُلُقِ وَنَزَلْتُ عَنْهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:  
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: مَنْ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال:  
هَذَا أَحْمَقُ مُطَاعٍ، وَإِنَّهُ عَلَى مَا تَرَيْنَ سَيِّدُ قَوْمِهِ.

دیگر، و اگر چه شگفت آرد قرازیبایی ایشان - احزاب (۵۲:۳۳) -

گوید: روزی عیینة بن حصین (ابومالك فرازی) به مدینه آمده بود، بدون  
کسب اجازه و کوفتن درب، ناگهان وارد حجره پیامبر اکرم ﷺ شد، در حالیکه  
عایشه نزد آنحضرت بود. پیغمبر بر آنشفت و فرمود: چرا بی کسب اجازه وارد  
اطاق شدی؟

ابومالك گفت: من تا کنون برای ورود به هیچ خانه‌ای از طایفه «مُضَر»  
اجازه نگرفته‌ام، و سپس گفت: این بانوی گلگرفته کیست که در کنارش نشسته  
است؟ فرمود: عایشه زن من است. عیینة گفت: آیا میل داری به نفع تو از  
زیباترین زنان (کنایه از همسر خودش) پیاده شوم، تو نیز از این زن پیاده شوی  
(یعنی آنان را با یکدیگر عوض کنیم)؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمود: خداوند این  
سنت زشت جاهلیت را بر من حرام کرده است. و چون بیرون رفت، عایشه پرسید:  
او چه کسی بود؟ پیغمبر فرمود: «او احمق است که فرمانروا و مهتر قبیله خود  
می‌باشد، با این بی عقلی و نادانیش که شاهد بودی!».

## ﴿باب﴾

﴿معنی الاقیال العباھلہ ، ومعنی التبعہ ، و التیمہ ، و السیوب﴾

﴿و الخلاط ، و الوراط ، و الشناق ، و الشفار ، و الاحیاء﴾

۱۔ حدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الرَّجَبَانِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمَزِينِ

عَنْ أَبِي عَبْدِ الْقَاسِمِ بْنِ مَلَّامٍ بِإِسْنَادٍ مُتَّصِلٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَتَبَ لَوَائِلَ بْنِ الْحَجَرِ الْحَضْرَمِيِّ وَلَقَوْمَهُ « مِنْ تَحَدُّرِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْأَقْيَالِ الْعِبَاهِلَةِ مِنْ أَهْلِ حَضْرَمَوْتَ بِإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ، وَعَلَى التَّبَعَةِ شَاءَ ، وَالتَّيْمَةِ لِمُصَاحِبِهَا ، وَفِي السُّيُوبِ الْخُسُوفُ ، لَا خِلَاطُ ، وَ لَا وَرَاطُ ، وَ لَا شِنَاقُ ، وَ لَا شِفَارُ ، وَمَنْ أَجْبَى فَعَدَا » وَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ .

\* (باب ۳۱۷ - معنی اقیال عباھلہ ، و معنی تبعہ و تیمہ ، و سیوب ، و خلاط و وراط) \*

\* (و شناق و شفار و احیاء) \*

۱۔ قاسم بن سلام به سندی کہ تا پیغمبر ﷺ پیوستہ است، گفت کہ: رسول اکرم ﷺ به وائل بن حجر حضرمی و قبیلہ اش چنین نگاشت: «نوشته ایست از: محمد، فرستادہ خدا بہ سوی ملوک و زمامدارانی کہ هموارہ بر سریر حکومت برقرارند از اهالی حضرموت، کہ موظفند بہ خواندن نماز، و دادن زکات، اولین نصاب گوسفند (چهل گوسفند) يك گوسفند، و گوسفندان زائد بر چهل رأس، از آن مالکش می باشد، و از معادن (کہ استخراج شود) يك پنجم ثابت است، و جایز نیست «خلاط» (آمیزش نر با مادہ) و «وراط» (فریفتن مصدق با بدر کردن گوسفند از میان گوسفندان، پراکنده کردن گلہ را یا پنهان کردن مواشی خود، در میان مواشی دیگران یا مخفی کردن در کوه و صحرا، تا صدقہ گیرندہ مطلع نشود) و نہ «شناق» (گرفتن زکات چیزی از میان دو نصاب) و نہ (ازدواج بہ مبادلہ) یعنی دو شخص دختر یا خواھر یکدیگر را بدون مهریہ

قال أبو عبيد: الأقبال ملوك باليمن دون الملك الأعظم واحد منهم قيل، يكون ملكاً على قومه؛ وعباهلة الذين قد أقرّوا على ملوكهم لا يزالون عنه، وكل مهمل فهو متعبل وقال تآبط شراً:

مَتَى تَبْغِيَنِي عَادُمْتُ حَيًّا مُسْلِمًا \* تَجِدُنِي مَعَ الْمُشْتَرَعِ الْمُتَعَبِّلِ

فالمشترع الذي يخرج في الرّهيل وهي الجماعة من الخيل وغيرها؛ والمتعبل الذي لا يمنع من أدنى شيء. قال الراجز يذكّر الإبل أنها قد أرسلت على الماء ثمّده كيف شامت:

\* عَبَاهِلُ عِبَلَهَا الْوَرَادُ \*

بهمسری در آورند، و هر کس کشت را قبل از رسیدن بفروشد ربا خورده است، و هر نوع مست کننده ای حرام است. ابو عبيد گوید: «أقبال» پادشاهان یمن بودند در یمن، که مرتبه شان پائین تر از پادشاه بزرگ بود و به *تلك تلك أقبال* «قبیل» گفته می شد، که او مهتر و پادشاه قبیله خود بود.

«عباهله» (ملوك حمير) که پیوسته بر اورنگ سلطنت تکیه دارند و (در اسلام هم بر ملك خود گذاشته شدند) و هر بیکار و سرخود رها شده ای را که منع نشود از هر کاری که اراده اوست، «متعبل» گویند و ثابت بن جابر ملقب به تآبط شرا گفته است:

مَتَى تَبْغِيَنِي عَادُمْتُ حَيًّا مُسْلِمًا تَجِدُنِي مَعَ الْمُشْتَرَعِ الْمُتَعَبِّلِ

«مشرع» گله بان یا صاحب آن که همراه گله اسب و یا شتران آید، یعنی پیش رو گله، و «متعبل» آنستکه از کوچکترین چیزی منع نمی گردد.

«راجز» شتری را یاد می کند که رها شده تا برود و آب بیاشامد و به حال خود است که بهرجائی برود، «عباهل عِبَلَهَا الْوَرَاد» یعنی شتر را رها کرد که هر طور بخواهد بر آبخور گاه آید.

یعنی الا بل اُرسلت علی الماء ترده کیف شامت ! و «التیمه» الأربعون من القتم و «التیمه» یقال : إنها الشاة الزائدة علی الأربعین حتی تبلغ الفریضة الأخری ، و یقال : إنها شاة تكون لصاحبها فی منزله یحتلبها ولیست بسائمة و هی الغنم الربائب التي یروی فیها عن ابراهیم أنه قال : لیس فی الربائب صدقة . قال أبو عیبدو : بما احتاج صاحبها إلى لحمها فیدبحها فیقال عند ذلك : قد أتمام الرجل وأتامت المرأة ، قال الحطیئة یمدح آل لای :

فَمَا تَتَّامُ جَارَةُ آلِ لَآئٍ \* وَلَكِنْ يَضْمَنُونَ لَهَا قِرَاهَا

یقول : لا محتاج إلى أن تذبح یمتها . قال : و «السیوب» الرکاز . ولا أراه أخذ إلا من السیب و هو العطیة . تقول : من سب الله وعطائه . فَمَا قَوْلُهُ : «لَا خِلَاطٌ وَلَا وِرَاطٌ»

«تیمه» چهل رأس از گوسفند است، و «تیمه» گوسفندان زائد بر چهل رأس تا به نصاب دوم زکات، را گرینه، و گفته شده: گوسفند شیرده خانگی است که «بیابان چر» نیست و گوسفند خانگی است که جهت شیر و بره نگهداری می شود، و از ابراهیم در این مورد روایت شده که فرمود: ربائب زکات واجب نیست. أبو عیبد می گوید: چه بسا صاحب آن نیاز به گوشتش پیدا می کند و آن را می کشد، و در آن هنگام گفته می شود: مرد ذبح کرد گوسفند شیرده را، و زن دو گانه زائید).

حطیئة، خاندان لای را چنین ستوده است:

فَمَا تَتَّامُ جَارَةُ آلِ لَآئٍ وَلَكِنْ يَضْمَنُونَ لَهَا قِرَاهَا

میگوید: نیازی نیست که گوسفند شیرده خانگی خود را بکشی.

أبو عیبد گوید: «سیوب» مال پنهان کرده در زمین است و به نظرم حتماً از «سیب» که عطا و بخشش می باشد، اقتباس شده، و گفته می شود: «از بخششهای الهی و عطای اوست».

اما فرمایش رسول خدا ( ص ) «لَا خِلَاطٌ» و «لَا وِرَاطٌ»، گفته شده: «خِلَاطٌ»

فإنه يقال : إن الخياط إذا كان بين الخطيبين عشرون ومائة شاء لأحدهما ثمانون وللآخر أربعون فإن جاء المصدق وأخذ منها شابين رد صاحب الثمانين على صاحب الأربعين ثلث شاء فتكون عليه شاء وثلث شاء وعلى الآخر ثلثا شاء وإن أخذ المصدق من العشرين و المائة شاء واحدة رد صاحب الثمانين على صاحب الأربعين ثلث شاء فيكون عليه ثلثا شاء وعلى الآخر ثلث شاء وهذا قوله : «لاخياط» ؛ و «لوراط» الخديعة والغش ويقال : إن قوله : «لاخياط ولاوراط» كقوله : «لايجمع بين متفرقي ولايفرق بين مجتمعين» .

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - وهذا أصح والأول ليس بشيء ؛ و

مخلوط شدن چهار بیان است، یعنی: هرگاه دو نفر گوسفند خود را با هم مخلوط کرده‌اند و مجموعاً یکصد و بیست گوسفند شده که یکی از آنها مالک هشتاد رأس، و دیگری مالک چهل رأس می‌باشند و هرگاه که گیرنده زکات آمد و دو گوسفند از آن گله برداشت آنکه هشتاد رأس و هرگاه که آنکه چهل رأس دارد، قیمت يك سوم گوسفند را بپردازد بنابر این قیمت يك سوم گوسفند يك سوم گوسفند واجب است و بر دیگری دو سوم گوسفند. و اگر گیرنده زکات از مجموع یکصد و بیست، يك گوسفند برداشت، مالک هشتاد رأس، باید يك سوم يك گوسفند را به مالک چهل رأس بپردازد، پس بر صاحب هشتاد رأس دو سوم يك گوسفند، و بر صاحب چهل رأس يك سوم يك گوسفند لازم است و این است آنچه در اسلام ممنوع شده، می‌فرماید: که «لاخلاط».

و «لوراط» (فریفتن) یعنی: چیز کم بها را در چیز گرانبها مخلوط نمودن و گول زدن مشتری است، و گفته‌اند: فرمایش آنحضرت «لاخلاط و لاوراط» همانند قول کسی است که گفته باشد: (جمع نمی‌گردد میان پراکنده شده و پراکندگی پیدا نمی‌شود در میان جمع شده).

مصنف این کتاب - رضي الله عنه - گوید: قول اخیر صحیح‌تر می‌باشد و معنی اول چندان قابل اهمیت نیست. و اما فرموده‌اش «لاشناق» «شنق» فاصله

قوله : «لَا شِنَاقَ» فَإِنَّ الشَّنَقَ هُوَ مَا بَيْنَ الْفَرَضَتَيْنِ وَهُوَ مَا زَادَ مِنَ الْإِبِلِ مِنَ الْخَمْسِ إِلَى الْعَشْرِ وَمَا زَادَ عَلَى الْعَشْرِ إِلَى خَمْسِ عَشْرَةٍ يَقُولُ : «لَا يَتَّخِذُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ» وَكَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَشْنَاقِ . قَالَ الْأَخْطَلُ يَمْدَحُ رَجُلًا :

قَرْمٌ تُمَلِّقُ أَشْنَاقُ الدِّيَاتِ بِهِ \* إِذَا الْمِثْوَنُ أُمِرَّتْ فَوْقَهُ حَمَلًا

وَأَمَّا قَوْلُهُ : «لَا شِنَاقَ» فَإِنَّهُ كَانَ الرَّجُلُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَخْطُبُ إِلَى الرَّجُلِ ابْنَتَهُ أَوْ أُخْتَهُ وَيَسْهَرُهَا أَنْ يَزَوِّجَهَا أَيْضًا ابْنَتَهُ أَوْ أُخْتَهُ فَلَا يَكُونُ مَهْرٌ سِوَى ذَلِكَ فَتَنَبَّهَ عَنْهُ . وَقَوْلُهُ : «وَمَنْ أَجَبِي فَقَدْ أَرَبِي» فَلَا إِجْبَاءَ يَتَّعِ الْحَرْثُ قَبْلَ أَنْ يَبْدُو صَلاَحُهُ .

بین دو نصاب از زکات شتر، فاصله پنج تاده، و آنچه افزون برده است تا پانزده از شتر، می گویند: «از آن چیزی گرفته نمی شود» و فاصله تمامی نصابها اینچنین است. اخطل در ستایش مردی گفته است:

قَرْمٌ تُمَلِّقُ أَشْنَاقُ الدِّيَاتِ بِهِ \* إِذَا الْمِثْوَنُ أُمِرَّتْ فَوْقَهُ حَمَلًا

و اما فرموده رسول خدا ( ص ) : «لَا شِنَاقَ» يك زناشوئي تعویضی در زمان جاهلیت بوده، بدین گونه که: مردی به خواستگاری دختر و یا خواهر شخص دیگری می رفت و کابین او را بر این قرار می داد که دختر یا خواهر خود را نیز به او بدهد و مهریه ای جز این مهریه در کار نبود، که حضرت از آن نهی فرموده است.

و فرموده اش: «وَمَنْ أَجَبِي فَقَدْ أَرَبِي» «اجبای» فروختن زراعت است قبل از آنکه محصول آن آشکار گردد، و به ثمر نشیند.





عریة وهي النخلة يعربها صاحبها رجلاً محتاجاً ؛ والإعراء أن يجعل له ثمرة عامها يقول : رخص لرب النخل أن يبتاع من تلك النخلة من الممرات موضع حاجته ؛ قال : وكان النبي ﷺ إذا بعث الخراس قال : خففوا في الخرس فإن في المال العرية والوصية . قال : ونهى ﷺ عن المخابرة ، وهي المزارعة بالنصف والثلث والرابع وأقل من ذلك وأكثر وهو الخبر أيضاً وكلنا أبو عبيد يقول : لهذا سمي الأكار الخبر لأنه يخبر الأرض والمخابرة : المواكرة ، والخبرة : الفعل بالخبر : الرجل ، ولهذا سمي الأكار لأنه يؤاكر الأرض أي يشقها .

ونهى ﷺ عن المخاضرة وهو أن تباع الثمار قبل أن يبدو صلاحها وهي خضر بعد ،

میوه نخلها به معرض فروش گذاشته می شود، صاحبش آن را کنار می گذارد و به نیازمندی می دهد. «اعراء» درخت خرمائی است که ثمره يك سالش را به محتاجی واگذار می کنند (لسان العرب ۱۵: ۴۹). افزودن است: به صاحب نخل رخصت داده شده که اگر نیاز پیدا کرد بقدری از آن را به خرماي موجود بخرد، و گوید: پیغمبر ﷺ هرگاه شخصی را برای تخمین زدن می فرستاد به او می فرمود: در تخمین خود کم نگذارید زیرا در نخلستان، درخت بی بار، و باران خورده، و بهم نزدیک و درهم پیچیده شده، وجود دارد. و پیغمبر اکرم ﷺ نهی فرمود: از «مخابره» و آن قرارداد مزارعه است بر نصف و مانند آن، مثل يك سوم و يك چهارم، یا کمتر و یا بیشتر، که این نیز خبر است، و أبو عبیده می گوید: بهمین جهت کشاورز «خبیر» نامیده شده، زیرا او زمین را می شکافد و از آن آگاه است و مخابره همان «مواکرة» (زراعت کردن بر سهم معلوم) می باشد، و «خبیره» آگاهی به چیزی، و «خبیر» شخص بسیار آگاه و عالم است، و بهمین جهت او را «اکار» نامند، چون زمین را می شکافد و گود می کند.

و رسول خدا ﷺ نهی فرمود: از «مخاضره» یعنی: خرید و فروش میوه های سبز نارس بر درخت را، که تازه از شکوفه در آمده، چون هنوز سبز

ویدخل فی المخاضرة أيضاً بیع الرطاب والبقول وأنشأهما . ونهی عن بیع التمر قبل أن یزهو، وزهوه أن یحمر أو یصفر . وفي حدیث آخر : نهی عن بیعه قبل أن یشقق . و یقال : « یشقق » والتشقیح هو الزهوه أيضاً وهو معنی قوله : « حتی تأمن العاهة » والعاهة الآفة تصیبه .

ونهی عنه عن المنابذة والملاصة بیع الحصة . ففي كل واحدة منهما قولان ، أما المنابذة فیقال : إنها أن یقول الرجل لصاحبه : ابذل إلی الشوب أو غیره من المتاع أو أن یبذل إلیك وقد وجب البیع بكذا وكذا . ویقال : إنما هو أن یقول الرجل : إذا بذلت الحصة فقد وجب البیع وهو معنی قوله أنه نهی عن بیع الحصة . والملاصة أن تقول : إذا ملست

است و معلوم نیست از آفات مخصوصی، سالم در آید یا نه (یا چه مقدارش سالم و چه مقدارش ضایع شود)؟ و خرید و فروش خرما و سبزیجات هم داخل در حکم «مخاضرة» است.

و ایشان نهی فرموده از خرید و فروش خرما قبل از آنکه غوره ای رنگین شود و غوره اش سرخ یا زرد رنگ و رسیده شود، و در حدیث دیگری وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد: از فروش خرما قبل از آنکه غوره خرما رنگ گیرد و سرخ و زرد شود، و در حدیث دیگر است که نهی شده از فروختن آن پیش از آنکه غوره خرما رنگ گیرد و سرخ شود، و گفته می شود: «یشقق» و «تشقیح» همان غنچه کردن و رنگ بستن می باشد، این است معنی «حتى تأمن العاهة» (تا از آفتها ایمن گردد) «عاهة» آفت هائی است که به آن می رسد.

و همچنین نهی فرمود از: «منابذة و ملاصة و بیع الحصة» در هر کدام از این سه معامله دو قول می باشد؛ اما «منابذة» (از نبذ به معنای انداختن و پرت کردن چیزی است) آن است که مردی به شخص دیگری می گوید: «لباس یا جنس دیگر را به طرف من پرتاب کن، یا من آنرا به سوی تو پرتاب می کنم» و بر اساس این عمل، به فلان بها، معامله لازم و ثابت خواهد گردید، و گفته می شود: «بیع حصة»

ثوبی أولست ثوبك فقد وجب البيع بكذا وكذا. و يقال: بل هو أن يلمس المتاع من وراء الثوب ولا ينظر إليه فيقع البيع على ذلك وهذه بيوع كل أهل الجاهلية يتبايعونها فمنهى رسول الله ﷺ عنها لأنها غرر كلها.

ونهى ﷺ عن المجر وهو أن يباع البعير أو غيره بما في بطن الناقة. و يقال: منه أمجرت في البيع إيجاباً.

آنستکه یکی از متعالمین بگوید: «هرگاه این ریگهایی را که در دست دارم پرتاب کردم معامله لازم می شود». و این معنای نهی از «بیع حصاة» است.

و اما «ملا مته» آنست که بگویی: هرگاه من دست بلباسم کشیدم (یا به لباس تو) بیع لازم گشته، بمبلغ و مدتی که ذکر شد.

و پاره‌ای گفته‌اند که: متاع را با حاجبی از پارچه دست بساید نه آنکه ببیند (بلکه لمس کند). و این نوع معاملات، همگی معاملات زمان جاهلیت بوده است، که در زمان اسلام عمل می کردند، و رسول خدا ﷺ از آن نهی فرمود.

مترجم گوید: «بیع الحصاة» به چند گونه تفسیر شده که همگی در ابهام کمیت و کیفیت قیمت و متاع مشترکند، و آنچه در اینجا بیان شده: معنی «منابذه» است، و «بیع الحصاة» یا خرید و فروش بوسیله سنگریزه‌ها، چند نوع تفسیر دارد که ما از کتاب جاهلیت و اسلام (صفحه ۶۹۶) ذیلاً نقل می کنیم: ۱- زمینی را بدون تعیین مساحت از یکدیگر می خریدند و تعیین مقدار آنرا بدین ترتیب قرار می دادند که خریدار سنگی را با قوت هر چه تمامتر به انتهای زمینی پرتاب کند، و هر کجا که سنگ از حرکت باز ایستد، تا آنجا ملک خریدار باشد!

۲- گوسفند یا متاع دیگر را بدین ترتیب می خریدند که: خریدار یا فروشنده (طبق قرار معین) مشتی سنگریزه را از زمین بردارد، سپس به تعداد آنها هر چند تا که باشد، درهم یا دینار به فروشنده پرداخت شود.

۳- خریدار به فروشنده مبلغ پنجاه درهم در مقابل (مثلاً) تخم مرغ می داد، اما تعداد تخم مرغی را که باید تحویل بگیرد، بدین ترتیب معلوم کرده و قرار

ونهی ﷺ عن الملاحیح والمضامین ، فالملاحیح ما فی البطون وهي الأجنة والواحدة منها « ملقو حة » وأما المضامین فمما فی أصلاب الفحول وكانوا یبیمون الجنین فی بطن الناقة وما یضرب الفحل فی عامه أوقی أعوام .  
 ونهی ﷺ عن یح حبل الحبلۃ . فمعناه ولد ذلك الجنین الذی فی بطن الناقة ، و

می گذاشتند که: خریدار مشت خود را از سنگریزه پر کند و آنرا بشمارد، هر چند عدد که شد همانقدر تخم مرغ بگیرد، و تفسیرهای مشابه دیگری و خرید و فروش «مُلاَمِیه» این بود که: صاحبان کالا، پارچه‌ای را بر روی جنس خود می کشیدند و به مشتریها می گفتند: هر چه را تو از پشت پارچه دست گذاشتی، معامله به فلان قیمت قطعی شده است (و اگر خریدار بعد از آنکه جنس را می دید، نمی پسندید، حق فسخ و پس دادن نداشت).  
 و نهی کرد ایشان را از «مجر» یعنی: فروختن و مورد معامله قرار دادن کره شتر که در شکم مادر است و هنوز زنده نشده و نر و ماده بودن آن معلوم نیست، چه بصورت اینکه آنرا قیمت قرار دهند یا متاع، (رسول خدا ﷺ آنرا نهی فرمود).

و پیغمبر اکرم ﷺ نهی فرمود از «ملاحیح» جمع «ملقو حة» و «مضامین» (جمع مضمونه)، «ملقو حة» به آن نطفه یا جنین اطلاق می شود که بر اثر جفت گیری تازه به رحم حیوان ماده منتقل گردیده و آبستن شده است.  
 و اما «مضامین» به فروش نطفه هائی که هنوز در پشت حیوان نر است و به حیوان ماده منتقل نشده، گفته شده، و مردم جاهلیت جنین را در شکم شتر ماده، خرید و فروش می کردند (بیع ملقو حة)، و آنچه را که معمولاً حیوان نر در يك سال یا چند سال می تواند نطفه تلقیح کند را قبل از جفت گیری با همه ابهامش می خریدند.

و پیغمبر اکرم ﷺ نهی فرمود از «حبل الحبلۃ» (معامله بر روی نوزاد

قال غيره : هو تاج التاج وذلك غرر .

وقال عليه السلام : ليس منا من لم يتغن بالقرآن . ومعناه : ليس منا من لم يستغن به ولا يذهب به إلى الصوت وقد روي أن من قرأ القرآن فهو غني لا فقر بعده . وروي أن من أعطى القرآن فظن أن أحداً أعطى أكثر مما أعطى فقد عظم صغيراً وصغر كبيراً ، فلا ينبغي لمعامل القرآن أن يرى أن أحداً من أهل الأرض أغنى منه ولو ملك الدنيا بريحها . ولو كان كما يقوله قوم أنه ترجع بالقراءة وجس الصوت لكأن العقوبة قد عظمت في ترك ذلك أن يكون من لم يرجع صوته بالقراءة فليس من النبي عليه السلام حين قال : ليس منا من لم يتغن بالقرآن .

آن جنین که هنوز در شکم ماده شتر می باشد؛ نه خود آن جنین) و غیر ابو عید گفته است «حبل الحبله» فرزند فرزندی آن جنین داخل شکم می باشد و آن غرر و فریفتن است (چون معلوم نیست ~~آنها جنین می باشد~~ یا ماده، زنده بدنیا خواهد آمد یا مرده، و بر فرض که زنده ~~منوالت شود~~ ~~آنها انداز~~ ~~عمر خواهد کرد~~ که به مرحله تولید برسد یا نه!).

و پیغمبر اکرم (ص) فرمود: از ما نیست کسی که تغنی نکند به قرآن، و معنایش این است از مانیت شخصی که با استعانت بقرآن بی نیازی نجوید، و مبدا بپندارد که منظور از «تغنی» آواز (طرب انگیز) است و مؤید این معنا حدیثی است که روایت شده؛ هر کس که قرآن بخواند بی نیاز می شود، و از آن پس بینوا نمی گردد. همچنین روایت شده بهر کس که قرآن داده شود، و بپندارد که خدا به دیگری سرمایه ای فراوان تر از آنچه به او داده عطا کرده، تحقیقاً کوچک را بزرگ شمرده و بزرگ را کوچک. بشابر این برای شخصی که قرآن را فرا گرفته شایسته نیست هیچ فردی از مردم روی زمین را بی نیازتر از خود پندارد؛ گرچه (بفرض محال) دیگری سراسر پهنه گیتی را در اختیار داشته باشد.

و اگر چه باز هم به فرض محال معنی «لَمْ يَتَغَنَّ» در این حدیث، چنانکه

وقال ﷺ: إني قد نُهيت عن القراءة في الركوع والسجود فأما الركوع فعظموا الله فيه، وأما السجود فأكثرُوا فيه من الدعاء فإنه قَمِينٌ أن يُستجاب لكم! قوله ﷺ: «قَمِينٌ» كقولك «جديرٌ وخرى» أن يُستجاب لكم.

گروهی گفته‌اند: خواندن قرآن بفنا و با چرخاندن آواز در حنجره و آواز خوش باشد، باید کیفر بسیار سنگینی در ترك آن در نظر گرفته شده باشد برای شخصی که در وقت خواندن قرآن صدایش را در حنجره بچرخاند، زیرا در حدیث گفته شده شخصی که چنان نخواند از امت پیغمبر نخواهد بود (پس باید هرکس که قرآن را بفنا می‌خواند هیچگاه ترك نماند چون از زمره امت خارج می‌شود).

شرح: «این حدیث از طریق اهل تسنن وارد شده و در سنن دارمی ج ۲: ۷۱۱ از طریق سعد بن ابی وقاص و در سنن ۷۲ از ابو هریره، و غیر او تحت عنوان باب التغنی بالقرآن آورده شده است. ولی از طریق ائمه هدی صلوات الله علیهم از پیغمبر خدا ﷺ روایت شده است. آنحضرت از خواندن قرآن با چنین کیفیتی نهی نموده‌اند، از جمله امام صادق علیه السلام فرمود: که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: قرآن را بالحن‌ها و آوازهای عرب بخوانید و از لحن بدکاران و لحن اهل گناهان کبیره دوری کنید، زیرا پس از من اشخاصی می‌آیند که قرآن را چون خوانندگی و نوحه خوانی و رهبان مآبی در حنجره بچرخانند و از گلوگاه آنان نمی‌گذرد، دلشان وارونه می‌باشد، و دل هر که از آنان خوشش آید نیز وارونه است. اصول کافی ۶۱۴: ۲».

و پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: من از خواندن قرآن در حال رکوع و سجود ممنوع شده‌ام، اما شما در رکوع خدا را به بزرگی یاد کنید (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ بگوئید) و اما در سجده دعا زیاد بخوانید که سزاوار است برای شما مستجاب گردد.

فرموده‌اش «قَمِينٌ» مثل آنستکه می‌گوئیم «جَدِيرٌ وَ خَرِيٌّ» سزاوار و شایسته

وقال ﷺ: استعذوا بالله من طبع يهدي إلى طبع، والطبع الدّاس والعيب، وكلّ شين في دين أو دنيا فهو طبع.

واختصم رجلان إلى النبي ﷺ في موارث وأشياء قدوّست، فقال النبي ﷺ: لعلّ بعضكم أن يكون ألحن بحجته من بعض فمن قضيت له بشيء من حق أخيه فإيّما أقطع له قطعة من النار. فقال له كل واحد من الرجلين: يا رسول الله حقّي هذا لصاحبي فقال: ولكن اذهبا فتوخّيا ثمّ استهما، ثمّ ليحلل كل واحد منكما صاحبه. فقوله: «لعلّ بعضكم أن يكون ألحن بحجته من بعض» يعني أظن لها وأجدل، واللّحن الفطنة - جتّح الحاء - واللّحن - جزم الحاء - : الخطأ؛ وقوله: «استهما» أي اقتربا، وهذا حجة

است اینکه دعای شما به اجابت رسد.

و پیغمبر ﷺ فرمود: پناه ببرید بخدا از «طبع» (هر گناه و زشتی و عیبی، «طبع» زشت خوی ناکس طبع است که سرام ندارد از زشتی) که به زشتی و گناه دیگری می کشاند «طبع» آلودگی و عیب و زشتی است، و هر عیبی که در دین یا دنیا باشد به آن «طبع» گفته می شود.

و دو مرد در مورد چیزهای بجامانده به عنوان ارث و چیزهای کهنه دیگر خدمت پیغمبر اکرم ﷺ شکایتی عرضه داشتند، پیغمبر فرمود: شاید یکی از شما بازبانتز از دیگری باشد و زیرکتر و بتواند دلیل خود را بفهماند و من بر طبق ظاهر حکم می نمایم، و اگر من به نفع یکی حکمی صادر نمودم و مقداری از حقّ برادرش به او تعلق گرفت من برای او تکه ای از آتش جهنم را جدا ساختم و به او داده ام. آنگاه هر يك از آن دو مرد به آنحضرت عرض کردند: یا رسول الله حقّ من از آن رفیقم باشد، پیغمبر فرمود: برادری نمائید و با دقت سهم بندی کنید و همدیگر را خوشنود گردانید، و فرعه کشی نمائید و بعداً هر يك از شما از دیگری حلاّیت بطلبید.

شرح: «اما فرموده آنحضرت شاید یکی از شما ألحن باشد به حجّتش از



لمن قال بالفرقة في الأحكام؛ وقوله: «اذها فتوخيا» يقول: توخينا الحق فكأنه قد أمر الخصمين بالصلح.

ونهي عليه السلام عن تخصيص القبور وهو التجسيس وذلك أن الجس يقال له: «القصّة» يقال نمته قصصت القبور والبيوت إذا جسستها.

ونهي عليه السلام عن قيل وقال وكثرة السؤال وإضاعة المال ونهي عن غش الأمتة وواد البنات و منع [الفلوّهات]. يقال: إن قوله: «إضاعة المال» يكون في وجهين: أما أحدهما وهو الأصل فما أنفق في معاصي الله عز وجل من قليل أو كثير وهو السرف الذي عابه الله تعالى ونهى عنه. والوجه الآخر: دفع المال إلى ربّه وليس له بموضع. قال الله عز وجل: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا - وَهُوَ الْعَقْل»

دیگری، یعنی زیرکتر و جدل کشنده تر.

و این دلیل است برای شخصی که فائز است قرعه را در احکام هم نافذ، و در داورها جایز می داند. و اینکه حضرت فرمود: «اذها فتوخيا» می گوید: «توخيا الحق» گویا دو طرف دعوا را امر بصلح و سازش فرموده.

ونهی فرمود از: گنج اندودی گورها، و آن گنج کاری روی آن است و بدینجهت می باشد که بدان «قصه» گفته می شود، و از این قبیل است که گویند «قُصِصَتِ الْقُبُورُ وَالْبُيُوتُ» وقتی گور یا خانه را گنج کاری کنند.

ونهی فرمود از بگر مگو و زیادی پرسش، و تباه ساختن مال.

ونهی فرمود: از فراهم آوردن سبب نارضائی مادران، و زننده بگور کردن دختران نوزاد. و منع فرمود: از دریغ کردن از دادن حق زنان.

گویند: فرمایش پیغمبر (ضایع کردن مال) بر دو گونه می باشد: یکی از آنها که معنی اصلی آن است مالی است که در نافرمانی خدا انفاق می شود از کم و زیاد و آن همان زیاده روی است که خداوند آن را نکوهیده و از آن نهی فرموده، و وجه دیگر دادن مال است به صاحبش که رُشد ندارد و خدای عز وجل فرموده «وَابْتَلُوا

فادفعوا إليهم أموالهم « وقيل : إن الرشد صلاح في الدين وحفظ المال . وأما كثرة السؤال فإنه نهي عن مسألة الناس أموالهم وقد يكون أيضاً من السؤال عن الأمور وكثرة البحث عنها كما قال عز وجل : « لا تسألوا عن أشياء إن تبدلكم تسوكم » ؛ وأما وأد البنات فإنه كانوا يدفنون بناتهم أحياء ولهذا كانوا يستنون القبر « مبرأ » ؛ وأما قوله : « نهى عن قيل وقال » فقال : مصدر ، ألا ترى أنه يقول : « عن قيل وقال » فكأنه قال : عن قيل وقول ، يقال على هذا : قلت قولاً وقيلاً وقالاً . وفي حرف عبدالله « ذلك عيسى ابن مريم قال الحق » وهو من هذا فكأنه قال : قول الحق .

اليتامى حتى إذا بلغوا النكاح فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا إليهم أموالهم» مراد از رشد عقل است. ( و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که بسن زناشویی برسند، پس اگر از آنان خردمندی دریافتید اموالشان را به خودشان برگردانید - نساء : ۵ ) .

همچنین گفته شده: «رشد»، داشتن صلاحیت دینی و نگهداری مال است (برعکس سفه).

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

اما زیادی سوال، پس نهی فرموده از درخواست کردن مال از مردم، و گاهی شامل سوال از امور و زیاد بحث کردن در باره آن هم می شود چنانکه خدای عز و جل فرموده « لا تسألوا عن أشياء إن تبدلکم تسوکم » (از چیزهائی که اگر فاش شود شما را ناراحت می سازد جويا نشوید - مانده ۱۰۱:۵) .

اما زنده بگور کردن نوزاد دختر، چون آنها دختران خود را زنده بگور می نمودند، و بهمین جهت گور را «داماد» می نامیدند.

و اما قول او (قيل و قال) «قال» بمعنی مصدر است (نه فعل ماضی) مگر نشنیدی شخصی می گوید: «عن قيل و قال» («عن» حرف جر است و بر سر فعل در نمی آید) چنان است که گفته از «قيل و قول»، و بنابر همین جهت گفته می شود: «قلت قیلاً و قالاً» و در سخن (یعنی قراءت) عبدالله بن مسعود (منظور آیه «ذلك عيسى بن مريم قال الحق» (در قرآن سوره مريم ۲۳:۱۹ که قول الحق) قراءت

ونهی ﷺ عن التبقر في الأهل والمال . قال الأصمعي : أصل التبقر التوسع والتفتح ، ومنه يقال : «بقرت بطنه» إنما هو شقته وفتحه . وسمي أبو جعفر «البقر» لأنه بقر العلم أي شقه وفتحه .

ونهی ﷺ أن يذبح الرجل في الصلاة كما يذبح الحمل ، ومعناه أن يطأ طيء الرجل رأسه في الركوع حتى يكون أخفض من ظهره . وكان ﷺ إذا ركع لم يصوب رأسه ولم يقنعه . معناه أنه لم يرفعه حتى يكون أعلى من جسده . ولكن بين ذلك ، و «الإقناع» رفع الرأس وإشخاصه ، قال الله تعالى : «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ» و الذي يستحب من هذا أن يستوي ظهر الرجل ورأسه في الركوع لأن رسول الله ﷺ كان

دیگران است آنها از همین قبیل است و همچنان است که گفته باشد «قول الحق».

و پیغمبر اکرم ( ص ) نهی فرمود: از «تَبَقَر» تفتیش نمودن و پی بردن به امور خانوادہ و مال.

اصمعی گوید: معنی اصمعی «تبقر» گشاده و فراخ گردانیدن است و به همین جهت گفته می شود «تَبَقَرَتْ بَطْنُهُ» شکافت و پاره کردی شکم او را، و امام پنجم ابو جعفر علیه السلام «باقر» نامیده شده، چون آن بزرگوار علم را شکافت و راه آن را گشود.

و پیغمبر اکرم ﷺ نهی کرد از بزیار افکندن سر در حال رکوع چنانکه الاغ سرش را پائین می اندازد، و معنایش آن است که فرو اندازد سر خود را در هنگام رکوع بگونه ای که سرش پائین تر از پشتش قرار گیرد. و شیوه پیغمبر خدا ﷺ آن بود که وقتی به رکوع می رفت سر خود را زیر نمی داشت و یا سر را بر نمی داشت یا به جانبی التفات نمی کرد. معنایش این است که سر را آنقدر بلند نگه نمی داشت تا بالاتر از تنش باشد ولیکن میانه نگه می داشت، و «اقناع» عبارت است از بلند کردن و کشیدن سر، خداوند فرموده: «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ» (شتاب زدگانی که گردنهای صاف کشیده اند و سرهای خویش را بالا نگهداشته اند - ابراهیم ۱۴: ۴۴) و مستحب است در این مورد که پشت نماز گزار با سرش در حال

إِذَا رَكَعَ لَوْصَبَ عَلَى ظَهْرِهِ مَاءٌ لَاسْتَقْرَأَ. وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَتِمَّ صَلَاتُهُ فِي رُكُوعِهِ وَمَسْجُودِهِ.

وَنَهَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اخْتِنَاثِ الْأَسْقِيَةِ. وَمَعْنَى الْاِخْتِنَاثِ أَنْ يَتَنَهَى أَفْوَاهُهَا ثُمَّ يَشْرِبُ مِنْهَا. وَأَصْلُ الْاِخْتِنَاثِ التَّكْسُرُ وَمِنْ هَذَا سَمِّيَ الْمَخْتَنُ التَّكْسُرَ، وَبِهَاسَبِيتِ الْمَرْأَةُ خَنْشِي. وَمَعْنَى الْحَدِيثِ فِي النَّهْيِ عَنْ اخْتِنَاثِ الْأَسْقِيَةِ يَغْسِرُ عَلَى وَجْهِهِ: أَحَدُهُمَا أَنَّهُ يَخَافُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ دَابَّةٌ هِيَ الَّتِي دَلَّ عَلَيْهِ مَعْنَى الْحَدِيثِ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهَى عَنْ أَنْ يَشْرِبَ مِنْ أَفْوَاهِهَا.

وَنَهَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجَدَادِ بِاللَّيْلِ بِمَعْنَى جَدَادِ النَّخْلِ، وَالْجَدَادُ الْيَرَامُ وَإِنَّمَا نَهَى

رُكُوعَ بَرَابِرِ بَاشَد، زِیرَا پیغمبر خدا ﷺ در حال رکوع چنان بود که اگر آبی به پشت مبارکش ریخته می شد برقرار می ماند و روان نمی گردید، و امام صادق (ع) فرمود: کسی که در حال رکوع و سجود مهرهای کمرش راست نباشد نماز او درست نیست.

و پیغمبر اکرم ﷺ نهی فرمود: از برگرداندن سر مُشک و آب خوردن از آن، و معنی «اختناث» آن است که لبه آن را دولا کند بعد از آن بیاشامد، و معنای اصلی «اختناث» در هم شکستن است و از همین جهت مرد شبیه بز را «مخنث» گویند، بخاطر شکسته و دو تا شدن او، و به همین جهت زن خنثی (آنکه علامت زن و مرد هر دو را داشته باشد) نامیده شده است.

و معنی حدیث در نهی از نوشیدن آب از لب مُشک بر دو گونه تفسیر و توجیه شده: یکی آنکه ترس از جانوری است که شاید در آن باشد، و دیگر اینکه؛ بدین معنی است که: پیغمبر ﷺ نهی کرده از آشامیدن از دهانه مشکها و مانند آن و آلودن آن بآلایان خود، و اینکه اصلاً اینکار خوب نیست.

و پیغمبر اکرم ﷺ نهی فرمود از چیدن خوشه خرما از درخت در شب، و «جداد» هنگام رسیدن خرما است و جز این نیست که نهی از چنین کاری در

عنه باللیل لأن المساکین لا يحضرونه .

وقال **عليه السلام** : لا تعضية في ميراث . ومعناه أن يموت الرجل ويدع شيئاً أن قسم بين ورثته إذا أراد بعضهم القسمة كلن في ذلك ضرر عليهم أو على بعضهم . يقول : فلا يقسم ذلك . وملك التعضية وهي التفريق وهي مأخوذ من الأعضاء . يقال : عضيت اللحم إذا فرقته وقال الله عز وجل : «الذين جعلوا القرآن عضين» أي آمنوا ببعضه وكفروا ببعضه وهذا من التعضية أيضاً أنهم فرقوه . والشيء الذي لا يحتمل القسمة مثل الحبة من الجوهر لأنها إن فرققت لم ينتفع بها وكذلك الحمام إذا قسم وكذلك الطيلسان من الثياب وما أشبه ذلك من الأشياء وهذا باب جسيم من الحكم يدخل فيه الحديث الآخر «لا ضرر ولا ضرار في الإسلام» فإن أراد بعض الورثة قسمة ذلك لم يجب إليه ولكنه

شب بدین جهت استکه بینوایان حاضر نیستند تا از آن بهره مند گردند، پیغمبر اکرم **صلی الله علیه و آله** فرمود (بعضی مواقع) آنچه از مرده بجای مانده نباید تکه و تقسیم گردد، و معنایش اینست که شخصی می میرد و مالی بر جای می گذارد که باید بین بازماندگانش تقسیم شود، هر گاه یکی از آنها بخواهد آنرا جدا جدا کند چنانکه در آن بر بقیه ورثه یا بر بعضی ایشان زیانی وارد گردد فرموده: نباید او آن را قسمت نماید.

و این «تعضیه» عبارت است از پراکنده نمودن و از اعضا گرفته شده گفته می شود «عَضِيتَ اللحم» وقتی گوشت را قطعه قطعه کند، و خداوند فرموده «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (آنانکه گردانیدند قرآن را بخشهایی حجر ۹۱:۱۵) یعنی به قسمتی از آن ایمان آوردند و به پاره دیگر آن کافر شدند، و این نیز از تعضیه است زیرا ایشان جدا ساختند آن را. و آنچه قسمت پذیر نباشد مانند پاره ای از یک گوهر، چون اگر شکسته شود از قیمت افتاده و منفعتی از آن برده نمی شود (مانند انگشتری)، و همچنین گرمابه وقتی تقسیم شود، و همچنین چادر، یا عبای و شینلی که خواص بر دوش می اندازند از لباسها و مانند آن از چیزهای دیگر، و این بخش داوری احکام فراوانی دارد که داخل در حدیث دیگر است که فرموده «زیان دیدن

یباع ثم یقسم ثمنه بینهم .

و نهی ﷺ عن لبستین : اشتمال الصماء ، وأن یحتجی الرجل بثوب لیس بین فرجه و بین السماء شیء . قال الأصمعی : اشتمال الصماء عند العرب ان یشتمل الرجل بثوبه فیجلل به جسده کله ، ولا یرفع منه جانباً فیخرج منه یدیه ؛ وأما الفقهاء فإنتهم یقولون : هو أن یشتمل الرجل بثوب واحد لیس علیه غیره ، ثم یرفعه من أحد جانبيه فیضعه علی منکبه یمس منه فرجه . وقال الصادق صلوات الله علیه : التحاف الصماء هو أن یدخل الرجل رداءه تحت إبطه ثم یجعل طرفیه علی منکب واحد و هذا هو التأویل الصحیح دون ماخالفه .

و زیان رساندن در اسلام نیست» پس اگر بعضی ورثه بخواهند آن را قسمت کنند پذیرفته نمی شود و نمی توانند . لکن آن میراث فروخته می شود آنگاه بهای آن میان ورثه تقسیم می گردد .

و پیغمبر اکرم ﷺ از کذب و پوشش نمی نمود یکی «اشتمال الصماء» و دیگر آنکه مرد لباسی بپوشد که ته باز باشد و روی عورتش پوشیده نباشد ، اصمعی گوید : «اشتمال الصماء» در عرق عرب آنستکه مرد لباس خود را به بر کند که تمام بدنش به آن پوشانده شود ، و هیچ گوشه آن آستین مانندی نداشته باشد که دست خود را از آن بیرون آورد و اما فقهاء گویند «اشتمال الصماء» آن استکه مرد فقط یک لباس به بر کند و غیر آن چیزی دیگر به تن نداشته باشد ، بعد آن را از یک گوشه اش بلند کند و آنگاه بردوش خود بیندازد و از آنجهت عورتش پدیدار شود ، و امام صادق صلوات الله علیه فرمود : جامه به خود پیچیدن «صماء» آن استکه مرد رداء خود را زیر بغل خود گیرد بعد دو سوی آن را جمع کند و بر روی یک دوش خود بیندازد ، و این تأویل درست می باشد نه آنچه مخالف آن است . شرح : «رداء» پارچه گشادی بود که بر شانه می انداختند ، و دوخته و آستین دار نبوده ، و پوشیدن به این صورت پس و پیش را نمی پوشانید .

ونہی ﷺ عن ذبائح الجن و ذبائح الجن أن يشتري الدار أو يستخرج العين  
أوما أشبه ذلك فذبیح له ذبیحة للطیبة . قال أبو عبید : معناه أنهم كانوا يتطیرون إلى  
هذا الفعل مخافة إن لم يذبحوا أو یطعموا أن یصیبهم فیها شیء من الجن فأبطل النبی  
ﷺ هذا ونهی عنه .

وقال ﷺ : لا یوردن ذو عاهة علی مصح . یعنی الرجل یصیب إبله الجرّب أو  
الداء فقال : لا یوردنها علی مصح وهو الذي إبله وماشیته صحاح بریئة من العاهة . قال  
أبو عبید : وجهه عندي - والله أعلم - أنه خاف أن ینزل بهنہ الصحاح من الله عز وجل  
ما نزل بتلك فیعلن المصح أن تلك أعدتها فیانم فی ذلك .

و نهی فرمود: «از ذبایح جن» و قربانی پری این بود که وقتی شخصی  
خانه‌ای می‌خرید یا گنج طلانی در می‌آورد یا چشمه و چاه آبی استخراج می‌کرد،  
با آنچه مانند اینها بود، برای رفع بد شگون می‌آن حیوان سر می‌بریدند.

ابو عبیده گفته جانشان نگران بودند و قال بد می‌زدند و می‌ترسیدند اگر  
قربانی نکنند یا ندهند پریان زیانی در آن چیز به ایشان وارد سازند، و پیغمبر این  
نگرانی را بیهوده شمرد، و از آن نهی فرمود.

و فرمود: «حیوانی را که آفتی دارد نزد حیوانی که تندرست است نبرید»  
یعنی مردی که شترش دچار بیماری گری، یا مرضی دیگر شده، آن را داخل گله  
شترها و حیوانات تندرستی که آن آفت را ندارند نکند.

ابو عبیده گفته: جهتش در نظر من - والله أعلم - این است که قرس دارد خدا  
شتران تندرست را هم دردمند سازد، و صاحبش گمان برد که از بیمار به آن  
سرایت کرده، و در آن گمان گناهکار شود.

و رسول خدا ﷺ فرمود: شیر را در پستان شتر و گوسفند نگاه ندارید که  
در آن جمع گردد (برای فروش) هر کس حیوان ماده‌ای را که ندوشیده‌اند تا شیر در  
پستانش جمع شود بخرد و بعد از دوشیدن بفهمد (که برای پربهایی اینکار را

وقال رسول الله ﷺ : لا تَصْرُوا الإبل والغنم . من اشترى مصرّاة فهو بأخر النظرين . إن شاء ردّها و ردّها معها صاعاً من تمر . المصرّاة يعني الناقة أو البقرة أو الشاة قد صرّي اللبن في ضرعها يعني حبس فيه وجمع ولم يحلب ألباناً ، وأصل التصرية حبس الماء وجمعه ، يقال : منه صرّيت الماء وصرّيته وقال : « ماء صرّي » مقصوراً و يقال : منه سُمّيت المصرّاة كأنها مياه اجتمعت .

وفي حديث آخر : من اشترى مُحفلة فردّها فليردّها معها صاعاً ، وإنما سُمّيت محفلة لأنّ اللبن حُفّل في ضرعها واجتمع و كل شيء كثرته فقد حفلته ، ومنه قيل : « قد أحفل القوم » إذا اجتمعوا وكثروا ، ولهذا سُمّي محفل القوم وجمع المحفل : محافل .

کرده‌اند و شیرش آنقدر نیست) اختیار دارد، اگر خواست (آن را نگهدارد) نگه می‌دارد و اگر نخواست آن را به فروشنده اش برمی‌گرداند و يك صاع (حدود سه کیلو) خرما هم با آن بدهد «مصرّاة» یعنی شتر ماده یا ماده گاو یا گوسفندی که شیر در پستان او نگهداری شده و جمع شده و چند روز دوشیده نشده باشد، تا به بهای بیشتری آن را بفروشد و معنی اصلی «تصریه» حبس کردن آب و جمع کردن آن است، گفته می‌شود از آن است «صرّیت الماء و صرّيته» و گفته می‌شود «ماء صرّي» بدون مد و گفته می‌شود از همین جهت «مصرّاة» نامیده شده چون مانند آن است که آبهای در یکجا فراهم آمده است.

و در حدیث دیگری آمده: «آنکس که گوسفندی را که دوشیده نشده تا وقت فروختن بزرگ پستان و پر شیر بنماید، بخرد، وقتی فهمید اگر خواست آن را برگرداند باید با آن يك صاع به فروشنده بدهد» و اینکه (محفله) نامیده شده چون شیر در پستان آن پر شده و گرد آمده، و هر چیزی را زیاد کند آن را پر و جمع کرده است و از همین جهت است که گفته شده «قد أحفل القوم» وقتی آنجمنی تشکیل داده شود و قبیله‌ای گردهم آیند و زیاد شوند، و بهمین جهت نامیده شده «محفل قوم» و محفل مفرد است و جمع آن «محافل».



وقوله ﷺ: «لاِخْلَابَةٍ» يعني الخداعة يقال: خلبته أخلبه إخلابته إذا خدعته.  
 وأنى عمر رسول الله ﷺ فقال: إنما نسمع أحاديث من يهود تعجبنا فترى أن  
 نكتب بعضها؟ فقال: أمتهو كون كما تهوكت اليهود والنصارى؟ لقد جئكم بها بيضاء  
 نقية ولو كان موسى حياً ما دسعه إلا اتباعي. قوله: «متهوكون» أي متحيرون، يقول:  
 أمتحIRON أنتم في الإسلام لا تعرفون دينكم حتى تأخذوا من اليهود والنصارى؟ ومعناه  
 أنه كره أخذ العلم من أهل الكتاب. وأما قوله: «لقد جئكم بها بيضاء نقية» فإنه  
 أراد الملة الحنيفية فلذلك جاء التأييد بكقول الله عز وجل: «وذلك دين القيمة»  
 إنما هي الملة الحنيفية.

و فرموده: خلا به جایز نیست، یعنی گول زدن به زبان، گفته می شود «خلبت»  
 أخلبه خلا به» هر گاه او را گول بزندی. و حکم خدمت پیامبر خدا ﷺ آمد و عرض  
 کرد: ما از یهود حدیثهای تعجب آوری می شنویم اجازه می فرمائی برخی از آنها را  
 یاد داشت کنیم؟ حضرت فرمود: که شما هم هر گشت و بی باکانه به چیزی در آید  
 چنانکه یهود و مسیحیان هستند، من آئین روشن پاکیزه از هر عیبی برای شما  
 آورده ام و اگر حضرت موسی زنده بود جز پیروی من راه دیگری در پیش  
 نمی گرفت.

فرمایش آنحضرت «متهوكون» یعنی سرگردان و آشفته، فرموده: آیا شما  
 هم در اسلام متحیر و سرگردانید، آئین خود را نشناخته اید، تا آن را از آئین یهود  
 و ترسایان بگیرید، و معنایش این است که یاد گرفتن دانش از اهل کتاب مکروه  
 است.

و اما مقصود از فرمایش آنحضرت که فرمود: «آوردم برای شما آئین روشن  
 پاکیزه ای» قطعاً ملت حنیفه (ابراهیم) است و بهمین جهت ضمیر مؤنث (بها)  
 آورد، و این که خدا آن را «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (و آن است آئین پاینده و استوار -  
 بیه ۵:۹۸) خوانده است.

وقد قال عليه السلام : لقد همت أن أنهي عن الغيلة ، والغيلة هو الغيل وهو أن يجامع الرجل المرأة وهي مريض . يقال منه : قد أغال الرجل وأغيل ، و الولد مغال و مغيل .

ونهي عليه السلام عن الإرفاء وهي كثرة التلذذ .

وقال عليه السلام : إيتاكم و القعود بالصُّعَدَاتِ إِلَّا من أدى حقها . الصُّعَدَاتِ الطرق وهو مأخوذ من الصعيد والصعيد التراب و جمع الصعيد الصُّعَدَاتِ ثم الصُّعَدَاتِ جمع الجنع كما يقال : طريق وطريق ثم طُرُقَات . قال الله عز وجل : « فَتَتِمُّوا صَعِيداً طَيِّباً » فالتيمم التعمد للشيء ، يقال منه : أمت فلاناً [فأنا] أؤمته أمّا وتأممته وتيممته ، كله تممته وقصدت له . وقد روي عن الصادق عليه السلام أنه قال : الصعيد الموضع المرتفع ، و الطيب [الموضع] الذي يتحدر منه الماء .

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قصد داشتم از «غیله» هم بستری با زن بچه شیرده را نهی کنم. اگر مرد با زن شیرده همبستر شود این را غیله و غیل، گویند. از همین است «قد أغال الرجل وأغیل» و فرمود عليه السلام «مغیل و مغیل» (بچه شیر خوار حامله) و نهی فرمود: از بسیار مالیدن روغن بخود و عطر زدن.

و فرمود: به شما هشدار می‌دهم بر حذر باشید از نشستن بر سر راه و محل عبور و مرور مگر آنکه حق آن را ادا کرده باشید «صُّعَدَات» راههاست و آن از «صعید» که خاک است گرفته شده و «صعید» مفرد است و جمعش «صُّعَد» و «صُّعَدَات» جمع جمع آن است چنانکه گفته می‌شود «طُرُق» و «طُرُق» بعد «طُرُقَات» خداوند فرموده است «فَتَتِمُّوا صَعِيداً طَيِّباً» (پس قصد تيمم کنید بخاک پاک - نسائ: ۴۶).

پس تيمم آهنگ چیزی نمودن است، گفته شده: از این قبیل است «أمت فلاناً [فأنا] أؤمته أمّا و تأمّمته و تيمّمته» همه آنها به معنی بپا داشتن و تکیه نمودن و آهنگ آن نمودن است.

وقال عليه السلام: لا يغرار في صلاة ولا تسليم. الغرار النقصان، أما في الصلاة ففي ترك الإمام ركوعها وسجودها ونقصان اللبث في ركعة عن اللبث في الركعة الأخرى، ومنه قول الصادق عليه السلام: «الصلاة ميزان، من وفى استوفى، ومنه قول النبي صلى الله عليه وآله: «الصلاة مكيل فمن وفى وفى له». فهذا الغرار في الصلاة وأما الغرار في التسليم فإن يقول الرجل: السلام عليك [أ] ويرده فيقول: وعليك، ولا يقول: وعليكم السلام. ويكره تجاوز الحد في الرد كما يكره الغرار، وذلك أن الصادق عليه السلام سلم على رجل فقال له الرجل: وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته ومغفرته ورضوانه. فقال: لا تجاوزوا بنا قول الملائكة لأبينا إبراهيم عليه السلام:

و از امام صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: «صعید» جای بلند است و «طیب» جانی است که آب از آنجا سرازیر می شود. و پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: نقصان و کم کردن در رکوع و سجود نماز، کم کردن در سلام جایز نیست. «غرار» کمبود در هر چیز است اما در نماز این است که رکوع و سجودش را تمام نکند، در يك رکعت کمتر درنگ نماید از رکعت دیگر، و از همین باب است سخن امام صادق عليه السلام که فرمود: «کمال غررک ان تقول سلاما ثم تقول لا تسلم» آنرا درست بجای آورد تمام حقش ادا شده است.»

و فرمایش پیغمبر صلى الله عليه وآله نیز از همین جهت است نماز «پیمانه» است هر که پر دهد پر گیرد، و هر شخصی آن را کامل انجام دهد ثوابی که به او نوید داده شده به طور کامل به او برسد، این بود معنی «غرار در نماز» اما «غرار» در سلام این است که مردی در گفتن سلام گوید: «السلام عليك» جواب دهنده سلام بگوید: «و عليك» و نگوید «عليكم السلام» و مکروه است تجاوز از حد در رد سلام چنانکه کمبود آن بد و مکروه است و دلیل آن اینکه امام صادق عليه السلام به مردی سلام کرد مرد در پاسخ گفت: «و عليكم السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه» (سلام و رحمت خدا و برکات و آمرزش و بهشت خدا بر شما باد) حضرت فرمود: تجاوز نکنید. در باره ما از سلام فرشتگان به پدرمان ابراهیم عليه السلام «رحمة الله و برکاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد» (بخشایش خدا و برکتها بر شماست

«رحمة الله وبركاته عليكم أهل البيت إنه خير مجيد» .

وقال ﷺ : لا تناجشوا ولا تدابروا . معناه أن يزيد الرجل الرجل في ثمن السلعة وهو لا يريد شراءها ولكن لیسعه غيره . فیزید لزیادته ، والتناجش الخائن . واما التدابر فالمصارمة و الهجران مأخوذ من أن يولي الرجل صاحبه دبره و يعرض عنه بوجهه .

وإن رجلاً حلب عند النبي ﷺ ناقة فقال له النبي ﷺ : دع داعي اللبن . يقول : أبق في الضرع شيئاً لا تستوعبه كله في الحلب فإن الذي بقيه به يدعو ما فوقه من اللبن و ينزله ، و إذا استقصى كلها في الضرع أبطأ عليه الدُرّ بعد ذلك . و كره ﷺ الشكال في الخيل . يعني أن يكون ثلاث فوائم منه عجلة ، و واحدة مطلقة . وإنما أخذ هذا من الشكال الذي يشكل به الخيل شبه به لأن الشكال

ای خاندان ابراهیم به درستی که خدا متوجه جزر گوار است - هود ۷۳:۱۱).

و پیغمبر فرمود: «تناجش» مافوق دماغی گالانی است که قصد خریدش را ندارد، و برای بازار گرمی این کار را انجام می دهند، تا دیگری بشنود و به خاطر زیاد کردن او آنها بر قیمت کالا بیفزاید، و «ناجش» خائن است و اما «تدابیر» قطع کردن رابطه، و قهر کردن است از «دبّر» گرفته شده که مرد پشت کند به رفیقش و از او روی بگرداند.

و مردی شتری را در نزد پیغمبر ﷺ دوشید و آنحضرت به او فرمود: کمی شیر در پستان آن بگذار که شیرآور باشد، می فرماید همه شیر پستان را مدوش و اندکی در آن بگذار که شیر را از رگها بالا بکشد و اگر پستان تهی گردد آمدن شیر در آن دیرتر آید.

و پیغمبر ﷺ «شکال» را پای بند اسب و جز آن، و رسن که بر پالان شتر بستند تا پالان پس نرود، و اسبی که سه دست و پای او سفید بود و یکی به رنگ دیگر ( یا برعکس آن و جمعش «شکل» می باشد ) ، در اسب دوست

إنما يكون في ثلاث قوائم وأن يكون الثلاث مطلقه ورجل محجلة و ليس يكون الشكل إلا في الرجل ولا يكون في اليد .

## ﴿ باب ﴾

### \*(معنى السكينة)\*

۱- أمي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن يحيى الططار ، عن محمد بن أحمد ، عن السندي بن محمد ، عن العلاء ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : السكينة الإيمان .

۲- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن إسماعيل بن مرار ، عن يونس بن عبد الرحمن ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : **بأنته فقلت** : جعلت فداك ما كان تابوت موسى ؟ و كم كان سمته ؟ قال ثلاث أذرع في ذراعين ، فقلت : ما كان فيه ؟ قال : عصي موسى و السكينة ،

نمی داشت یعنی درست نمی دانست که اسبی سه دست و پایش بسته باشد و یکی آزاد ، و از « اشکالی » گرفته شده که پای بند و رسانی است که اسب را با آن می بندند چون « شکال » در سه تا از دست و پاست خوب است که سه دست و پای آن رها باشد و يك پای آن بسته شود و « شکال » نمی شود مگر در پا ، نه در دست .

### \*(باب ۳۱۹ - معنی سکینه)\*

۱- محمد بن مسلم گوید امام باقر علیه السلام فرمود: «سکینه» (آرامش) ایمان است.

۲- یونس بن عبد الرحمن گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: فدایت کردم تابوت عهد موسی چه بود؟ و گشادگی آن چه مقدار بود؟ فرمود: طول و عرضش سه ذراع در دو ذراع بود. عرض کردم: در آن چه بود؟

قلت : وما السکينة ؟ قال : روح الله يتکلم ، كانوا إذا اختلفوا في شيء کلمهم و أخبرهم ببيان ما يريدون .

۳ - أمي - رضي الله عنه - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، قال : حدثنا أبو همام إسماعيل بن همام عن الرضا عليه السلام أنه قال لرجل : أي شيء السکينة عندكم ؟ فلم يدركوه ما هي فقالوا : جعلنا الله فداك ما هي ؟ قال : روح يخرج من الجنة طيبة لها صورة كصورة الإنسان تكون مع الأنبياء عليهم السلام وهي التي أنزلت على إبراهيم عليه السلام حين بنى الكعبة فجعلت تأخذ كذا و كذا و بنى الأساس عليها .

فرمود: عصای حضرت موسی و سکینه ، پرسیدم : سکینه چیست ؟ فرمود: روح خدا که سخن می گفت هر گاه در چیزی اختلاف می نمودند با ایشان سخن می گفت و با بیان آنچه قصد کرده بود به آنان خبر می داد.

۳- اسماعیل بن همام گوید: حضرت رضا عليه السلام از مردی پرسید در نظر شما سکینه چیست؟ او و دیگران اظهار بی اطلاعی کردند، و عرضه داشتند: خداوند ما را فدای تو سازد منظور از آن چیست؟ فرمود: بوی خوشی است که از بهشت می وزد، شمایی دارد همانند صورت بشر، و با تمامی پیامبران همراه می باشد، و همان است که به حضرت ابراهیم در هنگام ساختن کعبه فرود آمده و او را راهنمایی کرد که چنین و چنان کن و به دستور او شالوده کعبه را بنیان نهاد.



## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی اسلام اَبی طالب بحساب الجُمَل و عقدہ بیدہ علی ﴾  
 ﴿ (ثلاثة وستين) ﴾

- ۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدَّبُ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَأَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ ، قَالُوا : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِحَسَابِ الْجُمَلِ - وَعَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثَةً وَسِتِينَ - ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ مَثَلُ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ ، أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ .
- ۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ بْنِ نَفِيسٍ الْمَصْرِيُّ الْفَقِيه ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الدَّوْدِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : كَتَبْتُ عِنْدَ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - فَسَأَلَهُ رَجُلٌ مَا مَعْنَى قَوْلِ الْعَبَّاسِ لِلنَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ مَثَلُ أَبِي طَالِبٍ

\*(باب ۳۲۰)\*

\*(معنی اسلام اَبی طالب بحساب جُمَل کہ با بند انگشتان ۶۳ را بیان کرد)\*

- ۱- مفصل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت ابوطالب مسلمان بودن خود را به حساب ابجد اعلام کرد و آن را هم (نه به زبان بلکه با) بستن انگشت کوچک (انگشت پنجم) و انگشت پهلوی آن را، و انگشت میانه و این سه انگشت را خمیده ساخت و با این عمل از یک تا سه را نشان داد، و با رها ساختن انگشت شهادت سر شصت را بر باطن بند دوم انگشت شهادت نهاده (مانند تیراندازها) و عدد شصت را آشکار ساخت.
- آری مثل ابوطالب همچون اصحاب کهف می باشد که ایمان خود را پنهان داشتند، و نمایش به بت پرستی دادند، و خدا هم دوبار به ایشان پاداش عطا فرمود.
- ۲- محمد بن احمد داودی گوید: پدرم گفت من نزد ابوالقاسم حسین بن روح - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - بودم، مردی از او پرسید: مفهوم این سخن عباس به پیغمبر

قد أسلم بحساب الجمل - وعقد بيده ثلاثة وستين - ٢٠ فقال : عنى بذلك «إله أحد جواد» وتفسير ذلك أن الألف واحد ، واللام ثلاثون ، والهاء خمسة ، والألف واحد ، والحاء ثمانية ، والدال أربعة ، والجيم ثلاثة ، والواو ستة ، والألف واحد ، والدال أربعة ، فذلك ثلاثة وستون .

## «باب»

### «(معنى الزاهد فى الدنيا)»

۱ - حدثنا محمد بن القاسم المفسر الجرجاني - رضي الله عنه - قال : حدثنا أحمد ابن الحسن الحسيني ، عن الحسن بن علي التمار [ي] ، عن أبيه ، عن محمد بن علي ، عن

خدا ﷻ كه گفت: «عموی ابو طالب به حساب ابجد به عدد ۶۳ اسلام آورد» چیست؟ پاسخ داد: منظور از ۶۳، این جمله است (إله أحد جواد = خدای یکتای عطا بخش) و توضیح آن بدینگونه است به حساب ابجد «الف» يك، و «لام» سي، و «ها» پنج، و «ألف» يك، و «حا» هشت، و «دال» چهار، و «جیم» سه، و «واو» شش، و «الف» يك، و «دال» چهار جمعاً می شود «شصت و سه».

شرح: «اسلام آوردن حضرت ابوطالب از جمله مسائل مسلم و واضح است و از دیر باز علمای شیعه و سنی در این باره کتابهای مستقلى نوشته اند، و از ائمه معصومین علیهم السلام روایات زیادی رسیده که مرحوم علامه امینی ۴۰ حدیث آن را در الغدير ج ۷ از صفحه ۳۹۵ به بعد آورده غیر از آنچه از طریق اهل سنت نقل نموده است».

### \* (باب ۳۲۱ - معنی زاهد در دنیا) \*

۱- حسن بن علی ناصری از پدرش از امام نهم و آنحضرت از پدرش حضرت رضا و آنحضرت از پدر بزرگوارش امام کاظم علیهم السلام روایت کرده که از



أَيُّهُ الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : سَأَلَ الصَّادِقُ عليه السلام عَنْ الزَّاهِدِ فِي الدُّنْيَا، قَالَ : الَّذِي يَتْرُكُ حَلَالَهَا مَخَافَةَ حِسَابِهِ وَيَتْرُكُ حَرَامَهَا مَخَافَةَ عِقَابِهِ .

## «باب»

### \*(معنى الموت)\*

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْجَرَحَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسِينِيُّ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاصِرِ [ي] ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام : صِفْ لَنَا الْمَوْتَ ، فَقَالَ : لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْلَبِ رِيحٍ بِشَمِّهِ فَيَنْفُخُ لِبَيْتِهِ ، وَيَنْقَطِعُ النَّعْبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ ، وَ لِلْكَافِرِ كَلْسُ الْأَفَاعِي وَلِدَغُ الْعَقَارِبِ لَوْ أَنَّكَ قِيلَ : فَإِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرِ



امام صادق عليه السلام پرسیدند: زاهد مرد چیست؟ فرمود: شخصی است که از حلال دنیا به خاطر بیم از حسابش بترسد و از کفر دست بردارد.

### \*(باب ۳۲۲ - معنی مرگ)\*

۱- امام هشتم عليه السلام از پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده: مردی به امام صادق عليه السلام عرض کرد صفت مرگ را برایم بیان کن! فرمود: برای مؤمن در هنگام مرگ همانند آن است که خوشبوترین بوها را استشمام کند؛ و از بوی خوش آن خواب آلوده و سرمست گردد و هرگونه رنج و دردی از او برطرف شود، ولی برای کافر مانند آنست که به گزش ازدها، و کژدمها یا سخت‌تر از آنها دچار گردیده باشد! یکی از حاضران عرض کرد: ما شنیده‌ایم گروهی می‌گویند: مرگ برای کافر دشوارتر از بُرش با آره، و چیدن باقیچی، و کوبیده شدن با سنگها، و به حرکت آوردن سنگهای آسیاست بر حذقه چشمها. فرمود: آری بعضی کافران و تباهکاران، وضعشان چنان است، مگر

بالمناشیر و قرض بالمقارض و رضح بالأحجار و تدوير قطب الأرحية في الأحداق . قال :  
فهو كذلك هو على بعض الكافرين و الفاجرين . ألا ترون منهم من يماين تلك الشدائد  
فذاكم الذي هو أشد من هذا إلا من عذاب الآخرة فهذا أشد من عذاب الدنيا . قيل :  
فما بالنار كافر آيسهل عليه النزع فينطفئ و هو يتحدث و يضحك و يتكلم و في المؤمنين  
أيضاً من يكون كذلك و في المؤمنين و الكافرين من خامس عند سكرات الموت هذه الشدائد ؟  
قال : ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو عاجل ثوابه و ما كان من شديدة فتمحيصه من  
ذنوبه ليرد الآخرة نصيباً نطقاً مستحقاً لثواب الأبد لا مالم له دونه ، و ما كان من سهولة  
هناك على الكافر فليوفى أجر حسناته في الدنيا ليرد الآخرة وليس له إلا ما يوجب عليه

نمی بینید بعضی از آنها در همین زندگی مانند آن سختی ها به سرشان می آید، پس  
این شدائیدی که در حال مرگ احساس می کنند از آنجهت سخت تر است که  
شده ایست از عذاب آخرت بدین جهت از عذاب دنیا مشکل تر است. شخصی  
عرضه داشت: سبب چیست کافری را می نگریم که می داند آسانی جان می دهد، و از دنیا  
می رود و در حالی که سخن می گوید و می خندد، و حاضران را به سخن گفتن  
سرگرم می نماید، و همین ماجرای را از بعضی مؤمنان نیز می بینم، و گاهی در  
میان مؤمنان و کافران هستند اشخاصی که به سختی جان می دهند و لحظات جان  
دادن را به سختی هر چه تمامتر سپری می سازند. فرمود: آن مؤمنی که به آسانی  
جان تسلیم می نماید برای آنستکه خداوند هر چه سریعتر او را به پاداش آن سرای  
نائل می گرداند، و آن مؤمنی که سكرات مرگ را به دشواری پشت سر می گذارد،  
بدان جهت است که جبران گناهانی که در دنیا مرتکب شده بنماید، تا پاک و پاکیزه  
به آنجهان وارد گردد، و بدون هیچ مانعی مستحق پاداش ابدی گردد.

و آن کافری که به آسانی جان می دهد، به پاداش کارهای خیری است که  
در دنیا انجام داده تا آنگاه که از دنیا برود او را پاداشی نباشد و برای وی عملی  
باقی نماند مگر آنچه موجب عقاب است، و آن کافری که با سختی، سكرات

الْعَذَابَ وَمَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ ابْتِدَاءُ عَذَابِ اللَّهِ لَهُ بَعْدُ نِفَادٌ حَسَنَاتِهِ ذَلِكَ مِنْ بَأْنِ اللَّهِ عَدْلٌ لَا يَجُورُ .

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَقْشَرُ الْجَرَجَانِيُّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاصِرِ [ي] ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَفِّ لَنَا الْمَوْتَ . فَقَالَ : عَلَى الْخَيْرِ سَقَطْتُمْ ، هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرُدُّ عَلَيْهِ : إِمَّا بِشَارَةٍ بِنُعِيمٍ الْأَبَدِ ، وَ إِمَّا بِشَارَةٍ بِعَذَابِ الْأَبَدِ ، وَ إِمَّا تَحْزِينَ دُنْهُوِيلٍ وَ أَمْرٍ [م] مَبْهُمٌ لَا يَنْدَرِي مِنْ أَيْ الْفَرْقِ هُوَ ، فَأَمَّا وَلَيْسْنَا الْمَطِيعَ لَأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِنُعِيمِ الْأَبَدِ ، وَأَمَّا عَدُوُّنَا الْمُخَالَفُ عَلَيْنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِعَذَابِ الْأَبَدِ ، وَأَمَّا الْمَبْهُمُ أَمْرُهُ الَّذِي لَا يَنْدَرِي مَا جَالُهُ فَهُوَ الْمُؤْمِنُ الْمُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ لَا يَنْدَرِي مَا يُوَوَّلُ إِلَيْهِ حَالَهُ ، يَا أَيُّهَا الْخَيْرُ مَبْهُمٌ خَوْفًا ثُمَّ لَنْ يَسُوِيَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَعْدَائِنَا لَكِنْ

مرگ را می گذرانند؛ از همان لحظه نخست، عذاب و شکنجه او شروع می گردد، و چون خدا دادگر است، به هیچیک از افراد ستم نمی کند.

۲- امام حسین علیه السلام فرمود: شخصی به امیرالمؤمنین عرض کرد: مرگ را برایم وصف کن. حضرت فرمود: با مرد آگاهی روبرو شده اید، مرگ یکی از سه امری است که بر آدمی وارد می شود: یا نوید به نعمتهای جاودان است و یا خیری است به عذاب همیشگی؛ و یا اندوهگین نمودن و ترسانیدن است، و کار شخص «محتضر» مبهم می باشد، زیرا نمی داند جزو کدامیک از این سه گروه خواهد بود؛ اما انسانی که دوستدار و مطیع ما باشد، به نعمتهای جاودان نوید داده شده، و دشمنانی که با ما سر ستیز دارند، عذاب ابدی در پیش خواهند داشت و اما آنکس که وضعش معلوم نیست و نمی داند سرانجامش چه خواهد شد، مؤمنی است که به زیان خود زیاده روی نموده و مشخص نیست سرانجامش به کجا خواهد کشید، خبر مبهم و ترسناکی به او می رسد، ولی خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر

یخرجه من النار بشفاعتنا ، فاعملوا واطيعوا ، لا تشكّلوا ولا تستصغروا عقوبة الله عز وجل  
فان من المسرفين من لا ملحقه شفاعتنا الا بعد عذاب ثلاثمائة ألف سنة .

۳ - وسئل الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام ما الموت الذي جهلوه ؟ قال : أعظم  
سرور يرد على المؤمنين إذ نقلوا عن دار التكد إلى نعيم الأبد ، و أعظم ثبور يرد على  
الكافرين إذ نقلوا عن جنتهم إلى نار لا تنفد .

وقال علي بن الحسين عليه السلام : لما اشتد الأمر بالحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام  
نظر إليه من كان معه فإذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشتد الأمر تغيرت ألوانهم و ارتعدت  
فرائصهم و وجبت قلوبهم و كان الحسين عليه السلام و بعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم  
و تهدى جوارحهم و تسكن نفوسهم ، فقال بعضهم لبعض : انظروا لا يبالى بالموت ! فقال

نخواهد کرد، و به شفاعت ما او را از جهنم بیرون می آورد، پس کار نیک انجام  
دهید و از خدا اطاعت کنید. مطمئن نباشید و سزای گناه را از طرف خدا ناپسند  
مشمارید زیرا شفاعت شامل حال «مسیرفین» نخواهد شد، مگر بعد از سیصد هزار  
سال.

۳- و از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسیده شد: چه مرگی است که مردم آن را  
نمی شناسند فرمود: یا بزرگترین شادمانی است که بر مؤمنین وارد می آید، زیرا از  
سرای رنج (دنیا) به نعمتهای جاودان آخرت منتقل می گردند، و یا بزرگترین  
هلاکتی است که بر کافران وارد می آید. زیرا از بهشت خودشان (دنیا) به عذاب و  
جهنمی منتقل می شوند که نه نابودی دارد و نه پایانی.

و حضرت زین العابدین - علی بن الحسین - علیهما السلام فرمود: (در  
روز عاشورا) آنگاه که کار بر امام حسین علیه السلام دشوار گردید، چون یاران  
آنحضرت نگاه بر چهره اش می افکندند، بروشنی محسوس بود، برخلاف دیگران  
که رنگ پریده و مضطرب گشته و دندانان شان می لرزد و طپش قلب شان بیشتر شده  
و تغییر کرده، ایشان و چند تن از خواص با چهره و رونی درخشان و بدنی کاملاً

لهم الحسين عليه السلام : صبراً بني الكرام ، فما الموت إلا قنطرة تعبر بكم عن البؤس والقصر ، إلى الجنان الواسعة والتعيم الدائمة فأبكم مكره أن ينتقل من سجن إلى قصر وما هو لأعدائكم إلا كمن ينتقل من قصر إلى سجن وعذاب . إن أبي حدثني عن رسول الله صلى الله عليه وآله أن الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر والموت جسر هؤلاء إلى جناتهم وجسر هؤلاء إلى جحيمهم ، ما كذبت ولا كذبت .

۴ - وقال محمد بن علي عليه السلام : قيل لعلي بن الحسين عليه السلام : ما الموت ؟ قال : للمؤمن كنز ثياب وسخة قملة ، و فاك قبود وأغلال ثقيلة ، والاستبدال بأفخر الثياب وأطيبها روائح وأوطىء المراكب ، و آس المنازل و للكافر كخلع ثياب فاخرة ، و النقل

آرام و دلی مطمئن (در صحنه) بودند، بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: بنگرید که آنان چگونه از مرگ نمی هراسند! آخر آن صحنه وحشتناک، امام حسین علیه السلام به ایشان می فرمود: پابرداری کنید! ای گرامی زادگان، مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و آسوب می گذراند، و به بهشت عظیم و نعمتهای جاودان می رساند، کدامیک از شما دوست ندارد، که از زندانی به قصر منتقل گردد. در حالیکه آن برای دشمنانتان همانند پلی است که آنها را از کاخ به زندان و شکنجه گاه می رساند. زیرا پدرم از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله برایم بازگو کرد: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت ایشان، و پل کافران به آتش سوزان دوزخ می باشد، نه این را بمن دروغ گفته اند و نه من دروغ می گویم.

۵ - و حضرت محمد بن علی عليهما السلام فرمود: شخصی به علی بن الحسین عليهما السلام عرض کرد: مرگ چیست؟ فرمود: برای مؤمن، مانند از تن در آوردن لباس چرکین و پر از شپش، و رهائی از قیدها و زنجیرهای گران و ملبس شدن به فاخرترین لباس و (بوئیدن) خوشبوترین بویها، و سوار شدن بر (رام ترین) مرکبها و مأوا گرفتن در مأنوس ترین منازل، و برای کافران مانند از تن بدرآوردن لباسهای فاخر و انتقال از منزلهای مأنوس و برتن کردن

عن منازل أنيسة ، والاستبدال بأوسع الثياب وأحسنها ، وأوحش المنازل و أعظم العذاب .  
 ۵- وقيل لمحمد بن علي عليه السلام : ما الموت ؟ قال : هو النوم الذي يأتيكم كل ليلة إلا أنه طويل مدته لا ينتبه منه إلا يوم القيامة ، فمن رأى في نومه من أصناف الفرح مالا يقادر قدره ومن أصناف الأهوال مالا يقادر قدره ؟ فكيف حال فرح في النوم ووجل فيه ؟ هذا هو الموت فاستعدوا له .

۶- حدثنا محمد بن القاسم المفسر ، قال : حدثنا أحمد بن الحسن الحسيني ، عن الحسن بن علي ، عن أبيه ، عن محمد بن علي ، عن أبيه عليه السلام قال : دخل موسى بن جعفر عليه السلام على رجل قد غرق في سكرات الموت وهو لا يجيب داعياً فقالوا له : يا ابن رسول الله وددنا لو عرفنا كيف الموت وكيف حال صاحبنا . فقال : الموت هو المصفاة يصفى المؤمنين من ذنوبهم فيكون آخر ألم يصيبهم كفارة آخر ذنوبهم عليهم ويصفى الكافرين من حسناتهم

چرکین ترین و زبرترین لباسها ، و رفیق به و خوشحال ترین منازل ، و (چشیدن) سخت ترین شکنجه هاست.

۵- از محمد بن علی علیهما السلام پرسیدند که : مرگ چیست ؟ فرمود : همان خوابی است که شب هنگام شما را فرا می گیرد ، با این تفاوت که مرگ مدتش طولانی تر است و شخص از آن بیدار نگردد ، مگر در روز قیامت ، وقتی انسان در خواب انواع شادمانی را ببیند که نتواند وصف کند ، و همچنین از اقسام ترس چیزهایی ببیند که قادر به توصیف حد آن نباشد ، پس آنحال شادی یا ترس در خواب چگونه است ؟ این است مرگ ، پس خود را برای آن مهیا سازید .

۶- امام حسن عسکری از نیای بزرگوار خود روایت نموده ، حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام به عیادت مردی رفتند که در امواج طوفانی و سخت (سکرات) مرگ غوطه ور بود ، و پاسخ آنکس را که صدایش می زد ، نمی داد . حاضران به حضرت عرض کردند : ای فرزند پیامبر خدا اگر ما را آگاه سازید که مرگ چه حالتی باشد ، خوشحال می شویم . اکنون وضع رفیق ما چگونه است ؟

فیکون آخر لذّة أوراحه تلحقهم ، وهو آخر ثواب حسنة تكون لهم و أمّا صاحبکم هذا فقد نخل من الذنوب نخلًا ، وصفي من الآثام تصفية ، وخلص حتى نقي كما ينقى الثوب من الوسخ ، واصلح لمعاشرتنا أهل البيت في دارنا دار الأبد .

۷- و بهذا الإسناد عن محمد بن علي عليه السلام قال : مرض رجل من أصحاب الرضا عليه السلام فعاده فقال : كيف تجدك ؟ قال : لقيت الموت بعدك - يريد مالفیه من شدّة مرضه - فقال : كيف لقيته ؟ قال : ألبأ شديداً ، فقال : مالفيته إنيما لقيت ما ينفرك به و يعرفك بعض حاله ، إنيما الناس رجلاًن : مستريح بالموت ، و مستراح به منه ، فجدد الإيمان

فرمود: مرگ وسیله تصفیه است، مؤمنان را از گناهانشان پاکیزه و خالص می گردانند، پس آخرین رنجی که به آنان برسد کفاره آخرین گناهی است که برگردنشان باقی مانده، و کافران را از حسناتشان تصفیه می نماید، و آخرین لذت یا آسودگی است که به آنان می رسد و آن آخرین پاداش نیکی است که به نفع انسان می باشد. اما این مؤمنان ~~بسیار گناه پاک شد و از کیفر آن خلاص گشت، و خالص شد همچون لباسی که از چرک پاک شود، و صلاحیت یافت که با ما~~ اهل بیت در سرای بهشت جاودانه معاشرت کنند.

۷- و بهمان سند قبل از حضرت محمد بن علی عليهما السلام (امام جواد) روایت شده که فرمود: مردی از یاران حضرت رضا عليه السلام بیمار شد حضرت به عیادت او رفت و به او فرمود: خود را چگونه می بینی یعنی حالت چگونه است؟ گفت: بعد از ورود شما مرگ را دیدار کردم - مقصودش شدّت یافتن بیماریش بود - حضرت فرمود: چگونه آن را یافتی؟ گفت: دردناک و بسیار سخت، فرمود: آن را ندیده ای بلکه فقط چیزی را دیده ای که تو را می ترساند، تو را به آن (یعنی بمرگ) و بعضی حالات آن را به تو می شناساند، مردم دو فسمند: یکی شخصی که با مرگ راحت می شود، و دیگری شخصی که با مرگش مردم از او آسوده می شوند، پس ایمان خودت را به خدا و ولایت تجدید بنما! تا طلب راحت کننده

بِالله و بالولاية تكن مستريحاً ففعل الرجل ذلك . و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة .

۸- و بهذا الإسناد ، عن علي بن محمد عليه السلام قال : قيل لمحمد بن علي بن موسى سلوات الله عليهم : ما بال هؤلاء المسلمين يكرهون الموت ؟ قال : لأنهم جهلوه فكرهوه ولو عرفوه وكانوا من أولياء الله عز وجل لأحبوه ولعلموا أن الآخرة خير لهم من الدنيا ، ثم قال عليه السلام : يا أبا عبد الله ما بال الصبي والمجنون يستمتع من الدواء المنقي لمبدته . والثاني للألم عنه ، قال : لجهلهم بنفع الدواء . قال : والذي بحث عمداً بالحق نبياً إن من استعداد للموت حق الاستعداد فهو أضع له من هذا الدواء لهذا الخصال ، أما إنهم لو عرفوا ما يؤدى إليه الموت من النعيم لاستدعوا أحبوه أشد ما يستدعي العاقل الحازم الدواء لدفع الآفات واجتلاب السلامة .

باشی یعنی مرگ را راحتی خود بینی و این حدیث را از امام جواد کرد.

۸- امام هادی عليه السلام فرمود: در حدیثی که از حضرت جواد عرض نمود: چرا این مسلمانها مرگ را دوست ندارند؟ فرمود: بدین جهت به آن مایل نیستند که آنرا نشاخته‌اند ولی اگر آن را بشناسند و از اولیاء خدا باشند، هر آینه آن را دوست خواهند داشت، و یقین دارند که آخرت برایشان بهتر از دنیا است، سپس فرمود: ای ابا عبدالله چرا کودک یا شخص دیوانه از خوردن داروئی که بدنش را از میکروبها پاک کرده و سلامت می‌نماید، سرباز می‌زند؟ گفت: زیرا آنها سود دارو را نمی‌دانند، فرمود: سوگند به آنکه محقق را به حق به پیامبری مبعوث کرد، آنکس که کاملاً مهتای مرگ بشود، برایش از داروئی که بیماری را درمان می‌نماید سودمندتر است. بدانید! اگر آگاه بودند که مرگ، آنان را به چه نعمت‌هایی می‌رساند، آن را می‌طلبیدند، و دوستی می‌داشتند بیشتر از آنکه يك انسان خردمند و هوشیار برای بدست آوردن تندرستی و دفع آسیب بدنش دارو طلب کند.



- ۹- وبهذا الاستناد، عن الحسن بن علي عليه السلام قال : دخل علي بن عبد الله عليه السلام علي مريض من أصحابه وهو يبكي ويجزع من الموت فقال له : يا عبد الله تخاف من الموت لأنك لا تعرفه ، أرايتك إذا انتسخت وتغذرت وتأذيت من كثرة القفر والومض عليك و أصابك قروح وجرب وعلمت أن الفسل في حمام يزبل ذلك كله أنا نريد أن تدخله فتفصل ذلك عنك أو ما تكره أن لا تدخله فيبقى ذلك عليك ؟ قال : بلى يا ابن رسول الله . قال : فذاك الموت هو ذلك الحمام وهو آخر ما بقي عليك من ممحيص ذنوبك وتنقيتك من سيئاتك فإذا أنت وردت عليه وجاوزته قد نجوت من كل فم وهم وأذى ، ووصلت إلى كل سرور وفرح ، فسكن الرجل واستسلم ونشط وغمض عين نفسه ومضى لسبيله .
- ۱۰- وسئل الحسن بن علي عليه السلام عن الموت ما هو ؟ فقال : هو التصديق بما

۹- بهمان سند از امام حسن عسکری عليه السلام روایت شده که فرمود: حضرت علی بن محمد الهادی عليهما السلام بر بالین یکی از اصحاب خود رفت که بیمار شده بود و از ترس مرگ گریه و سوسن می کرد، سپس به او فرمود: ای بنده خدا ترس تو از مرگ بدین سبب است که تو را از این دنیا جدا می کند و چرک و کثافت فرا گیرد، و از شدت کثافت و چرکی که بر تو است، آزرده شوی و به بیماریهای پوستی و دمل و گری مبتلا گردی، و بدانی که شستشو در گرمابه همه آنها را برطرف می کند، آیا به آنجا نمی روی تا خودت را از آن آلودگیها پاک کنی؟ یا اینکه (دوست داری) به گرمابه نروی تا آن کثافتها بر بدنت باقی بماند؟ عرض کرد: آری، ای فرزند پیامبر خدا (دوست دارم خود را پاک گردانم).

فرمود: پس مرگ نقش همان گرمابه را دارد و آن آخرین چیزی است که از غربال کردن گناهانت و پاکیزه ساختن تو برایت مانده، پس چون به آن رسیدی و از آن گذر کردی یقیناً از هر غصه و اندوه و آزاری رسته ای و به همه خوشیها و شادکامیها رسیده ای. بر اثر موعظه آنحضرت مرد آرام شد و تسلیم مرگ گردید و شادمانی کرد و چشم خود را بر دنیا بست و جان داد.

- ۱۰- از امام عسکری عليه السلام از مرگ پرسیدند ، فرمود: تصدیق به

لا يكون ، حدَّثني أبي ، عن أبيه ، عن جده ، عن الصادق عليه السلام قال : إن المؤمن إذا مات لم يكن ميتاً فإن الميت هو الكافر ، إن الله عز وجل يقول : « يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي » يعني المؤمن من الكافر والكافر من المؤمن

### ❦ (باب معنی الْمُحْبِطِي) ❦

۱ - حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال : حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري . عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن ابن رثاب ، عن محمد بن مسلم أو غيره ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : تَرَوْنَ جُؤا فإني مكائر بكم الأمم فدا في القيامة حتى أن السقط ليجي مُحْبِطِيّاً على باب الجنة فيقال له : ادخل الجنة . فيقول : لا ، حتى يدخل أبواي قبلي .

قال أبو عبيدة : المحبیطی - بغير همز - المتغضب المستبیطی ، للشيء ، والمحبیطی - بالهمز - العظيم البطن المنتفخ . قال : ومنه قول لمظيم البطن : « حبیطاً » و يقال : السقط والسقط . وقال أبو عبيد : يقال : سقط وسقط وسقط .

نشدنی است ، بعد از امام صادق علیه السلام نقل کرد که : مؤمن بمرگ نمی میرد ، و مرده ، کافر است ، خدا میفرماید « يخرج الحي من الميت و يخرج الميت من الحي » یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن می آورد.

### \* (باب ۳۲۳ - معنی محبیطی) \*

۱ - امام صادق علیه السلام از قول پیغمبر خدا ﷺ فرمود: زناشویی کنید، تا من در قیامت به زیاد بودن شما برملا دیگر افتخار کنم، تا به آن حد که جنین از رحم افتاده خشمگین بر درگاه بهشت می آید و به او گفته می شود: وارد بهشت شو! گوید: نمی روم تا آنکه پدر و مادرم قبل از من وارد شوند.

ابو عبیده گوید «مُحْبِطِي» بدون همزه - فرد خشمگین را گویند که در کاری گندی ورزد، و «محبیطی» باهمزه - شکم گنده ای است که باد کرده، گویند: به شکم گنده «حَبِطاً» گفته می شود، و «سَقَطُ» و «سَقَطُ» بفتح و کسر سین و «سَقَطُ» و «سَقَطُ» با خواندن قاف به صدای س - خوانده شده است.

### «باب»

«(معنی قولِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «حَفُوا الشَّوَارِبَ وَأَعْفُوا»)

«(اللَّحَى وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْمَجُوسِ)»

۱- حدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمَكِّيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ :  
 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخْعِيُّ ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ  
 ابْنِ يَزِيدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ غُرَابٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِي خَيْرُ الْجَعْفَارِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ  
 أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : حَفُوا الشَّوَارِبَ وَأَعْفُوا اللَّحَى  
 وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْمَجُوسِ .

قال الكسائي : قوله «تعفى» يعني توفّر وتكثر ، قال أبو عبيد : يقال فيه :  
 قد عفا الشعر وغيره إذا كثّر بمغفر عَفَا ، وقد عفّوه وأعفّيته لفتان إذا فعلت ذلك به  
 قال الله عز وجل : «حَتَّىٰ عَفْوُهُ» عَفْوُهُ ، ويقال في غير هذا الموضع : «قد عَفَى

\* (باب ۳۲۴ - معنی قولِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «حَفُوا الشَّوَارِبَ وَأَعْفُوا» و «لَا تَتَّبِعُوا بِالْمَجُوسِ»)

\* (و موی ریش را بلند کنید و خود را همانند گبرها نسازید!)

۱- علی بن غُرَاب گوید: بهترین شخصی که نامش جعفر است  
 - جعفر بن محمد - از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السلام برایم بازگو نمود که  
 پیامبر خدا (ص) فرمود: موی مَبِيل را کوتاه کنید و موی ریش‌ها را بگذارید بلند  
 شود و خود را شبیه گبرها نسازید!

کسائی گوید: فرمایش آنحضرت «تعفی» یعنی افزون کردن و انبوه  
 ساختن، ابو عبیده گوید: گفته شده است: «قد عفا الشَّعْرُ وَغَرَّةً» وقتی مو یا چیز  
 دیگری افزون گردد، که مضارعش «يعفُو» است و اسم فاعل آن «عاف» و قطعاً  
 «عَفْوَتُهُ» و «أَعْفَيْتُهُ» دو لغت هستند، هرگاه آن کار با او انجام گیرد، خداوند  
 فرموده: «حَتَّىٰ عَفْوُهُ» (تا وقتی که بسیار شدند - اعراف ۷: ۹۳) و در غیر این  
 موضع گفته می‌شود: «قد عَفَى الشَّيْءُ» وقتی چیزی کهنه و محو گردد، لبید گوید:

الشيء» إذا درس وانمحي، قال لبيد بن ربيعة العامري :

عَفَى الدِّيارُ مَحَلَّها فَمَقامُها \* بِمَعْنَى تَأَبَّدَ عَوْلُها فَرِجامُها

و معنی أيضاً إذا أتى الرجل الرجل يطلب إليه حاجة أو رفناً فقد عفا، وهو يعفوه وهو عاف، ومنه الحديث المرفوع «من أحيا أرضاً ميتة فهي له و ما أصابت العافية منها فهو له صدقة» والعافية ههنا كل طالب رزقاً من إنسان أودابة أو طائر أو غير ذلك، و جمع العافي «عفاة» وقال الأعشى :

تَطَوَّفُ العُفاةُ بِأَبوابِ \* كَطَوَّفِ النصارى ببيتِ الوثنِ

قال : والمعنى مثل العافي .

عَفَى الدِّيارُ مَحَلَّها فَمَقامُها بِمَعْنَى تَأَبَّدَ عَوْلُها فَرِجامُها

یعنی: محل زندگی آن نابود گردید، پس جایگزین شدن او در منی عاقبت موجب هلاکت او خواهد شد.

و «عفی» معنی دیگری نیز دارد و «عفی» است که مردی از دیگری حاجتی یا عطائی بخواهد، که ماضی آن «عفی» است و مضارعش «یَعْفُو» و اسم فاعلش «عاف» و از همین باب است در حدیثی که مرفوعاً رسیده: «شخصی که زمین مرده ای را احیا کند از آن او باشد و به هرچه در آن دست یابد، بر او صدقه باشد». و منظور از عافیت در اینجا فردی باشد که از انسان یا جاندار دیگر مانند چرنده و یا پرنده ای یا غیر آنها، طلب روزی کند. و جمع عافی «عفاة» است، اَعشى گفته:

تَطَوَّفُ العُفاةُ بِأَبوابِ \* كَطَوَّفِ النصارى ببيتِ الوثنِ

نیازمندان بدرگاه او می چرخند، همچون مسیحیان بر گرد بتخانه.

گویند: و «مُعَفًى» مانند «عافی» اسم فاعل است، به معنی دراز ریش و از سرگناه درگذرنده، می باشد.

## «باب»

### «(معنی السَّكَّةُ المَابُورَةُ والمُهْرَةُ المَأْمُورَةُ)»

۱ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ الْقُرَظِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكَوْنِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْأَحْمَرِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، قَالَ : حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : خَيْرُ الْمَالِ سِكَّةٌ مَابُورَةٌ وَمُهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ .

۲ - حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الدُّبَلِيُّ الْجَوْهَرِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَصَمُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَنْدِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو نَعَامَةَ الْعَدَوِيُّ ، عَنْ حَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ زُهَيْرٍ ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ هَبِيرَةَ ، عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : خَيْرُ الْمَالِ سِكَّةٌ مَابُورَةٌ أَوْ سِكَّةٌ مَأْمُورَةٌ .

قوله «سَكَّةٌ مَابُورَةٌ» بِالضَّمِّ الطَّرِيقَةُ الْمُسْتَقِيمَةُ الْمُسْتَوِيَّةُ الْمُسَطَّحَةُ مِنَ النَّخْلِ وَيُقَالُ : إِنَّمَا سُمِّيَتْ الْأَزْقَةُ سِكَّةً لِأَسْطَفَافِ الدُّوَرِ فِيهَا كَطَرِائِقِ النَّخْلِ ، هَذَا فِي اللَّفْظِ .

### \* (باب ۳۲۵ - معنی سکه مابوره و مهرة ماموره) \*

۱- ثابت بن دینار گوید: حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَام از پدر بزرگوار خود امام حسین و آنحضرت از پدرش علی عَلَيْهِ السَّلَام روایت نمود که پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بهترین ثروت، کارهای تولیدی مانند کشاورزی و شخم زدن زمین، و اسب کره آور می باشد.

۲- سويد بن هبیره گوید: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ارزنده ترین مال، اسب پرنده یا زراعت پر محصول است. در باره فرموده اش «سَكَّةٌ مَابُورَةٌ» گفته می شود: «سَكَّة» عبارت است از خیابانی که در دو سمت آن نخلهای بسیار بلند و راست صف کشیده اند، و کوچه کوچک از این جهت سَكَك (کوچه ها) نامیده شده که در دو طرف آن خانه ها ردیف شده اند، این معنی لغوی آن است.

وقد روي عن النبي ﷺ أنه قال: لا تسموا الطريق السكة فإنه لا سكة إلا سكة الجنة.

وَأَمَّا الْمَأْبُورَةُ، فهي التي قُلِّصَتْ. قال أبو عبيد: قُلِّصَتْ لِلوَاحِدَةِ خفيفة وللجمع بالثقل «قُلِّصَتْ». يقال: أبرت النخل أبرها أبراً وهي نخلة مأبورة ويقال: «استأبرت غيري» إذا سألته أن يَأْبِرَ لَكَ نَخْلَكَ وكذلك الزرع. والآبر: العامل، والمؤتبر: رب الزرع، والمأبور: الزرع والنخل الذي قُلِّصَ. وَأَمَّا «المهره المأبورة» فإنها الكثيرة النتاج، وفيها لغتان يخال: قد أمرها الله فهي مأبورة وأمرها - ممدودة - فهي مؤمرة. وقد قرأ بعضهم «أمرنا مترفيها» غير ممدودة. يكون هذا من الأمر، وروي عن الحسن

و از پیغمبر گرامی ﷺ روایت شده که فرمود: راه را «سکه» ننامید چون سکه‌ای (راهی) نباشد، جز سکه‌ها (راهها) در بهشت.

و «مأبوره» نخلی است که تلقیح شده باشد، و گرده نر بر آن افشانده‌اند، ابو عبیده گوید: برای مفرد «لقحت» بی تشدید و برای جمع «لقحت» با تشدید گفته می‌شود، گرده ریز را «آبر» گویند، چنانکه گفته می‌شود: «أبرت النخل أبرها أبراً» (گرده نری دادم و اصلاح نمودم درخت خرما را)، و «مأبوره» درخت خرمايست که گرده نر داده و اصلاح شده است، و وقتی کسی پرسد: می‌خواهی نخلت را گرده نری بدهم، و همچنین زراعت را، گفته می‌شود: «استأبرت غيري»، و «آبر» اسم فاعل است و گرد ریزنده را «آبر» و مالک زراعت را «موتبر» و کشت و درخت خرماني را که تلقیح شده «مأبور» گویند.

و اما «مهره مأبوره» حیوانی است که زاد و ولدش زیاد باشد، و در آن دو واژه است: یکی از «امر» که گفته می‌شود: «قَدْ أَمَرَهَا اللَّهُ فِيهِ مَأْمُورَةٌ» (خداوند به او دستور داد پس او فرمانبردار است)، و دیگری از «آمر و آمرها» بامدّ «فِيهِ مُمْرَةٌ» و بعضی «أَمَرْنَا مُتَرَفِيهَا» (بفرمائیم هوسرانان را - اسری ۱۷:۱۷) را بدون مدّ خوانده‌اند، این از «أمر» می‌باشد و از حسن روایت شده که چنین تفسیر نموده:

أَنَّهُ فُسِّرَ هَا فَقَالَ : أَمْرُنَاهُمْ بِالطَّاعَةِ فَصَوَّأ . وَقَدْ يَكُونُ « أَمْرُنَا » بِمَعْنَى أَكْثَرْنَا عَلَى قَوْلِهِ  
 « مَهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ » وَ« فَرَسٌ مَأْمُورَةٌ » وَمَنْ قَرَأَهَا « أَمْرُنَا » فَدَعَا فُلَيْسَ مَعْنَاهُ إِلَّا أَكْثَرْنَا وَ  
 مَنْ قَرَأَهَا مُشَدَّدَةً فَقَالَ : « أَمْرُنَا » فَهَذَا مِنَ التَّسْلِيطِ وَهَذَا فِي الْكَلَامِ : قَدْ أَمَرَ الْقَوْمَ بِأَمْرٍ  
 إِذَا كَثُرُوا وَهُوَ مِنْ قَوْلِهِ : « مَهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ »

## «باب»

### \*(مَعْنَى الْأَشْهُرِ الْمَعْلُومَاتِ الْحَجَّ)\*

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي مَرْحَمَةُ اللَّهِ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ الْمُثَنَّى ، عَنْ زُرَّارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ

« مَا أَنْهَا رَأَى أَمْرًا بِهَاطَا عَتِ نَمُودِيمَ أَنْهَا بِأَقْرَمَانِي كَرْدَنْدَ » وَجَهٌ بَسَا كَهَ « أَمْرُنَا » بِهِ  
 مَعْنَى فُزُونِ كَرْدِيمَ اسْتِ ، بِنَابِرِ قَوْلِ أَتَحَصَّنْتَ « مَهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ » وَ« فَرَسٌ مَأْمُورَةٌ » وَ  
 كَسَى كَهَ « أَمْرُنَا » رَأَى بِأَمَدٍ خَوَانَدَهَ « مَعْنَاهُ حَزْ » « بِيَادِ كَرْدِيمَ » نَمِي بَاشَدَ ، وَ إِنْ كَانَ  
 رَأَى بِأَتَشْدِيدِ « أَمْرُنَا » خَوَانَدَهَ بَاشَدَ ، إِنْ أَرَادَ مُسَلِّطُ كَرْدَنَ شَخْصِي اسْتِ بِرِ شَخْصٍ  
 دِيْكَرِ ، وَ دَرِ كَلَامِ عَرَبٍ كُفْتَهَ مِي شُودَ : « قَدْ أَمَرْنَا الْقَوْمَ بِأَمْرٍ » هَرِ گَاهَ زِيَادَ شُونَدَ ، وَ آَنَ  
 اَزْ قَوْلِشَ « مَهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ » كُفْتَهَ شُدَهَ اسْتِ .

\*(بَاب ۳۲۶ - مَعْنَى مَاهِیَانِی كَهَ بَرای حَجَّ تَمَتُّعِ نَعینِ كَرْدیده اسْتِ)\*

۱ - زُرَّارَهَ كَویدَ : حَضَرَتِ بِأَقْرَمَالُومِ عليه السلام دَرِ تَفْسِیرِ آیَةِ « الْحَجَّ أَشْهُرُ  
 مَعْلُومَاتُ » (زَمَانِ حَجَّ مَاهِیَا دَانَسْتَهَ شُدَهَ اسْتِ - بَقَرَه : ۱۹۶) فَرَمُودَ : سُؤَالَ ،  
 ذِیْقَمَدَهَ ، وَ ذِیْحِجَّهَ مِی بَاشَنْدَ . (هَرِ كَسِ كَهَ دَرِ اِبْنِ مَاهِیَا حَجَّ یَا عَمْرَهَ تَمَتُّعَ رَأَى بِرِ خُودِ  
 وَاجِبِ كُنَدَ ، وَ بَهَ قَصْدِ حَجَّ اَحْرَامِ بَنَدَدَ ، مِی تَوَانَدَ بَعْضِی اَزْ اَعْمَالِ حَجَّ ، چُونِ « ذَبْحِ  
 هَدًی » رَأَى اِنْجَامِ دَهَدَ ، وَ شَرَعِ مَطْهَرِ مَتَغَیْرِ نَمِی شُودَ ، وَ آیه رَدُّ اسْتِ بِرِ مَرْدَمِ  
 جَاهِلِیَّتِ كَهَ قَاتِلِ بَهَ « نَمِی » بُودَنْدَ ، وَ فَرَمُودَهَ اِمَامِ بِرِ خِلَافِ كُفْتَهَ كَسَانِی كَهَ قَاتِلِ  
 بُودَنْدَ : مَاهِیَا حَجَّ عِبَارَتَنْدَ اَزْ سُؤَالَ وَ ذِیْقَمَدَهَ وَ دَهَ رُوزَهَ نَخَسْتِ ذِیْحِجَّهَ مِی بَاشَدَ .

عَزَّوَجَلَّ: «الحجَّ أشهر معلومات» ، قال: شوال، و ذوالقیعدة، و ذوالحِجَّة . و فی حدیث آخر: و شهر مفرد للعمرة: رَجَب .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الرَفَتْ و الفسوق و الجدال ﴾

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي جميلة المفضل بن صالح، عن زيد الشحام، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرَفَتْ و الفسوق و الجدال. قال: أمّا الرَفَتْ فالجماع، و أمّا الفسوق فهو الكذب، ألا تسمع قول الله عزَّوَجَلَّ: «يا أيُّها الَّذِينَ آمَنُوا

و در حدیث دیگری است که ماه رَجَب برای عمرة مفردة می باشد (در تمام ماههای سال صحیح است و در این ماه مستحب).

### \* (باب ۳۲۷ - معنی رَفَتْ و فسوق و جدال) \*

۱- زید شحام گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «رَفَتْ و فسوق و جدال» که در آیه «الحجَّ أشهر معلومات» از آنها نهی شده، چیست؟ فرمود: «رَفَتْ» (که بمعنی هرگونه انگیزه شهوت جنسی است در اینجا بمعنی) جماع و آمیزش جنسی است. و «فسوق» (که در اینجا بمعنی بیرون رفتن از حدود حق و مسئولیت آن است) دروغ گوئی است، مگر نشیده‌ای که خدا فرموده: «يا أيُّها الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِإِ فِتْنَةٍ أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» (ای مؤمنین اگر مرد بدکاری خبری را برای شما آورد، در مورد آن جستجو نمائید، تا مبادا قومی را بنادانی آسیب رسانید - حجرات ۶: ۴۹).

و «جدال» (که به معنی درگیری و ستیزه در گفتگو برای تحمیل نظر است) گفتار آدمی است که مرتب می گوید: نه بخدا قسم، و آری بخدا سوگند، و دشنام دادن مردی است دیگری را (این سه پدیده، نمودار مبداها و انگیزه‌های



إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ ؟ وَالْجِدَالُ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ : لَا وَاللَّهِ ، وَبَلَى وَاللَّهِ ، وَسَيَابِ الرَّجُلِ الرَّجُلُ الرَّجُلُ .

## «باب»

«(معنی ما اشترط الله عزوجل على الناس في الحج و ما شرط لهم)»

۱- حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَامِرٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَشْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ فِي الْحَجِّ : إِنْ أَشْرَطَ عَلَى النَّاسِ شَرْطًا وَشَرَطَ لَهُمْ شَرْطًا فَمَنْ دَفَى وَتَقَى اللَّهَ ، قُلْتُ : مَا الَّذِي اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ وَمَا الَّذِي شَرَطَ لَهُمْ ؟ فَقَالَ : أَمَّا الَّذِي اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ فَأَنَّهُ قَالَ : « فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَتْ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ » وَأَمَّا الَّذِي شَرَطَ لَهُمْ قَالَ : « فَمَنْ تَعَجَّلَ

پست شهوت و غضب و برترنی جوئی است و منشأ هبوط آدمی است که در محیط حج باید ترك شود تا راه صیغه گشوده گردد.

\* (باب ۳۲۸ - آنچه خدا در حج بر مردم لازم گردانیده) \*

\* (و آنچه را برای آنان بعهده گرفته است) \*

۱- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در مورد حج فرموده: خداوند شرطی را بر مردم لازم نکرده، و پاداش هم برای ایشان تعهد نموده، پس هر کس که به آن شرط عمل کند، خداوند هم به تعهدش وفا خواهد نمود، عرض کردم: شرطی که خدا بر ایشان نموده چیست؟ و چه پاداشی بعهده گرفته است؟

فرمود: آنچه شرط کرده که بر عهده آنان است این است که فرموده: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ» «فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَتْ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (پس آدمی که در آنها خود را به حج ملزوم نماید نباید آمیزش «بازنان» نماید و نباید دروغ بگوید، و نباید نافرمانی کند و مستیز نماید و ناسزا گوید، در حج - بقره ۱۹۶:۲).

و اما آنچه شرط کرده بر ایشان، در دنباله همین آیات فرموده: «فَمَنْ تَعَجَّلَ

فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى « قال : يرجع ولا ذنب له . قلت : أَرَأَيْتَ مَنْ ابْتَلِيَ بِالْجَمَاعِ مَا عَلَيْهِ ؟ قال : عَلَيْهِ بَذَنَةٌ وَإِنْ كَانَتْ الْمَرْأَةُ أَعَانَتْ بِشَهْوَةٍ مَعَ شَهْوَةِ الرَّجُلِ فَعَلِيهِمَا بَذَنَتَانِ يَنْحِرَانِهِمَا وَإِنْ كَانِ اسْتَكْرَهَا وَلَيْسَ بِهِوَ مِنْهَا فَلَيْسَ عَلَيْهَا شَيْءٌ وَيُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا حَتَّى يَنْفِرَ النَّاسُ وَحَتَّى يَرْجِعَا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَصَابَا فِيهِ مَا أَصَابَا . قلت : أَرَأَيْتَ إِنْ أَخَذْنَا فِي غَيْرِ ذَلِكَ الطَّرِيقِ إِلَى أَرْضٍ أُخْرَى أَيْجْتَمَعَانِ ؟ قال : نَعَمْ . قلت : أَرَأَيْتَ إِنْ ابْتَلِيَ بِالْفُسُوقِ ؟ فَأَعْظَمَ ذَلِكَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ حُدًّا ؟ قال : يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَبِلَبْسِي ، قلت : أَرَأَيْتَ إِنْ ابْتَلِيَ بِالْجِدَالِ ؟ قال : فَإِذَا جَادَلَ فَوْقَ مَرْتِنٍ فَعَلَى الْمَصِيبِ دَمٌ يَهْرِقُهُ [دَم] شَاةٌ ،

فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى « (و شخصی که در دو روز شتاب نماید گناهی بر او نیست و شخصی که تأخیر نماید گناهی نکرده برای افرادی که با تقوی باشند - بقره: ۲۰۲).

شرح: منظور از دو روز اینست که اگر حاجبان در روز ۱۲ ذی حجه بعد از «رمی جمار» بعد از ظهر و پیش از غروب بسوی مکه حرکت نمایند، گناهی بر آنان نیست، و منظور از جمله «و مَنْ تَأَخَّرَ» این است که اگر این کار را در روز سیزدهم بعد از «رمی جمرات» انجام دهد نیز گناهی بر آنان نخواهد بود.

گفتم: شخصی که جماع نموده می فرماید چکار باید بکند؟ فرمود: بدنه ای (شتر قربانی) بر او لازم است، و اگر زن با شهوت خود به شهوت مرد کمک کرده، پس بر آنها دو بدنه لازم است که نحر کنند، ولی اگر زن میل بجماع نداشته چیزی بر او نیست و میان زن و مرد جدائی انداخته می شود تا مردم کوچ نمایند، و برسند به مکانی که در آنجا مرتکب آن عمل شده اند. گفتم: آیا اگر از راه دیگری رفتند، نظر مبارکشان چیست؟ می توانند با هم بروند؟ فرمود: آری. عرض کردم: نظر شما در باره «فسوق» چه می باشد؟ با آنکه از آن بزرگتر است، چرا حدی برایش قرار داده نشده است؟ فرمود: از خدا آموزش بخواهد و «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ...» بگوید، عرض کردم: آیا نظر شما در باره کسی که مبتلا بجذال

وعلى المصطفى دم يهرقه [دم] بقره .

### «باب»

\*(معنى الحج الأكبر و الحج الأصغر)\*

۱ - أمي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن صفوان بن يحيى ، عن ذريح المحاربي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الحج الأكبر يوم النحر .

۲ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أيوب بن نوح ، عن صفوان بن يحيى ، عن معاوية بن عمار ، قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن يوم الحج الأكبر قال : هو يوم النحر ، والأصغر العترة .

۳ - أمي - رحمه الله - قال : حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن عبدالله ابن المنيرة ، عن عبدالله بن سنابل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الحج الأكبر يوم الأضحية . حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن محمد بن عيسى بن عبيد ، عن النضر بن سويد ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام مثل ذلك .

شود، چیست؟ فرمود: هرگاه بیش از دو بار جدال کرد، بر آن جدال صواب، گوسفندی بکشد، و بر جدلی که خطا بود، گاوی بکشد.

\*(باب ۳۲۹ - معنى حج اكبر و حج اصغر)\*

۱- ذريح محاربي گوید: امام صادق فرمود: «حج اکبر» روز نحر (دهم ذیحجه) است (که معظم افعال حج چون طواف و نحر و حلق و رمی در اوست).

۲- معاوية بن عمار گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حج اکبر چه روزی است؟ فرمود: «حج اکبر» روز عید نحر و «حج اصغر» عمره (مفرده) می باشد.

۳- عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «حج اکبر» روز عید قربان است. و این حدیث به سند دیگر هم از همین راوی نقل شده است.

۴- أبي - رحمه الله - قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الجعفي ، عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علي ، عن الحسين ، عن حماد بن عيسى ، عن شعيب ، عن أبي بصير ، والنضر ، عن ابن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الحج الأكبر يوم الأضحي .

۵- حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن القاسم بن محمد الإصبهاني ، عن سليمان بن داود المنقري ، قال : حدثنا فضيل بن عباس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألت عن الحج الأكبر ، فقال : أعندك فيه شيء ؟ قلت : نعم ، كان ابن عباس يقول : الحج الأكبر يوم عرفة يعني أنه من أدرك يوم عرفة إلى طلوع الفجر من يوم النحر فقد أدرك الحج و من فاتته ذلك فاتته الحج فجعل ليلة عرفة لما قبلها ولما بعدها ، والدليل على ذلك أنه من أدرك ليلة النحر إلى طلوع الفجر فقد أدرك الحج و أجزاء منه من عرفة . فقال أبو عبدالله عليه السلام : قال أمير المؤمنين عليه السلام : الحج الأكبر يوم النحر واحتج بقول الله عز وجل : « فَبُيْعُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ » فهي عشرون من

۴- (همانند حدیث سوم است)

۵- فضیل بن عیاض گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «حج اکبر» چه روزی است؟ فرمود: مگر در باره آن تردیدی است؟ عرض کردم: آری، ابن عباس می گوید: «حج اکبر» روز عرفة (نهم ذیحجه) است یعنی کسی که روز عرفة را تا طلوع فجر از روز نحر (دهم ذیحجه) درک نماید حجش درست است. و هرکس که این برقه از زمان را از دست بدهد، حجش فوت شده، پس او شب عرفة را متعلق به ما قبل و ما بعدش قرار داده، و دلیل بر آن اینست: شخصی که شب نحر را تا طلوع فجر درک نموده، حج را دریافته و از عرفة کفایت نموده. امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «حج اکبر» روز نحر است و بفرموده خدای عزوجل: «فَبُيْعُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» (ای مسلمین بمشركين بگوئید) شما آزاد هستید که فقط مدت چهار ماه در زمین گردش کنید (توبه: ۲). پس آن بیست روز از ذی الحجه (روز عید نحر که روز تبلیع است) و

ذی الحجة والمحرّم والصفر وشهر ربیع الأول وعشر من شهر ربیع الآخر ولو كان الحجّ الأكبر يوم عرفة لكان السجّ أربعة أشهر ويوماً واحتجّ بقول الله عزّ وجلّ: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» و كنت أنا الأذان في الناس - فقلت له: ما معنى هذه اللفظة «الحجّ الأكبر» فقال: إنما سُمّي الأكبر لأنّها كانت سنة حجّ فيها المسلمون والمشركون ولم يحجّ المشركون بعد تلك السنة.

## «باب»

### \*(معنى الأيام المعلومات والأيام المعدودات)\*

۱ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمه الله - قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

محرّم وصفر وماه ربیع الأول وسدس ربيع الثانی است، و اگر «حجّ اکبر» روز عرفه می بود، باید که در آن روز بجای آنکه سبکروز آزاد باشد و حضرت علی علیه السلام احتیاج فرمود: به قول خدای عزّ وجلّ: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» (و از طرف پروردگار و پیامبر او در روز حجّ اکبر «روز عید قربان» بمردم اعلان می شود - توبه ۳: ۹).

من همان شخصی هستم که در میان حُجاج این آذان، یعنی این اعلام را کردم. به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای این کلمه «حجّ اکبر» چیست؟ فرمود: چون در آن سال مسلمانان و مشرکین همگی حجّ بجای آوردند، و مشرکین در سالهای بعد از آن حجّ بجای آوردند، حجّ آن سال «حجّ اکبر» نامیده شد.

### \*(باب ۳۳۰ - معنی ایام معلوم و ایام معدود)\*

۱ - حماد بن عیسی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: علی علیه السلام در معنی قول خدای عزّ وجلّ «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» (و یا دکنند نام خدا را

سمعتهم يقول : قال علي عليه السلام في قول الله عز وجل : «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» .  
قال : أَيَّامُ الْعَشْرِ .

۲ - وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن الفضل ، عن أبي الصباح ،  
عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» قال :  
هي أَيَّامُ التَّشْرِيقِ .

۳ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن أحمد بن علي بن الصلت ، عن عبد الله بن  
الصلت ، عن يونس بن عبد الرحمن ، عن الفضل بن صالح ، عن زيد الشحام ، عن أبي عبد الله  
عليه السلام في قول الله عز وجل : «وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ» قال : المعلومات والمعدودات  
واحدة وهي أَيَّامُ التَّشْرِيقِ .



### \*(معنی المکاء و تصدیه)\*

۱ - حدثنا محمد بن الحسن بن محمد بن عمار عليه السلام قال : حدثنا الحسين بن  
الحسن بن أبان ، عن الحسين بن سعيد ، عن حماد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني

در روزهای دانسته شده - حج ۲۲: ۲۸) فرمود: ده روز اول (ذیحجه) است.

۲ - أبو الصباح از قول امام صادق عليه السلام در فرموده خدای عزوجل «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» فرمود: منظور ایام تشریق (روز عید نحر و سه روز بعد از عید قربان) است.

۳ - زید شحام گوید: امام صادق عليه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل «وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ» فرمود: معلومات و معدودات یکی هستند و منظور از هر دو ایام تشریق می باشد.

### \*(باب ۳۳۱ - معنی مکاء و تصدیه)\*

۱ - یمانی بایک واسطه از امام صادق عليه السلام روایت نموده که در معنی قول

ممن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل : « وما كان صلاتهم عند البيت إلا مكاءً وتصديّة » قال : التصغير والتصفيق .

## «باب»

### «(معنى الأذان من الله ورسوله)»

۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن فضالة بن أيوب ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي الجارود ، عن حكيم بن جبیر ، عن علي بن الحسين عليه السلام في قول الله عز وجل : « وأذان من الله ورسوله » قال : الأذان علي عليه السلام .

۲ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب ، عن علي بن أسباط ، عن سيف بن عميرة ، عن الحارث بن المغيرة بن النضر ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول الله عز وجل : « وأذان من الله ورسوله إلى النبي الأكرم » فقال : اسم نحلّه الله عز وجل علياً .

خداوند: «و ما كان صلاتهم عند البيت إلا مكاءً وتصديّة» (و نباشد نمازشان نزد آن خانه (کعبه) مگر سوت زدن و بانگی و دست بر دست کوفتنی - انفال ۳۶:۸) فرمود: سوت زدن و دست برهم کوفتن چندانکه صدا دهد.

\* (باب ۳۳۲ - معنی اذان از جانب خدا و پیامبر او) \*

۱- حکیم بن جبیر گوید: امام زین العابدین علیه السلام در معنی آیه شریفه «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» و اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش - توبه ۹: ۳۱) فرمود: منظور از اذان حضرت علی علیه السلام است.

۲- حارث نصری گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» را پرسیدم، فرمود: نامی است که خداوند از آسمان اختصاص به علی علیه السلام داده است، زیرا اوست که از جانب رسول خدا ﷺ

صلوات الله علیه من السماء لآته هو الذي أدى عن رسول الله ﷺ براءة وقد كان بعث بها مع أبي بكر أولاً فنزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال : يا محمد إن الله يقول لك : إنه لا يبلغ عنك إلا أمت أو رجل منك فبعث رسول الله ﷺ عند ذلك علياً عليه السلام فلاحق أبا بكر وأخذ الصحيفة من يده ومضى بها إلى مكة فسماء الله تعالى أذاناً من الله ، إنه اسم نحلته الله من السماء لعلي عليه السلام .

## ﴿ باب ﴾

«(معنی الشاهد والمشهود ومعنی اليوم المجموع له الناس)»

۱- أبي - رحمه الله - قال : حدثنا أحمد بن إدريس ، عن محمد بن أحمد بن يحيى ؛ وعبد ابن علي بن محبوب ، عن محمد بن عيسى بن عبيد ، عن صفوان بن يحيى ، عن إسماعيل بن جابر عن رجاله ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله عز وجل : «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ

بیزاری از مشرکین را اعلام کرد، **تفسير** تحت آن را به ابوبکر داده بود، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد خدا بتر می فرماید: «خودت یا مردی که از خودت باشد و دیگری حق ابلاغ آت را از جانب تو ندارد» بعد از آن فرمان بود که پیغمبر علی را فرستاد، و او به ابوبکر رسید، و صحیفه را از دستش گرفت و برد، و به دیوار کعبه نصب نمود، از این جهت خداوند او را اذان نامید، همانا آن نامی است که خداوند از آسمان اختصاص به علی علیه السلام داده است.

\*(باب ۳۳۳-معنی «شاهد و مشهود» و معنی روزی که مردم در آن قواهم گردند)\*

۱- اسماعیل بن جابر از راویان خود از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت در تفسیر قول خدای عزوجل «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ» (روز قیامت روزی است که همه مخلوق را در آن جمع کنند، و آن روزیست که حاضر گردانیده شده، در آن اهل آسمان و زمین - هود ۱۱: ۱۰۳).

فرمود: «المشهود» روز عرّفه، و روزی که همه خلایق در آنروز جمع



مشهود - قال : المشهود يوم عرفة والمجموع له الناس يوم القيامة .

۲ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال : حدثني محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن فضال ، عن أبي جميلة ، عن محمد بن علي الحلبي ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله عز وجل : « وشاهد و مشهود » قال : الشاهد يوم الجمعة ، والمشهود يوم عرفة .

۳ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن يحيى المصلي ، عن أحمد بن محمد ، عن موسى بن القاسم ، عن محمد بن أبي عمير ، عن أبيان بن عثمان ، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال : الشاهد يوم الجمعة و المشهود يوم عرفة و الموعود يوم القيامة .

۴ - حدثنا محمد بن الحسن ، قال : حدثنا الحسين بن الحسن بن أبيان ، عن الحسين بن سعيد ، عن صفوان ، عن يعقوب بن شعيب ، قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « وشاهد و مشهود » قال : الشاهد يوم عرفة .

۵ - وبهذا الإسناد ، عن محمد بن الحسن بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن محمد بن هاشم ، عن روى عن أبي جعفر عليه السلام قال : سأله الأبرش الكلبي عن قول الله عز وجل : « وشاهد و مشهود »

شده اند، یعنی روز قیامت است.

۲- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در توضیح فرموده خدای عز و جل «و شاهد و مشهود» (و سوگند به شاهد و مشهود - بروج ۸۵: ۳) فرمود: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفة است.

۳- عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: «شاهد» روز جمعه «مشهود» روز عرفة، و «موعود» روز قیامت می باشد.

۴- یعقوب بن شعیب گوید: حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه «و شاهد و مشهود» فرمود: «شاهد» روز عرفة است.

۵- محمد بن هاشم از قول شخصی روایت نموده است که گفت: أبرش

و مشهود « فقال أبو جعفر عليه السلام : ما قبل لك ؟ فقال : قالوا : الشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم عرفة ، فقال أبو جعفر عليه السلام : ليس كما قبل لك ، الشاهد يوم عرفة والمشهود يوم القيامة ؛ أما تقرأ القرآن ؟ قال الله عز وجل : « ذلك يومٌ مجموعٌ له الناسُ وذلك يومٌ مشهودٌ » .

۶ - وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن فضالة ، عن أیان ، عن أبي الجارود عن أحمد بن محمد عليهما السلام في قول الله عز وجل : « وشاهد ومشهود » قال : الشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم عرفة والموعود يوم القيامة .

۷ - أبي مرجم الله - قال : حدثنا أحمد بن إدريس ، عن مهران بن موسى ، عن الحسن ابن موسى الخشاب ، عن علي بن حسان ، عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي مولى أبي جعفر محمد بن علي ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « وشاهد ومشهود » قال : النبي صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام .

کلی از حضرت باقر علیه السلام معنی آیه شریفه «و شاهد و مشهود» را پرسید، حضرت به او فرمود: در این مورد چه چیز بتو گفته شده است؟ عرض کرد: گفته اند: «شاهد» روز جمعه است و «مشهود» روز عرفة. حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: آنطور که بتو گفته شده نیست، بلکه «شاهد» روز عرفة و «مشهود» روز قیامت است مگر قرآن نخوانده ای که خداوند عزوجل فرموده: «روز قیامت روزیست که همه مخلوق را در آنروز جمع کنند و آنروز است که حاضر گردانیده شده در آن اهل آسمان و زمین»؟.

۶- ابی الجارود از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در تفسیر قول خدای عزوجل «و شاهد و مشهود» فرمود: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفة و «موعود» روز قیامت است.

۷- عبدالرحمن هاشمی از حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «و شاهد و مشهود» روایت کرده که فرمود: مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام است.

## ﴿باب﴾

### \*(معنی المكائمه و المكامه)\*

۱ - حدَّثَنَا عبد الواحد بن محمد بن عبسوس النيسابوري العطار - رضي الله عنه - قال : حدَّثَنَا علي بن محمد بن قتيبة ، عن حمدان بن سليمان النيسابوري ، عن هشام بن أحمد اليربوعي ، عن عبد الله بن الفضل ، عن أبيه ، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام ، عن جابر بن عبد الله الأنصاري ، قال : نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن المكائمه والمكائمه ، فالمكائمه أن يُلثِم الرجل الرجل ، والمكائمه أن يضامه ولا يكون بينهما ثوب من غير ضرورة .

## ﴿باب﴾

### \*(معنی البعال)\*

۱ - حدَّثَنَا علي بن عبد الله بن الوراق ، قال : حدَّثَنَا أبو الحسن محمد بن جعفر

شرح : «مشهود» بـ ش ه و د «بشاهد» و «مشهود» مشاهده شده می باشد، و چون عطف به «يوم الموعد» شده اند، به روز معینی تأویل گشته اند و مفسرین قریب به ده احتمال در آن داده اند.

### \* (باب ۳۳۲ - معنی مكائمه و مكامه)\*

۱ - حضرت باقر العلوم عليه السلام به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله نهی فرمود از «مُكَاعِمَه و مُكَامَه» «مكاعمه» بوسیدن دو مرد است لبهای یکدیگر را، و «مكاعمه» آنستکه دو مرد در يك بستر برهته بخوابند و با لباسی میان آندو فاصله نباشد بدون اینکه ضرورتی باشد (دلیل موجهی داشته باشند).

### \* (باب ۳۳۵ - معنی بعال)\*

۱ - عمرو بن جُمیع گوید: امام صادق عليه السلام به نقل از پدر بزرگوارش فرمود:

الأسدي الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد، عن عمرو بن جُمَيْع، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بديل بن ورقاء الخزاعي على جمل أورق فأمره أن ينادي في الناس أيام منى ألا تصوموا هذه الأيام فإنها أيام أكل وشرب وبِعال، والبعال النكاح وملاعبة الرجل أهله.

## «باب»

### «معنی الإقعاء»

۱ - حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن عمرو بن جُمَيْع، قال أبو عبد الله عليه السلام: لا بأس بالإقعاء في الصلاة بين السجدين من الركعة الأولى والثانية وبين الركعة الثالثة والرابعة وإذا أجلسك الإمام في موضع يجب أن تقوم فيه فتجافي، ولا يجوز الإقعاء في موضع التشهدين إلا من علة لأن المقضي ليس بجالس إنما جلس بعضه على بعض،

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله بَدِيل بن وَرْقَاء خُزَاعِي را سوار بر شتر خاکستری رنگی فرستاد، و به او مأموریت داد تا در ایام منی، در میان مردم فریاد زند که: این ایام را روزه نگیرند، زیرا آنروزها، روز خوردن و آشامیدن و «بِعال» است، و «بِعال» زناشویی، و شوخی کردن مرد با همسرش می باشد.

### \* (باب ۳۳۶ - معنی الإقعاء) \*

۱- عمرو بن جُمَيْع گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: اشکالی نیست در «اقعاء» (گذاشتن نشیمنگاه بر زمین، چنانکه هر دو ساق او پنهان باشد، دو طرف دبر بر دو پاشنه نهادن در میان دو سجده هنگام ادای نماز) و میان رکعت اول و دوم و میان رکعت سوم و چهارم، و هرگاه امام جماعت تو را در جایی که واجب است بایستی، نشاند، پس «تجافی» (یعنی انگشتان دست و سینه پا را بر زمین گذار، و زانوهای را بلند) بنما، و جایز نیست «اقعاء» در موقع دو تشهد، مگر از



۱- حلبی از امام صادق (ع) روایت نموده: که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پیغمبر خدا (ص) مرا نهی کرد- و نمی گویم شما را نهی نمود- از بدست کردن انگشتر طلا، و از پوشیدن لباس قسی، و از زین پوشهای ارغوانی قرمز رنگ، و از لحافها و روپوشهای بسیار سرخ، و از خواندن قرآن در حال رکوع.

حمزة بن محمد گوید: «الْقِسی» لباسی بود که از مصر آورده می شد و در یافت آن ابریشم به کار رفته بود و اصحاب حدیث گویند «قِسی» یکسر قاف و مردم مصر می گوید: لباس قِسی منسوب است به سرزمینهای بنام (قِسی). قاسم بن سلام آن را چنین یاد کرده و گفته است من آن را دیده ام و اصحعی آن را تعریف نکرده است.

## «باب»

### «(معنی الشَّجَّةُ)»

۱ - حدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جَمِيعٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: «إِنَّ رَحِمَ الْأُتَمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَتَتَعَلَّقُ بِالْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتَتَعَلَّقُ بِهَا أَرْحَامُ الْمُؤْمِنِينَ تَقُولُ: يَا رَبِّ صَلِّ مِنْ رَحْلِنَا وَاقْطَعْ مِنْ قَطْعِنَا». قَالَ: وَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «أَنَا الرَّحْمَنُ وَأَنْتَ الرَّحِمُ شَقَقْتُ اسْمَكَ مِنْ اسْمِي فَمَنْ وَصَلَكَ وَصَلَنِي وَ مَنْ قَطَعَكَ قَطَعَنِي». وَلِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الرَّحِمُ شَجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الزَّنجانيُّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ سَلَامٍ يَقُولُ فِي مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «الرَّحِمُ

### «(معنی الشَّجَّةُ)»

۱- عمرو بن جمیع گوید: من با چند تن از یاران امام صادق (ع) در محضر مقدسش بودیم شنیدم می فرمود: رشته خویشی امامان خاندان محمد (ص) روز قیامت به عرش آویزد، و رشته خویشها؛ مؤمنین هم به آن در آویزند و گویند: پروردگارا پیوند به آدمی که به ما پیوندد، و جدا شو، از شخصی که از ما جدا گردد. فرمود: و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «(رحمن) هستم و تو «رحم» نامت را از نام خودم باز گرفتم پس بهر کس به تو پیوندد به او خواهم پیوست و از هر که از تو ببرد خواهم برید، و بهمان جهت پیغمبر خدا ﷺ فرموده: «(رحم شجته) (خویشاوندی در هم پیوسته) پیوندی است از طرف خدای عزوجل».

ابوالحسن محمد بن هارون زنجانی در نامه ای که برایم نوشته بود خبر داد که حدیث کرد ما را علی بن عبدالعزیز گوید: شنیدم قاسم بن سلام در معنی فرمایش پیغمبر ﷺ «الرَّحِمُ شَجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» می گفت مفهومش این است که

شَجَنَة من الله عز وجل : یعنی آنکه قرابه مشبکه کشتبازک العروق . و قول القائل : «الحديث ذو شجون» إنما هو تمسك بعضه ببعض . و قال بعض أهل العلم : يقال : «شَجَرٌ مُتَشَجِّنٌ» إذا التفت بعضه ببعض . و قال : شَجَنَة و شَجَنَة و الشَّجَن كالْفُصْن يكون من الشجرة و قد قال النبي ﷺ : «إن فاطمة شجنة مني يؤذيني ما آذاها ويسرني ما يسرها صلوات الله عليها .

۲- حدَّثنا بذلك أحمد بن الحسن القطان : قال : حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي مولى بني هاشم ، قال : أخبرنا المنذر بن محمد قراءة ، قال حدَّثنا جعفر بن سليمان التميمي قال : حدَّثنا إسماعيل بن مهران ، عن عباية ، عن ابن عباس ، عن النبي ﷺ [أنه] قال : «إن فاطمة شجنة مني يؤذيني ما آذاها ويسرني ما يسرها ، وإن الله تبارك وتعالى ليغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها صلوات الله عليها .

خویشاوندی درهم پیوسته شده مانند پیوستن ریشه های درخت، و معنی این گفته «الحديث ذو شجون» حدیث انوار و اغراض و فنون و بیج در پیج و دارای فنون و شعبه هاست. این است که بعضی به بعض دیگر چنگ انداختند و یکی از دانشمندان گفته است: اینکه گویند درخت متشجن، وقتی بعضی شاخه های آن به بعضی دیگر درهم پیچیده گردد، و گفته می شود: «شَجَنَة و شَجَنَة و شَجَن» لفظاً و معنا مانند غُصْن، شاخه درخت است.

و پیغمبر اکرم ﷺ فرموده: «فاطمه از ریشه ای پیچیده بمن است، آزار می دهد مرا هر آنچه او را آزار می دهد، و خرسند می سازد مرا هر آنچه او را خرسند می سازد.

۲- ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: (قطماً فاطمه رگی از من است آزرده می سازد مرا آنچه او را آزرده می سازد، و شادمان می کند مرا آنچه او را شادمان می نماید، و یقین خداوند تبارک و تعالی خشمگین گردد بواسطه خشم فاطمه، و خوشنود گردد برای خوشنودی فاطمه، صلوات الله عليها.



## ﴿ باب ﴾

### \* (معنی الجبار) \*

۱- حدَّثنا أبي - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا سعد بن عبد الله ، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي ، قال : حدَّثنا الحسين بن علوان ، عن مروين خالد ، عن زيد بن علي ، عن أبيه علي بن الحسين ، عن أبيه الحسين ، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : العجاء جبار ، والبشر جبار والمعدن جبار ، وفي الرُّكَّاز الخمس ، والجبار الهدى الذي لا دية فيه ولا قود .

أخبرنا أبو الحسين محمد بن هارون الزَّنجاني ، قال : حدَّثنا علي بن عبد العزيز عن القاسم بن سلام أنه قال : العجاء هي البهيمة وإنما سميت عجاء لأنها لا تشكلم و

### \* (باب ۲۰ - معنی جبار) \*

۱- زید بن علی از پدرش امام حجاج، از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است: که پیامبر خدا ﷺ فرموده: «عجما» (حیوان) و چاه و معدن، اینها باطل و رایگانند (ضامن نیستند اگر موجب تلف شدن کسی شوند) و «رکاز» خمس دارد و «جبار» باطل و رایگان شدن خون است که نه دیه دارد، و نه قصاص.

قاسم بن سلام گوید: «عجما» در اینجا بمعنی بهیمه (هرچارپا - یا جاندار بی تمیز) و علت نامیده شدن آن بعجما این است که قدرت گفتن ندارد. و هرکس نتواند سخن بگوید و لگنتی در زبانش باشد و یا فصیح نباشد، «اعجم و مُستعجم» گویندش.

تذکر: «قاسم بن سلام از وابستگان قبیله ازد است و یکی از بزرگان علم و ادب است دارای تألیفاتی است که یکی از آنها غریب الحدیث است، گویند اهل هرات بوده و بعداً ببغداد و مصر رفته است و علماً ادب قول او را در بیان الفاظ حجت دانند، و از اینرو مؤلف بقول او زیاد استناد می کند، در ۲۲۴ از دنیا رفته

کُلُّ مَنْ لَا يَهْدُرُ عَلَى الْكَلَامِ فَهُوَ أَعْجَمٌ وَمُسْتَعْجَمٌ وَمِنْهُ قَوْلُ الْحَسَنِ عليه السلام : «صَلَاةُ النَّهَارِ عَجْمَاءٌ» يَقُولُ : لَا تَسْمَعْ فِيهَا قِرَاءَةً ؛ وَأَمَّا الْجَبَّارُ فَهُوَ الْهَدْرُ وَإِنَّمَا جَعَلَ جَرَحَ الْعَجْمَاءِ هَدْرًا إِذَا كَانَتْ مُنْفَلِتَةً لَيْسَ لَهَا قَائِدٌ وَلَا سَائِقٌ وَلَا رَاكِبٌ ، فَإِذَا كَانَ مَعَهَا وَاحِدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ فَهُوَ ضَامِنٌ لِأَنَّ الْجَنَايَةَ حِينَئِذٍ لَيْسَتْ لِلْعَجْمَاءِ وَإِنَّمَا هِيَ جَنَايَةُ صَاحِبِهَا الَّذِي أَوْطَأَهَا النَّاسَ . وَأَمَّا قَوْلُهُ : «وَالْبَشْرُ جَبَّارٌ» فَإِنَّ فِيهَا غَيْرَ قَوْلٍ ، يُقَالُ : إِنَّمَا الْبَشْرُ يَسْتَأْجِرُ عَلَيْهَا صَاحِبَهَا رَجُلًا يَضْرُهَا فِي مَلِكِهِ فَيَنْهَارُ عَلَى الْعَافِرِ فَلَيْسَ عَلَى صَاحِبِهَا ضَامِنٌ . وَ يُقَالُ : إِنَّمَا الْبَشْرُ تَكُونُ فِي مَلِكِ الرَّجُلِ فَيَسْقُطُ فِيهَا إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِ لِأَنَّهَا فِي مَلِكِهِ .

وَقَالَ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ : هِيَ عِنْدِي الْبَشْرُ الْعَادِيَةُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي لَا يَعْلَمُ لَهَا حَافِرٌ وَلَا مَالِكٌ

است .

و فرمایش امام مجتبی علیه السلام که طرودود: «نماز ظهر و عصر عجماء

است» از همین باب است، یعنی قرأت در آن ضمیمه نمی شود.

و اما «جبار» بمعنی به هدر رفتن، و آسیب، و چارپا وقتی هدر است که افسار گسیخته باشد، و افسار کیش یا چهارپا داری نداشته، یا کسی بر آن سوار نباشد، پس هرگاه یکی از این سه حالت در آن بود، صاحبش ضامن است چون در این هنگام جنایت از چارپا نیست، بلکه آن جنایت از شخصی است که افسار حیوان را در اختیار دارد.

و اما قولش که گوید: «و چاه جبار است»، در آن چند قول است: یکی آنکه شخصی به چاهکنی مزد می دهد تا در ملکش چاهی بکند، و آن بر روی چاه کن فرو می ریزد، در این مورد بر صاحب چاه ضمانتی نیست، و قول دیگر: آن چاهی است که در ملک شخص وجود دارد و انسان یا چارپائی در آن می افتد، ضمانتی بر او نیست چون در ملک او بوده است.

و قاسم بن سلام می گوید: به نظر من چاه کهنه و قدیمی است که معلوم

تكون بالوادي فيقع فيها الإنسان أو الدابة فذلك هدر بمنزلة الرجل يوجد قتيلاً بفلاتمن الأرض لا يعلم له قاتل فليس فيه قسامة ولا دية . و أمّا قوله : « المعدن جبار » فإنها همة المعدن التي يستخرج منها الذهب و الفضة ، فيجني قوم يحفرونها لهم بشيء مسمي قريباً انهار المعدن عليهم فيقتلهم فحماؤهم هدر لأنهم إنما عملوا بأجرة . و أمّا قوله : « وفي الركاك الخمس » فإن أهل العراق و أهل الحجاز اختلفوا في الركاك فقال أهل العراق : الركاك المعدن كلها ، و قال أهل الحجاز الركاك المال المدفون خاصة مما كنزه بنو آدم قبل الإسلام .

نیست چه کسی آن را کنده یا مالک آن مشخص نیست و در بیابان است، که اگر انسان یا چارپایی در آن افتد، پس آن **هذر** است، و مانند شخصی است که پیکری جان کشته‌ای را در بیابان و دشت بی آب و علف پهنآوری از زمین پیدا می‌کند و نمی‌داند که قاتلش کیست! برای آنکه «**قسامة**» است (جماعتی که سوگند خورند بر چیزی) و نه دیه‌ای دارد. و **امّا «المعدن جبار»** همان معادنی است که طلا و نقره از آنها بیرون آورده می‌شود، و گروهی با مزد معینی آنها حفاری می‌کنند، چه بسا «**معدن**» بر سرشان فرو ریزد، و آنها را بکشد، پس خونشان **هذر** است چون آن کار را برای مزد انجام داده‌اند.

و امّا در مورد «**وفي الركاك خمس**» میان فقهای عراق و علمای حجاز در «رکاز» اختلاف است، عراقیها می‌گویند: به همه کانه‌ها «رکاز» گفته می‌شود، و حجازیها گفته‌اند: «رکاز» فقط مالی است که در زمین پنهان شده از گنج‌هایی که اشخاص پیش از ظهور اسلام آن را مدفون ساخته‌اند.

## ﴿ باب ﴾

## ﴿ معنی الاسجاح ﴾

۱- أخبرنا الحاكم أبو حامد أحمد بن الحسين بن علي بيلخ، قال: حدثنا أبو عبد الله البخاري، قال: حدثنا سهل بن المتوكل، قال: حدثنا سليمان بن أبي شيخ، قال: حدثنا محمد بن الحكم، عن عوانة، قال: قال علي بن أبي طالب صلوات الله عليه يوم الجمل لعائشة: كيف رأيت صنع الله بك يا حميراء؟ فقالت له: ملكك فأسجح يعني مكرم.

## ﴿ باب ﴾

## ﴿ معنی الحَوَاب والجمل الأذیب ﴾

۱- أخبرنا الحاكم أبو حامد أحمد بن الحسين بن علي بيلخ، قال: حدثنا محمد بن العباس، قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق، قال: حدثني إبراهيم بن سعيد، قال: حدثنا أبو نعيم قال: حدثنا عصام بن قدامة، عن عكرمة، عن ابن عباس، عن النبي ﷺ أنه قال لفساته: ليت شعري أيتكن صاحبة الجمل الأذیب التي تفبحها كلاب الحَوَاب فيقتل

## \* (باب ۳۴۱ - معنی اسجاح) \*

۱- عوانه گوید: وقتی جنگ جمل با شکست سپاه عایشه به پایان رسید، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عایشه فرمود: ای حمیرا، کار خدا را با خود چگونه دیدی؟ پاسخ داد: اکنون که بر ما تسلط یافتی «فأسجح» یعنی جوانمردی نما و مرا ببخش!

## \* (باب ۳۴۲ - معنی حواب و جمل ادیب) \*

۱- ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ به زنان خود فرمود: ایکاش می دانستم کدامیک از شما سوار بر شتر ادیب (شتر پریشم) هستید که سگهای حَوَاب (نام مکانی است) اطراف آن پارس می کنند، پس بسیاری در اطراف آن از راست و چپ کشته خواهد شد. و بعد از آنکه نزدیک به هلاکت شود و تا دم مرگ رود،

عن يمينها وعن يسارها قتلى كثيرة ثم تنجو بعد ماكادت .

الخواب : ماء لبني عامر ، «والجمل الأذيب» ، يقال : إن الذئبة داء يأخذ العوالب .  
يقال : «برذون مذؤوب» وأظن الجمل الأذيب مأخوذ من ذلك . وقوله : «تنجو بعدما  
كادت» أي تنجو بعد ماكادت تهلك .

## «باب»

### \*(معنى الصائم المفطر)\*

۱۰ - حدثنا أبو نصر محمد بن أحمد بن نعيم السرخسي الفقيه بسرخس ، قال : حدثنا  
أبوليبد محمد بن إدريس الشامي ، قال : حدثنا هاشم بن عبد العزيز المحرمي ، قال : حدثنا  
عبدالرزاق ، عن معمر ، عن الجريري ، عن أبي العلاء بن الشخير ، عن نعيم بن قنّب ، قال :  
أنبت الرّبدة الشمس أبانده ، فقال لي امرأته : ذهب يمتن . قال : فإذا أبوزر قد أقبل يقود

نجات خواهد یافت .

«خواب» چاه آبی بود متعلق به قبیله بی عامر، و «جمل اذیب»، (چنانکه  
گفته اند) : «ذئبه» بیماری است که چهارپایان بدان مبتلا می گردند، و نیز گفته  
میشود : «برذون مذؤوب» اسب تاتاری (یابو) که دچار بیماری شده را گویند، و  
بگمانم «جمل اذیب» هم از همین لغت باز گرفته شده، و اینکه گفته است : «تنجوا  
بعد ماكادت» یعنی نجات می یابد بعد از آنکه بسر حدّ هلاکت رسید.

شرح : «ظاهراً در نسخه مؤلف «اذیب» بجای «اذنب» بوده لذا مؤلف در  
معنی بتکلف افتاده است و صحیح «اذیب» است با دال بی نقطه و با یك نقطه  
(بمعنی شتر پریشم) چنانکه در ترجمه گذشت .»

### \*(باب ۳۴۳ - معنی روز مدار افطار کننده)\*

۱ - نعيم بن قنّب گوید: به ربّده، بر در خانه ابوزر رفتم، و از او جویا شدم،  
همسرش گفت: به کارگری رفته است، در همین موقع ابوزر آمد، در حالی که

بعیرین قد قطر أحدهما بذنب الآخر، قد علق في عنق كل واحد منهما قرية، قال: ففقت فصلت عليه ثم جلست فدخل منزله وكلم امرأته بشيء فقال: أف أما تريدین علی ما قال رسول الله ﷺ: «إنما المرأة كالضلع إن أفعتها كسرتهَا و فیها بلغة» ثم جاء بصحفة فيها مثل القطاة فقال: كُلْ فإني صائم، ثم قام فصلى ركعتين ثم جاء فأكل. قال: فقلت: سبحان الله من ظننت أن يكذبني من الناس فلم أظن أنك تمكذبني. قال: وما ذاك؟ قلت: إنك قلت لي: إنك صائم ثم جئت فأكلت؟ قال: و أنا الآن أقوله، إني

افسار شتری را می کشید که شتری دیگر را بدنبال آن بسته بود، و در گردن هریک از آن دو شتر مشکی آویخته شده بود، گوید: برخاستم، بر او سلام کردم و سپس نشستم.

أبوذر وارد خانه خود شد و در باره چیزی با همسرش صحبت کرد، سپس به ناراحتی گفت: اف، مگر می شود چیزی بر او فرموده پیامبر خدا افزود که فرمود: «جز این نیست که زن چون دلداری می ماند (که کج است) اگر بخواهی راستش کنی، خواهد شکست و با اینحال لازمه زندگی است پس باید با او بعدارا گذران کرد» سپس، يك سینی آورد که چیزی مانند مرغ سنگ خوار پخته در آن بود، و گفت: بخور من روزه دارم، آنگاه برخاست و دو رکعت نماز خواند، بعد آمد و شروع بخوردن غذا کرد، گوید: گفتم: «سبحان الله» گمان می بردم از مردم دروغ بشنوم، ولی نمی پنداشتم که تو هم بمن دروغ بگویی! گفت: چه دروغی به تو گفته ام. گفتم: به من گفتی که روزه داری، بعد آمده ای و غذا می خوری.

پاسخ داد: الآن هم می گویم سه روز از این ماه را روزه گرفته ام، پس روزه تمامی آن برایم پا بر جا و ثابت شد، و افطار کردن آنهم برایم حلال شد.

شرح: «چون سه روز از این ماه را روزه گرفتم، طبق فرمایش پیغمبر خدا ﷺ روزه يك ماه برایم نوشته شد، پس من در این ماه روزه ام در حالی که غذا خوردن هم برای من حلال است، و شاید قصد داشته که با این کار سنت پیغمبر ﷺ

صمت من هذا الشهر ثلاثاً فوجب لي صومه وحل لي فطره .

## «باب»

\*( معنی قمیص و الرداء و الناج و السراويل و التكة و النعل و العصا ) \*

\*( التي أكرم الله عز وجل بها نبيه محمداً صلى الله عليه وآله لما ) \*

\*( أخرجه من صلب عبد المطلب ) \*

۱ - حدثنا الحاكم أحمد بن محمد بن عبد الرحمن المروزي ، قال : حدثنا أبو بكر محمد ابن إبراهيم الجرجاني ، قال : حدثنا أبو بكر عبد الصمد بن يحيى الواسطي ، قال : حدثنا الحسن بن علي المدني ، عن عبد الله بن المبارك ، عن سفیان الثوري ، عن جعفر بن محمد الصادق ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن أبيه ، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال : إن الله تبارك و تعالی خلق نور محمد عليه السلام قبل أن يخلق السماوات و الأرض و العرش و الكرسي و اللوح و القلم و الجنة و النار و قبل أن يخلق آدم و نوحاً و إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و يعقوب و موسى و عيسى و داود و سليمان و كل من قال الله عز وجل في قوله : د و وهبنا

رأيه راوی پیامورد .

\*( باب ۳۴۴ - معنی قمیص ، رداء ، ناج ، سراويل ، تكة ، نعل ، و عصا ) \*

\*( چیزهایی که خداوند با آنها پیامبرش محمد عليه السلام را گرامی داشت ) \*

\*( چون او را از صلب عبدالمطلب بیرون آورد ) \*

۱ - سفیان ثوری از امام صادق عليه السلام از پدرش از جدش از حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی نور محمد عليه السلام را قبل از خلقت آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ آفرید، و قبل از اینکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و همه آنانرا که خداوند در این آیه فرموده است: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ - أَلَيْ - وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

له اسحاق و یعقوب - إلى قوله - وهدیناهم إلى صراط مستقیم ، و قبل أن خلق الأنبياء کلهم بأربعمائة ألف سنة و أربع و عشرين ألف سنة و خلق عزّ و جلّ معه اثنتی عشر حجاباً : حجاب القدرة ، و حجاب العظمة ، و حجاب المنّة ، و حجاب الرّحمة ، و حجاب السّعادة ، و حجاب الکرامة ، و حجاب المنزلة ، و حجاب الهدایة ، و حجاب النبوّة ، و حجاب الرّفعة ، و حجاب الهیبة ، و حجاب الشّفاعة ، ثمّ حبس نور محمد ﷺ فی حجاب القدرة اثنتی عشر ألف سنة و هو یقول : « سبحان ربّی الأعلى » ، و فی حجاب العظمة إحدى عشر ألف سنة و هو یقول : « سبحان عالم السرّ » ، و فی حجاب المنّة عشرة آلاف سنة و هو یقول : « سبحان من هو قائم لا یلوه » ، و فی حجاب الرّحمة تسعة آلاف سنة و هو یقول : « سبحان الرّافع الأعلى » ، و فی حجاب السّعادة ثمانية آلاف سنة و هو یقول : « سبحان

(ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را از زانی داشتیم تا آنجا که فرماید: آنان را براه راست رهبری نمودیم - انعام ۸۴: ۶ تا ۸۷)، بیافریند، و نیز:

یکصد و بیست و چهار هزار سال قبل از آنکه همه پیامبران را بیافریند (شاید مراد روزهای خدائی باشد نه از روزهای ما) و او عزّ و جلّ، با وی، دوازده حجاب آفرید که عبارت بود از: حجاب قدرت، حجاب عظمت، حجاب منّت، حجاب رحمت، حجاب سعادت، حجاب کرامت، حجاب منزلت، حجاب هدایت، و حجاب نبوّت، و حجاب رفعت، و حجاب هیبت، و حجاب شفاعت. آنگاه نور محمد ﷺ را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگاهداشت که او همی گفت: «منزّه است پروردگار و الاّ مقام من» [و او را می ستایم] و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگاهداشت که می گفت: «پاک است دانای راز پنهان» و ده هزار سال او را در حجاب منّت نگاهداشت که می گفت: «پاک و منزّه است خدائی که پایدار است، و کارش بیهوده نیست»، و نه هزار سال نیز در حجاب رحمت، که می گفت: «پاک و منزّه است خدای بلند مرتبه و برتر»، و هشت هزار سال هم در حجاب سعادت، که می فرمود: «پاک و منزّه است پروردگاری که پاینده است و



من هودائم لا يسهر . وفي حجاب الكرامة سبعة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان من هو غني لا يفتقر » وفي حجاب المنزلة ستة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان العظيم الكريم » وفي حجاب الهداية خمسة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان ذي العرش العظيم » . وفي حجاب النبوة أربعة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان ربّ العزّة عما يصفون » وفي حجاب الرّفعة ثلاثة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان ذي الملك و الملكوت » . وفي حجاب الهيبة ألفي سنة وهو يقول : « سبحان الله وبحمده » . وفي حجاب الشفاعة ألف سنة وهو يقول : « سبحان ربّي العظيم وبحمده » ، ثمّ أظهر اسمه على اللّوح فكان على اللّوح منوراً أربعة آلاف سنة ، ثمّ أظهره على العرش فكان على ساق العرش مثبّتاً سبعة آلاف سنة إلى أن وضعه الله عزّ وجلّ في صلب آدم عليه السلام ثمّ نقله من صلب آدم إلى صلب نوح عليه السلام ثمّ من صلب إلى صلب حتى أخرجه الله تعالى من صلب عبدالله بن عبدالمطلب

اشتباه نمی کنند»، و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگه داشت که همی گفت: «پاک و منزّه است آن خدائی که بی نیاز است و هرگز محتاج نگردد» و شش هزار سال نیز در حجاب منزلت که همی گفت: «پاک و منزّه است خدای من که برتر است و بخشنده» و پنج هزار سال هم در حجاب هدایت، که می فرمود: «پاک و منزّه است پروردگار عرش بزرگ» و چهار هزار سال در حجاب نبوت نگاه داشت که همی گفت «پروردگار مقتدر و بی همنا از توصیف جاهلانه و ناروای مشرکان منزّه است» و سه هزار سال در حجاب رفعت، که می فرمود: «پاک و منزّه است خدائی که صاحب ملک و ملکوت است» و دو هزار سال در حجاب هیبت نگاه داشت که می گفت: «پاک و منزّه است خدا و من بستایش او مونسم» و هزار سال هم در حجاب شفاعت، که می گفت: «پاک و منزّه است پروردگار بزرگ، و من به ستایش او مشغولم».

سپس خداوند نام خود را که نور درخشانی بود بر لوح هویدا ساخت و تا چهار هزار سال آنجا بود، و بعد از آن بر تارک عرش آشکار ساخت و هفت هزار سال نیز آنجا بود، تا آن را در پشت آدم نهاد، و از آنجا به پشت نوح منتقل نمود،

فاكرمه بیت كرامات : اَلْبَسَهُ قَمِيصَ الرِّضَا ، وَرَدَّاهُ بِرِدَاءِ الْهَيْبَةِ ، وَتَوَّجَهُ بِتَاجِ الْهِدَايَةِ ،  
وَأَلْبَسَهُ سِرَاطِيلَ الْمَعْرِفَةِ ، وَجَعَلَ ثَكْلَهُ ثَكْلَةَ الْمَحَبَّةِ بِشَدِّهَا سِرَاطِيلَهُ ، وَجَعَلَ نَعْلَهُ نَعْلَ  
الْخَوْفِ ، وَنَاولَهُ عَصَا الْمُنْزَلَةِ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : يَا هَذَا أَذْهَبَ إِلَى النَّاسِ فَقُلْ لَهُمْ : قُولُوا : لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . وَكَانَ أَصْلَ ذَلِكَ الْقَمِيصِ مِنْ سِتَّةِ أَشْيَاءَ : قَامَتِهِ مِنَ الْبَاقُوتِ ، وَ  
كَمَّاهُ مِنَ الْوَلُؤِ ، وَدُخْرِ بَصِهِ مِنَ الْبَلُورِ الْأَصْفَرِ ، وَإِطْلَافِهِ مِنَ الزُّبُرِ جَدِّ ، وَجَرَبَانِهِ  
مِنَ الْمَرْجَانِ الْأَحْمَرِ ، وَجِيْبِهِ مِنْ نَوْرِ الرَّبِّ - جَلَّ جَلَالُهُ - فَقَبِلَ اللَّهُ تَوْبَةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
بِذَلِكَ الْقَمِيصِ ، وَرَدَّ خَاتَمَ سُلَيْمَانَ بِهِ ، وَرَدَّ يُوسُفَ إِلَى يَعْقُوبَ بِهِ ، وَنَجَّى يُونُسَ مِنْ بَطْنِ  
الْحَوْتِ بِهِ ، وَكَذَلِكَ سَائِرُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْجَاهُمْ مِنَ الْمُحَنِّ بِهِ وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْقَمِيصُ إِلَّا  
قَمِيصُ مُحَمَّدٍ ﷺ .

واذ نهادی به نهاد دیگرش انتقال داد، تا از صُلبِ عبدالله بن عبدالمطلب بدر  
آورده، و به شش کرامت او را گرامی و معشوق گردانید : پیراهن رضا بر پیکرش  
پوشانید، و ردای هیبت بر دوش او افکند، و تاج هدایت بر سرش نهاد، و زیر  
پیراهن معرفت بر او پوشاند، و محبت را کمربند او ساخت تا بدان سروال خویش  
محکم دارد، و نعلین خوف در پایش نمود، و عصای منزلت را بدستش داد. (کنایه  
از اینکه سرپای شخصیت او را به رضا و هیبت و هدایت و معرفت و محبت و  
خشیت و مقام و منزلت که همگی لباس باطن است، آراست - از باب تشبیه معنی  
و معقول بمحسوس -) سپس خداوند به او فرمود: ای محمد! نزد مردم برو و به  
آنان فرمان ده که بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». ترکیب این پیراهن از  
شش چیز ساخته شده بود: تنه‌اش از باقوت، و دو آستین آن از ولؤ، و دکمه آن از  
بلور زرد، و دو زیر بغلش از زبرجد، گردنبندش از مرجان سرخ، و یقه‌اش از نور  
خداوند «جَلَّ جَلَالُهُ»، به برکت این پیراهن توبه حضرت آدم را پذیرفت، و  
انگشتری سلیمان را به او باز گردانید، و یوسف را به یعقوب رسانید، و یونس را از  
شکم ماهی نجات بخشید و پیامبران دیگر را از گرفتاری رهانید، و آن پیراهن جز  
پیراهن حضرت محمد ﷺ نبود.

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی قول امیرالمؤمنین علیه السلام عثمان « ان قلت لم ﴾ ﴾

﴿ (أقل ألا ماتكره وليس لك عندي إلا مانع) ﴾

۱ - حدَّثنا أحمد بن يحيى المكي، قال: حدَّثنا أحمد بن محمد الوراق، قال: حدَّثنا محمد بن إسماعيل بن أبان بن مهران، قال: حدَّثنا عبد الله بن أبي سعيد الوراق، قال: حدَّثنا فضيل بن عبد الوهاب، قال: حدَّثنا يونس بن أبي يعقوب المديني، عن أبيه، عن قنبر مولى علي عليه السلام قال: دخلت مع علي بن أبي طالب عليه السلام على عثمان بن عفان فأحبنا الغلوة فأومأ إلي علي عليه السلام بالتحية فتعيت غير بعيد فجعل عثمان يائب علياً عليه السلام و علي عليه السلام مطروق، فأقبل عليه عثمان فقال: مالك لا تقول؟ فقال: إن قلت لم أقل! لا ماتكره وليس لك عندي إلا مانع.

قال المبرِّد: تأويل ذلك: إن قلت اعتبرت عليك بمثل ما اعتدت به علي عليه السلام فيلذمتك

\* (باب ۳۲۵ - معنی قول امیرالمؤمنین علیه السلام عثمان که: اگر سخن بگویم) \*

\* (چیزی نیست مگر بر خلاف میل تو و نیست نزد من مگر آنچه دوست می داری) \*

۱ - قنبر غلام امیرالمؤمنین عليه السلام گوید: در خدمت علی بن ابی طالب نزد عثمان بن عفان رفتم، او مایل بود که با علی عليه السلام تنها باشد، پس آنحضرت به من اشاره فرمود که دور شوم، من مقداری نه چندان دور از آنان کناره گرفتم، (شنیدم که) عثمان به درشتی و خشم با علی عليه السلام سخن می گفت، در حالیکه علی عليه السلام سر بر زیر انداخته، چشم بر زمین دوخته بود، سپس عثمان روبه او نمود و گفت: چرا سخن نمی گویی؟ فرمود: اگر بگویم سخنی نخواهم گفت، مگر آنچه بر خلاف خواسته توست، و بسود تو چیزی سراغ ندارم مگر آنچه دوست داری.

مبرِّد گفته است: تأویل آن این است که: اگر همانگونه که تو بمن پر خاش نمودی سخن بگویم، مقابله بمثل خواهم کرد، پس پر خاش من تو را آورده خواهد

عتابی و عقیدی آن لا اقل و ان كنت عاتياً إلا ما يحب.

## «باب»

«(معانی الفاظ التي ذكرها أمير المؤمنين عليه السلام في خطبته بالثُّخَيْلَة)»

«(حين بلغه قتل حسان بن حسان عامله بالأنبار)»

۱ - حدَّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي ، قال : حدَّثنا هشام بن علي ؛ و محمد بن زكريا الجوهري ، قالوا : حدَّثنا ابن عائشة بإسناد ذكره أن علياً عليه السلام انتهى إليه أن خيلاً لمعاوية و ردت الأنبار فقتلوا عاملاً له . فقال له : «حسان بن حسان ، فخرج مغضباً يجر ثوبه حتى أتى الثُّخَيْلَة و أبعمه الناس ففوتني رباوة من الأرض فصد الله و أننى

ساخت و ترجیع می دهم کاری نکم لشکر دروید پر خاش فرار گرفته ام مگر آنچه تو دوست داری (که مورد عقاب و توبیخ و تازیانه و کوبیدن و ...)

«(باب ۳۲۶ - مفاهیم جملات سخنانی امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که خبر قتل)»

«(حسان فرمانداری را در شهر انبار شنید)»

۱- هشام بن علی، و محمد بن زکریای جوهری گفتند: ابن عایشه به سلسله سندی که خود آن را یاد نموده، برایمان چنین بازگو کرد که: وقتی به حضرت علی علیه السلام خبر رسید که ارتش معاویه بر شهر مرزی انبار تاخته، و فرماندار وی در آنجا به نام حسان بن حسان را بشهادت رسانده، و آنچه در شهر بوده به یغما برده است، وی خشمگین از کوفه بیرون آمد، و آنچنان آشفته بود که بخود توجه نداشت بگونه‌ای که لباسش بر زمین کشیده می‌شد، و مردم نیز در پی آن بزرگوار روان شدند، و شتابان می‌رفت تا به محل «ثُخَيْلَة» (که میدان بسیج و سان لشکر کوفه بود) رسید، در آنجا بر مکان مرتفعی از زمین، ایستاد، و این سخنانی پر سوز و گداز را ایراد نمود: ابتدا در کمال فروتنی به ستایش پروردگار و درود بر

عليه وصلى على النبي ﷺ ثم قال :

أما بعد فإن الجهاد بابٌ من أبواب الجنة [ فتحه الله لخاصة أوليائه وهو لباس التقوى ودرع الله الحصينة و جنته الوثيقة ] فمن تركه رغبة عنه ألبسه الله ثوب الذل وسيما الخسف ، ودبت الصغار و قد دعوتكم إلى حرب هؤلاء القوم ليلاً و نهاراً و سرّاً و إعلاناً و قلت لكم : أغزوهم من قبل أن يغزوكم فوالذي نفسي بيده ما غزى قوم قط في

پیغمبر خدا ﷺ لب گشود؛ و آنگاه فرمود: همانا نبرد با مخالفین دین بدری از درهای بهشت می باشد [ که خداوند آن را بر روی دوستان مخصوص خود گشوده، و جهاد پوشش پرهیزکاری، و زره رخنه ناپذیر خدا، و سپر محکم قادر متعال است ] .

کسی که از روی کوبه فکری آن را ترک نماید و مایل به آن نباشد، خداوند لباس خواری و فرومایگی بر او بپوشاند، و ویرا در گرداب بلا فرونشاند، و خوار گردانیده شود به حقارت و بی اعتباری.

من در شب و روز، در آشکار و نهان، بارها نغمه فداکاری را در گوشهای سنگین شما فواختم، و شما را به نبرد بی امان با آنان فرا خواندم تا قبل از آنکه بشما یورش برند بر آنان بتازید، هم اکنون بار دیگر آن را تکرار می نمایم شاید با این دم گرم من، خون نیم مرده و سرد و لخته شده در شریانهایتان بچریان افتد، سوگند به آنکه جانم در اراده اوست قلمرو سرزمین هیچ قومی میدان تاخت و تاز دشمن قرار نگرفت مگر آنکه دچار خواری و شکست شدند.

وہ! کہ چه سست عنصر بودید، و در پاسخ دعوت من به بهانه های شرم آور، بار وظیفه خود را بر دوش یکدیگر نهادید، و به امید هم نشستید، و هر کدام انتظار پیشگام شدن دیگری را کشیدید، و با رها ساختن یکدیگر در سختی ها، از بند مسئولیت گریختید، و سرانجام روزگار به دام مذلتتان کشید، و دشمن از هر سو بر شما تاخت و اموالتان را به یغما برد.

عَقْرِيْلَهُمْ إِلَّا ذَلُّوا ، فتوا كلتم و تخذلتم و تهل عليكم فولي و اتخذتموه و راه كم ظهر يا حتى شئت عليكم القارات ، هذا أخو غامد قد و ردت خيله الأبار و قتلوا حسان بن حسان و رجالاً منهم كثيراً و نساءً ، والذي نفسي بيده لقد بلغني أنه كان يدخل على المرأة المسلمة و المعاهدة فتنتزع أحجالهما و رءسهما ، ثم انصرفوا موفورين ، لم يكلم أحد منهم كلمةً ، فلو أن امرأ مسلماً مات من دون هذا أسفاً ما كان عندي فيه ملوماً بل كان عندي به جديراً يا عجباً كل العجب من نظائر هؤلاء القوم على باطلهم و قسلكم عن

این مرد غامد (سفیان بن عوف از قبیله بنی غامد در یمن فرمانده لشکر معاویه) است که با سپاهیان تحت فرماندهی خود به شهر انبار (شهری در کنار شرقی فرات مقابل هیت که در جانب غربی فرات می باشد) یورش برده، و فرماندار آنجا (حسان بن حسان) را با مردمان زیاد و زنانی از اهالی آنجا کشته است، و قسم به آفریدگاری که جانم به آزاده و اختیار اوست گزارش تکان دهنده ای به من رسیده: که یکی از سپاهیان ایشان بر دو تن از زنان که یکی مسلمان، و دیگر زن غیر مسلمانی که پناهنده به مسلمین بوده حمله ور شده زیورهای زنانه و دستبند و انگور، و گردنبند، و گوشواره های آنان را با کمال قساوت و بیشرمی از پا و دست و گردن و گوششان بیرون آورده و به تاراج برده (و آن دو زن برای نجات خود هر چه سوز دل را با قطرات اشک آمیختند کسی به فریادشان نرسیده) و آنگاه متجاوزین با غنائم فراوان، در حالی که کوچکترین زخمی بر نداشته و قطره خونی از بدنشان نچکیده به پایگاههای خود بازگشته اند.

آه که اگر مرد مسلمانی از شنیدن این ماجرای دلسوز و غم انگیز از فرط خجلت در دم بمیرد، و سر به خاک تیره فرو برد، به نظر من نه تنها بر او سرزنشی نیست، بلکه چنین مرگی را سزاوار است و بسی شگفت انگیز و جای دریغ است که این گروه بر کردار ناشایست خود، آنگونه پشت به پشت هم داده اند و کوشایند، و شما در کار حق خود چنین پراکنده اید و سست عنصرید! وقتی خواستم که در زمستان با آنها بجنگید، با لحنی که نماینده سستی شما بود، گفتید: اینك

حَقِّكُمْ ! إِذَا قُلْتُ لَكُمْ : اغْزَوْهُمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ : هَذَا أَوَّانٌ فُرُوصَةٌ ! وَإِذَا قُلْتُ لَكُمْ : اغْزَوْهُمْ فِي الصَّيْفِ قُلْتُمْ : هَذِهِ حَمَارَةٌ الْقَيْظِ أَنْظِرْنَا يَنْصَرِمُ الْحَرُّ عَنَّا ! فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ تَفْرُونَ فَأَنْتُمْ دَائِمًا مِنَ السَّيْفِ أَفْرَ .

یا اُشباه الرجال ولا رجال و یا طغاة الأَحْلام و یا غفول ربات الصَّباح و الله لقد أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعَصِيَانِ ، دَلَقْتُ مَلَأْتُمْ جَوْفِي غَيْظًا حَتَّى قَالَتْ فَرَسٌ : إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ شَجَاعٌ وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لَهُ فِي الْحَرْبِ ، اللَّهُ دَرُّهُمْ ! وَمَنْ ذَا يَكُونُ أَعْلَمُ بِهَا وَأَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا مِنِّي ،

بوران و سرما است، هنگامی که در تابستان گفتم به نبرد با ایشان برخیزید، پاسخ دادید: گرمای تابستان بیداد می کند، بما مهلت بده تا فشار سرما کاسته شود. شما که با چنین بهانه هایی، عاجزانه از سرما و سرما گریزانید، به خدا سوگند! از لبه تیز شرر بار شمشیر برهنه دشمن بیشتر خواهید گریخت (با چنین روحیه ای، آنگاه که آتش جنگ پیکرتان را بسوزاند چگونه خواهید توانست سینه گناه آلود آنها را از هم بدرید و دست جنایتکارشان را از دامن خوم کوتاه سازید).

(سپس با لحن پر خاشگروانه ای فرمود): ای مردنمایانی که اثری از مردانگی در شما (فکر و روحتان) نیست! با شما هستم! شمائی که اندیشه های مشوشتان به کوتاهی اندیشه و آرمان کودکی می ماند که نیازمند به دایه است و همچون پرده نشینان و عروسان تازه به حجله رفته که برای هر چیز منتظر کمک هستند! به خدا قسم با سربچی و نافرمانی هایتان، فکر و نقشه ام را تباه ساختید، و دل خونینم را با رفتار ناهنجارتان از جوش و خشم مالا مال کردید، تا کار به جایی رسید که مقام سربازی ام را لکه دار کردید، و مردم مرا مسئول خودسریهای شما دانسته و کاردانی مرا زیر سوال بردند تا آنجا که قریش گفتند: پسر ابوطالب دلاور است ولی درست با تاکتیک های جنگی آشنائی ندارد و خام است، (با تعجب فرمود) خدا خیرشان دهد (تا بتواند گفتار خود را سنجیده ادا کند)، آیا در میدان کارزار چه کسی فنون نظامی را بهتر از من می داند، و یا استوارتر و

فوالله لقد نهضت فيها و ما بلغت العشرين و لقد نيفت اليوم على الستين ولكن لا رأي لمن لا يطاع - يقولها ثلاثاً - فقام إليه رجلٌ ومعه أخوه فقال : يا أمير المؤمنين أنا و أخي هذا كما قال الله عز وجل حكاية عن موسى : « رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي » فمرنا بأمرك فوالله لننتهين إليه ولو حال بيننا وبينه جسر الفضا و شوك القتاد . فدعا له بخير ، ثم قال : و أين تفعلان مما أريد ؟ ! ثم نزل عليه السلام .

**تفسیره :** قال المبرد : « سيما الخسف » تأويله علامة ، قال الله عز وجل :

چیره دست تراز من است ؟!

به خدا سوگند هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که در میدان جنگ قد برافراشتم، و گامهای پولادینم زمین منتهت آنجا را لرزاند، و اکنون ستم از شصت گذشته (چگونه می شود با چهل سال سربازی، که در همه جنگها تدابیرم موفقیت آمیز و افتخار آفرین بوده، اکنون در مسائل جنگ ناپخته باشم) و لکن هیچ راهی و تدبیری باقی نمانده است.

کسی که فرمانش را نمی برند چه می تواند بکند؟! - سه بار این جمله را تکرار فرمود- در این هنگام مردی به همراه برادرش پیا خاست و عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین، من و این برادرم چنانیم که خداوند از قول حضرت موسی بازگو نموده: « رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي » (پروردگارا هر آینه من مالک نیستم مگر نفس خود و برادرم را - مانده ۲۵:۵).

به خدا قسم هر چه فرمان دهی اجرا خواهیم کرد، گرچه مجبور باشیم از میان شعله های سوزان آتش چوب درخت «غضا» و بر روی خار های جانگزای «قتاد» (درخت پرتیزی است) بگذریم، حضرت برایشان دعای خیر کرد؛ و آنگاه فرمود: و بکجا خواهید رسید از آنچه من خواسته ام و سپس فرود آمد.

اکنون به بیان مفاهیم کلمات خطبه می پردازیم:

۱- «سِما الخسف»، «سِما» مفهوم غیر ظاهرش (نشان) است چنانچه خدای



سِیَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» و قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیَاهُمْ»  
و قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يُعَذِّبُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» أي مُعَلِّمِينَ. قوله:  
«وَدُیْتُ الصَّغَارَ» تأویل ذلك یقال للبحیر: إذا ذَلَّتْهُ الدَّعَاةُ: «بَعِیرٌ مُدَّیْتُ» أي مَذَلَّ  
و قوله: «فِي عَقْرِ دِیَارِهِمْ» أي فِي أَسْلِ دِیَارِهِمْ، و العقرُ الْأَسْلُ و عن ثَمَّ قیل: «لِفُلَانٍ  
عَقَارٌ» أي أَسْلُ مَالٍ. و قوله: «تَوَاكَلْتُمْ» هو مشتقٌ مِنْ وَكَلْتُ الْأَمْرَ إِلَیْكَ وَ وَكَلْتُهُ إِلَیْ  
إِذَا لَمْ یَتَوَلَّه أَحَدٌ مِنْ صَاحِبِهِ لَكِنْ أَحَالَ بِهِ كُلَّ وَاحِدٍ إِلَى الْآخَرِ و عن ذلك قول الحطیئة  
\* أُمُورٌ إِذَا وَاکَلْتَهَا لَا تُؤَاكِلُ \*

عَزَّ وَجَلَّ فرمود: «سِیَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» (نشان ایشان اثر  
سجده ایست که در رخسارشان می باشد - فتح ۲۹:۴۸) و در آیه دیگر فرموده:  
«يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیَاهُمْ» (آنروز تبهکاران به نشانیان شناخته می گردند -  
الرَّحْمَنِ ۵۵:۴۱) و در آیه دیگر فرموده: «يُعَذِّبُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ  
مُسَوِّمِينَ» (خداوند جهت سزاکردن شما پنج هزار فرشته که دارای نشان  
هستند خواهد فرستاد - آل عمران ۳:۱۲۱) یعنی پرچمهایی دارند (که نشان  
مسلمین است).

۲- «و دُیْتُ الصَّغَارَ» و با این حقارت و پستی، زبون و بیچاره می شود.  
وقتی زشت روئی شتر او را خوار و آرام گردانند، گفته می شود: «بَعِیرٌ مُدَّیْتُ»  
یعنی شتر خوار و رام گردیده شده.

۳- «فِي عَقْرِ دِیَارِهِمْ» یعنی در وسط سرزمینشان، و «عقر» بمعنی ریشه و  
اصل است، و به همین جهت می گویند: «برای فلانی عِقَارِی است» یعنی: فلانی را  
بنیاد و ریشه مال است.

۴- «تَوَاكَلْتُمْ» اقتباس شده از «وَكَكَلْتُ الْأَمْرَ إِلَیْكَ وَ وَكَلْتُهُ إِلَیَّ» من کارم را  
بتو سپردم و تو، هم آن را به من واگذاردی. زمانی که هیچکدام بنفسه متصدی انجام  
آن امر نشوند و هر يك دیگری را گذارد، و همین است گفته حطیئة: «أُمُورٌ إِذَا

و قوله : « وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا » أي لم تلتفتوا إليه . يقال في المثل « لا تجعل حاجتي منك بظهر » أي لا تطرحها غير ناظر إليها . وقوله : « حَتَّى شَنَنْتُ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتِ » يقول : صَبَّتُ . يقال : « شَنَنْتُ الْمَاءَ عَلَى رَأْسِهِ » أي صَبَّيْتُهُ . و من كلام العرب « فَلَمَّا لَقِيَ فُلَانٌ فُلَانًا شَنَّهُ بِالسَّيْفِ » أي صَبَّهُ عَلَيْهِ صَبًّا . وقوله : « هَذَا أَخُو غَامِدٍ » فهو رجل مشهور من أصحاب معاوية من بني غامد بن نضر من الأزد . وقوله : « فَتَنَزَّعَ أَحْبَابُهُمَا » يعني الخلاخيل واحدها « حَبْلٌ » ومن ذلك قيل للدابة : « مُحَبَّلَةٌ »

وَ اكْتَلَتْهَا لَا تُوَاكِلُ » ( کارهانیست که چون بدیگری واگذارم شانه از زیر بار آن خالی می کند ) .

۵- « وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا » ( و بکلی فرمان خدا را پشت سرانداخته و بفرااموشی سپرده اید - هود ۹۴:۱۱ ) یعنی به آخر توجهی ندارید همانند چیزهای فراموش شده ، و در مثل گفته می شود : « نیاز مرا پشت سر خود قرار مده » یعنی نیاز مرا چنان از نظر دور مدار که بکلی آنرا بفراموشی سپاری

۶- « حَتَّى شَنَنْتُ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتِ » می گوید : فرو ریخت غارت را بر آنان ، گفته می شود : « شَنَنْتُ الْمَاءَ عَلَى رَأْسِهِ » یعنی آب را بر سر او ریختم . و از سخن عرب است « فَلَمَّا لَقِيَ فُلَانٌ فُلَانًا شَنَّهُ بِالسَّيْفِ » ( فلانی وقتی بفلان شخص رسید ، شمشیر را محکم بر او فرود آورد ) .

۷- « هَذَا أَخُو غَامِدٍ » ( او مردی مشهور از یاران معاویه از قبیله بنی غامد بن نضر از « ازد » است ) .

۸- « فَتَنَزَّعَ أَحْبَابُهُمَا » یعنی خلخالهای آن دو زن را از پایشان درآوردند ، مفردش « حَبْلٌ » می باشد ، از همان جهت به اسب گفته می شود « مُحَبَّلٌ » ، و به بند گفته می شود : « حَبْلٌ » ، چون در پای واقع می شود .

۹- « وَرُعُتُهُمَا » ( گوشوارهای آندو ) که مفردش « رَعَتَهُ » و جمع آن « رَعَاتٌ » و جمع جمعش « رَعَثٌ » می باشد .

وَقَالَ لَلْقَيْدِ : « حَبْلٌ » لِأَنَّهُ يَضَعُ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ . وَقَوْلُهُ : « وَرُعْتُهُمَا » فِيهِ الشَّنُوفُ ، وَاحِدُهَا « رُعْتَةٌ » وَجَمْعُهَا « رُعَاتٌ » وَجَمْعُ الْجَمْعِ « رُعَاتٌ » . وَقَوْلُهُ : « ثُمَّ انْصَرَفُوا مَوْفُورِينَ » مِنَ الْوَفْرِ أَيُّ لَمْ يَنْدَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِأَنْ يَرِزَا فِي بَدَنِ وَلَا مَالٍ ، يُقَالُ : « فَلَانٌ مَوْفُورٌ وَفُلَانٌ ذَوْفَرٌ » أَيُّ ذُو مَالٍ وَيَكُونُ مَوْفُورًا فِي بَدَنِهِ . وَقَوْلُهُ : « لَمْ يَكَلِّمْ أَحَدٌ مِنْهُمْ كَلِمًا » أَيُّ لَمْ يُخَدِّشْ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَدِشًا وَكُلُّ جَرَحٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ فَهُوَ كَلِمٌ . وَقَوْلُهُ : « مَاتَ مِنْ دُونِ هَذَا أَسْفًا » يَقُولُ : تَحَصَّرَ أَوْ قَدْ يَكُونُ الْأَسْفُ الْقُضْبُ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ » وَالْأَسْفُ يَكُونُ [بِمَعْنَى] الْأَجِيرِ وَيَكُونُ [بِمَعْنَى] الْأَسِيرِ . وَقَوْلُهُ : « مِنْ تَظَافَرِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ » أَيُّ مِنْ تَعَادَهِمْ وَتَظَاهَرَهُمْ [فِيهِ] . وَقَوْلُهُ : « وَفَشَلِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ »

۱۰- «ثُمَّ انْصَرَفُوا مَوْفُورِينَ» - «مَوْفُور» از «وَفَر» گرفته شده: یعنی از بدن یا مال هیچیک از ایشان چیزی کم نشد، گفته می شود: «فَلَانٌ مَوْفُورٌ وَفُلَانٌ ذَوْفَرٌ» یعنی ثروتمند است و صاحب مال زیاد و تنومند و سلامت .  
۱۱- «لَمْ يَكَلِّمْ أَحَدٌ مِنْهُمْ كَلِمًا» یعنی: به هیچیک از ایشان خراشی وارد نشد، و به هر زخمی، چه بزرگ باشد چه کوچک «كَلِمٌ» گفته می شود. (و جمع آن کَلُوم و کلام بر وزن رجال است).

۱۲- «مَاتَ مِنْ دُونِ هَذَا أَسْفًا» یعنی اظهار تأسف و دریغ نمودن، «أَسْفٌ» گاهی به معنی بخشم آمده می باشد. خداوند فرمود: «فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (آنگاه که فرعون و پیروانش ما را بخشم آوردند ما هم از آنان انتقام گرفتیم و همگی را غرق نمودیم) و «أَسِيفٌ» بمعنی مزدور هم استعمال شده، و به معنی أسیر نیز هست.

۱۳- «مِنْ تَظَافَرِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ» یعنی از همکاری و اتحادشان [در آن عمل باطلشان].

۱۴- «وَفَشَلِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ» فلانی از آنچه «فَشَلٌ» شد، یعنی بد دل و بیمناک شد و مستی نعود و بدنبال آن نرفت.

یقال : فشل فلان عن كذا إذا هابه فنكل عندو امتنع من المضي فيه . وقوله : «قلتم : هذا أوان قر وصر» قالصر : شدة البرد ، قال الله عز وجل : «كمثل ريح فيها صر» . وقوله : هذه حمارة القيظ ، قالقيظ : الصيف وحمارته : اشتداد حره .

## [ «باب» ]

﴿معنی قول الرسل عليهم السلام اذا قيل لهم يوم القيامة: ماذا﴾

﴿اُجِبْتُمْ قالوا لا علم لنا﴾

۱- حدَّثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن المروزي المقرئ ، قال : حدَّثنا أبو عمر و محمد بن جعفر المقرئ البجرجاني ، قال : حدَّثنا أبو بكر محمد بن الحسن الموصلی ببغداد قال : حدَّثنا محمد بن عاصم الطريفي ، قال : حدَّثنا أبو زيد عباس بن يزيد بن الحسين بن علي الكحماله مولى زید بن علي ، قال : أخبرني أبي يزيد بن الحسين ، قال : حدَّثني موسى بن

۱۵- «هذا أوان قر و صر» «الصر» (شدت سرما) خدای عز و جل فرموده : «كمثل ريح فيها صر» (مانند بادی که در آن سرمای شدید است - آل عمران ۳ : ۱۱۷).

۱۶- «هذه حمارة القيظ» ، «قيظ» تابستان است و «حمارته» شدت یافتن گرمای آن است.

\* (باب ۳۲۷- معنی فرموده پیامبران هنگامیکه در قیامت به ایشان گفته شود:)\*

\* (آنگاه که شما قوم خود را به توحید دعوت کردید ایشان چه پاسخی دادند؟)\*

\* (گویند: ما چیزی ندانیم، مگر آنچه تو می دانی)\*

۱- امام صادق علیه السلام در معنی قول خداوند: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ، قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا» (یعنی روزی که خدا همه پیامبران را جمع نموده و به ایشان گوید: مردم به دعوت شما چه پاسخی دادند؟ آنان می گویند: ما چیزی نمی دانیم (تو خود از همه رازها باخبری) - مائده: ۱۰۸) فرمود: آنان می گویند:

جعفر قال : قال الصادق عليه السلام في قول الله عز وجل : « يوم يجمع الله الرسل فيقول ماذا اُجبتُم قالوا لا علم لنا » قال : يقولون لا علم لنا بسواك . قال : قال الصادق عليه السلام : القرآن كله تفريع و بانه تفريع .

قال مصنف هذا الكتاب : يعني بذلك أن من وراء آيات التوبيخ والوعيد آيات الرحمة والغفران [ .

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنی نفس العقل و روحه و رأسه و عینیه و لسانه و فهمه و قلبه ﴾  
 ﴿ ( و ماقوی به ) ﴾

۱ - حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن المروزي المقرئ ، قال : حدثنا أبو عمرو محمد بن جعفر المقرئ الجرجاني ، قال : حدثنا أبو بكر محمد بن الحسن الموصلي ببغداد ، قال : حدثنا محمد بن عاصم الطبري قال : حدثنا أبو يزيد عبّاس بن يزيد بن الحسين الكعّال ، عن أبيه قال : حدثني موسى بن جعفر ، عن أبيه الصادق ، عن أبيه ، عن جدّه عن أبيه ، عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : إن الله تبارك و تعالی

غیر از تعلیم تو، دانشی برای ما نیست و افزون بر آن نمی دانیم، امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن همه اش سرزنش و نکوهش است و باطنش نزدیک گردانیدن می باشد، و در واقع بانگی است که هشیار می سازد تا دور افتادگان از حق به خود آیند و خود را به آن نزدیک سازند.

\* (باب ۳۴۸ - معنی نفس عقل و روح آن و سر و چشم و زبان و دهان و قلب آن) \*

\* (و آنچه از آن نیرو می گیرد) \*

۱ - یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام برایم نقل کرد: که پیغمبر ﷺ فرمود: برآستی که پروردگار عقل را از توری که در گنجینه دانش پیشینه خود پنهان بود، و هیچ پیغمبر مرسل، و ملائکه مقربین بدان دسترسی نداشت، خلق کرد، و دانش

خلق العقل من نور مغزون مکنون فی سابق علمه الذي لم یطلع علیه نبی مرسل ولا ملک مقرب فجعل العلم نفسه والفهم روحه و الزهد رأسه و الحیاة هینیه و الحکمة لسانه و الرأفة فمه و الرحمة قلبه ، ثم حشاه وقواه بعشرة أشياء : بالیقین ، و الایمان ، و الصدق و السکينة ، و الإخلاص ، و الرفق ، و العطیة ، و القنوع ، و التسليم ، و الشکر ، ثم قال له : أدبر فأدبر ثم قال له : أقبل فأقبل ثم قال له : تکلم فقال : الحمد لله الذي ليس له تد ولا شبه ولا شبهة ولا کفو ولا عدیل ولا مثل ولا مثال ، الذي کل شیء لعظمته خاضع ذلیل . فقال الرب تبارک و تعالی : وعزني و جلالی ما خلقت خلقاً أحسن منك ولا أطوع لی منك ولا أرفع منك ولا أشرف منك ولا أعز منك بك أوحده و بك أعبد و بك أدعی و بك أرحمی و بك أبتغی و بك أخاف و بك أحذر و بك الثواب و بك العقاب . فخر العقل عند ذلك ساجداً و كان فی سجوده ألف عام ، فقال للرب تبارک و تعالی بعد ذلك : ارفع رأسك

را جان آن قرار داد ، و قره دریافت و هوش را زوایش ساخت ، و پارسائی را سرش ، و شرم را دو چشمش ، و حکمت (واقع بینی) را زبان آن ، و مهربانی را همتش ، و دلسوزی را قلب آن قرار داد ، آنگاه درون آن را باده چیز که عبارتند از : یقین ، ایمان ، راستی ، آرامش و متانت ، اخلاص ، مهربانی و سازش ، بخشش ، قناعت ، فرمانبرداری و اطاعت ، و سپاسگزاری و حق شناسی انباشته و نیرومند ساخت آنگاه خداوند به آن فرمود : برو ! به عقب رفت . سپس فرمود : جلو بیا ! پیش آمد ، بعد به او فرمود : سخن بگو ، گفت : ستایش مخصوص پروردگاری است که نه ضدی (حریفی) دارد ، و نه همتایی و هم شانی و نه هم سری ، و نه نظیری ، آنکس که همه چیز در برابر بزرگیش سر تعظیم فرود آورد ، سپس خدای تبارک و تعالی فرمود : به بزرگواری و جلالم قسم ، که آفریده ای را بهتر و فرمان بردارتر ، و والاتر و شریف تر و گرامی تر از تو نیافریده ام ، بواسطه تو ، به یگانگی شناخته و پرستیده و خوانده شوم و خواسته گردم و محل امیدواری باشم ، و بواسطه وجود تو از من بترسند ، و بر حذر باشند و پاداش و کیفر نیز به دلیل وجود تو می باشد .

عقل از این سخنان گرنش نمود و به سجده افتاد ، و هزار سال در سجده

وسل تعطّ و اشفع تشفع ، فرفع العقل رأسه فقال : إلهي أسألك أن تشفعني فيمن خلقتني فيه . فقال الله جلّ جلاله ملائكته : أشهدكم أنني قد شفّعت فيمن خلقتة فيه .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی ما جاء فی لعن الذهب والفضة ﴾

۱- حدّثنا أبو محمد الحسن بن حمزة العلويّ الحسینی - رضي الله عنه - قال : حدّثنا محمد أبو مبدوار ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن يعقوب بن يزيد الأنباري ، عن أبي عمير ، عن هارون بن خارجة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لعن الله الذهب والفضة لا يحبّهما إلّا من كان من جنسهما ، قلت : جعلت فداك الذهب والفضة ؟ قال عليه السلام : ليس حيث تذهب إليه ، إنّما الذهب الذي ذهب بالدين والفضة التي أفانئ الكفر .

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - : هذا حديث لم أسمع إلا من الحسن

ماند. آنگاه خدای تبارک و تعالی به او فرمود: سرّت را از سجده بردار و هر چه خواهی بپرس و سؤال کن تا به تو عطا شود، و شفاعت کن تا پذیرفته گردد، عقل سربرداشت، و عرض کرد: بارالها از تو می‌خواهم که شفاعت مرا در باره هر خردمندی بپذیری! خداوند به ملائکه‌اش فرمود: شما را گواه می‌گیرم که من شفاعت او را در باره هر کس که خرد را به او داده‌ام خواهم، پذیرفت.

\* (باب ۳۴۹ - معنی حدیثی که در باره لعن طلا و نقره وارد شده است) \*

۱- هارون بن خارجة گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند لعنت کرده است: «ذهب و فضّه» را، و آن دو را دوست نمی‌دارد مگر شخصی که خود از جنس آنها است. عرض کردم: فدایت شوم همان «ذهب» (طلا) و «فضّه» (نقره) که معروف است؟ فرمود: نه، آنگونه که فهمیدی نیست. بلکه مقصود از ذهب، شخصی است که دین را از بین ببرد و فضّه، کسی است که به کفر درآید.

مصنّف این کتاب - رضي الله عنه - گوید: این حدیث را جز از حسن بن

ابن حمزة العلوی<sup>۱</sup> ولم أروه عن شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ولكنه صحيح عندي يؤيده الخبر المنقول عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال : أنا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظلمة والمال لا يروس وإنما يراس به . فهو كناية عن ذهب بالدين وأفاض الكفر ، و إنما وقعت الكناية بهما لأنهما أثمان كل شيء كما أن الذين كنس عنهم أصول كل كفر وظلم .

## ﴿ باب ﴾

### \*) معنی الدرجات والكفارات والموبقات والمنجیات \*

۱ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال : حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي ، عن هارون ابن الجهم ، عن الفضل بن صالح ، عن سعد الأسكاف<sup>۲</sup> عن أبي جعفر عليه السلام قال : ثلاث درجات، وثلاث كفارات ، وثلاث موبقات ، فاما الدرجات فافشاء السلام

حمزة علوی از دیگری شنیدم. استاد محمد بن حسن بن ولید آن را برایم روایت نکرده، ولیکن به نظر من صحیح است، و نیز خبری که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل گردیده مؤید آن است که فرموده: من مهتر مؤمنان هستم و ثروت، رئیس ستم پیشگان، و ثروت خود نمی‌بالد، بلکه به آن خودنمایی و برازندگی می‌شود، بنابراین آن جمله کنایه است از شخصی که دین را از بین ببرد، و به کفر در آید، و علت این که از آنها (طلا به دین و نقره به کفر) کنایه آورده شده اینست که همانگونه که آندو (طلا و نقره) بهای هر چیز می‌باشند، آنانکه در جمله اشاره به آنهاست نیز ریشه هر کفر و ستمی می‌باشند.

\*) (باب ۳۵۰ - معنی درجات، و كفارة گناهان، و هلاک کنندگان و رهائی بخشنندگان) \*

۱ - سعد اسکاف گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: سه چیز باعث بالا رفتن مرتبه و درجه، و سه چیز موجب كفارة گناه، و سه چیز تباه کننده، و سه چیز نجات



وإطعام الطعام، والصلاة بالليل والناس نيام، وأما الكفارات فإسباغ الوضوء في السبرات، والمشي بالليل والنهار إلى الجماعات، والمحافظة على الصلوات، وأما الموبقات فشح مطاع، وهوى متبع، وإعجاب المرء بنفسه. وأما المنجيات فخوف الله في السر والعلانية، والقصد في الغنى والفقر، وكلمة العدل في الرضا والسخط.

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - روي عن الصادق عليه السلام أنه قال: الشح المطاع سوء الظن بالله عز وجل وأما السبرات فجمع «سبرة» وهو شدة البرد وبها سمي الرجل سبرة.

بخشنده است، اما آنچه باعث بالا رفتن مقام است، آشکارا سلام نمودن، و غذا دادن به مردم (گرسنه)، و نماز خواندن در شب، هنگامی که همه در خواب فرو رفته اند، می باشد. و اما پوشاننده گناهان: با وجود هوای سرد، وضوی کامل ساختن، و در شب و روز به نماز جماعت رفتن، و نمازها را در اول وقت خواندن می باشد. اما آن سه چیز که هلاک کننده است: بخلی که بر وجود انسانی، حاکم و فرمانروا باشد، و هوای نفسی که از آن پیروی گردد، و خودپسندی است.

و اما سه چیز رهائی بخش: در نهان و آشکار از خدا ترسیدن، و در حال داشتن و نعمت و همچنین در زمان تنگدستی، میانه روی کردن، و در حال خرسندی و خشم از روی عدل و انصاف سخن گفتن است.

مصنف این کتاب - رضي الله عنه - گوید: از امام صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: «شَحْ مطاع» گمان بد داشتن به خدای عز و جل است، و اما «سَبَرَات» جمع «سَبْرَة» می باشد، و آن شدت سرما است و به همین سبب مرد «سَبْرَة» نامیده شده است.



## (باب)

### (معنی رمضان)

- ۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبد الله ، قال : حدَّثَنَا أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن هشام بن سالم ، عن سعد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : كُنَّا عِنْدَهُ ثَمَانِيَةَ رَجُلٍ فَذَكَرْنَا رَمَضَانَ ، فَقَالَ : لَا تَقُولُوا : هَذَا رَمَضَانُ ، وَلَا ذَهَبَ رَمَضَانُ ، وَلَا جَاءَ رَمَضَانُ . فَإِنَّ رَمَضَانَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَجِيءُ ، وَلَا يَذْهَبُ ، إِنَّمَا يَجِيءُ وَيَذْهَبُ الزَّائِلُ وَلَكِنْ قُولُوا : شَهْرُ رَمَضَانَ فَالشَّهْرُ الْمُضَافُ إِلَى الْأَسْمِ وَالْأَسْمُ اسْمُ اللَّهِ وَهُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَثَلًا وَعِيدًا .
- ۲ - أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى الخثعمي ، عن غياث بن إبراهيم ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، عن أبيه ، عن جدِّه عليه السلام قال : قَالَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ : لَا تَقُولُوا : رَمَضَانٌ وَلَكِنْ قُولُوا : شَهْرُ رَمَضَانَ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ مَا رَمَضَانُ .

### \*(باب ۳۵۱ - معنی رمضان)\*

- ۱- شخصی بنام سعد، از امام باقر علیه السلام روایت نموده و گفت: هشت تن در محضر آن بزرگوار بودیم و در باره «رمضان» صحبت می کردیم، حضرت فرمود: نگوئید «این رمضان» و نگوئید رمضان رفت، و رمضان آمد! زیرا «رمضان» نامی از نامهای خداوند عز و جل می باشد. نمی آید و نمی رود، آنکه می آید و می رود زائل و نیست شونده است، بلکه بگوئید: شهر رمضان (ماه رمضان) یعنی شهر اضافه گردیده به اسمی که نام خداست، ماهی که قرآن در آن ماه نازل گردید، و خداوند آن را حجت و محل شادمانی برای اولیاء خود قرار داده است.
- ۲- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدش روایت نموده که فرمود: حضرت علی علیه السلام صلوات الله علیه فرمودند: نگوئید رمضان، بلکه بگوئید «شهر رمضان» چون شما نمی دانید رمضان چیست!

## « باب »

### « (معنى ليلة القدر) »

- ۱ - حدثنا علي بن أحمد بن موسى - رضي الله عنه - قال : حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان ، قال : حدثنا محمد بن العباس بن بسام ، قال : حدثني محمد بن أبي السري قال : حدثنا أحمد بن عبد الله بن يونس ، عن سعد بن طريف الكتاني ، عن الأصمغيني بن نباتة عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال : قال لي رسول الله ﷺ : يا علي أتدري ما معنى ليلة القدر؟ فقلت : لا يا رسول الله ، فقال ﷺ : إن الله تبارك و تعالی قدر فيها ما هو كائن إلى يوم القيامة فكان فيما قدر عز و جل ولايتك و ولاية الأئمة من ولدك إلى يوم القيامة .
- ۲ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، قال : حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب ، عن محمد بن عبيد بن مهران ، عن صالح بن عبدة ، عن الفضل بن عمر ، قال : ذكر عند أبي عبد الله عليه السلام : «إنا أنزلناه في ليلة القدر» قال : ما بين فضلها

شرح: «نهی در اینجا بمعنی حرام بودن نیست بلکه حمل بر کراهت شده است. و از پیغمبر ﷺ روایت شده که این ماه رمضان نامیده شده، زیرا «یرمض الذنوب» است یعنی گناهان را می سوزاند (می آمرزد)».

### \* (باب ۳۵۲ - معنى شب قدر) \*

- ۱- اصمغینی بن نباته از حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت نموده که پیغمبر خدا (ص)، بمن فرمود: یا علی آیا می دانی معنی شب قدر چیست؟ عرض کردم: نه یا رسول الله! پیغمبر ﷺ فرمود: خداوند تبارک و تعالی در آن شب به تقدیر و سرنوشتی که در روز قیامت خواهد بود، قضا و حکم، و اندازه گیری نموده، و در آنچه خدای عز و جل فرمان داد ولایت تو بود، و نیز ولایت امامان از نژاد تو، تا روز قیامت.

- ۲- مفضل بن عمر گوید: در محضر امام صادق رضی الله عنه از آیه مبارکه «إنا أنزلناه في ليلة القدر» (بدرستی که ما آن (قرآن) را در شب قدر فرو فرستادیم -

على السَّوَرِ . قال : قلت : وأي شيء فضلها ؟ قال : نزلت ولاية أمير المؤمنين عليه السلام فيها . قلت : في ليلة القدر التي نرتجئها في شهر رمضان . قال : نعم ، هي ليلة قدرت فيها السماوات والأرض وقدرت ولاية أمير المؤمنين عليه السلام فيها .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی خضراء الدمن ﴾

۱- حدثنا محمد بن أحمد الشيباني ، قال : حدثني محمد بن أبي عبد الله الكوفي ، قال : حدثنا سهل بن زياد ، قال : حدثني أحمد بن بشر البرقي ، عن يحيى بن المنسي ، قال : حدثنا محمد بن أبي طلحة الصيرفي ، قال : سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام يقول : سمعت أبي يحدث ، عن أبيه ، عن جده عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال للناس : إياكم وخضراء الدمن قيل : يا رسول الله وما خضراء الدمن ؟ قال : المرءاء الحسناء في منبت سوء .

قدر (۱:۹۷) سخن بمیان آمد، فرمود جعفر بن محمد برتری آن در سوره های دیگر آشکار است! گوید: عرضه داشتم: برتری آن چه می باشد؟ فرمود: در آن شب ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، گفتم: در شب قدری که ما آن را در ماه رمضان امید داریم؟ فرمود: آری شبی که در آن شب آسمانها و زمین اندازه گیری شده، و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن تقدیر و معین شده است.

### \* (باب ۳۵۳ - معنی خضراء دمن) \*

۱- صیرفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از پدرم به نقل از پدر خود از جد بزرگوارش علیهم السلام شنیدم که می گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله درباره انتخاب همسر به مردم فرمود: بهره یزید از گیاه سبز و خرمی که در سرگین پرورش یافته است! به آن بزرگوار عرض شد: ای رسول خدا «خضراء دمن» چیست؟ فرمود: مقصود زن زیبایی است که از خاندانی پست، بوجود آمده و در محیطی فاسد، پرورش یافته باشد.

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - قال أبو عبيد : نراه أراد فساد النسب إذا خيف أن يكون لغير رثية . وإنما جعلها خضراء الدمن تشبيهاً بالشجرة الناضرة في دمنة البقرة . وأصل الدمن ما تدعته الإبل والغنم من أبعارها وأبوالها قريباً ينبت فيها النسبات الحسن وأصله في دمنة ، يقول : فمنظرها حسن أبيض و منبتها فاسد ، قال الشاعر :

وقد نبت المرعى على دمن الثرى \*      و تبقى خزازات النفوس كماهيا  
ضربه مثلاً للرجل الذي يظهر المودة وفي قلبه العداوة .

مصنف ابن کتاب - رضي الله عنه - گوید: ابو عبید گفته است: به نظر من مقصود از فساد نژاد، هنگامی است که احتمال میرود او حلال زاده نباشد، و علت این که زنازاده را «خضراء الدمن» (سبزهای که در پهن زار روید) خطاب نموده، آن است که او را تشبیه فرموده به درخت سرسبز و خرمی که در سرگین گاو روئیده شده، و ریشه اش «دمن» است یعنی پهنی که کشت و گوسفند روی هم می ریزند مثل سرگین و پهن و ایدارشان، چه بسا، در آن جا گیاه خرمی بروید ولی ریشه اش در سرگین می باشد. می فرماید: مقصود دختری نیکو منظر و جذاب است که خانواده اش فاسد و بی بند و بار باشد.

شاعری چنین گفته است:

وقد نبت المرعى على دمن الثرى      و تبقى خزازات النفوس كماهيا  
و گاهی بر روی باقی مانده از خالک نمناک چراگاهی می روید، ولی حسد در جانها از خشم همچنان باقی می ماند. این مثل در باره شخصی است که اظهار دوستی می کند، ولی در دلش کینه دارد.

## «باب»

۱۰ (معنی جامع مُجمع و ربیع و کرب مُقیم و غُلّ قَمِل)

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَرَّكِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْدٍ السَّكُونِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : النِّسَاءُ أَرْبَعٌ : جَامِعٌ مُجْمِعٌ ، وَرَبِيعٌ مُرْبِعٌ ، وَكَرْبٌ مُقِيمٌ ، وَغُلٌّ قَمِلٌ .

قال أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، «جامع مجمع ، أي كثيرة الخير محسنة ، و «ربيع مربّع ، التي في حجرها ولد وفي بطنها آخر ، و «كرب مُقیم ، أي سببة الخلق مع زوجها ، و غُلّ قَمِل ، أي هي عند زوجها كالغُلّ القمل ، وهو غُلّ من جلد يقع فيه القمل فيأكله ولا يتهيأ أن يعالج منه شيء وهو مثل للمربّع»

۱۱ (باب ۳۵۲ - معنی جامع مُجمع و ربیع مُربِع و کرب مُقیم و غُلّ قَمِل) \*

۱- سکونی گوید: امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت نموده که آنحضرت فرمود: زنان چهار گونه اند: «جامع مُجمع» و «ربیع مُربِع» و «کرب مُقیم» و «غُلّ قَمِل».

احمد بن ابی عبد الله برقی گوید: «جامع مُجمع» زنی است که پر روزی و با خیر و برکت است، و «ربیع مُربِع» زنی را گویند که کودکی در آغوش دارد و فرزندی نیز در شکم، و «کرب مُقیم» زنی است که با شوهر خود بد اخلاقی کند، و «غُلّ قَمِل» زنی است که مانند طوق پر از شیش، گردن گیر مرد باشد، عربها از پوست بندی می ساختند که شیش در آن بوجود می آمد، و گردن اُمیر را می گزید و می خورد، و او با دست بسته قادر نبود گردن خود بخاراند و از آزار آن بکاهد، بدین جهت طوق شیش دار مثلی است در بین عرب.

## ﴿باب﴾

﴿معنی الغنیمۃ و الفرام و الودود و الولود و الطیم و الصخابۃ﴾

﴿و الولاۃ و الهمازۃ﴾

۱ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ محبوبٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ : قُلْتُ : لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ سَاحِبَتِي هَلَكَتْ وَ كَانَتْ لِي مُوَافَقَةً وَفَدَّ هَمَمْتُ أَنْ أُتْرَوْجَ فَقَالَ : انْظُرْ أَيْنَ تَضَعُ نَفْسَكَ ، وَ مَنْ تَتْرُكُ فِي مَالِكَ ، وَ تَطْلَعُ عَلَى دِينِكَ وَ سِرِّكَ وَ أَمَانَتِكَ فَإِنْ كُنْتَ لَا بَدَّ فَاعْلَمْ فَإِكْرًا نَفْسُكَ إِلَى الْخَيْرِ وَ إِلَى حَسَنِ الْخَلْقِ .

أَلَا إِنَّ النَّسَاءَ خُلِقْنَ شَتَّى \* فَمِنْهُنَّ الْغَنِيمَةُ وَ الْفَرَامُ  
وَ مِنْهُنَّ الْهَلَالُ إِذَا خَلَّتْ لِصَاحِبِهِ وَ مِنْهُنَّ الظَّلَامُ

\* (باب ۳۵۵ - معنی بعضی از اوصاف زنان : غنیمت و غرام و ودود و ولود) \*

\* (و غنیم و صخابه و ولاۃ و همازه) \*

۱ - ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همسر من که همدم خوبی برایم بود مرده است، و تصمیم گرفته‌ام بار دیگر ازدواج کنم، فرمود: دقت کن جانت را در کجا می‌نهی، و چه کسی را در اندوخته‌ات شریک می‌سازی، و بر دین و راز و امانتت آگاه می‌سازی، اگر مجبور به زناشوئی هستی پس گرفتن دوشیزه مناسب‌تر است به خیر و نیکی، و به خوش اخلاقی.

آگاه باش! خانمها متفاوت آفریده شده‌اند، برخی از آنان همچون مالی هستند که بی زحمت بدست آمده و پاره‌ای هنگام قدم نهادن بخانه شوهر چون ماه شب اولند وقتی جلوه کند (انگشت نما هستند) و بعضی از آنها مایه هلاک و عذابند، و پاره‌ای دیگر چون تاریکی اول شب هستند، پس هر کس زنی شایسته از آنان را بدست آورد کامیاب شده، آنکس که فریب خورد و زیان دید نمی‌تواند

فَمَنْ يَطْفَرُ بِصَالِحِيهِمْ يَسْعَدُ \* وَمَنْ يَصْنُ فُلَيْسَ لَهُ انْتِقَامُ  
 وَهْنٌ ثَلَاثَ فَامْرَأَةٍ وَلَوْ دُرْدُ تَعِينُ زَوْجَهَا عَلَى دَهْرِهِ لَدُنْيَاهُ وَلَا آخِرَتِهِ وَلَا تَعِينُ  
 الدَّهْرُ عَلَيْهِ، وَامْرَأَةٌ عَظِيمٌ لِأَذَاتِ جَمَالٍ وَلَا خَلْقٍ وَلَا تَعِينُ زَوْجَهَا عَلَى خَيْرٍ، وَامْرَأَةٌ صَخَابَةٌ  
 وَلَا جَهْ هَمَّازَةٌ تَسْتَقِلُّ الْكَثِيرَ وَلَا تَقْبِلُ الْيَسِيرَ.

### «باب»

\*(معنی الشَّهْرَة و التَّهْبَرَة و التَّهْبَرَة و الهَيْدَرَة و اللَّفُوت)\*

۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا  
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ بِنْدَارٍ التَّمِيمِيُّ الطُّبْرَانِيُّ، فِي مَسْجِدِ الْجَامِعِ، قَالَ:  
 حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الطُّوسِيُّ بِطَرَانٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ  
 ابْنُ خُثَيْمٍ الْمَرْوَزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى الْهَيْثَمِيُّ الْمَرْوَزِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي  
 أَبُو حَنِيفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ: أَقْبَلْ مِنْهُ بِطَرَفٍ أَمْ تَسْمَعُ أَطْرَفَ مِنْهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ  
 انتقام از کسی کشد.

و آنان بر سه گونه‌اند: یکی آنکه فرزندان او را با محبت است، و همسرش  
 را در زندگی یاری می‌دهد و برای دنیا و آخرتش سودمند است، و نمیگذارد که او  
 در زندگی متضرر گردد. دیگر آنکه زنی است نازا که نه زیبایی دارد و نه خوش  
 خلقی، و در امور خیر شوهرش را یاری نمی‌دهد، و سومی زنی است پر سر و صدا  
 و جیغ و فریاد و بد زبان، و پر رفت و آمد، و بسیار عیب‌جو، که فراوان را اندک  
 شمارد و چیز کم را نپذیرد.

\*(باب ۳۵۶ - معنی شَهْرَة و نَهْرَة، و نَهْرَة، و هَيْدَرَة، و لَفُوت)\*

۱- فضل بن موسی نسائی مروزی گوید: أبو حنیفه نعمان بن ثابت به من  
 گفت: آیا حدیث نو و گرانمایه‌ای برایت بگویم که ارزشمندتر از آن را نشنیده  
 باشی؟ گوید: گفتم: آری. أبو حنیفه به نقل از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم



فقال أبو حنيفة أخبرني حماد بن أبي سليمان ، عن إبراهيم النخعي ؛ عن عبد الله بن ببيعة ، عن زيد بن ثابت قال : قال رسول الله ﷺ : يا زيد تزوجت ، قلت : لا . قال : تزوج تستعف مع عفتك ، ولا تزوجن خمساً . قال زيد : من هن ؟ قال رسول الله ﷺ : لا تزوجن شهيرة ولا لهيبة ولا نهيرة ولا هيدرة ولا لفوتاً . قال زيد : يا رسول الله ما عرفت مما قلت شيئاً وإنني بآخرهن لجاهل . فقال رسول الله ﷺ أليس عراً ؟ أمّا الشهيرة فالزينة البذيئة ، وأمّا اللهيبة فالطويلة المهزولة ، وأمّا الشهيرة فالقصيرة الدميعة ، وأمّا الهيدرة فالعجوز المدبرة ، وأمّا اللفوت فذات الولد من غيرك .

نخعی، از عبدالله بن بعینه از زید بن ثابت چنین برآیم نقل نمود: که پیامبر خدا ﷺ به من فرمود: ای زید آیا همسر داری؟ عرض کردم: نه. فرمود: زن بگیر تا پاکدامنیت را محفوظ بداری، ولی با پنج گروه از زنان زناشوئی مکن، گوید: گفتم آن زنان کدامند؟ فرمود: الهیبه، نهیبه، شهیره، و «لهیبه» و «نهیره» و «هیدره» و «لفوت» می باشد، از کتب دیگر است.

زید گفت: ای پیامبر خدا از این نامها که فرمودی کسی را نشناختم، و کلمه آخرش «لفوت» را هم نفهمیدم، پیغمبر خدا ﷺ فرمود: مگر شما عرب نیستید! «شهیره» زن پیر و ضعیف و کبود چشم بی شرم و بد زبان است، و «لهیبه» زن بلند قامت لاغر اندام، و «نهیره» زن کوتاه قد زشت روی، و «هیدره» پیروزن گوز پشت فریبکار، و امّا «لفوت» زنی است که از غیر تو فرزند دارد. شرح: «پاره ای از کتب حدیث و لغت «هیدره» را با ذال نقطه دار آورده اند، و هیدره بمعنی پرگو و پرمدها است» .

## ﴿ باب ﴾

﴿(معنی قول رسول الله صلى الله عليه وآله حين رأى من يحتجم)﴾

﴿(فی شهر رمضان: «أفطر الحاجم والمحجوم»)﴾

۱ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان، قال: حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان، قال: حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب، قال: حدثنا تميم بن بهلول، قال: حدثنا أبو معاوية، عن سليمان بن هوران، عن عباية بن ربیع، قال: سألت ابن عباس عن الصائم يجوز له أن يحتجم؟ قال: نعم، ما لم يخش ضعفاً على نفسه. قلت: فهل تنقض الحجامة صومه؟ فقال: لا، قلت: فما معنى قول النبي ﷺ حين رأى من يحتجم في شهر رمضان: «أفطر الحاجم والمحجوم»؟ فقال: إنما أفطرا لأنهما تسابعا وكذبا في سبهما على رسول الله ﷺ لا للحجامة.

قال مصنف هذا الكتاب: و للحديث معنى آخر و هو أنه من احتجم فقد عرض نفسه للاحتياج إلى الإفطار لضعف لا يؤمن أن يضره له فيحوجه إلى ذلك و قد سمعت

﴿(باب ۳۵۷ - معنی اینکه: پیغمبر «ص» شخصی را دید که در ماه رمضان)﴾

﴿(حجامت می کند و فرمود: حجامت کرد و حجامت شده روزه را شکستند)﴾

۱- عبايه ربیعى گوید: از ابن عباس پرسیدم: برای روزه دار جایز است حجامت کند؟ گفت: بلی، اگر نترسد از اینکه ضعف او را فرا گیرد، عرض کردم: آیا حجامت روزه او را می شکند؟ گفت: نه. گفتم: پس معنی فرمایش پیغمبر اکرم ﷺ چیست، آنگاه که دید شخصی در ماه رمضان حجامت می نماید: فرمود: «حجامت کننده و حجامت شده هر دو افطار کردند»؟ پاسخ داد: آنها روزه خود را شکسته بودند چون بیکدیگر دشنام دادند و در دشنام خود بر پیغمبر خدا ﷺ دروغ بستند نه از جهت حجامت.

مصنف این کتاب گوید: برای حدیث مفهوم دیگری هم هست و آن این که: شخصی که حجامت نماید، نفس خویش را در معرض این قرار داده که نیاز به

بعض المشايخ نيشابور يذكرون في معنى قول الصادق عليه السلام: «أفطر الحاجم والمحجوم» أي دخلا بذلك في فطرتي وسنتي لأن الحجامة مما أمر الله به فاستعمله.

## «باب»

### \*(معنى القواعد والبواسق والجون والخفوف والموميض والرحا)\*

۱- حدثنا الحاكم أبو الحسن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن الحسين النيشابوري النقي، قال: حدثنا أبو سعيد قال: حدثنا عبيد الله بن محمد بن سليمان الهاشمي، قال: حدثنا أبو عمرو الضرير، قال: حدثنا قباد بن عباد المهلبی، عن موسى بن محمد بن إبراهيم التميمي، عن أبيه، قال: كنا عند رسول الله ﷺ فنشأت صحابة فقالوا: يا رسول الله هذه صحابة ناشئة. فقال: كيف ترون فواعدها؟ قالوا: يا رسول الله أحسنها وأشد تمكثها قال: كيف بواسقها؟ قالوا: يا رسول الله أحسنها وأشد تراكمها. قال: كيف ترون جونها؟ قالوا: يا رسول الله ما أحسنها وأشد سواها. قال: فكيف ترون رحاها؟ قالوا:

خوردن چیزی پیدا کند، بدلیل ضعفی که مطمئن نیست برایش پیدا نمی گردد و او را محتاج به افطار نمی نماید.

و در نیشابور از بعضی مشایخ شنیدم که در معنی فرموده امام صادق علیه السلام «حجامت گر و حجامت شده افطار کردند» می فرمود: یعنی به سبب این حجامت آن دو در قانون و سنت من وارد شدند چون، حجامت از کارهائی است که آنحضرت به آن دستور داده و درخواست انجام آن را نموده است.

### \*(باب ۳۵۸ - معنی قواعد، بواسق، جون، خفوف و موميض و رحا)\*

۱- موسی بن محمد تمیمی گوید: پدرم گفت: ما در خدمت پیامبر ﷺ بودیم که تگه ابری پدیدار شد، حاضرین عرض نمودند: یا رسول الله این ابری است که پیدا شده، فرمود: پایه هایش را چگونه می بینید؟ گفتند: ای پیامبر خدا بسیار نیکو است و پابرجا! فرمود: پرده های کشیده آن را چگونه می بینید؟ گفتند:

یا رسول الله! احسنها واشد استدلالتها. قال: فكيف ترون برقها أخفوا أم وميضاً أم يشق شقاً؟ قالوا: يا رسول الله بل يشق شقاً، فقال رسول الله ﷺ الحيا فقالوا: يا رسول الله ما أفصحك وما رأينا الذي هو أفصح منك. فقال: وما يمنعني من ذلك ولساني نزل القرآن بلسان عربي مبين.

وحدثنا الحاكم، قال: حدثني أبي، قال: حدثني أبو علي الرضا يحيى، عن أبي عمرو الضرير بهذا الحديث.

أخبرني محمد بن هارون الزنجاني، قال حدثنا علي بن عبد العزيز، عن أبي عبيد قال: القواعد هي أصولها المعترضة في آفاق السماء، وأحسبها تشبه قواعد البيت وهي حيطانه والواحدة «قاعدة» قال الله عز وجل: «وإذ يرفع إبراهيم القواعد من البيت وإسماعيل»

بسیار خوب و انباشته است! فرمود: رنگ قیرگونش را چگونه می بینید؟ عرضه داشتند: ای پیامبر خدا خوب و بسیار مشکمی است. فرمود: چرخش آن را چگونه دیدید؟ گفتند: ای پیغمبر خدا بسیار نیک و چقدر خوب دوار است. فرمود: چگونه می نگرید برق آن را، بخش می گردد یا بفرقه است، یا عمودی و یا کشیده؟ عرض کردند: یا رسول الله عمودی و کشیده است. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: بارانی حاصلخیز (برای شما آید). گفتند: ای پیامبر خدا تو چه سخن پرداز و شیوانی! زبان آورتر از تو ندیده ایم که چنین شیوا سخن بگوید.

فرمود: چه چیز مرا از آن باز دارد، با آنکه قرآن کریم بزبان من (زبان عربی آشکار) فرود آمده است، و این حدیث را حاکم برایم از ضریر نیز بازگو نمود.

و زنجانی برایم از ابو عبید در شرح حدیث نقل کرد: قواعد ابر، ریشه و پایه های آن است که در افقهای آسمان پهن شده اند، چنین پندارم که آن را به پایه های خانه که دیوارهایش باشد تشبیه نموده باشد.

خدا نیز فرموده «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» (و چون

ابراهیم پایه های خانه کعبه را بالا آورد و هم اسماعیل - بقره ۱۲۷:۲).

وَأَمَّا الْبَوَاسِقُ فَمَرُوعُهَا الْمُسْتَطِيلَةُ إِلَى وَسْطِ السَّمَاءِ إِلَى الْإِفْقِ الْآخِرِ ، وَكَذَلِكَ كُلُّ طَوِيلٍ  
فَهُوَ بِاسِقٌ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَالنَّخْلُ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ » ، وَ الْجُونُ هُوَ الْأَسْوَدُ  
الْيَحْمُومِيُّ وَجَمْعُهُ «جُونٌ» ، وَأَمَّا قَوْلُهُ : «فَكَيْفَ تَرَوْنَ رَحَاهَا» فَإِنَّ رَحَاهَا اسْتِدَارَةُ السَّحَابَةِ  
فِي السَّمَاءِ وَلِهَذَا قِيلَ : «رَحَا الْحَرْبِ» وَهُوَ الْمَوْضِعُ الَّذِي يَسْتَدَارُ فِيهِ لَهَا ، وَالْخَفَوُ الْإِعْتِرَاضُ  
مِنَ الْبَرْقِ فِي تَوَاحِي الْغَيْمِ ، وَفِيهِ لَفْتَانٌ : وَيُقَالُ : خَفَا الْبَرْقُ يَخْفُو خَفْوًا ، وَ يَخْفَى خَفِيًّا .  
وَالْوَمِضُ أَنْ يُلْمَعَ قَلِيلًا ثُمَّ يَسْكُنُ وَ لَيْسَ لَهُ إِعْتِرَاضٌ وَأَمَّا الَّذِي يَشَقُّ شَقًّا فَاسْتَطَالَتْهُ  
فِي الْجَوِّ إِلَى وَسْطِ السَّمَاءِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَأْخُذَ يَمِينًا وَلَا شِمَالًا .  
فَالْمُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابَ : وَالْحَبِيبُ : الْمَطَرُ .



«بواسق» پره‌های کشیده شده ابر است در فضا تا به افق دیگر، و هر  
کشیدگی را «باسق» گویند، خداوند فرموده: «وَالنَّخْلُ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ»  
(درختان خرماى بلند که گله‌ها و شکوفه‌هاى روى هم چیده دارند - ق ۱۰:۵۱) و  
«جُون» سیاهی زغالی است و جمعش «جُون» می‌باشد.

و اما اینکه فرموده: «فَكَيْفَ تَرَوْنَ رَحَاهَا»، «رحا» چرخ زدن ابر است در  
آسمان، و از اینرو گفته‌اند: «رَحَا الْحَرْبِ» و آن جایی است که جنگ در آن  
چرخش کند.

«خَفَوُ» پهن شدن برق است در اطراف ابر، و آن از دو باب آمده: «خَفَا  
الْبَرْقُ، يَخْفُو خَفْوًا» و «خَفَى، يَخْفَى، خَفِيًّا».

«وَمِضٌ» آن است که يك جرعه زند آنگاه آرام شود، و پهن نشود، و «شَقٌّ»  
کشش عمودی آن است در فضا بسوی زمین (وسط آسمان) بدون اینکه به طرف  
راست و چپ برود، مصنف این کتاب گوید: و «حیا» بمعنی باران است.

### «بَاب»

« ( معنی قول النبی صلی الله علیه وآله > بادروا الى ریاض الجنة ) »

۱ - حدَّثنا محمد بن بکران النقاش - رضي الله عنه - بالكوفة ، قال : حدَّثنا أحمد ابن محمد بن سعید الکوفی مولى بني هاشم ، قال : حدَّثنا المنذر بن محمد ، قال : حدَّثنا أبي ، قال : حدَّثني محمد بن الحسن بن علي بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام ، قال : حدَّثني أبي من أبيه عن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : بادروا إلى ریاض الجنة ، فقالوا : وما ریاض الجنة ؟ قال : حلق الذکر .

### «بَاب»

« ( معنی ما جاء فی الابل أنها أغنان الشياطين وأنها لا یجیء ) »

« ( خیرها الا من جانبها الاثام ) »

۱ - حدَّثنا علي بن أحمد بن موسى - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله السکونی ، عن صالح بن أبي حماد ، قال : حدَّثنا إسماعیل بن مهران ، عن أبيه ، عن عمرو بن أبي المقدام ، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن علي عليه السلام عليهم

\* (باب ۳۵۹ - معنی فرمایش پیغمبر ﷺ که بسوی گلزارهای بهشت بشتابید) \*

۱- محمّد بن حسن (یکی از نوادگان امام مجتبی) گوید: پدرم از پدرش از امام حسن مجتبی علیهم السلام برایم نقل نمود که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «بسوی بوستانهای بهشت بشتابید» گفتند: بوستانهای بهشت چیست؟ فرمود: گرد هم آئی ها که در آنها ذکر خدا می شود.

\* (باب ۳۶۰ - معنی آنچه در باره شتر وارد شده: شتر مهار شیطانها است) \*

\* (و خیری ندهد جز از سوی چپش) \*

۱- عمرو بن ابی مقدم گوید: امام صادق عليه السلام از پدران بزرگوارش از

السَّلام قال : قال رسول الله ﷺ : النَّمَمُ إِذَا أُقْبِلَتْ أُقْبِلَتْ وَ إِذَا أُدْبِرَتْ أُدْبِرَتْ ، وَ الْبَغْرُ إِذَا أُقْبِلَتْ أُقْبِلَتْ وَ إِذَا أُدْبِرَتْ أُدْبِرَتْ ، وَ الْإِبِلُ أَعْنَانُ الشَّيَاطِينِ إِذَا أُقْبِلَتْ أُدْبِرَتْ وَ إِذَا أُدْبِرَتْ أُدْبِرَتْ ، وَ لَا يَجِيءُ خَيْرُهَا إِلَّا مِنْ جَانِبِهَا الْأَشْأَمِ . قيل : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ يَتَّخِذُهَا بَعْدَ ذَلِكَ ؟ قال : فَأَيُّ الْأَشْقِيَاءِ الْفُجَرَاءُ ، قال صالح : وَأَنْشُدْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ :  
 هِيَ الْمَالُ لَوْ لَا قِلَّةُ الْخَضِرِ حَوْلَهَا \* فَمَنْ شَاءَ دَلَّوْهَا وَمَنْ شَاءَ بَاغَهَا

أخبرني محمد بن هارون الزُّنْجَانِيُّ قال : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ أَنَسٍ قَالَ : قَوْلُهُ : « أَعْنَانُ الشَّيَاطِينِ » أَعْنَانُ كُلِّ شَيْءٍ نَوَاحِيهِ وَأَمَا الَّذِي يَحْكِيهِ أَبُو عَمْرٍو

حضرت علی (علیه السلام) روایت نمود که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: گوسفند داری هرگاه روی آورد، کار گوسفنددار روبه رونق است، و چون پشت کند باز هم آمد کار اوست، و اگر گاوداری رو کند، ترقی کار گاودار است، و چون پشت نماید زیان وی است، و شتر بهار شیطانی است، هرگاه رو کند اشتردار در پستی افتد، و چون پشت کند نیز اشتردار زیان بیند، و چیزی از آن نرسد، جز از سونی که بد یمن تر است.

عرض شد: یا رسول الله! به این ترتیب چه شخصی بعد از این اشترداری نماید؟ فرمود: پس بدبختان نابکار کجایند؟!

صالح (یکی از راویان حدیث) گفت: اسماعیل بن مهران (آنکه خبر را به او داده) این شعر را خواند:

شتر جزء ثروت و مال است اگر باعث خواری و پستی نمی شد؛ تا هر که بخواهد به پستی سازد، نگهداریش کند، و هر کس بخواهد بفروشدش و کالای دیگری تهیه کند.

زنجانى بسند خود برايم نقل کرد از ابو عبید که در شرح فرمایش حضرت «أَعْنَانُ الشَّيَاطِينِ»، اعنای هر چیز، اطراف و جوانب آن است (یعنی نواحی شیاطین)، و از ابو عمر و دیگران نیز این معنی بازگو شده، و اگر لفظ «اعنای» درست ضبط شده باشد، مقصودش این است که شتر از نواحی شیطانها است، یعنی

قاعنان الشیء نواحیه قالها أبو عمرو وغيره فان كانت الأعنان محفوظة فأراد أن الإبل من نواحي الشیطان أي أنها على أخلاقها وطبائعها وقوله : «لا تقبل إلا مولیة ولا تدبر إلا مولیة» فهذا عندي كالمثل الذي یقال فیها : «إنها إذا أقبلت أدبرت وإذا أدبرت أدبرت» وذلك لكثرة آفاتھا وسرعة فنائھا وقوله : لا یأتی خیرھا إلا من جانبھا الا شام» یعنی الشمال ، یقال للید الشمال : «الشؤم» ومنه قول الله عز وجل : «وأصحاب المشأمة یرید أصحاب الشمال ومعنی قوله لا یأتی نفعھا إلا من هناك یعنی أنها لا تعطب ولا تركب إلا من شمالھا وهو الجانب الّذی یقال له : «الوحشی» فی قول الأصمعی «لأنه الشمال» قال : «والأیمن هو الانسی» وقال بعضهم : لا ، ولكن الانسی هو الّذی یأتیه الناس فی الاحتلاب و الرّكوب ، «والوحشی» هو الأیمن لأن الدابة لا تؤنّی من جانبھا الأیمن إنما تؤنّی من

خوی و شیوة آنها را دارد، و اینکه فرموده: «پیش آمدنش عقب رفتن است و پس رفتنش هم مابعد مدخشی» بنظر من این مانند مثلثی است که در باره آن گفته می شود، بدلیل پر آفتی و زود نابود شدن آن.

و اینکه فرموده: «نیکیش جز از سوی اشام نیاید» یعنی از جانب چپ، و بدست چپ «شؤم» گفته می شود، و همین است فرمایش خدای عزّ و جلّ «و أصحاب المشأمة» (و آنها اهل شقاوتند - بلد ۹۰: ۱۸) (نامه عمل بدست چپ دارند) مقصود یاران چپ است.

و معنی فرموده اش: «سودش عاید نمی گردد مگر از آنجا»، یعنی فقط از سمت چپ آن شیرش را می دوشند و سوار بر آن می گردند، و آن جانب چپ به گفته اصمعی «وحشی» نامیده شده زیرا چپ است، و چنین گفته که به سمت راست «انسی» گویند.

اما برخی از ادبا گفته اند: چنین نیست بلکه جانب «انسی» سمتی است که مردم جهت دوشیدن و سوار شدن از آن استفاده می کنند، که سمت چپ حیوان می باشد، و «وحشی» سمت راست حیوان است، چون از سمت راستش استفاده نمی کنند، ابو عبید گفته: عقبه من هم همین می باشد، و سمت «وحشی» همان



الأيسر . قال أبو عبيد : فهذا هو القول عندي وإنما الجانب الوحشي الأيمن لأن الخائف إنما يفر من موضع المخافة إلى موضع الأمن .

## ﴿ باب ﴾

❖ ( معنی عاجل بشری المؤمن ) ❖

۱ - حدثنا أبو الحسن محمد بن أحمد بن علي الأسدي ، قال : حدثنا عبد الله بن محمد بن المرزبان ، قال : حدثنا علي بن الجعد ، قال أخبرنا شعبة ، عن أبي عمران الجوني ، عن عبد الله بن الصامت ، قال : قال أبوذر - رحمه الله عليه قلت : يا رسول الله الرجل يعمل لنفسه ويعبئه الناس . قال : تلك عاجل بشرى المؤمن .

## ﴿ باب ﴾

❖ ( معنی عرفاء اهل الجنة ) ❖

۱ - حدثنا أبو الحسن محمد بن أحمد بن علي الأسدي ، قال : حدثنا أبي ، وعلي

طرف راست حیوان است زیرا شخص ترسو از جای ترسناک به محل امن گریزد . (و آن سمت راست می باشد) .

شرح : «این اثیر در معنی این حدیث گفته : یعنی از سوی چپ ، چنانچه دست چپ را (شومی) خوانند که موث آن «أشام» می باشد . مقصودش این است که از سمت چپ شیرش را دوشند و سوار بر آن شوند» (نهایه ۳: ۲۱۷) .

\* (باب ۳۶۱ - معنی مژده شتابان مؤمن) \*

۱ - عبدالله بن صامت گوید : أبوذر - رحمه الله علیه - گفت : به پیامبر خدا ﷺ عرض کردم : مردی برای خودش کار می کند و مردم او را دوست می دارند . فرمود : این مژده ایست شتابنده به مؤمن .

\* (باب ۳۶۲ - معنی عرفاء اهل بهشت) \*

۱ - أبو سعید خدری گوید : پیغمبر خدا ﷺ فرمود : حافظین و عمل

ابن العباس البجلي؛ والحسن بن علي بن النصر الطوسي قالوا: حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن غزوان قال: حدثنا أبو سنان العابدی قال: حدثنا صفوان بن سليم، عن عطاء بن بشار، عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ: حملة القرآن عرفاء أهل الجنة.

## «باب»

### ❖ (معنى الفرقة الواحدة الناجية) ❖

۱- حدثنا أبو نصر محمد بن أحمد بن نعيم الشرحی قال: حدثنا أبو یزید محمد بن إدريس الشامي قال: حدثنا إسحاق بن إسرائيل قال: حدثنا عبد الرحمن بن عبد المعاري قال: حدثنا الإفريقي، عن عبد الله بن يزيد، عن عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: سيأتي على أمتي ما أني على بني إسرائيل مثل مثلهم، فإقسم نفروا على اثنين وسبعين مئة تستقر في أمتي على ثلاث وسبعين مئة تزيد عليهم واحدة كلها في النار غير واحدة. قال: قيل: يا رسول الله وما تلك الواحدة؟ قال هو: ما نحن عليه اليوم أنا وأصحابي.

کنندگان به قرآن، مهتران و دانا یان اهل بهشتند.

### \* (باب ۳۶۳ - معنی يك گروه که رستگارند) \*

۱- عبدالله بن عمر گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: بزودی بر سر اُمت من همان خواهد آمد که بر سر بنی اسرائیل آمد، درست همانگونه، و آنها بر هفتاد و دو ملت پراکنده شدند، و اُمت من بزودی هفتاد و سه گروه خواهند شد، که يك دسته بر آنان افزوده می شود و جز يك گروه ایشان همگی در جهنمند. گوید: شخصی عرض کرد: یا رسول الله! آن يك گروه کیانند؟ فرمود: آن گروهی که شیوه شان همانست که امروز من و أصحابم بر آن هستیم.

### ﴿باب﴾

\*( معنی قول الصادق علیه السلام « من أعطی أربعاً لم یحرم أربعاً » ) \*

۱ - حدَّثنا أبو أحمد بن الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال : حدَّثنا أبو القاسم بدر بن الهيثم القاضي قال : حدَّثنا علي بن المنذر الكوفي قال : حدَّثنا محمد بن الفضيل عن أبي الصباح قال : قال جعفر بن محمد عليه السلام : « من أعطی أربعاً لم یحرم أربعاً » : من أعطی الدعاء لم یحرم الإجابة : ومن أعطی الاستغفار لم یحرم التوبة : ومن أعطی الشکر لم یحرم الزیادة ، ومن أعطی الصبر لم یحرم الأجر .

### ﴿باب﴾

\*( معنی شیء أصله فی الأرض و فرعه فی السماء ) \*

۱ - حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام رضي الله عنه - قال : حدَّثنا عبدالله بن جعفر الحميري ، قال : حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عليه السلام عن الحسن بن محبوب : عن ذكره : عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : « لا صحابه ذات يوم : أتروا لو جمعتم ما عندكم »

\*( باب ۳۶۴ - معنی فرموده امام صادق «ع» : به هر کس چهار چیز داده ) \*

\*( شود ، از چهار چیز بی بهره نیست ) \*

۱ - ابو الصباح گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: شخصی که چهار چیز به او بخشیده شده از چهار چیز محروم نیست: به آنکس که سعادت خواندن دعا داده شده، از پذیرش آن ناامید نگردد، و به آنکس که توفیق آمرزش خواهی داده شده از بازگشت به سوی خدا بی نصیب نباشد، و به آنکس که توفیق سپاسگزاری از نعمت داده شده، افزون گشتن نعمت از او جلوگیری نشده، و به آنکس که شکیبایی عطا شده، از مزد آن بی نصیب نگردد.

\*( باب ۳۶۵ - معنی چیزی که ریشه اش در زمین است و شاخه اش در آسمان ) \*

۱ - حسن بن محبوب بایک واسطه از امام صادق عليه السلام روایت نموده: روزی

من الآتية ، و المتاع . أکتتم ترونه يبلغ السماء ، قالوا : لا یارسول الله : قال : أفلا أدلکم علی شیء أصله فی الأرض وقرعه فی السماء ؟ قالوا : بلی یارسول الله . قال : یقول أحدکم إذا فرغ من صلاته الفریضة : «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله والله أكبر» ثلاثین مرة . فإن أصلهن فی الأرض وقرعهن فی السماء . وهن یدفعن الحرق و الغرق و الهمدم و التردی فی البئر و میته السوء : وهن الباقیات الصالحات .

## « باب »

### « (معنی زینة الاخرة) »

۱ - حدَّثنا أبي - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا عبد الله بن الحسن المؤدَّب ، عن أحمد بن علي الأصبهاني ، عن إبراهيم بن محمد النخعي قال : حدَّثنا أبو الحسن علي بن محمد شيخ من أهل الرمي ، قال : حدَّثنا منصور بن العباس ، والحسن بن علي بن النضر ، عن سعيد بن النضر ، عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : المال و البنون زينة الحياة الدنيا ، و ثمان ركعات من آخر الليل و الوتر زينة الآخرة و قد جعلهما الله عز و جل لأقوام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرموده : ای پیامبر خدا هر آنچه از ظروف و لباس و مایحتاج خانه که نزد خود دارید، اگر فراهم آورده و روی هم بریزید به آسمان می رسد؟ عرض کردند: نه، ای رسول خدا، فرمود: اگر یکی از شما بعد از نماز واجبش سی بار بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» پس ریشه آن «کلمات اربع» در زمین است و شاخه و برگش در آسمان، و آن کلمات سوختن و غرق شدن و ویرانی، و سرنگون شدن در چاه و مرگ بد را از شخص باز دارد، و آنها کردار شایسته پدیدارند که ثمره آن تا ابد باقی خواهد ماند.

### « (باب ۳۶۶ - معنی آرایش آن سرای) »

۱- سعید بن نضر گوید: امام صادق (ع) فرمود: ثروت و پسران آرایش زندگانی دنیایند (نه مونس قبر و توشه معاد) و هشت رکعت نماز پایان شب، و سه نماز وتر، آرایش آخرت می باشد و گاهی خداوند این دو آرایش دنیا و آخرت را برای مردمی فراهم آورد.

## « باب »

❦ (معنی النصیب من الدنيا) ❦

۱ - حدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْمَكْرِيّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَشِيرِيّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْحَوِيثِ أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى الْكُوفِيّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَلَا تَنْفَسْ نَفْسِيكَ مِنَ الدُّنْيَا » . قَالَ : لَا تَنْفَسْ مَعْنَكَ وَقُوَّتَكَ وَفِرَاغَكَ وَشَبَابَكَ وَنَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ .

## « باب »

❦ (معنی نکاح) ❦

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَعِينٍ بْنُ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ ، عَنْ تَمِيمِ بْنِ بَهْلُولٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، عَنْ

\* (باب ۳۶۷ - معنی بهره‌ای از دنیا) \*

۱ - موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام گوید: پدرم از پدرش از جدش امام صادق از پدرش از جدش از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت نمود که در تفسیر قول خدای عز و جل «وَلَا تَنْفَسْ نَفْسِيكَ مِنَ الدُّنْيَا» (و بهره خود را از مال دنیا فراموش مکن - قصص ۷۷:۲۸) فرمود: یعنی فراموش مکن که از تندرستی، و توانگری، و آسودگی، و جدائی، و خوشی و نشاط خود در جهت (بهرتر کردن) امر آخرت استفاده نمایی.<sup>(۱)</sup>

\* (باب ۳۶۸ - معنی نکاح) \*

۱ - حفص بن غیاث گوید: امام صادق عليه السلام از پدرش از نیای بزرگوارش

(۱) باید دانست که ظاهر آیه قول بنی اسرائیل است خطاب به قارون، نه دستور خدا

به پیغمبر (ص) یا مؤمنین و تميم بن بهلول ضعیف و حفص بن غياث سنی است « (غ) ».

جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: يأتي على الناس زمان يكون أسعد الناس بالدينيا لكع بن لكع خير الناس بمؤنة مؤمن بين كريمين. اللكع: العبد اللئيم، وقد قيل: إن اللكع الصغير، وقد قيل: إنه الردي. ومؤمن بين كريمين: أي بين مؤمنين كريمين، وقد قيل: بين الحج والجهاد، وقد قيل: بين الفرسين يغزوا عليهما، وقيل: بين بصيرين [الليستقي عليهما ويعتزل الناس].

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی الأنواء ﴾

۱ - حدثنا أحمد بن زمام بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن محمد بن حران، عن أبيه، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال: ثلاثة من عمل الجاهلية: الفخر بالأنساب، والطعن في الأحساب، والاستسقاء بالأنواء.

عليهم السلام روایت نمود که پیامبر خدا ﷺ فرمود: زمانی خواهد آمد که نزد مردم دنیا، آدم پست، فرومایه، بنده هوای نفس، فرزندی آدم پست، خوشبخت‌ترین افراد جهان خواهد بود، در صورتی که در واقع بهترین مردم در آن هنگام، مؤمنی است که پدر و مادر او نیز با شرافت و با ایمان باشند.

«لُكْع» بنده خوار و بخیل و ناکس است و گفته‌اند: «لُكْع» بمعنی کوچک است و گفته‌اند: بنده خوار و پست می‌باشد و «مؤمن بین کریمین» یعنی در آغوش پدر و مادر مؤمن بزرگوار باشد، و گفته شده بین (عمل به) حج و جهاد باشد، و گفته شده میان (پروردن) دو اسبی باشد که سوار بر آنها پیکار می‌کند. میان دوشتر باشد که با آبکشی نمودن با آنها از (نیازمندی به) مردم کنار باشد.

### \* (باب ۳۶۹ - معنی آنواء) \*

۱ - محمد بن حران گوید: پدرم از امام باقر عليه السلام روایت نمود که فرمود: سه چیز از کردار جاهلیت است: افتخار به دودمان و خویشان، و بدگوئی و افترا در

أخبرني محمد بن هارون الزنجاني قال : حدثنا علي بن عبدالعزيز ، عن أبي عبيد أنه قال : سمعت عدة من أهل العلم يقولون : إن الأنواء ثمانية وعشرون نجماً معروفة الطالع في أزمان السنة ، كلها من الصيف و الشتاء والربيع والخريف ، يسقط منها في كل ثلاث عشر ليلة نجم في المغرب مع طلوع الفجر و يطلع آخر يقابله في المشرق من ساعته و كلاهما معلوم مسمى وانقضاء هذه الثمانية والعشرين كلها مع انقضاء السنة ثم يرجع الأمر إلى النجم الأول مع استئناف السنة المقبلة وكانت العرب في الجاهلية إذا سقط منها نجم وطلع نجم آخر قالوا : لا بد أن يكون عند ذلك رياح ومطر فينسبون كل غيث يكون عند ذلك إلى ذلك النجم الذي يسقط حينئذ فيقولون : مطرنا ينوء الثريا والدبران و السماء وما كان من هذه النجوم . فعلى هذا فهذه هي الأنواء ، واحدها نوء ، وإتعا سمي نواً لأنه إذا سقط الساقط منها بالمغرب ناء الطالع بالشرق بالطلوع وهو ينوء

حسب ، و باران خواستن به «أنواء» (يعني از هجوم آسمان).

محمد بن هارون زنجانی به محمد بن عیسی بن ابوعبید به من خبر داد که وی گفته: شنیدم جمعی از دانشمندان گفته‌اند: «أنواء» ۲۸ ستاره‌اند که محلّ طلوع آنها در دوره سال از چهار فصل زمستان و تابستان و بهار و پائیز معروف می‌باشد، در هر سیزده شب یکی در باختر فرو رود و دیگری در همان لحظه در برابرش در خاور طلوع نماید، و هر دو معلوم، و نامدارند، و پایان تمامی این ۲۸ ستاره با پایان و گردش سال یکی است، و آنگاه با از سر گرفته شدن سال نو ستاره نخست بر آید، و عربها در جاهلیت می‌گفتند: چون ستاره‌ای از آنها غروب کند و دیگری طلوع نماید ناگزیر باد و بارانی بیاید، و هر بارانی را وابسته به ستاره‌ای می‌دانستند که در آن هنگام غروب کرده، و می‌گفتند: باران ماه ینوء «ثریا» و یا «دبران» و یا سماک» و آنچه بود از این ستاره‌ها، می‌باشد، و آنها را جملگی انواء گویند بلفظ جمع، و مفرد آن «نوء» میباشد. نامیده شدنش به «نوء» فقط بدان جهت است که چون به فرو رفتن یکی در مغرب دیگری در مشرق پدیدار میگردد. و آن از «نوء» ینوء نوءاً» هست و آن جنبش و روبرو شدن و بمبارزه طلبیدن «نوء»

نوءاً و ذلك النهوض هو النوء فسمي النجم = و كذلك كل ناهض يتقل بابطاء فانه ينوء عند نهوضه ، قال تبارك و تعالی : «لَتَنوُوا بِالْعَصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ» .

## ﴿ بَاب ﴾

﴿(معنی اسنان الابل التي تؤخذ في الزكاة)﴾

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رضي الله عنه - قال : حدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عن إبراهيم بن هاشم عن حماد بن عيسى ، عن حريز ، عن زرارة ، و محمد بن مسلم ؛ و أبي بصير ؛ و يزيد العجلي ؛ و الفضيل ، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قالَا : في صدقة الابل في كل خمس شاة إلى أن يبلغ خمسة و عشرين ، فإذا بلغت ذلك ففيها ابنة مخاض ثم ليس فيها شيء .

است پس ستاره به آن نامیده شده و همچنین به هر بپاخیزنده ای که به سنگینی برخیزد گفته می شود و هر جانداریکه وقت برخاستنش کندی می کند خداوند تبارک و تعالی فرموده «لَتَنوُوا بِالْعَصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ» (گرانی میکند (برداشتن آن) بگروهی انبوه).

\*(باب ۴۷۰ - معنی مقدارهای عمر شتری که در زکات گرفته می شود)\*

۱- حریز از زراره و محمد بن مسلم و ابوبصیر و یزید عجللی و فضیل نقل کرده که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: در زکات شتر (دوازده نصاب است يك تا پنج) در هر پنج شتر يك گوسفند تا به بیست و پنج شتر برسند (که پنج پنج افزوده می شود و بر آنچه مابین دو نصابند زکات واجب نیست).

وقتی به بیست و پنج رسید باید يك کره شتر ماده که يك سالش تمام شده، و داخل سال دوم گردیده و مادرش صلاحیت دارد دوباره آبستن شود، زکات بدهد، و لازم نیست که فعلاً آبستن باشد. «مخاض» مادر آن کره شتر و اسم جمع «مخاض» است یعنی آبستن.

از بیست و پنج که گذشت بعد از آن زکات ندارد تا به سی و پنج شتر برسد (این نصاب و دو تای بعد از آن ده ده افزوده می شود. چون به سی و پنج



حتی مبلغ خمسة وثلاثین ، فاذا بلغت خمسة وثلاثین ففيها ابنة لبون ثم ليس فيها شيء  
 حتی مبلغ خمسة وأربعين فاذا بلغت خمسة وأربعين ففيها حقة طروقة الفحل ثم ليس فيها  
 شيء حتی مبلغ ستين ، فاذا بلغت ستين ففيها جذعة ، ثم ليس فيها شيء حتی مبلغ خمسة  
 وسبعين ، فاذا بلغت خمسة وسبعين ففيها بنت لبون ، ثم ليس فيها شيء حتی مبلغ تسعين  
 فاذا بلغت تسعين ففيها حقتان طروقتا الفحل ، ثم ليس فيها شيء أكثر من ذلك حتی  
 مبلغ عشرين ومائة فاذا بلغت عشرين ومائة ففيها حقتان طروقتا الفحل فاذا زادت واحدة  
 على عشرين ومائة ففي كل خمسين حقة وفي كل أربعين ابنة لبون ، ثم مرجع الابل

رسید در آن باید يك ابنة لبون (شتر بچه ماده ای که ستنش بین دو تا سه سال است و  
 مادرش در این حال صلاحیت دارد که اگر بچه دیگری پس از آن بچه اول بزاید  
 شیر دهد) بعد چیزی در آن نیست تا به چهل و پنج شتر برسد.

چون به چهل و پنج شتر رسید زکات آن يك حقه (شتر ماده ایست که ستنش  
 بین سه سال تمام تا چهار سال باشد، چون در این سن شایستگی باربری، یا  
 جفت گیری با شتر نر را دارد به آن حقه می گویند) بعد زکات در آن نیست تا به  
 شصت شتر برسد، و چون مالک شصت شتر گردید باید يك «جذعه» (شتری که  
 چهار سالش تمام شده و داخل سال بنجم گشته باشد - گفته اند چون شتر در این سن  
 دندانهای جلوییش را می اندازد این نام بر او نهاده شده) (از اینجا به بعد ۱۵، ۱۵  
 اضافه می گردد) زکات بدهد، بعد در آن زکات ندارد تا مالک هفتاد و پنج شتر  
 گردد، آنگاه که به ۷۵ شتر رسید زکات آن دو شتر بچه بنت لبون می باشد، و بعد  
 زکات ندارد تا به نود شتر برسد، و چون به نود شتر رسید زکات آن دو شتر حقه  
 می باشد که جفت گیری نموده باشد، سپس چیزی در آنها نیست تا به یکصد و  
 بیست شتر برسد و چون به یکصد و بیست شتر رسید در آن دو شتر حقه ای که  
 شتر نر را برای جفت گیری بخود بپذیرند باید زکات بدهد.

و چون بر صد و بیست یکی افزوده شد پس در هر پنجاه شتر باید يك شتر  
 «حقه» و در هر چهل شتر يك شتر «ابنة لبون» باید زکات بدهد.

على أسنانها و ليس على النيف شيء ولا على الكسور شيء وليس على العوامل شيء ،  
إتعا ذلك على السائمة الرابعة ؛ قال : قلت : ما في البخت السائمة ؟ قال : مثل ما في الإبل  
العربية .

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - : وجدت مثبتاً بخط سعد بن عبد الله بن  
أبي خلف - رضي الله عنه - في أسنان الإبل من أول ما طرحه أمه إلى تمام السنة  
«خوار» فإذا دخل في السنة الثانية سمّي ابن مخاض لأن أمه قد حلت ، فإذا دخل  
في الثالثة سمّي ابن لبون وذلك أن أمه قد وضعت وصار لها لبن ، فإذا دخل في الرابعة  
سمّي حِقَّةً للذكور، والأنثى حِقَّةٌ لأن أمه قد استحق أن يحمل عليه ، فإذا دخل في

بعد از آن باید به مقدار عمرهای شتران (که بیان شد) رجوع شود، و بر  
اندکی بیشتر و کمتر از عدد عقود (۱-۲-۳-۴...)؛ و شترهای بکار گرفته شده  
(مثل بارکش یا آب کشی که اسم بیکاری ~~بیکاری~~ صدق نکند) زکات ندارند و  
زکات فقط در شترهایی است که ~~بیکاری~~ تمام عمر را از خلف و گیاه بیابان که مالک  
معینی ندارد و بهای آن را مطالبه نمی کند، بچرد.

راوی گوید: عرض کردم در شتر بُختی (شتر قدیمی گردن درازی که غیر  
عربی است) بیابان چَر چطور؟ فرمود: زکات آنهم مانند شتر عربی است.

مصنف این کتاب گوید: نوشته‌ای به دستخط سعد بن عبدالله بن ابی خلف  
رضی الله عنه یافتم که در آن چنین نگاشته شده بود: و عربها برای هر دوره عمر  
شتر نامی نهاده‌اند از لحظه‌ای که از مادر زائیده شده تا پایان يك سال را «خوار»  
نامند، و چون به سال دوم وارد شد «ابن مخاض» گویند، چون مادرش می‌تواند  
حامله شود، و چون به سال سوم رسید «ابن لبون» نامیده می‌شود، و آن بدین جهت  
است که مادرش بچه آورده و پستانهایش شیر دارد.

وقتی وارد سال چهارم شد نرینه‌اش را «حِقَّ» و مادینه‌اش «حِقَّة» نامند،  
زیرا توانایی حامله شدن دارد. و چون وارد سال پنجم شد «جَذَع» نامیده می‌شود و

الخامسة سَمِيَّ جَدْعًا ، فَإِذَا دَخَلَ فِي السَّادَةِ سَمِيَّ ثَلَاثًا لَا تَهْ قَدْ أَتَى تَمِيَّتَهُ ، فَإِذَا دَخَلَ فِي السَّابِعِ أَلْفِي رُبَاعِيَّتَهُ وَسَمِيَّ رُبَاعًا ، فَإِذَا دَخَلَ فِي الثَّامِنَةِ أَلْفِي السَّنِ الَّذِي بَعْدَ الرَّبَاعِيَّةِ

چون به سال ششم در آمد «ثَنِي» نامیده می شود چون چهار دندان پیشین آن می افتد، و چون به سال هفتم در آید چهار دندان آن که بین ثنایا و أنیباب قرار دارد می افتد، و چون وارد سال هشتم گردد، دندانی که بعد از رُبَاعِيَّة است بنام «سَدِيس» می افتد، و وقتی نه ساله شد، دندان نیش در آورده، و بازِل نامیده شود، و چون در سال دهم در آید «مُخْلِف» نامیده می شود، و بعد از این دیگر نامی ندارد. و مقدار عمرهائی که در زکات مقرر گردیده از «ابن مَخَاض» شروع و به «جَدْع» خاتمه یافته است.

شرح: حدیث پیش را که به «خَيْرَةُ الْفُضَلَاء» مشهور است، در تمامی کتب اربعه نقل کرده اند و مرحوم قُتَيْبِی در وافی این خبر و همچنین خبری را که در باب «صَدَقَةُ الْبَقَر» از همین چند راوی هست یکجا آورده، و در ذیل آن کلام استادش را که در پاورقی متن عربی همین کتاب آمده نقل کرده، ولی مرحوم صاحب وسائل پس از نقل آن از کتب اربعه فرموده: «و رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى مِثْلَهُ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ عَلَى مَا فِي بَعْضِ النُّسخِ الصَّحِيحَةُ: فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَ عَشْرِينَ فَإِذَا زَادَتْ وَاحِدَةً فِيهَا بَنَتْ مَخَاضٌ...».

و خود مرحوم صدوق هم در خصال روایت کرده: «فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَ عَشْرِينَ فَخَمْسُ شِيَاءٍ، فَإِذَا زَادَتْ وَاحِدَةً فَفِيهَا بَنَتْ مَخَاضٌ...» و در آخر حدیث فرموده: «فَيَسْقُطُ الْغَنَمُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ يَرْجِعُ إِلَى أَسْنَانِ الْإِبِلِ». بنابر این با روایات دیگر اختلافی ندارد، ولی با آنچه اکنون در این نسخه موجود است این تفاوتها دیده می شود: ۱- بیست و شش شتر را نصاب مستقّلی قرار نداده، ۲- در نصاب های بعدی يك افزوده نشده، ۳- افزوده شدن يك بر ۱۲۰ را نصاب دیگری قرار داده که هر سه مخالف با نظر مشهور و احادیث دیگری می باشد، و بقول مرحوم صاحب

وَسُمِّيَ سَدِيسًا، فَإِذَا دَخَلَ فِي التَّاسِعَةِ فَطَرَنَاهُ وَ سُمِّيَ بَازِلًا، فَإِذَا دَخَلَ فِي الْعَاشِرَةِ فَهُوَ مُخْلَفٌ وَلَيْسَ لَهَا بَعْدَ هَذَا اسْمٌ، فَلَا سَنَانَ الَّتِي تَتَوَخَذُ فِي الصَّدْفَةِ مِنْ ابْنِ خُثَّاسٍ إِلَى الْجَذَعِ.

### «باب»

«(مَعْنَى الْمَوْضِعَةِ وَالْمَحْقِاقِ وَالْبَاضِعَةِ وَالْمَأْمُومَةِ وَالْجَالِيَةِ وَالْمُنْقَلَةِ)»

۱ - حَدَّثَنَا قُتَيْبُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ ابْنِ بَكِيرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي الْمَوْضِعَةِ خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ، وَفِي السَّمْحَاقِ أَرْبَعٌ مِنَ الْإِبِلِ.

جواهر فقط دو تن از قداما طبق آن عمل کرده‌اند و بس. بدین جهت هر يك از بزرگان بگونه‌ای در صدد توجیهش برآمده‌اند، از جمله شیخ طوسی فرموده: ممکن است جمله «وَزَادَتْ وَاحِدَةً» را اراده فرموده، اما بخاطر علم به اینکه مخاطب از آن آگاه است صریحاً آن را ذکر فرموده، و بهتر این است که حمل بر تقیه شود چون عقیده عامه چنین است: «وَاللَّهُ مِنْ خَيْرِ الْكَافِرِينَ» (هذا فرق بیننا و بین الناس).

و مرحوم مجلسی هم در ملاذ الأخیار و مرآت العقول نظریاتی از بزرگان و خودش بیان کرده، پدر بزرگوارش در شرح کتاب من لایحضره الفقیه فرموده: جمله «ثُمَّ تَرْجِعُ الْإِبِلُ عَلَى أَسْنَانِهَا» مؤید تقیه بودن آن است، چون ظاهرش بر آن دلالت دارد که نصاب از سر گرفته می‌شود، چنانکه مذهب عامه است، و اگر چه امکان دارد حمل شود بر اینکه از «جَذَعَهُ» بیالاتر تجاوز نمی‌کند بلکه مُجَدِّداً به «بَنْتَ لَبُونٍ» و «حِقَّهُ» بر می‌گردد، و در واقع همین هم اراده شده ولیکن بخاطر تقیه به جمله‌ای ادا شده که ذو وجهین است.

\* (باب ۳۷۱ - شرح دیه‌هایی که بر اثر جراحتهائی که به سر و صورت وارد) \*

\* (می‌آید لازم می‌گردد: موضعه، بمحاق، باضعه، مامومه، جاققه و منقله) \*

۱- زراره گوید: امام صادق فرمود: دیه در «موضعه» (جراحت سر که به

وفي الباضعة ثلاث من الإبل ، وفي المأمومة ثلاث و ثلاثون من الإبل ، و في الجائفة ثلاث و ثلاثون من الإبل ، وفي المنقلة خمس عشرة من الإبل .

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه - : وجدت بخط سعد بن عبد الله رحمه الله - مثبتاً في الشجاج وأسمائها : قال الأصمعي : أول الشجاج الحارصة وهي التي تحرس الجلد أي تشقه و منه قيل : حرس الفصار الثوب ، إذا شقه . ثم الباضعة وهي التي تشق اللحم بعد الجلد ، ثم المتلاحة وهي التي أخذت في اللحم ولم تبلغ السمحاق ، ثم السمحاق وهي التي بينها وبين العظم قشرة رقيقة فهي السمحاق ، و منه قيل : د في السماء

استخوان رمد) پنج شتر است، و چون استخوان شکسته شود ۱۰ شتر، و «سیمحاق» (بریدن پوست نازک بالای استخوان سر) چهار شتر دیه دارد. و در «باضعه» (شکستگی سر که از آن خون نیاید) دیه اش سه شتر، و در «مأمومه» (بریدن پوست روی مغز سر) سی و نه شتر دیه دارد و در «جائفه» (شکافتن اندرون مغز) سی و سه [در بعضی نسخه ها سی و چهار] شتر دیه دارد، و در «منقلة» (شکستگی سر که استخوان آن جابجا شده باشد) پانزده شتر دیه باید پرداخت.

مصنف این کتاب - رضي الله عنه گوید: در نوشته ای بقلم سعد بن عبد الله - رحمه الله - دیدم که در باره «شجاج» (شکستگی سخت در سر) و نامهای آن چنین نگاشته بود: اصمعی گوید: پارگی سر آغاز می شود از:

۱- «حارصة» و آن شکافته شدن پوست سر است بگونه ای که خون ضعیفی ظاهر شود (و غالباً «دایمه» نامیده نمی شود) و از همین باب است گفته «حَرَصَ القَصَار الثوب» (گازر جامه را شکافت) وقتی جامه را بشکافد.

۲- «باضعه» آنستکه گوشت بعد از پوست را پاره کند.

۳- «متلاحمة» (به هم آمدگی شکستگی) و آن چیز است که گوشت را گرفته

و به «سیمحاق» نمی رسد.

۴- «سیمحاق» (پوست نازک بالای استخوان سر) چیزی است که میان آن

سَمَاجِيقُ مِنْ قَبِيمٍ ؛ وَعَلَى الشَّاةِ سَمَاجِيقٌ مِنْ شَحْمٍ ، ثُمَّ الْمَوْصِیَّةُ وَهِيَ الَّتِي تَبْدِي وَصَحَّ الْعَظْمُ ، ثُمَّ الْهَاشِیْمَةُ وَهِيَ الَّتِي تَهْشُمُ الْعَظْمَ ، ثُمَّ الْمَنْقَلَةُ وَهِيَ الَّتِي تَخْرِجُ مِنْهَا قُرَاشُ الْعَظَامِ ، وَ «قُرَاشٌ» فَشْرَةٌ تَكُونُ عَلَى الْعَظْمِ دُونَ اللَّحْمِ وَمِنْهُ قَوْلُ النَّابِغَةِ :

\*وَتَتَّبِعْهَا مِنْهُ فَأَرْسِلْهُ الْخَوَاجِبَ\*

ثم الآمة وهي التي تبلغ أم الرأس وهي الجلدة التي تكون على الدماغ و معنى العظم أن يجبر على غير استواء .

﴿ باب ﴾

❖ (معنى نهر الخوصة) ❖

١ - حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني ، قال : حدثنا أبو عبد

يحيى بن محمد بن حاعد بمدينة السلام ، قال : حدثنا أنس بن كميل ، قال : حدثنا المستعبر بن سليمان ، قال : فرأت علي فضيل بن ميسرة ، عن أبي جابر أن أبا بردة حدثه ، عن

و استخوان پوسته نازکی است و آن در استخوان استخوانی و از همین جهت است که گفته شده: در آسمان یاره‌هایی از ابر هست و بر گوسفند یاره‌هایی از پیه.

۵- «موضحة» شکستگی سر که سفیدی استخوان را نمودار می سازد.

۶۔ «هاشیمه» شکستگی و شکاف سر رفتی که استخوان می شکند.

۷- «مُنْقَلَه» شکستگی پوسته‌نازک روی استخوان غیر گوشت و مقصود از

قول نابغه شاعر همین است که گوید:

«وَيُثَبِّتُهَا مِنْهُ فَرَاشُ الْحَوَاجِبِ» (و به دنبال او می رود از آن مرد استخوان

ايرو.)

۸- آیه و آن یوستی است که روی مغز سر قرار دارد، و معنی «عُشْم» گچ

بستر استخوان شکسته است.

\* (باب ۳۷۲ - معنی نهر غوطہ) \*

۱۔ ابو موسیٰ اشعری گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: سے تن بہ بہشت

أبي موسى الأشعري، قال: قال رسول الله ﷺ: ثلاثة لا يدخلون الجنة: مُثَمِّنُ خمر، ومُثَمِّنُ سحر، وقاطع رحم. ومَن مات مُدَمِّنَ خمر سقاء الله عز وجل من نهر الغوطة. قيل وما نهر الغوطة؟ قال: نهر يجري من فروع المومسات يؤذي أهل النار ريحهن.

## ﴿باب﴾

### \*(معنى الحيوف والزنوق والجواض والجعظري)\*

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحَدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحَدِ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عليه السلام أَنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ يَوْجِدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ مَا يَجِدُهَا، عَاقٌ، وَلَا قَاطِعُ رَحِمٍ، وَلَا شَيْخُ زَانٍ، وَلَا جُلُودٌ أَزَارُهُ خَيْلَاءٌ، وَلَا قَتَانٌ، وَلَا مَنَانٌ وَلَا جَعْظَرِي. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا الْجَعْظَرِي؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَشْبَعُ مِنَ الدُّنْيَا.

نروند: شخص دائم الخمر، ~~که کسی که~~ به سحر و جادو سرگرم باشد، و شخصی که با خویشان خود رابطه اش را قطع نماید، و اگر کسی با حالت دائم الخمر از دنیا برود، پروردگار از «جوی غوطه» در گلویش ریزد، عرض شد: «جوی غوطه» چیست؟ فرمود: از قَرَج زَنانِ ناپاک فاحشه، جویی روان می گردد که بوی گند آن جهنمیان را آزار می دهد.

### \*(باب ۳۷۳ - معنی حیوف، زنوق، جواض، جعظری)\*

۱ - جابر از امام باقر علیه السلام روایت نموده: که پیامبر خدا ﷺ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که بوی بهشت از مسافتی که پیمودن آن، هزار سال طول می کشد به مشام می رسد، ولی این افراد آن را استشمام نخواهند کرد: عاق والدین، و کسی که رابطه خود را با خوشاوندان خود قطع نماید، و پیر زناکار، و متکبری که از روی تکبر و فخر فروشی آنقدر دامن لباس خود را بلند کند که به زمین کشیده شود، و اغواگر و فریبده، و نیز منت گزار، و «جَعْظَرِي»، گوید: عرض

و فی حدیث آخر : ولا حیثوف وهو النباش ، ولا ذنوق وهو المخت ، ولا جواض ،  
[وهو الجلف الجافی] ولا جعظری وهو الذي لا يشبع من الدنيا .

## «باب»

### \*(معنی الصلاة الوسطی)\*

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبد الله ، عن يعقوب بن يزيد ،  
عن محمد بن أبي عمير ، عن أبي المغرا - حميد بن المنثري المجلبي - ، عن أبي بصير ، قال : سمعت  
أبا عبد الله عليه السلام يقول : صلاة الوسطی صلاة الظهر وهي أول صلاة أنزل الله على نبيه  
صلى الله عليه وآله .

۲- حدَّثنا علي بن عبد الله الوراق ، وعلي بن محمد بن الحسن المعروف بابن مقبرة  
القزويني ، قالا : حدَّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري ، قال : حدَّثنا أحمد بن  
[أبي] الصباح ، قال : حدَّثنا محمد بن عاصم الرزقي ، قال : أخبرنا أبو نعيم الفضل بن دكين ،  
عن هشام بن سعد ، عن زید بن أسلم ، عن أبي بونس ، قال : كتبت لعائشة مصحفاً فقالت :  
إذا مررت بآية الصلاة فلا تكتبها حتى أمليها عليك ، فلما مررت بها أملتُها عليّ وحافظوا

کردم : «جعظری» چیست ؟ فرمود : آنکس که از دنیا سیر نمی شود .

و در حدیث دیگر آمده که این اشخاص عبارتند از : کفن دزد ، و نامرد زن  
صفت ، و بی ادب خشن ، و شخصی که از دنیا سیر نمی شود .

### \*(باب ۳۷۲ - معنی صلاة وسطی)\*

۱- ابو بصیر گوید : از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود : «صلاة وسطی»  
نماز ظهر است ، و آن نخستین نمازی است که خداوند بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله نازل  
فرموده است .

۲- ابو بونس گوید : مشغول نوشتن قرآنی برای عایشه بودم که گفت :  
هرگاه به آیه نماز رسیدی ننویس تا من آن را بر تو بخوانم ! به آن قسمت که  
رسیدم بر من چنین املا نمود : «حافظوا على الصلوات ، والصلاة الوسطی» (بقره ۲) :



على الصلوات والصلاة الوسطى وصلاة العصر.

۳ - حدثنا علي بن عبدالله الوراق؛ وعلي بن محمد بن الحسن القزويني، قال: حدثنا سعد بن عبدالله [قال: حدثنا أحد] بن أبي خلف الأشعري، قال: حدثنا سعد بن داود، عن أبي دهر، عن مالك بن أنس، عن زيد بن أسلم، عن عمرو بن نافع، قال: كنت أكتب مصحف الحفصة زوجة النبي ﷺ فقالت: إذا بلغت هذه الآية فاكب وحافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى وصلاة العصر.

۴ - حدثنا علي بن عبدالله الوراق، وعلي بن محمد بن الحسن القزويني، قال: حدثنا سعد بن عبدالله بن أبي خلف، قال: حدثنا أحمد بن أبي خلف الأشعري، قال: حدثنا سعد بن داود، عن مالك بن أنس، عن زيد بن أسلم، عن القعقاع بن حكيم، عن أبي يونس مولى عائشة زوجة النبي ﷺ قال: أمرني عائشة أن اكب لها مصحفاً وقالت: إذا بلغت هذه الآية فاكب وحافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى (وصلاة العصر) وقوموا لله قانتين، ثم قالت عائشة: سمعتها والله من رسول الله ﷺ.

(۲۳۷) «وصلاة العصر» (محافظة لعائيد بر نمازها و نماز میانه) و عایشه «و صلاة العصر» را افزود.

۳- عمرو بن نافع گوید: مشغول نوشتن قرآنی برای حفصه همسر پیغمبر ﷺ بودم، که بمن گفت: اگر به این آیه (نماز) رسیدی بنویس: «حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى» بنویس: «وصلاة العصر».

۴- ابو یونس غلام عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: عایشه بمن دستور داد: صحفی برایش بنویسم و گفت: هر وقت به این آیه رسیدی چنین بنویس «حافظوا على الصلوات، والصلاة الوسطى وصلاة العصر وقوموا لله قانتين» سپس عایشه گفت: بخدا سوگند آن را از پیامبر خدا (ص) شنیدم.

شرح: این دو حدیث در الموطأ: مالک بن انس جلد ۱ صفحه ۱۳۸ و صفحه

۱۳۹ تحت رقم ۲۵ و ۲۶ آورده شده است.

قال مصنف هذا الكتاب : فهذه الأخبار حجة لنا على المخالفين ، وصلاة الوسطى صلاة الظهر .

۵ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن عبد الرحمن بن أبي نجران ، والحسين بن سعيد جميعاً ، عن حماد بن عيسى الجهنبي ، عن حريز بن عبد الله السجستاني ، عن زرارة بن أعين قال : سألتهم يعني أبا جعفر عليه السلام - عما فرض الله عز وجل من الصلاة فقال : خمس صلوات في الليل والنهار . قلت : هل سماهن الله تعالى وبيّنهن في كتابه ؟ فقال : نعم ، قال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه و آله : « أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ » ، ودلوكها زوالها فبيما بين دلوك الشمس إلى غسق الليل أربع صلوات سماهن و بيّنهن و وقتهن ، و غسق الليل انتصافه ، ثم قال : « وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً »

مصنف این کتاب گوید: این اخبار برای ما حجتی است، علیه مخالفین عقیده ما و «نماز وُسطی» نماز ظهر می باشد.

۵- زرارة بن أعين گوید: از او - یعنی امام باقر عليه السلام - در باره نمازهایی که خدا واجب کرده پرسیدم، فرمود: در شب و روز پنج نماز است، گفتم: آیا خداوند متعال در قرآنش آنها را نام برده و بیان داشته است؟ فرمود: آری، خدای تعالی به پیغمبر خود فرموده: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» (پای دار نماز را در وقت ظهر تا تاریکی شب - اسرای ۷۵: ۱۷) .

«دُلُوكِ» (زوال و میل) آفتاب است (زوال آفتاب به آنست که سایه شاخصی که در زمین فرو می کنند در بعضی از شهرها، در فصولی، بکلی از بین می رود و سپس ایجاد می شود و در بعضی شهرها به آخرین درجه کوتاهی می رسد و بعد شروع به بلند شدن می نماید).

پس در بین زوال آفتاب تا نیمه تاریکی شب چهار نماز می باشد که خدا آنها را نام برده و بیان نموده، و وقت آنها را معین داشته و «غَسَقِ» شب، نیمه آن است، سپس فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» پس این نمازها

ففيه الخامسة ! و قال تبارك و تعالی فی ذلك : « اقم الصلوة طرفي النهار » و طرفاه صلاة المغرب و الغداة . « و زلفاً من الليل » فهي صلاة العشاء الآخرة . و قال عز و جل : « حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى » و هي صلاة الظهر و هي أول صلاة صلاتها رسول الله ﷺ و هي وسط صلاتين بالنهار صلاة الغداة و صلاة العصر . « و قوموا لله قانتين » في صلاة الوسطى .

### «باب»

\*( معنی تحية المسجد و معنی الصلاة و ما یفصل بذلك من تمام الحديث ) \*

۱ - حدَّثنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمد الأسواري ، قال : حدَّثنا أبو يوسف أحمد بن محمد بن القيس السجزي المذکور ، قال : حدَّثنا أبو الحسن عمرو بن حفص قال : حدَّثني أبو محمد عبد الله بن محمد بن أسد بن عباد ، قال : حدَّثنا الحسين بن إبراهيم أبو علي ، قال : حدَّثنا يحيى بن سعيد البصري ، قال : حدَّثنا ابن جريج عن عطاء ، عن عبيد بن صير الليثي ، عن أبي ذر - رحمه الله عليه - قال : دخلت على رسول الله ﷺ و هو في المسجد جالساً وحده ،

پنج تا است و خداوند تبارک و تعالی در مورد آن فرموده : « اقم الصلوة طرفي النهار » و دو طرف آن نماز مغرب و صبح است « و زلفاً من الليل » و آن دومین نمازی است که در شب خوانده می شود ، و خدای عز و جل فرموده : « حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى » و آن نماز ظهر و نخستین نمازی است که پیغمبر خدا ﷺ بجای آورد و آن میان دو نماز روزانه واقع شده ، یعنی نماز صبح و نماز عصر ، و آیه « و قوموا لله قانتين » ( و به اطاعت خدا قیام کنید - بقره ۲۳۷ ) در باره نماز میانه است .

\*( باب ۳۷۵ - معنی تحیت مسجد ، و معنی صلاة و آنچه مربوط به آنست ) \*

\*( از تمام حدیث ) \*

۱ - عبيد بن عمير ليشي گويد: أبودر - رحمه الله عليه - گفت: روزی پیامبر

فافتنمت خلوته ، فقال لي : يا أباذر إن للمسجد تحية قلت و ما تحيته ؟ قال : ركعتان تركعهما ، ثم التفت إليهِ فقلت : يا رسول الله إنك أمرتني بالصلاة فما الصلاة ؟ قال : خير موضوع فمن شاء أقل ومن شاء أكثر ، قال : قلت : أي الأعمال أحب إلى الله عز وجل ؟ قال : إيمان بالله و جهاد في سبيله [ قلت : فأي المؤمنين أكمل إيماناً ؟ قال : أحسنهم خلقاً . قلت : و أي المؤمنين أفضل ؟ قال : من سلم المسلمون من لسانه ويده ] قلت : فأي الليل أفضل ؟ قال : جوف الليل الأخير ، قلت : فأي الصلاة أفضل ؟ قال : طول القنوت . قلت : فأي الصدقة أفضل ؟ قال : جهد من مقل إلى فقير في سر ، قلت : فما الصوم ؟ قال : فرض مجزي و عند الله أضعاف كثيرة ، قلت : فأي الرقاب أفضل ؟ قال :

خدا ﷻ در مسجد تنها نشسته بود که به محضرش شرفیاب شدم و چون خلوت بود، فرصت را غنیمت شمردم، بمن فرمود: ای ابوذر حتماً مسجد را حق تحیتی است، عرض کردم: و آن چه باشد؟ فرمود: دو رکعت نماز بجا آوری (آن دو رکعت نماز را بجا آوردم) آنگاه رو به سوی آنحضرت کردم و عرض داشتم: ای پیامبر خدا مرا به خواندن نماز فرمان دادی، نماز چیست؟ فرمود: بهترین برنامه دینی است، هر کس که بخواند آنک بجا آورد (فقط نمازهای واجب را بخواند)، و هر کس که مایل باشد بسیار بجا آورد (نافله ها را هم بجا آورد) گفتم: یا رسول الله چه کاری نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و پیکار در راه او، پرسیدم: کدامیک از مؤمنین ایمانش کاملتر می باشد؟ فرمود: آنکس که خوی او از همه نیکوتر باشد.

گفتم: چه کسی از مؤمنان با فضیلت تر است؟ فرمود: آنکس که مسلمانان از زبان و دستش آسوده باشد، عرض کردم: کدام لحظات شب بهتر است؟ فرمود: دل شب تار (قسمت آخر آن)، گفتم: کدامین نماز برتر است؟ فرمود: نمازی که قنوتش طولانی باشد، گفتم: فضیلت چه خیراتی بیشتر است؟ فرمود: صدقه ای که پنهانی و در حال تنگدستی، به بینوایی داده شود، پرسیدم: روزه

أغلاها ثمناً وأتقها عند أهلها ، قلت : فأَيُّ الجهاد أفضل ؟ قال : من عقر جواده وأُعريق دمه . قلت : فأَيُّ آية أنزلها الله عليك أعظم ؟ قال : آية الكرسي .

ثم قال : يا أباذر ما السماوات السبع في الكرسي ، إلا كحلقه مُلقاة في أرض فلاة و فضل العرش على الكرسي كفضل الفلاة على تلك الحلقة .

قلت : يا رسول الله كم النبيون ؟ قال : مائة ألف و أربعة و عشرون ألف نبي . قلت : كم المرسلون منهم ؟ قال : ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً غفيراً . قلت : من كان أوَّل الأنبياء ؟ قال : آدم ، قلت : و كان من الأنبياء مرسلأ ؟ قال : نعم ، خلقه الله بيده و نفخ فيه

چیست؟ فرمود: عملی است واجب که اگر بدرستی ادا شود، در پیشگاه خداوند پاداش چند برابر و فراوان دارد. عرض کردم: (جهت آزاد کردن) کدام برده نیکوتر است؟ فرمود: آن برده‌ای که بهایی بیشتر و نزد صاحبش با ارزش‌تر است.

گفتم: کدام جهاد گر عظمی باشد؟ فرمود: شخصی که دست و پای اسبش بریده شود، و او با آنکه مرکبش از پای در آمده (پیاده) تا آخرین قطره خونش بجهنگ تا شهید گردد.

عرضه داشتم: کدامیک از آیه‌هائی که خداوند بر تو نازل فرموده بزرگتر است؟ فرمود: «آیه الكرسي». آنگاه فرمود: ای أباذر، نباشد هفت آسمان در برابر کرسی، مگر مانند حلقه‌ای که در بیابانی افتاده باشد و گسترش عرش نسبت به کرسی مانند وسعت و برتری آن بیابان است بر آن حلقه.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! پیغمبران چند تن بوده‌اند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار (تن). گفتم: پیامبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده تن، عده بسیاری.

گفتم: نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود: حضرت آدم (علیه السلام) پرسیدم: آیا او از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: بلی، خدا به قدرت خود او را آفرید و از روح خود

من روحه، ثم قال: يا أباذر، أربعة من الأنبياء سريانسون: آدم، و شيث، و أخنوخ وهو إدريس عليه السلام وهو أول من خط بالقلم، و نوح، و أربعة من العرب: هود، و صالح، و شعيب، و نبيك محمد أول نبي من بني إسرائيل موسى و آخرهم عيسى و ست مائة نبي. قلت: يا رسول الله كم أنزل الله تعالى من كتاب؟ قال: مائة كتاب و أربعة كتب: أنزل الله تعالى على شيث عليه السلام خمسين صحيفة، و على إدريس ثلاثين صحيفة، و على إبراهيم عشرين صحيفة، و أنزل التوراة و الإنجيل و الزبور و الفرقان.

قلت: يا رسول الله فما كانت صحف إبراهيم؟ قال: كانت أمثالا كُتِبَها: أبيها الملك المبتلى المخرور إنني لم أبعثك لتجمع الدنيا بعضها على بعض ولكني بعثتك لترد عني دعوة المظلوم فإني لأردّها وإن كانت من كافر.

در پیکرش دمید. آنگاه فرمود: ای اباذر چهارتن از پیغمبران سریانانی بودند: آدم، شیث، اخنوخ - که ادريس باشد و او نخستین کسی است که با قلم نگاشت - و نوح، چهار تن از ایشان عرب بودند: هود و صالح، شعيب، و پیامبر تو محمد، و نخستین پیغمبر از بنی اسرائیل موسی و آخرین آنان عیسی بود، شصت تن از پیغمبران از بنی اسرائیل بودند.

عرضه داشتم: خداوند چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود: یکصد و چهار کتاب: پنجاه صحیفه بر شیث، و سی صحیفه بر ادريس، و بیست صحیفه بر ابراهيم، و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم نازل فرمود: گفتم: یا رسول الله صحف ابراهيم در چه موضوعی بود؟ فرمود: تمامی آنها مثل و پند و اندرز بوده، و این مضمون یکی از آنها است: ای فرمانروای مست از باده غرور، که مردم گرفتار تو، و تو به آزمایش به مردم مبتلانی، من تو را بر نیانگیخته‌ام که پول و ذخایر دنیا را روی هم انباشته سازی، بلکه از آن جهت فرستادم تا بجای من به درخواست مظلومان پاسخ گوئی و نگذاری متمدیده‌ای به درگاه من بنالد (همچنانکه) من دعای متمدیده را بر نمی گردانم، اگر چه از کافری باشد.

وعلى العاقل ما لم يكن مغلوباً على عقله أن يكون له ساعات : ساعة يفتاح فيها ربه عز وجل وساعة يحاسب فيها نفسه ، وساعة يتفكر فيما صنع الله تعالى وساعة يخلو فيها بحظ نفسه من الحلال ، وإن هذه الساعة عون لتلك الساعات واستجمام للقلوب وتفرغ لها .  
وعلى العاقل أن يكون صبراً بزمانه ، مقبلاً على شأنه ، حافظاً للسان ، قائماً من حسب كلامه من عمله قل كلامه إلا فيما يعنيه .

وعلى العاقل أن يكون طالباً لثلاثة : حرمة لمعاش ، و تزود لمعاد ، و تليذ في غير محرم .

قلت : يا رسول الله فما كانت صحف موسى ؟ قال : كانت عبراً كلها : عجت لمن أين

بر خردمندی که عقل او اسیر هوای نفسش نشده، لازم است اوقات خود را سه قسمت کند: قسمتی را برای دار و نیاز با ایزد متعال، و قسمت دیگر را برای حساب کشیدن از خود، یعنی در باره آنچه پیش از این انجام داده یا پس از این انجام خواهد داد، از خود پرسش نماید، و بخشی را نیز، به قدرت نمائی پروردگار در آفریدگانش و به آنچه با او کرده است، اندیشه نماید، و لحظه‌ای هم خلوت کند تا بداند چه از حلال نیازمند است بهره جوید، که این وقت کمک اوقات دیگر است، و دل را خرم و آسوده می‌سازد، و به او آمادگی می‌دهد. شخص عاقل باید به اوضاع زمان خود بینا و آگاه باشد، و آبرو و موقعیت خود را در نظر بگیرد، و سزاوار شأن خود اقدام نماید، و زبان خود را نگهدارد چون هر کس که سخن خویش را نتیجه کردار خود بداند، گفتارش نسبت به عملش اندک شود، مگر در آنچه به وی کمک می‌نماید و برایش سودمند است و بر خردمند لازم است جویای سه چیز باشد: یا اصلاح ناپسامانیهای زندگانی، یا توشه اندوزی جهت روز معاد، یا لذت جوئی و کامیابی که از غیر حرام باشد.

عرض کردم: «صحف» موسی چه بود؟ فرمود: تمامی آن به زبان عبرانی، و عبرت انگیز بود و جملاتی از آن چنین می‌باشد: در شگفتم از کسی که یقین به

بالموت لَمْ يَفْرَحْ ۱۹ وَلَمْ يَأْمَنْ بِالنَّارِ لَمْ يَضْحَكْ ۲۰ وَلَمْ يَرِ الدُّنْيَا وَتَغْلِبْهَا بِأَهْلِهَا لَمْ يَطْمَئِنْ  
إِلَيْهَا ۲۱ وَلَمْ يَأْمَنْ بِالْقَدَرِ لَمْ يَنْصَبْ ۲۲ وَلَمْ يَأْمَنْ بِالحِسابِ لَمْ لَا يَعْمَلْ ۲۳ .

قلت : یا رسول الله هل فی آیدینا مما أنزل الله تعالى عليك مما كان فی صحف ابراهیم  
وموسی ؟ قال : یا بأبذر ! اقرأ : «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ۖ» بل تؤثرون  
الحیوة الدُّنْیا ۖ والآخرة خیرٌ وأبقى ۖ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ۖ صحف ابراهیم  
وموسی ۲۴ .

قلت : یا رسول الله أوصني . قال : أوصيك بتقوى الله فإنه رأس الأمر كله ! قلت :  
زدني ، قال : عليك بتلاوة القرآن و ذکر الله كثيراً فإنه ذکرٌ لك فی السماء و نورٌ لك  
مرگ دارد، چگونه شادمانی می کند! و از کسی که یقین به جهنم دارد، چگونه  
می خندد! و از آنکس که دنیا و بازیهای آنرا با اهلش می بیند، چگونه به آن  
اعتماد می کند؟ و از آنکس که به سر نوشت عقیدتم دارد، چرا تلاش بی مورد می کند،  
و از شخصی که عقیده به حساب قیامت دارد، چرا برای سرای جاویدان تلاش  
نمی کند؟

عرض کردم: یا رسول الله در آیه های قرآنی که به شما نازل گردیده، از  
آنچه در صُحُفِ ابراهیم و موسی بوده چیزی در دسترس ما هست؟ فرمود: ای  
اباذر آیات سورة اَعْلَى (۸۷) را بخوان که می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ  
اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ  
الْأُولَى، صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» (هر آینه رستگار گشت کسی که تزکیه نفس  
کرد و آنکس که پروردگار خود را به یاد آورد، پس نماز گزارد، چنین است که  
شما آدمیان زندگانی دنیا را برگزیدید با آنکه سرای آخرت بهتر و پاینده تر  
است، مسلماً این سخن در نامه های نخستین و صحیفه های پیشینان است،  
صحیفه های ابراهیم و موسی - اعلی ۸۷: ۱۵ تا آخر سوره).

عرض کردم: ای رسول خدا مرا پندی دهید! فرمود: سفارش می کنم تو را  
به پروا داشتن از خدا که سر آمد تمامی کارهایت باشد، عرضه داشتم: بیشتر



في الأرض؛ قلت: زدني، قال: عليك بطول الصمت فإنه مَطْرَدَةٌ للشياطين ومعون لك على أمر دينك؛ قلت: زدني، قال: إِيَّاكَ وكثرة الضحك فإنه يَمِيت القلب [و يذهب بنور الوجه، قلت: يا رسول الله زدني، قال: انظر إلى من هو نَحْتُكَ ولا تنظر إلى من هو فوقك فإنه أجدد أن لا ترددي نعمة الله عليك، قلت: يا رسول الله زدني، قال: حل قرابتك وإن قطعوك، قلت: زدني، قال: عليك بحب المساكين ومجالستهم؛ قلت: زدني، قال: قل الحق وإن كان مرًا؛ قلت: زدني، قال: لا تخف في الله لومة لائم؛ قلت: زدني، قال: ليحجزك من الناس ما تعلم من نفسك ولا تجدد عليهم فيما تأمى مثله.

ثم قال: كفى بالمرء عيباً أن يكون فيه ثلاث خصال: يعرف من الناس ما يجهل من

بفرمائید! فرمود: هر تو باد به خواندن قرآن، و بسیار یاد خدا بودن، که در آسمان یاد تو را زنده میدارد و در زمین روشنی بخش تو می باشد. گفتم: باز هم بفرمائید! فرمود: شایسته است، بیشتر خاموش باشی که آن، شیطان را از تو دور می سازد و تو را در امر دینت یاری می دهد.

عرض کردم: بیش از این بفرمائید! فرمود: پرهیز از خنده زیاد، زیرا دل را می میراند، گفتم: باز هم بفرمائید! فرمود: هر تو است دوستی با بینوایان و همنشینی با آنان، باز هم تقاضا کردم ادامه دهد، فرمود: حق را بگوی گرچه تلخ باشد.

عرض کردم: بیشتر بفرما! فرمود: در کاری که برای خدا انجام می دهی از ملامت و سرزنش دیگران هراسی نداشته باش.

عرض کردم: بیشتر بفرما! فرمود: به خود سرگرم باش تا آنچه از خود دانستی تو را از عیبجویی مردم باز دارد، و همچنین آنچه مانند آن از خودت سر می زند بر آنان خرده مگیر!

فرمود: این عیب برای مرد بس، که یکی از این صفات ناپسند در او باشد، عیوب دیگران را بشناسد، و همان عیب در خودش باشد در حالیکه آنرا برای مردم شرم آور میدارد، و همدم خود را بیهوده آزار دهد، آنگاه فرمود: ای ابوذر

نفسه؛ و استجی لهم بما هو فيه؛ و یؤذی جلیسه فیما لایعنیه.

ثم قال: یا اباؤنا لا تغفلوا بالتدبیر، ولا ورع کالكف، ولا حسب کحسن الخلق.

## ﴿باب﴾

### ﴿معنی القاع القرقر والشجاع الاقرع﴾

۱- حدثنا أبي-رضي الله عنه- قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن خالد البرقي، عن خلف بن حماد، عن حرير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من ذي مال ذهب أوفضة بمنع زكاة ماله إلا حبسه الله عز وجل يوم القيمة قاع قرقر، و سلط عليه شجاعاً أقرع يريده وهو يجيد عنه، فإذا رأى أنه لا يتخلص منه أمكنه من يده فيقضمها، كما يقضم الفجل، ثم يصير طوقاً في عنقه وذلك قوله عز وجل: «سَيُطَوَّقُونَ ما بَخَلُوا به يوم القيمة» وما من ذي مال إبل أو جحر أو غنم بمنع زكاة ماله إلا حبسه

هیچ خردی مانند دورانیشی در کارها نیست، و هیچ پارسائی همچون خویشنداری (ار حرام) نیست، و هیچ مقام و شرفی چون نیک خوئی نیست.

### \* (باب ۳۷۶ - معنی قاع قرقر، و شجاع اقرع) \*

۱- حریر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ دارنده طلا و نقره ای نیست که زکات مالش را ندهد، مگر اینکه خداوند، او را روز قیامت در «قاع قرقر» بازداشت کند و همان مبلغ را بصورت اژدهائی از آتش که بر اثر زهر زیاد، موی سرش ریخته شده در می آورد، و به او حمله ور شود در حالیکه او از آن می گریزد، و هنگامی که می بیند دیگر نمی تواند از چنگش رهائی یابد، تسلیم آن می گردد، پس اژدها او را با تیزی دندان خود در هم می شکند و می خورد، چنانکه او توب را به کنار دندان گاز می زد و می خورد، سپس طوقی برگردن او خواهد شد و همچنان بدنش را خواهد گزید، و این است قول خداوند عز و جل: «سَيُطَوَّقُونَ ما بَخَلُوا به يوم القيمة» (بزودی در قیامت، آنچه که در باره اش بخل ورزیده اند بگردنشان طوقی خواهد بود - آل عمران ۱۸۰:۳) و هیچ دارنده شتر یا گاو، و یا گوسفندی

الله عز وجل يوم القيامة بهاج قَرَقَرٌ بَطَاءٌ كُلُّ ذَاتِ ظَلْفٍ يَطْلِفُهَا وَيَهْشُهُ كُلُّ ذَاتِ نَابٍ بِنَابِهَا، وَمَا مِنْ ذِي مَالٍ تَحْلِي أَوْ كَرَمٍ أَوْ زَرْعٍ يَمْنَعُ زَكَاةَهَا إِلَّا طَوَّقَهُ اللَّهُ رِبْقَةً أَرْضَهُ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قال الأصمعي: القاع المكان المستوي ليس فيه ارتفاع ولا انخفاض. قال أبو عبيد: وهو القيعه أيضاً قال الله تبارك وتعالى «كسراب بقيعة» وجمع قيعه قاع قال الله عز وجل: «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» و«الترقرق المستوي أيضاً و يروى «بقاع ققر» و يروى «بجاج قرق» وهو مثل الترقرق في المعنى، قال الشاعر:

كَأَنَّ أَبْدِينَ بِالْقَاعِ الْفَرَقِ \* أَيْدِي عُدَارِي يَتَمَاطِينَ الْوَرَقِ  
وَالشَّجَاعِ الْأَقْرَعِ.

نیست که زکات ندهد، مگر این که خداوند، او را در قیامت بر سرزمین پست و هموار نگهدارد، که هر سم داری از رویش بگذرد، و هر نیش دار زهر آلوده ای نیشش زند، و هیچ دارنده درخت خرما یا موی یا صاحب زراعتی نیست که از دادن زکات خودداری ورزد، جز آنکه خداوند گوشه زمین آن را تا زمین هفتم بر او طوقی سازد، و تا روز قیامت در چنین وضعی باقی بماند.

أصمعی گوید: «قاع» مکانی است هموار که بلندی و پستی ندارد، أبو عبيد گفته: و همچنین «قیعه» است، که خداوند تبارک و تعالی فرموده: «كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ» (چون سرابی است در زمین همواری - نور ۳۹:۲۴) و «قاع» جمع آن است، خداوند عز و جل فرموده: «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (آنگاه پستی و بلندیهای زمین را چنان هموار گرداند - طه ۱۰۶:۲۰) و «قرقر» نیز به معنی هموار است، و گفته شده: «بِقَاعِ قَقَرٍ» بیابان بی آب و علف است، و روایت می شود: «بِقَاعِ قَرَقٍ» بیابان هموار است، که هم معنی با «قَرَقَر» می باشد، شاعر گفته:

گویا دستهای آن زنهادر سرزمین هموار است دستهای دوشیزگان که برگ بر گل گیرند  
«وَالشَّجَاعِ الْأَقْرَعِ» (شرح: گویا تفسیر این دو لفظ از قلم افتاده و ما معنی آن را در ترجمه متن آورديم).

## «باب»

### «(معنی العرق واللابتین)»

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ الْمُؤْمِنِ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَنْصَارِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ : هَلَكْتُ ، هَلَكْتُ ، قَالَ : وَمَا أَهْلَكَكَ ؟ قَالَ : أَتَيْتُ امْرَأَتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَأَنَا صَائِمٌ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ : أَعْتَقَ رَقَبَةً . فَقَالَ : لَا أَجِدُ ، قَالَ : فَصَمَّ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ ، فَقَالَ : لَا أَطِيقُ ، فَقَالَ تَصَدَّقْ عَلَى سِتِّينَ مِسْكِينًا ، قَالَ : لَا أَجِدُ ، قَالَ : فَأَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بِعَرَقٍ أَوْ مَكْتَلٍ فِيهِ خَمْسَةُ عَشْرَ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ . فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : خُذْهَا وَتَصَدَّقْ بِهَا ، فَقَالَ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَيْسَ مَا بَيْنَ لَابَتَيْنِهَا أَهْلٌ بَيْتِ أَحْوَجَ إِلَيَّ مِنْهَا ، فَقَالَ : خُذْهُ وَكُلْهُ أَنْتَ وَأَهْلُكَ فَإِنَّهُ كَفَّارَةٌ لَكَ .

### «(باب ۳۷۷ معنی عرق و لابتین)»

۱- عبدالمؤمن بن قاسم انصاری گوید: امام باقر علیه السلام برایمان بازگو نمود: که مردی خدمت پیغمبر صلى الله عليه وآله آمد: در حالی که می گفت: هلاک شدم! هلاک شدم! حضرت به او فرمود: چه چیز تو را هلاک ساخته؟ گفت: در ماه رمضان باهمسر همبستر شدم (جماع کردم) در حالی که روزه دار بودم، پیغمبر فرمود: جهت کفاره آن برده ای را آزاد کن! گفت: ندارم، فرمود: پس دو ماه پیاپی روزه بگیر! گفت: توانش را ندارم، فرمود: پس به شصت بینوا خیرات بده! گفت: چیزی ندارم، امام فرمود: در آن هنگام زنبیلی بافته از برگ خرما - یا حصیر بافته ای قبل از آنکه بصورت زنبیل در آید - که پانزده صاع خرما در آن بود، برای پیغمبر صلى الله عليه وآله آوردند، و پیغمبر صلى الله عليه وآله به او فرمود: آن را بگیر، و در راه خدا خیرات کن، مرد گفت: بحق آنکس که تو را به پیامبری برانگیخته سوگند، بر روی زمین سنگلاخ مدینه خانواده ای نیازمندتر از ما به آن نیست! آنگاه حضرت فرمود: آن را بگیر و

قال سيف بن عميرة : و حدثني عمرو بن شمر ، قال : أخبرني جابر بن يزيد الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام مثله .

قال الأصمعي : ، أصل العرق السّيفة المنسوجة من الخوص قبل أن يجعل منها زيل ، وسمي الزيل عرفاً لذلك و يقال له : « العرقه » أيضاً و كذلك كل شيء ، مصطف مثل الطير إذا صفت في السماء فهي « عرقه » .

۲ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف ، عن علي بن مهزيار ، قال ، حدثنا الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى ، عن ابن مسكان ، عن الحسن الصيقل ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : كنت عند زياد بن عبيد الله و عنده ربيعة الرّأي فقال له زياد : يا ربيعة ما الذي حرم رسول الله ﷺ من المدينة ؟ فقال له : يريد في يريد ، فقلت لربيعة : فكانت على عهد رسول الله ﷺ يريد ؟

تو و خانواده ات بخرید که آن برایت کفارم خواهد بود.

جابر جعفی نیز همانند آن را از امام باقر علیه السلام روایت نموده است.

أصمعي گوید: اصل «عرقه» پورهای بافته شده از برگ درخت خرما است پیش از آنکه به صورت سبّ در آید، و «زیل» (آبِان) بهمان مناسبت عرق نامیده شده، و به آن «عرقه» نیز گفته می شود، و همچنین هر چیز هموار مانند پرندۀ بی آنکه در هوا بال زند روان باشد، را «عرقه» گویند.

۲ - حسن صیقّل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: نزد زیاد بن عبيد الله (حاکم مدینه) و ربيعة الرّأي (فقیه مدینه) بودم، زیاد به او روی نموده و گفت: ای ربيعة پیامبر خدا ﷺ چه اندازه از سرزمین مدینه را حرم قرار داد؟

در پاسخش گفت: به عرض و طول يك بُرید در يك بُرید ( دو فرسخ مسافت یا دوازده میل، دو منزل مسافت، مقدار مسافتی که يك طی می کند) حضرت فرمود: من به ربيعة گفتم: در زمان پیامبر خدا ﷺ بُرید (نامه رسان) بود، خاموش ماند و پاسخ را نداد. امام فرمود: آنگاه زیاد بمن روی کرده گفت: ای ابا عبد الله نظر شما چیست؟ گفتم: پیامبر خدا ﷺ از مدینه جهت شکار

فمسکت ولم یُجِبْنی ، قال : فأقبل علیّ زیاد فقال : یا أبا عبد الله فما تقول أنت ؟ قلت : حرّم رسول الله ﷺ من المدينة من الصید ما بین لأبقیها ، قال : وما لابتاها ؟ قلت : ما أحاط به الحرار ، قال : وقال لی : ما حرّم رسول الله ﷺ من الشجر ؟ قلت : من غیر إلى و غیر . قال صفوان : قال ابن مسکان : قال الحسن : فسأله إنسان وأنا جالس فقال له : وما لابتاها ؟ فقال : ما بین الصورین إلى الثنیة .

۳ - و بهذا الإسناد عن الحسن سعید ، عن محمد بن سنان ، عن ابن مسکان ، عن أبي بصیر ، عن أبي عبد الله علیه السلام قال : حرّم رسول الله ﷺ من المدينة من ذهاب إلى واقم و العریض و النقب من قبل مکه .  
و قال ابن مسکان فی حدیثه : و فی حدیث آخر من الصورین إلى الثنیة .

کردن «ما بین دو لابه» آن را قدغن فرمود، بر محمد: «دو لابه» آن کجا است؟ گفتم: آن مقدار از زمینهای سنگلاخ نغشیده که آن را قدغن گرفته (آن دو سنگستان است که از شرق و غرب، شهر مدینه را احاطه کرده و راه ورود به مدینه از آن دو جا است؛ یکی بنام حرّه واقم در جانب شرقی مدینه که تا مسجد النبی یک میل فاصله دارد، و دیگری بنام حرّه لیلی می باشد، که آنرا حرّه و برة نیز گویند) و از من پرسید: از چه مسافتی بُریدن درختانش را قدغن ساخته؟ گفتم: از کوه «عیر» تا کوه «وعیر». صفوان گوید: ابن مسکان گفت: من نزد حسن بن صقیل (راوی خبر) نشسته بودم که شخصی از وی پرسید: دو لابه مدینه کجاست؟ پاسخ داد: از «صورین» (دو نخلستان است) تا «ثنیة» (الوداع که جایی است مشرف بر مدینه و مکان مرتفع و کوهستانی است و چون گردنه صعب العبور می باشد).

۳- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا ﷺ حرام فرموده است: از مدینه از کوه «ذباب» تا «حرّه واقم» و وادی و درّه «عریض» و «نقب» راهی کوهستانی از سمت مکه را (این حدود از مدینه را حرام دانسته است). و ابن مسکان در خبر خود گفته: و در خبر دیگر آمده که از دو نخلستان

۴ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِيانَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ جَسَّادِ بْنِ عِيسَى ؛ وَفَضَالَةَ ، عَنْ معاوية بن عمار قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : مَا بَيْنَ لَابَتِي الْمَدِينَةِ ظِلُّ عَائِرٍ إِلَى ظِلِّ وَغَيْرِ حَرَمٍ ، قُلْتُ : طَائِرُهُ كَطَائِرِ مَكَّةَ ؟ قَالَ : لَا ، وَلَا يَمُضِدُ شَجَرَهَا . وَرَوَى أَنَّهُ يَحْرَمُ مِنْ صَيْدِ الْمَدِينَةِ مَا صِيدَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ .

## « باب »

\*( معنی التفت ) \*

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِيانَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ جَسَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ رَبِيعٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ « ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ » ، قَالَ : قَسَمُ الشَّارِبِ وَالْأَخْفَارِ .

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ

شروع می شود و تا «تفت» امتداد دارد.

۳ - معاویه بن عمار گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: ما بین «دولابه» مدینه، از دامنه کوه (عائیر) تا دامنه کوه (وغیر) حرم است. عرض کردم: پرنده اش مانند پرنده مکه است؟ فرمود: نه، و اما در ختش بریده نمی شود و روایت شده در مدینه آنچه از بین دو «حره واقم» و «حره لیلی» شکار شود، حرام است.

\* (باب ۳۷۸ - معنی «تفت» دور کردن چرک و آلودگی بدن) \*

۱ - محمد بن مسلم گوید: امام باقر (علیه السلام) در تفسیر فرموده خدای عز و جل «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (آنگاه حاجیان باید آلودگی ها را از خود دور کنند - حج ۲۲: ۲۹) فرمود: منظور کوتاه و ساده کردن لب بالا از موی، و گرفتن ناخن است.

۲ - ابن سنان گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: «تَفَثٌ» در آیه شریفه «ثُمَّ

عن أخيه علي، عن الحسين، عن النضر بن سويد، عن ابن سنان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» قال: هو الحلق وما في جلد الإِنسان.

۳- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمه الله - قال: حدَّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبان، عن زرارة، عن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» قال: التَّفْتُ حَفَوفُ الرَّجُلِ مِنَ الطَّيْبِ فَإِذَا قَضَى نَسَكَهُ حَلَّ لَهُ الطَّيْبُ.

۴- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرقي قال: قال أبو الحسن عليه السلام في قول الله عز وجل: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» قال: التَّفْتُ تَقْلِيمُ الْأُظْفَارِ وَطَرْحُ الْوَسَخِ وَطَرْحُ الْأَحْرَامِ عَنْهُ.

۵- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال: حدَّثنا محمد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فقال: ما يكون

ليقضوا تفتهم؟ فرمود: تراشیدن موی سر و آنچه در پوست آدمی است.

۳- حمران گوید: امام باقر علیه السلام در مورد قول خدای عز و جل «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فرمود: بوی خوش بکار نبردن مرد است و هنگامی که مراسم حج به پایان رسید، بوی خوش برایش حلال می شود.

۴- برنظی گوید: امام رضا علیه السلام در تفسیر قول خداوند عز و جل «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» (باید حجاج آلودگیها را از خود دور کنند، و نذرهای خود را ادا نمایند - حج ۲۲: ۲۹) فرمود: «تفت» گرفتن ناخنها (ی کشیف) و دور کردن هر چرکی از بدن، و دور شدن احرام است از او.

۵- أبو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در باره معنی قول خدای عز و جل «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» پرسیدم، فرمود: آنچه سر زده باشد از مرد در حال احرامش،



من الرجل في حال إحرامه فإذا دخل مكه طاف و تكلم بكلام طيب فإن ذلك كفارة لذلك الذي كان منه .

۶ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي - رحمه الله - قال : حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود ، عن أبيه ، عن حمويه ، قال : حدثنا محمد بن عبد الحميد ، عن أبي حميلة ، عن عمرو بن حنظلة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألت عن التفت . قال : هو حفوف الرأس .  
 ۷ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي - رحمه الله - قال : حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود ، عن أبيه ، قال : حدثنا محمد بن نصير ، قال : حدثنا محمد بن عيسى ، عن ابن أبي عمير ، عن حماد بن عثمان ، عن الحلبي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألت عن التفت فقال : هو الحلق وما في جلد الإنسان .

۸ - حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي ، قال : حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود ، عن أبيه ، قال : حدثنا إبراهيم بن علي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، عن الحسن بن محبوب ، عن معاوية بن عمار ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» قال : هو الحفوف والشمت ، قال : ومن التفت أن تتكلم في إحرامك

پس چون داخل مکه شد طواف کند، و به سخن خوبی تکلم نماید چون آن کفاره است برای آنچه از وی سرزده است.

۶ - عمر بن حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام معنی «تَفَثٌ» را پرسیدم، فرمود: آن روغن مالی نکردن موی سر می باشد تا خشک گردد.

۷ - الحلبي گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «تَفَثٌ» چیست؟ فرمود: تراشیدن موی سر و تمامی موهایی که در پوست بدن انسان می باشند.

۸ - معاوية بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فرمود: آن عدم استعمال بوی خوش و نزدن روغن به موی سر است که خشک شده و زولیده گردد.

فرمود: از جمله «تَفَثٌ» آنستکه اگر در حال احرامت سخن زشتی گفته باشی، چون وارد مکه شدی و گرد کعبه طواف نمودی ، سخن خوب و صواب

بکلام قبیح فاذا دخلت مكة فطفت بالبيت وتكلمت بكلام طيب كان ذلك كفارة .

۹ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا أحمد بن إدريس ، قال : حدَّثنا محمد بن أحمد ، عن موسى بن عمر ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن إبراهيم بن مهزم ، عن عمن بروه عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إذا دخلت مكة فاشتر بدرهم تمرأ فتصدق به لما كان منك في إحرامك للعمرة ، فاذا فرغت من حجك فاشتر بدرهم تمرأ فتصدق به ، فاذا دخلت المدينة فاصنع مثل ذلك .

۱۰ - أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا محمد بن زحی المطار ، عن سهل بن زياد الأدمي ، عن علي بن سليمان ، عن زياد القندي ، عن عبد الله بن سنان ، عن ذريح المحاربي قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إن الله أمرني في كتابه بأمر فأحب أن أعلمه ، قال : وما ذاك ؟ قلت : قول الله عز وجل : « ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ » قال : « لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ » لقاء الإمام وليوفوا بنذورهم ، تلك المناسك .



گوئی کفاره آن خواهد بود . *ترجمه حدیث*

۹ - ابراهیم بن مهزم با يك واسطه از امام صادق عليه السلام روایت نموده كه فرمود: وقتی وارد مكه شدی، يك درهم خرما بخر و آن را تصدق بده، برای آنچه در حال احرامت برای عمره، از تو سر زده، و هنگاميكه از حج خود نیز فارغ شدی نیز يك درهم خرما بخر و آن را خیرات كن، و چون وارد مدینه شدی نیز همان كار را انجام بده.

۱۰ - ذريح محاربي گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: خداوند در کتابش مرا به کاری مأمور ساخته، دوست دارم آن را بدانم، فرمود: آن چیست؟ گفتم: قول خداوند «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» فرمود: منظور از «لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (پاك نمودن خود به) دیدار امام است، و منظور از «وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» مناسك حج می باشد. (۱)

(۱) این خبر مربوط به تأویل و باطن آیه است بدلیل خبر بعد (غ)

قال عبدالله بن سنان فأتيت أبا عبدالله عليه السلام فقلت : جعلني الله فداك قول الله عز وجل : « ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ » قل : أخذ الشارب وخص الأظفار وما أشبه ذلك ، قال : قلت : جعلت فداك فإن ذريح للمحاربي حدثني أنك قلت له : « ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ » لقاء الإمام « وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ » تلك المناسك ، فقال : صدق ذريح وصدقت أنت إن للقرآن ظاهراً وباطناً ومن يحتمل ما يحتمل ذريح ؟

### « باب »

#### « (معنى جهد البلاء) »

۱- حدثنا أبي - رضي الله عنه - قال حدثنا سعد بن عبدالله قال : حدثنا إبراهيم بن هاشم ، عن الحسين بن يزيد النوفلي ، عن إسماعيل بن أبي زياد السكوني ، عن جعفر بن محمد عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : جهد البلاء أن يخدم الرجل فيضرب

عبدالله بن سنان گوید : خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم ، و عرضه داشتم : خداوند مرا فدایت گرداند! فرمود: خدای عز و جل «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» و «لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» (یعنی چه) ؟ فرمود: کوتاه کردن موی اطراف لب بالا، و گرفتن ناخن و آنچه مانند آن است. گوید: گفتم: فدایت کردم ذريح محاربی از تو برایم نقل کرد: که فرموده ای: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است و «وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» این مناسک می باشد! فرمود: ذريح، راست گفته و تو هم درست گفتی. قطعاً برای قرآن، هم ظاهری است و هم باطنی، و کیست که بتواند مانند ذريح برداشت دقیق و درست از آیات داشته باشد و باطنی آنها را هم بفهمد.

\* (باب ۳۷۹ - معنی «جهد البلاء» سختی بلا چنانکه مرگ را بر زندگی برگزینند) \*

۱- سکونی گوید: امام صادق عليه السلام از پدرش از نیای بزرگوار خود روایت نمود: که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: سخت ترین گرفتاریهایی که برای آدمی از مرگ دشوارتر می باشد، سه چیز است: یکی این که شخص را آورده و گردنش را دست بسته می زنند تا بمیرد، و اسیر تا هنگامی که در بند دشمن گرفتار است، و

عنه صبراً والأسير مادام في وثاق العدو، والرجل يجعل على بطن امرأته رجلاً.

## «باب»

\*(معنی مخادعة الله عز وجل)\*

۱ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن زياد عن جعفر بن محمد ، عن أبيه عليه السلام قال : إن رسول الله ﷺ سئل فيما النجاة ضا فقال : إنما النجاة في ألا تخادعوا الله فيخدعكم فإنه من يخادع الله يخدعه و يخلع عنه الإيمان ، و نفسه يخدع لو يشر ! قيل له : فكيف يخادع الله ؟ فقال : يعمل بمأمره الله عز وجل به ثم يريد به غيره ؛ فاتقوا الربا فأنقوا ، فاتقوا الله فأنقوا ، يا فاجر ، يا غادر ، يا خاسر حبط عملك و بطل أجرک ولا تخلف لك اليوم فالتمس أجرک ممن كنت تعمل له .

مردیکه مردی را بر روی شکم همسر خود بستند.

\*(باب ۳۸۰ - معنی «مخادعة» فریضن خدا)\*

۱ - مسعدة بن زياد از امام صادق عليه السلام از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت نموده که فرمود: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیده شد: فردای قیامت نجات در چیست؟ فرمود: مسلماً نجات در این است که خدا را فریبی تا او نیز تو را فریبید، چون هر کس که در صدد مکر و فریب خدا بر آید، خداوند به او مکرری رساند، و رشته ایمان را از او جدا کند، و نفسش او را می فریبد، اگر بفهمد، به آنحضرت عرض شد: چگونه خداوند او را فریب می دهد؟ فرمود: فرمان خدا را انجام می دهد، و با آن عمل، دیگری را جز خدا در نظر دارد، بنابراین از ریاکاری و جلب توجه دیگران پرهیزد! زیرا آن شرک به خدای عز و جل می باشد. همانا روز قیامت شخص ریاکار (ظاهر ساز) به چهار نام خوانده می شود: ای کافر، ای فریبنده، ای بی وفای عهد شکن، ای زیانکار! کردارت باطل و هدر رفت و مزدت فاسد و ناچیز شد، امروز نصیبی از خیر برایت نیست، پس از همان کس که عملت

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنى الهاوية ﴾

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا محمد بن يحيى المصطفي ، قال : حدَّثنا يعقوب ابن يزيد ، عن محمد بن عمرو ، عن صالح بن سعيد ، عن أخيه سهل الحلواني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : بينما عيسى ابن مريم عليه السلام في سياحته إذ مرَّ بقرية فوجد أهلها موسى في الطريق والدُّور ! قال : فقال : إن هؤلاء ماتوا بسخطه ولو ما تواضعوا لثدافنوا . قال : فقال : أصحابه : وددنا أنما عرفنا قصصهم . فقيل له : نادهم يا روح الله . قال : فقال : يا أهل القرية ، قال : فأجابه مُجيب منهم : لبيك يا روح الله . قال : ملحالكُم وماقصتكم ؟ قالوا : أصبحنا في عافية وبقنا في الهاوية ، قال : فقال : وما الهاوية ؟ فقال : يحار من نار ، فيها جبال من النار . قال : وما يبلغ بكم ما أرى ؟ قال : أحب الدنيا وعبادة الطَّاغُوت . قال : وما بلغ

را برای خوش آمدش انعام داده ای سرودت را بخوان!

### \* (باب ۳۸۱ - معنى «هاوية» دوزخ) \*

۱ - سهل حلوانی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که حضرت عیسی در سفر خود به سیاحت پرداخته بود، به روستائی رسید، دید مردم آنجا همه مرده اند و کالبدهای بیجانشان در میان راه و خانه ها افتاده است، امام فرمود: وقتی که عیسی این منظره را نگریست، گفت: بی تردید مرگ آنان طبیعی نبوده بلکه به سبب خشم خدا است، و اگر چنان نبود یکدیگر را بخاک می سپردند، فرمود: همراهیان عیسی گفتند: دوست داریم ماجرای آنان را بفهمیم؟ و به آن حضرت گفته شد: ای روح خدا آنان را صدا بزن! پس عیسی صدا زد: ای مردمان شهر! امام فرمود: یکی از مردگان در پاسخ گفت: بلی، ای روح الله، فرمود: حال و داستان شما چه بوده است؟ گفتند: در تندرستی و رفاه صبح کردیم، و شب را در «هاویه» بسر بردیم، گوید: فرمود: «هاویه» چیست؟ پاسخ داد: دریائی از آتش، که کوههائی از آتش در آن است. فرمود: و چه چیز شما را به چنین روزِ سیاهی

من حبکم الدنیا؟ فقال: کحب الصبی لأمه إذا أقبلت فرح، وإذا أدبرت حزن، قال: وما بلغ من عبادتکم الطمأنینة؟ قال: كانوا إذا أمرونا أطمعناهم. قال: فكيف أنت أجبتني من بینهم؟ قال: لأنهم ملجمون بلجم من نار، علیهم ملائكة غلاظ شداد وإني كنت فیهم ولم أكن منهم، فلما أصابهم العذاب أصابني معهم فأنامت علی شجرة علی شفير جهنم أخاف أن أکبکب فی النار. قال: فقال عیسی لأصحابه: النوم علی المزابل وأكل خبز الشعیر خیر كثير مع سلامة الدین.

## ﴿ باب ﴾

### ❦ (معنی المغبون) ❦

۱- حدیثنا ابی - رحمه الله - قال: حدیثنا عبد بن یحیی العطار، عن عبد بن أحمد

نشانده که می بینم؟ گفت: دنیا دوستی و ~~دوستی~~ <sup>دوستی</sup> فرود آوردن در برابر ظالمین. فرمود: دوستیتان بر دنیا به چه اندازه رسید؟ پاسخ داد: همچون دوست داشتن کودک مادرش را، که هر وقت به او روی آوردی خرسند گردد، و چون پشت نماید آندوهگین شود. فرمود: فرمانبریتان از ظالمین به چه اندازه رسیده بود؟ گفت: هر وقت آنها دستوری برای ما صادر می نمودند، فرمانبرشان بودیم، فرمود: چگونه از میان ایشان تو پاسخ مرا دادی؟ گفت: آنها به دهان بند آتشین لگام زده شده اند، و فرشتگان خشن سخت گیر برایشان گماشته شده اند، و منی گرچه در میان ایشان بودم، ولی با کردارشان موافق نبودم، چون عذاب به ایشان رسید، من هم با ایشان به عذاب گرفتار شدم، پس من به مونی بر کنار جهنم آویزاتم و ترس دارم که در جهنم بیفتم. امام فرمود: پس حضرت عیسی به همراهان خود فرمود: خوابیدن در آشغالدانی و خوردن نان جو بهتر است، در صورتی که دین سالم بماند.

\* (باب ۳۸۲ - معنی مغبون) \*

۱- محمد دیلمی به نقل از پدرش گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: عبادت در

عن إبراهيم بن إسحاق ، عن محمد بن سليمان الدبلي ، عن أبيه قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : لا تدع قيام الليل فإن المغبون من غبن قيام الليل .

۲ - أبي - رحمه الله - قال حدثنا محمد بن يحيى العطار ، عن محمد بن أحمد بن يحيى ابن عمران الأشعري بإسناده المذكور في جامعه برفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام أنه قال : المغبون من غبن عمره ساعة بعد ساعة .

۳ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن محمد بن أبي موير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال : من استوى يوماء فهو مغبون ؛ و من كان آخر يوميه خيرهما فهو منبوط ؛ و من كان آخر يوميه شرهما فهو ملعون ؛ و من لم ير الزيادة في نفسه فهو إلى النقصان ؛ و من كان إلى النقصان فالموت خيره من الحياة .

شب را از دست مده، زیرا زیان رسیده شخصی است که در برخاستن (از خواب) شب برای عبادت، سستی ورزد.

۲ - محمد بن يحيى عطار از محمد بن محمد بن محمد اشعری به اسناد خود که در جامعش ذکر نموده است و تا امام صادق علیه السلام می‌رساند، از آنحضرت روایت نموده که فرمود: زیان دیده شخصی است که لحظات عمر خود را به فراموشی و سستی گذراند.

۳ - هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که (کردار نیک) دو روزش برابر باشد مغبون گشته است، و کسی که پایان دو روزش بهترین لحظات آن دو روزش باشد همه آرزوی او را بکشند و بر او رشک ببرند، شخصی که آخر دو روزش بدترین اوقات آن دو روز باشد، از نیکی و رحمت خدا دور شده است.

و آنکس که بهتر شدنی در خود ببیند، پس او رو به کاهش نهاده، و کسی که رو به کاهش باشد، مرگ برایش از زندگانی بهتر است.

## « باب »

### \*( معنی کفیات ) \*

۱- حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبدالله ، عن القاسم بن محمد ، الإصبهاني ، عن سليمان بن داود المنقري ، عن حماد بن عيسى ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه نظر إلى المقابر فقال : باحتماد هذه كِفَاتُ الأموات . ونظر إلى البيوت فقال : هذه كِفَاتُ الأحياء ثم تلا [ هذه الآية ] « أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا » \* أحياء وأمواتا .  
وروي أنه دفن الشمر والظفر .

## « باب »

### \*( معنی فی بحق الزهد فی أولی الامر الخوف من آخره ) \*

۱- حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبدالله ، عن القاسم بن محمد الإصبهاني ، عن سليمان بن داود المنقري ، عن حماد بن عيسى ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعت موسى بن جعفر عليه السلام يقول :

\*( باب ۳۸۳ - معنی « کفیات » در برگیرنده و جمع و قبض کنند ) \*

۱- حماد بن عیسی گوید: حضرت صادق علیه السلام به مقبره ها نگاه کرد، آنگاه فرمود: ای حماد، این جایگاه، در برگیرنده مردگان می باشد. و سپس به خانه ها نگریست، و فرمود: اینها نیز در برگیرنده زندگان می باشد. سپس این آیه را خواند: « أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ، أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتًا » (استفهام تقریری است) آیا قرار ندادیم زمین را در برگیرنده زندگان و مردگان؟ (مرسلات ۷۷: ۲۵ و ۲۶).  
و روایت شده: « کِفَات » بخاک سپردن مو و ناخن است.

\*( باب ۳۸۴ - معنی چیزی که سزاوار است: ناخواستن او در آغوش ) \*

\*( و قوس داشتن از پایش ) \*

۱- حفص بن غیاث نخعی گوید: موسی بن جعفر علیهما السلام نزد گوری



عند قبره هو يقول : إن شيئاً هذا آخره لتحقيق أن يزهد في أوله و إن شيئاً هذا أوله لتحقيق أن يُضاف آخره .

## «باب»

### «(معنى قاصصات الظهر)»

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبد الله ، عن محمد بن عبد الحميد عن عامر بن رباح ، عن عمرو بن الوليد ، عن سعد الأسكاف ، عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : ثلاث من قاصصات الظهر ، رجل استكثر عمله و لم يذنبه و أصعب برأيه .

## «باب»

### «(معنى سزاوار الایم)»

۱- حدَّثنا محمد بن موسى بن المنوكر ، قال : حدَّثنا علي بن الحسين السعدابادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن أبيه عن الحسن بن سفيان ، عن عبد الملك بن عبد الله القمي قال : سأل

که آماده دفن میتی بود حضور یافت، شنیدم که فرمود: همانا چیزی که پایانش اینست، بهتر است که آغاز آن خواسته نشود، و سرنوشتی که گور منزل نخست آن است، سزاوار است که از پایان آن وایمه داشت.

\* (باب ۳۸۵ - معنی چیزهای کمروشن)

۱- سعد اسکاف گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز شکننده کمر است: شخصی که کردار (خوب) خود را زیاد پندارد، و گناهانش را فراموش کرده از یاد ببرد، و آنکه بر فکر خود ببالد (یعنی خود را ی و خودپسند باشد).

\* (باب ۳۸۶ - معنی «بوار الایم» کسادی زن بیوه)

۱- عبد الملك بن عبد الله قمي گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که شخصی از آنحضرت پرسید: آیا حضرت علی علیه السلام از هلاکت زن بیوه به خدا پناه

أبا عبد الله عليه السلام الكاهلي - وأنا عنده - أكلن علي عليه السلام يتموذ من بوار الایم ۱ قال: نعم، وليس حيث تذهب؛ إنما كلن يتموذ من الماهات، والعامّة يقولون: بوار الایم وليس كما يقولون.

### ﴿ باب ﴾

#### \*( معنی الخصال التي فيها الخير كله )\*

۱ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبي أيوب، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: جُمع الخير كله في ثلاث خصال: النظر والسكوت والكلام. وكل نظر ليس فيه اعتبار فهو سهو؛ وكل سكوت ليس فيه فكرة فهو غفلة؛ وكل كلام ليس فيه ذكر فهو لغو، فطوبى لمن كان نظره عبثاً وسكوته فكرياً وكلامه ذكراً وبكى على خطيئته وأمن الناس شره.

می برد؟ فرمود: آری، ولی چنان نیست که تو معتقد شده ای، همانا پناه می برد به خدا از آفتها، و عوام می گویند: (پناه میبرد به خدا از) تباه شدن زن بیوه یا مرد زن مرده، و چنانکه می گویند نیست.

#### \*( باب ۳۸۷ - معنی خصلت هایی که تمام نیکیها در آن فراهم آمده است )\*

۱ - أبو حمزه از امام باقر عليه السلام روایت نموده که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: تمام نیکیها در سه کلمه گرد آمده است: دقت کردن، و خاموشی، و سخن گفتن، پس هر نگاهی که شخص در آن پندی نگیرد خطا است، و هر خاموشی که در آن اندیشه ای نباشد، بیخبری است، و هر سختی که در آن یاد آوری نباشد، لغو است، پس خوشا به حال آنکس که نگاهش عبرت انگیز و خاموشیش اندیشمندی، و سخنش ذکر باشد و بر اشتباه خود بگریزد، و مردم از زیانکاری او آسوده باشند.

## ( باب )

### \* ( معنی الزَّبر ) \*

۱ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمَ ، عَنْ مُسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا زَبْرَ لَهُ» .  
وَقَالَ : هُوَ الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ . وَجَدْتُ بِنْتَ الْبَرْقِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - أَنَّ الزَّبْرَ بِرَهُوَ الْعَقْلُ فَمَعْنَى الْخَبَرِ : أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْغِضُ الَّذِي لَا عَقْلَ لَهُ . وَفَدَّ قَالَ قَوْمٌ : إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَبْغِضُ لِلْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ الَّذِي لَا دَبْرَ لَهُ وَهُوَ الَّذِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْ إِسْوَالِ الرَّيِّحِ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ ، وَالْأَوَّلُ أَصَحُّ .

### \* (جواب ۸۰۸ - معنی زبر) \*

۱ - مسعدة بن صدقة گویند: حسن استماع از پدرش از نیای بزرگوار خود علیهم السلام روایت نمود که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی مؤمن ضعیفی را که منع و بازداشتی از منکر برایش نیست دشمن می دارد.  
و فرمود: او مردی است که از زشتی بازداشته نشود. به دست خط برقی - رحمه الله - یافتیم که «زبر» عقل است.

بنابر این معنی خبر این است که خداوند عز و جل دشمن می دارد کسی را که عقل رهبرش نیست، و گروهی گفته اند: خداوند عز و جل دشمن می دارد مؤمن ناتوانی را که مقعد و نشیمنگاه او محکم نیست، و او کسی است که از رها کردن یاد شکمش در هر جا که باشد جلوگیری نمی کند، و معنی نخست صحیح تر می باشد.

## ﴿باب﴾

### ﴿معنی النبر﴾

۱ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ - قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جَمِيعٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ بِمَرْبِيتِهِ وَإِبَائِكُمْ وَالنَّبَرُ فِيهِ . يَعْنِي الْهَمْزُ . وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْهَمْزُ زِيَادَةٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا الْهَمْزُ الْأَصْلِي مِثْلُ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» وَمِثْلُ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذَا قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّاءُوهُمْ» .

### \* (باب ۳۸۹ - معنی نَبَر) \*

۱ - عمرو بن جمیع گوید: امام باقر علیه السلام از پدرش از اجدادش علیهم السلام روایت نمود: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن را به عربیتش بیاموزید، و از بکار بردن «نبر» یعنی همزه، در آن بپرهیزید.

و امام صادق علیه السلام فرمود: «همزه» در قرآن زیاده است، مگر همزه اصلی مانند قول خدای عز و جل: «أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (شیطان کارهای زشت را در دید ایشان آراسته تا آن خدایی را که بقدرت کامله خود پوشیده را بیرون می آورد در آسمانها و زمینها سجده نکنند - نمل ۲۷: ۲۵) و مانند فرموده خدا «وَإِذَا قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ» (و هنگامی که کشتید تنی را پس اختلاف و نزاع کردید در آن - بقره ۷۲).

## «باب»

### \*( معنی حقیقة السعادة والشقاء )\*

۱ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؛ عَنْ أَبِيهِ ؛ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : « إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ ، وَ إِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يَخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ . »

## «باب»

### \*( معنی الاقيس )\*

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْرَافِيلَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْمُؤَدَّبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ يَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْرَافِيلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ [ اللَّهُ ] ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ الصَّفَّارِ بْنُ الْقَاسِمِ ، عَنْ الْأَسَدِ بْنِ عَدِيٍّ ، عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ؛ قَالَ : أَقْبَلَ أَبُو سَفْيَانَ - وَمَعَاوِيَةَ يَتَّبِعُهُ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « اَللَّهُمَّ الْعَنِ التَّابِعَ وَالْمُتَّبِعَ » أَلَيْسَ عَلَيْكَ بِالْأَقْيَسِ . قَالَ ابْنُ الْبَرَاءِ لَا أَيْهِ : مَنْ الْأَقْيَسُ قَالَ : مَعَاوِيَةُ .

### \* (باب ۳۹۰ - معنی سعادت و شقاوت) \*

۱ - وهب قرشی گوید: حضرت صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام روایت نمود که علی علیه السلام فرمود: حقیقت کامیابی آن است که: کار مرد به نیکبختی پایان یابد، و حقیقت نیره روزی آن است که: عمل شخص، به بدبختی و شقاوت پایان پذیرد.

### \* (باب ۳۹۱ - معنی اقیس) \*

۱ - براء بن عازب گوید: در حالیکه معاویه بدنبال ابوسفیان بود و با یکدیگر می آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود: پروردگارا دور گردان از رحمت خود، پیروی کننده، و پیروی شده را، بار خدایا لعنت خود را بر «اَاقیس» بفرست! ابن براء از پدرش پرسید: «اَاقیس» کیست؟ گفت: معاویه.

قال مصنف هذا الكتاب : الاقيس تصغير الأفعس وهو الملتوي العنق والقعس التواء يأخذ في العنق من ربح كأنما يكسره إلى ملو راءه ؛ والأفعس العزيز الممتنع ؛ ويقال : «عزَّ أفعس» والقوعس الغليظ العنق ، الشديد الظهر من كل شيء . والقعوس الشيخ الكبير ؛ والقعس نقبض العذب ، والفعل : قَعَسَ يَقْعَسُ قَعْساً والجمع قعساوات وقعس . والقعساء من النمل الرافعة صدرها وذنبها والإقعساس شدته ، والتقاعس هومن «تَقَاعَسَ فلان» إذا لم ينفذ ولم يرض لما كلفه ومُقَاعَسٌ حيٌّ من تميم .

مصنف این کتاب گوید: «اقیس» مصغر «افعس» (مرد بر آمده سینه و در آمده پشت) و آن کسی است که گردش خمیده و پیچیده شده، و «قعاس» پیچیدگی است که در گردن از بادی پیدا می شود که گویا آن را شکسته و به پشت سرش برمی گرداند، و «أقعس» بر برگ قدر محله کننده، و گفته می شود: «عزَّ أفعس».

و «قوعس» گردن کلفت و در پشت از هر چیزی، «قعوس» پیر کهن سال و «قعس» نقبض قوزی پشت که پشت فرو رفته و سینه اش بیرون آمده، و فعل ماضی آن «قَعَسَ» مضارعش «يَقْعَسُ» مصدرش «قعس» و جمع آن «قعساوات» و «قعس» و «قعساء» (مؤنث) است یعنی مورچه ای که سینه اش جلو آمده و دمش بالا رفته و «اقعساس» شدت، و «تقاعس» از «تَقَاعَسَ فلان» گرفته شده، وقتی کسی از کاری سرباز زند یا از کاری که به آن موظف گردیده شانه خالی کند، و «مُقَاعَسٌ» تیره ای از طایفه بنی تمیم هستند.

(۱) ظاهراً این لعن پس از اظهار ایمان این دو تن بوده که رسول خدا صلی

الله علیه و آله به کنایه و رمز مطلب را گفته و درباره آن دو نفرین فرموده ، و آنچه

مانعی از لعن صریح بمشركین نباشته است ، (غ)

## ﴿ باب ﴾

\* (معنی قول الصادق علیه السلام «أنا وآل أبي سفيان أهل بيتين»  
\* (تمادينا في الله عز وجل) \*

۱ - حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رحمه الله - قال : حدَّثنا محمد بن يحيى العطار ؛ وأحمد بن إدریس جیماً ، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري ، عن السيارى عن الحكم بن سالم ، عن محمد بن عمار ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «إنا وآل أبي سفيان أهل بيتين تمادينا في الله ، قلنا : صدق الله وقالوا : كذب الله . قال أبو سفيان رسول الله ﷺ وقال معاوية علي بن أبي طالب عليه السلام وقال يزيد بن معاوية الحسين بن علي عليه السلام ، والسفياني يقاتل القائم عليه السلام .»



## ﴿ باب ﴾

\* (معنی استعانة النبي صلى الله عليه وآله بمعاوية في كتابة الوحي) \*

۱ - حدَّثنا محمد بن موسى بن النضر - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا عبد الله بن جعفر

\* (باب ۳۹۲ - معنی فرموده امام صادق «ع» : ما و خاندان ابوسفیان) \*

\* (دو خانواده همنیم کشمکش مادر بارة خداست) \*

۱ - حکم بن سالم از قول شخصی، از امام صادق علیه السلام روایت نموده: که فرمود: ما و فرزندان ابوسفیان افراد دو خانواده همنیم، دشمنی ما با هم در راه خداست، ما می گوئیم: خدا راست گفته، ولی آنان می گویند: خدا دروغ گفته است، ابوسفیان با پیغمبر ﷺ جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب پیکار نمود، و یزید پسر معاویه با حسین بن علی علیهما السلام جنگید و او را بشهادت رسانید و سفیانی با قائم آل محمد علیه السلام خواهد جنگید.

\* (باب ۳۹۳ - معنی کمک خواستن پیغمبر «ص» از معاویه در نوشتن وحی) \*

۱ - ابو حمزه ثمالی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمانی،

الحمیری، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي: قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: قال رسول الله ﷺ - ومعاوية يكتب بين يديه، وأهوى بيده إلى خاشرته بالسيف - : من أدرك هذا يوماً أميراً فليفر خاشرته بالسيف، فراه رجل ممن سمع ذلك من رسول الله ﷺ يوماً وهو يخطب بالشام على الناس فاخترط، سيفه ثم مشى إليه فحال الناس بينه وبينه فقالوا: يا عبد الله مالك؟ فقال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: من أدرك هذا يوماً أميراً فليفر خاشرته بالسيف؛ قال: فقال: أتدري من استعمله؟ قال: لا، قالوا: أمير المؤمنين عمر. فقال الرجل: سمعاً وطاعة لأمر المؤمنين.

قال الشيخ أبو جعفر محمد بن علي مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - : إن الناس يشبه عليهم أمر معاوية بأن يقولوا كان كاتب الوحي وليس ذلك بموجب له فضيلة، وذلك أنه قرن في ذلك إلى عبد الله بن سعد بن أبي سرح فكانا يكتبان له الوحي وهو الذي قال:

معاویه در پیش روی پیامبر خدا ﷺ مشغول نوشتن بوده و آنحضرت دستش را که بر قبضه شمشیر بود به سوی تهیگاه معاویه آورد، و فرمود: هر کس روزی این مرد را ببیند باید پهلوی او را با شمشیر بشکافد، روزی یکی از افرادی که آن سخن را از پیامبر خدا ﷺ شنیده بود در شام معاویه را دید که برای مردم سخنرانی می کند، شمشیر خود را برهنه کرد به سوی معاویه روان شد، مردم او را مانع شدند و نگذاشتند به معاویه برسد، و به او گفتند: ای بنده خدا چرا به چنین کاری دست زده ای؟ گفت: روزی از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هر کس که روزی او را ببیند در حالیکه امیر شده پس باید تهیگاه او را با شمشیر بشکافد، گوید: بدو گفتند: آیا می دانی چه کسی او را بر این کار گماشته؟ گفت: نه، گفتند: امیر مؤمنین عمر، آن مرد گفت: پس امیر مؤمنین را از جان و دل اطاعت می کنم.

شیخ ابو جعفر محمد بن علی گردآورنده این کتاب - رضي الله عنه - گوید: کار معاویه بر مردم مبهم و مشکوک شده به اینکه می گویند: نویسنده وحی بوده، بفرض هم که چنین بوده باشد، برای او موجب برتری نمی گردد، زیرا



«سَأُنْزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» و «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْلَمُ عَلَيْهِ دَوَائِقُ غَفُورٍ رَحِيمٍ» ، فَيَكْتُبُ دَوَائِقُ غَزِيرٍ حَكِيمٍ ، وَيَعْلَمُ عَلَيْهِ دَوَائِقُ غَزِيرٍ حَكِيمٍ ، فَيَكْتُبُ دَوَائِقُ عَلَيْهِمُ حَكِيمٍ ، فَيَقُولُ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : هُوَ وَاحِدٌ هُوَ وَاحِدٌ ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدٍ : إِنْ تَحْبُو لَا يَنْدِرِي مَا يَقُولُ ! إِنَّهُ يَقُولُ وَأَنَا أَقُولُ غَيْرَ مَا يَقُولُ ، فَيَقُولُ لِي : هُوَ وَاحِدٌ هُوَ وَاحِدٌ ، وَإِنْ جَازَ هَذَا فَأَيُّ سَأُنْزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ : وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ، فَهَرَبَ وَهَجَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : مَنْ وَجَدَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدٍ مِنْ أَبِي سَرْحٍ وَلَوْ كَانَ مُتَعَلِّقًا بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فَلْيَقْتُلْهُ .

معاویه در نوشتن وحی به عبدالله بن سعد بن ابی سرح قرین و همدست است و با دستیاری هم آنچه از وحی بر پیغمبر ﷺ نازل می شد می نوشتند. عبدالله ابی سرح، همان کسی است که بفرموده قرآن گفت: «سَأُنْزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (به زودی مانند آنچه او مدعی است نازل می کند من نیز نازل می کنم - انعام ۹۳). او کسی است که آنچه از وحی نازل می شد، بر خلاف می نوشت، هر گاه پیغمبر خدا ﷺ به او می فرمود: «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» او می نوشت: «وَاللَّهُ غَزِيرٌ حَكِيمٌ» و هر گاه بر او دیکته می فرمود: «وَاللَّهُ غَزِيرٌ حَكِيمٌ» او می نوشت: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، پس پیامبر ﷺ به او فرمود: «هُوَ وَاحِدٌ هُوَ وَاحِدٌ» عبدالله بن سعد گفت: محمّد نمی داند که چه می گوید، او سخنی می گوید، ولی من غیر آنچه او می گوید، می گویم، و او به من می گوید: «هُوَ وَاحِدٌ هُوَ وَاحِدٌ» و اگر او از دنیا برود نظیر آنچه خدا نازل کرده من خود نازل خواهم کرد، پس خدا در باره او وحی فرستاد: «وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (انعام ۹۳).

آنگاه فرار کرد و پیغمبر ﷺ را هجو نمود، و رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که عبدالله بن سعد بن ابی سرح را یافت گرچه خود را به پرده های کعبه آویخته باشد! بیدرنگ باید او را بکشد.

و جز این نیست که پیغمبر ﷺ آنچه را عبدالله تغییر می داد به او می فرمود: «هُوَ وَاحِدٌ هُوَ وَاحِدٌ» تا اینکه نوشته نگردد آنچه را عبدالله اراده کرده.

وإنما كان النبي ﷺ يقول له فيما يغيره : « هو واحد هو واحد » لأنه لا ينكتب ما يريده  
عبدالله إنما كان ينكتب ما كان عليه ﷺ فقال : هو واحد غيرت أم لم تغير لم ينكتب ما  
تكتبه بل ينكتب ما عليه عن الوحي وجبرئيل عليه السلام يصلحه وفي ذلك دلالة للنبي ﷺ  
ووجه الحكمة في استكتاب النبي ﷺ الوحي معاوية وعبدالله بن سعد وهما عدوان هو  
أن المشركين قالوا : إن عمداً يقول هذا القرآن من تلقاء نفسه ويأتي في كل حادثة بآية  
يزعم أنها أنزلت عليه ، وسبيل من يضع الكلام في حوادث تحدث في الأوقات أن يغير اللفاظ إذا  
استعمل ذلك الكلام ولا يأتي به في ثاني الأمر وبعد مرور الأوقات عليه إلا مغيراً عن حاله

تا فقط آنچه را پیغمبر ﷺ دیکته می کند، او بنویسد. پس می فرمود: «او یگانه  
است، تغییر دهی او را یا تغییر ندهی» نوشته نمی گردد، آنچه تو می نویسی، بلکه  
آنچه را که من از جانب وحی املا کرده‌ام نوشته می شود، و جبرئیل آن را اصلاح  
نموده است، و در این برای رسول خدا ﷺ تذکره کی است، و علت و حکمت  
اینکه آنحضرت معاویه و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را بر این عمل گماشت با  
اینکه در واقع هر دو از دشمنان سرسخت نبی بودند، این بود که مشرکین  
می گفتند: محمد این قرآن را از پیش خود گوید، و در هر حادثه‌ای آیه‌ای می آورد  
و میپندارد که آن بر او نازل شده، و مانند کسیکه در باره حوادثی که در اوقات  
معینی پدید می آید سخن می گوید و اگر بخواهد تکرار کند نمی تواند با الفاظ اولیه  
بگوید بلکه تغییراتی در آن می دهد و معلوم می شود که وحی نیست، لذا از این دو  
فرد که در حقیقت دشمن او بودند لکن مورد اعتماد هم مسلمانان خود از مشرکین  
بودند کمک گرفت تا معاندان آنحضرت بدانند و به آنها بفهماند که سخن در هر  
بار عین الفاظ اول است بدون هیچگونه تغییر و تبدیل، و این عمل حجتی رسائر  
بود علیه کفار و مشرکین، زیرا اگر از دوستان خود چون سلمان و ابوذر و امثال  
آنان یاری در این امر می جست، دشمنان آنرا غیر واقع می پنداشتند، و گمان  
می کردند که میان آنحضرت و ایشان تبانی و همدستی و سازشی شده باشد، پس

الاولی لفظاً ومعنی اولفظاً دون معنی ، فاستعان فی کتب ما ينزل علیه فی الحوادث الواقعة بعدوین له فی دینه ، عدلین عند أعدائه لیعلم الکفار والمشرکون أن کلامه فی ثانی الأمر کلامه فی الأول غیر مغیر ولا مزال عن جهته فیکون أبلغ للحجة علیهم ، ولو استعان فی ذلك بولیین مثل سلمان وأبی ذرّ وأشباههما لکن الأمر عند أعدائه غیر واقع هذا الموقع وکان یتخیل فی التواطؤ والتطابق فهذا وجه الحکمة فی استکتابهما واضح بین و الحمد لله .

### ﴿باب﴾

#### ﴿معنی التخضیر﴾

۱- حدّ ثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید - رحمه الله - قال : حدّ ثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن عبد الله بن المغيرة عن يحيى بن عبادة ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سمعه یقول : إنّ رجلاً مات من الأنصار فشهد رسول الله ﷺ قال : خُصّروه . فما أقلّ المتخضرين يوم القيامة ، قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : وأي شيء التخضیر ؟ قال :

این است حکمت کاتب وحی ~~بودن این دو تن و نوشتن~~ روشن است ، میبایست خدای را .

توضیح: «از کلام امام باقر علیه السلام در متن حدیث استفاده نمی شود که معاویه کاتب وحی بوده باشد بلکه همین بر می آید که در حضور رسول خدا چیزی می نوشته و کتاب وحی غالباً کسانی هستند که قبل از فتح مکه ایمان آورده اند یا اظهار ایمان کرده اند. مانند عبدالله بن ابی سرح، و معاویه پس از فتح مکه ایمان آورده، لذا مؤلف گوید: بنابر قول و نظر مخالفین اگر کاتب وحی هم بوده بحال او سودی ندارد» (غ).

#### \* (باب ۳۹۴ - معنی تخضیر) \*

۱- از یحیی بن عباده نقل شده از امام صادق علیه السلام شنیده است که می فرمود: مردی از انصار از دنیا رفت، پیغمبر خدا ﷺ بر جنازه او حاضر شد و فرمود: او را «تخضیر» کنید روز قیامت چه سبکارند تخضیر شدگان! گوید: به

تؤخذ جریده رطبه قدر ذراع فتوضع هنا - و أشار یسیدہ الی عند ترقوته - تلف مع ثیابه .  
 قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - جاء هذا الخبر هكذا والذي يجب استعماله  
 أن يجعل للمیت جریدتان من النخل خضر أو من رطبین طول کل واحدة قدر عظم الذراع ،  
 تجعل أحدهما من عند الترقوة تلصق بجلده و علیه القمیس و الاخری عند وركه ما بین  
 القمیس و الإزار فإن لم یقدر علی جریده من نخل فلا بأس أن تكون من غیره بعد أن  
 تكون رطباً .

امام صادق (علیه السلام) گفتیم: «تخضیر» چیست؟ فرمود: دو شاخه بی برگ از درخت  
 خرما (یا درخت سدر و یا درخت بید و ...) گرفته می شود و بدست مبارکش اشاره  
 نمود به نزدیک استخوانی که گودی زیر گلو را فرا گرفته و فرمود: اینجا (چنبر  
 گردن) گذاشته می شود و با پیراهنش پیچیده می شود.

مصنف این کتاب - رضي الله عنه - گوید: این خبر چنین وارد شده: و  
 آنچه لازم است بکار برده شود، آن است که قرار داده شود برای مرده دو شاخه بی  
 برگ از شاخه درخت خرما که خشک نباشد، تازه از درخت بریده، و طول هر یک  
 به اندازه استخوان ذراع (آرنج و بازوی) میت باشد، و کیفیت گذاشتن آن دو  
 شاخه این گونه است: که یکی از آن دو شاخه از نزدیک استخوان بالای سینه  
 گذاشته شود مماس با پوست میت، و پیراهن بر روی آن انداخته می شود، و شاخه  
 دیگر نزدیک استخوان باشن بین پیراهن و لنگ قرار داده می شود، و اگر شاخه  
 درخت خرما نبود، اشکالی ندارد که در صورت ثر و نازہ بودن از درخت دیگری  
 باشد.

شرح: ترتیب جریدتین را به این کیفیت نیز نقل کرده اند: که یکی از آن  
 دو شاخه از طرف راست بر چنبر گردن گذاشته شود بین پیراهن و بدن میت، و  
 شاخه دیگر از طرف چپ بین پیراهن و سرتاسری در بالای چنبر گذارده می شود  
 و این عمل مستحب می باشد

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی قول المسیح علیه السلام : « أن آخر حَجَرٍ يَضَعُهُ ﴾

﴿ العامل هو الأساس ﴾

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال: حدَّثَنَا تَحْمِيذُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، قال: حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قال: حدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَهْلٍ الْأَزْدِيُّ الْعَابِدُ، قال: سَمِعْتُ أَبَا فَرَوَةَ الْأَنْصَارِيَّ - وَكَانَ مِنَ السَّامِعِينَ - يَقُولُ: قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: يَلْمِشُ الْعَوَارِثِينَ بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْبِنَاءَ بِأَسَاسِهِ وَأَنَا لَا أَقُولُ لَكُمْ كَذَلِكَ. قَالُوا: فَمَاذَا تَقُولُ يَا رُوحُ اللَّهِ؟ قال: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ آخِرَ حَجَرٍ يَضَعُهُ الْعَامِلُ هُوَ الْأَسَاسُ. قال أبو فَرَوَةَ: إِنَّمَا أَرَادَ خَاتَمَةَ الْأَمْرِ.

## ﴿ باب ﴾

﴿ تفسیر آمین ﴾

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال: حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ تَحْمِيذِ بْنِ أَحْمَدَ، قال: حدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ قَارَنَ، رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

\* (باب ۳۹۵ - معنی گفتار مسیح علیه السلام: اساس آخوين خشتي است که کارگر) \*

\* (بر دیوار می گذارد) \*

۱- احمد بن سهل از دی عابد گوید: از ابافروته انصاری که از جهانگردان بود، چنین شنیدم که: عیسی بن مریم فرمود: ای گروه خواریین برآستی من به شما می گویم چنان نیست که مردم می گویند: «استحکام ساختمان به پایه و شالوده آن است» گفتند: ای روح خدا پس شما چه می فرمائید؟ فرمود: بدرستی که بشما می گویم: مسلماً آخرین خشتی که بتأیید دیوار می نهد، پایه می باشد، ابوفروته گوید: جز این نیست که پایان کار را قصد کرده است (یعنی عاقبت بخیری).

\* (باب ۳۹۶ - توضیح آمین) \*

۱- حسین بن قارن (یا فارون) مرفوعاً تا امام صادق علیه السلام روایت نموده که

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : « إِنَّ تَفْسِيرَ قَوْلِكَ : « آمِينَ » رَبِّ أَفْعَلْ - وَرَوَى فِي حَدِيثٍ آخَرَ آمِينَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ » .

### ﴿ بَاب ﴾

﴿ « معنی « فاجتنبوا الرجس من الأوثان » و قول الزور » ﴾

﴿ ( و لهو الحديث ) ﴾

۱ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِبَ ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَزْرَةَ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ : سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ » قَالَ : الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنَجُ ؛ وَقَوْلُ الزُّورِ الْفَنَاءُ ؛ قُلْتُ : قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ « وَمَنْ النَّاسُ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ » قَالَ : مَنْهُ الْفَنَاءُ .

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِيسَرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَرَّازِ ، عَنْ حَادِثِ بْنِ شِمَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ

آنحضرت فرمود: تفسیر گفته تو « آمین »، آن است که ای پروردگار من، آنچه را که از تو درخواست شد انجام بده، و در حدیث دیگری روایت شد: « آمین » نامی از نامهای خدای عز و جل است.

\* (باب ۳۹۷ - معنی آیه شریفه « فاجتنبوا الرجس من الأوثان » و قول زور) \*

\* ( و لهو الحديث ) \*

۱- عبدالأعلى گوید: از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر « فاجتنبوا الرجس من الأوثان واجتنبوا قول الزور » ( : پس اجتناب کنید از پلیدی بتها، و از گفتار باطل (مانند دروغ و سخنان لهو و غنا ) دوری گزینید - حج ۳۰:۲۲ ) پرسیدم، فرمود: پلیدی از اوثان، شطرنج است، و گفتار زور، غنا و آوازه خوانی است. عرض کردم: معنی قول خداوند: « وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ » (از مردم کسی است که داستانها و سخنان لغو و باطل را بدمت می آورند تا مردم را

الزُّور، قال: منه قول الرُّجل للذي بغني: أحسفت.

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنى الحنفية ﴾

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: «خُفَّاءَ» غير مشركين به؟ قلت: ما الحنفية؟ قال: هي الفطرة.

### ﴿ باب ﴾

﴿ معنى حمل النبي صلى الله عليه وآله تعالى عليه السلام ﴾

﴿ وعجز على عن حمله ﴾

۱- حدَّثنا أحمد بن عيسى المكتب قال: حدَّثنا أحمد بن محمد الوراق، قال: حدَّثني بشر بن سعيد بن قلوويه الممدل بقرآنه قال: حدَّثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال: سمعت محمد بن حرب الهلالي أمير المدينة يقول: سألت جعفر بن محمد عليه السلام به جهالت از راه خدا (قرآن) باز دارند - لقمان ۳۱: ۶) چیست؟ فرمود: غنا یکی از مصادیق آن می باشد.

۲- حماد بن عثمان گوید: از امام صادق عليه السلام در باره معنی «واجتنبوا قول الزُّور» پرسیدم: فرمود: از جمله قول زور آنستکه شخص به کسی که غنا می خواند، بگوید: (أَحْسَنْتَ) آفرین.

\* (باب ۳۹۸ - معنی حنیفیت) \*

۱- زراره گوید: از امام باقر عليه السلام در باره فرموده خدای عز و جل «خُفَّاءَ» لله غیر مشرکین به» (درست اعتقاد بخدا دارند و به او شرک نورزیده اند - حج ۲۲: ۳۱) پرسیدم و گفتم: «حنیفیت چیست؟ فرمود: سرشت.

\* (باب ۳۹۹ - معنی برداشتن پیغمبر «ص» علی «ع» را بر دوش، و ناتوان) \*

\* (بودن علی «ع» از بدوش کشیدن پیغمبر «ص») \*

۱- محمد بن حرب هلالی چنین گوید: از امام صادق عليه السلام سوال نمودم

فقلت له : یا ابن رسول الله في نفسي مسألة أريد أن أسألك عنها - فقال : إن شئت أخبرتك بمسألتك قبل أن تسألني وإن شئت فقل ، قال : فقلت له : یا ابن رسول الله وبأي شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي عنه ؟ قال : بالتوسم والتفرس : أعلست قول الله عز وجل : « إن في ذلك لآيات للمتوسمين » و قول رسول الله ﷺ : « اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله عز وجل » ؟ قال : قلت له : یا ابن رسول الله فأخبرني بمسألتي ، قال : أردت أن تسألني عن رسول الله ﷺ لم لم يطبق حمله علي ﷺ عند خطبه الأضنام من سطح الكعبة مع قوته وشدته وما ظهر منه في قلع باب القموص بخير والرمي بهارامه أربعين ذراعاً وكان لا يطبق حمله أربعون رجلاً وقد كان رسول الله ﷺ يركب الناقة والفرس والبغلة والحصار

وعرض کردم:

ای پسر پیامبر خدا نزد خود سؤالی دارم که می خواهم از تو بپرسم، فرمود: اگر مایلی قبل از آنکه تو از من چیزی بپرسی، آنچه که در نظر داری برایت مطرح می سازم در غیر اینصورت خودت بپرس! من به آن بزرگوار عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا! چگونه سوال مرا قبل از آنکه خود بگویم از لابلای پرده های دلم دریافتید؟ فرمود: به دقت و زیرکی، مگر فرموده خدای عز و جل «ان في ذلك لآيات للمتوسمين» (همانا در هلاک نمودن ما قوم لوط را، نشانه هایی است برای عبرت دقت کنندگان که بطفانت درنگرند و حقیقت ایشان را به نشانه ها و علامات بشناسند - حجر ۷۵:۵) را و نیز فرمایش پیامبر خدا ﷺ: «از زیرکی مؤمنن بپرهیزید، چون او به وسیله نور خدا می نگرد» را نشنیده ای؟ به او عرض کردم: ای فرزند پیغمبر خدا، پس مرا از مسأله ای که دارم باخبر کن، فرمود: قصد کرده ای از من بپرسی در باره پیغمبر ﷺ که چرا هنگامی که او بتهای بام کعبه را فرو می ریخت، علی ﷺ توان بلند کردن پیغمبر را نداشت، با همه نیرو و توانش، و با آن قدرتی که در موقع کندن در «قموص»، در قلعه خیبر و پرتاب آن به فاصله چهل ذراع پشت سر خود، در صورتی که چهل مرد نتوانستند آن را از جای بلند نمایند، از خود نشان داد، در حالیکه رسول خدا ﷺ وزنی نداشت و



وركب البراق ليلة المعراج و كل ذلك دون علي عليه السلام في القوة والقدرة . قال : فقلت له :  
 عن هذا والله أردت أن أسألك يا ابن رسول الله فأخبرني . فقال : إن علياً عليه السلام برسول الله  
 شرف ، وبه ارتفع ، وبه وصل إلى إطفاء نار الشرك وإبطال كل معبود دون الله عز وجل ،  
 ولوعلا النبي صلى الله عليه وآله لحط الأصنام فكان بعلي عليه السلام مرتفعاً وشريفاً وواصل إلى حط  
 الأصنام ، ولو كان ذلك كذلك لكان أفضل منه ، ألا ترى أن علياً عليه السلام قال : لم أعلمت ظهر  
 رسول الله صلى الله عليه وآله شرفاً وارتفعت حتى لو شئت أن أنال السماء لنلتها ، أما علمت أن المصباح  
 هو الذي يهتدي به في الظلمة والبعث فرعه من أصله ، وقد قال علي عليه السلام : أنا من أحمد  
 كالضوء من الضوء ، أما علمت أن محمداً وعلياً صلوات الله عليهما كانا نوراً بين يدي الله جل جلاله

سوار بر شتر ماده و اسب و قاطر و الاغی می گشت و شب معراج بر براق سوار شد  
 و همه اینها نیرو و توانشان از حضرت علی علیه السلام کمتر بود . عرضه داشتم : بخدا  
 سوگند قصد کرده بودم همین را از تو بپرسم ، ای فرزند رسول خدا پس مرا از  
 پاسخ آگاه فرما !

فرمود : همانا علی علیه السلام بواسطه پیامبر خدا شرافت یافت و بلند مرتبه  
 شد و به سبب پیغمبر آتش شرك و دو گانه پرستی را خاموش کرد و بر هر معبودی  
 جز خدای عزوجل خط بطلان کشید ، و اگر رسول خدا علیه السلام برای فرو افکندن  
 بتها بر دوش علی بالا رفته بود ، هر آینه به سبب علی رفیع و شرافتمند و موفق به  
 فرو افکندن بتها می گشت ، و اگر چنان می شد ، علی برتر از او می بود ، مگر  
 نمی بینی علی علیه السلام را که فرمود : چون بر پشت پیامبر خدا بالا رفتم شرافتمند  
 گشتم ، و آنچنان بالا رفتم که اگر می خواستم به آسمان دست یابم ، می توانستم .

مگر ندانسته ای ، چراغ چیزی است که در تاریکی به وسیله آن راهنمایی  
 گردی ، قدرت پرتوافشانی آن چراغ از روغن آنست ، و شاخ و برگ درخت از  
 ریشه برانگیخته شود و نیرو گیرد ، و علی علیه السلام فرمود : نسبت من به احمد همانند  
 نوری است از نور ، مگر ندانسته ای محمّد و علی در پیشگاه خدای جل جلاله ، دو

قبل خلق الخلق بالقی عام ، وإن الملائكة لما رأت ذلك النور رأت له أصلاً قد انشعب فيه شعاع لامع ، فقالت : إلهنا وسيدنا ، ما هذا النور ! فأوحى الله عز وجل إليهم : هذا نور من نوري أصله نبوة وفرعه إمامة ، أمّا النبوة : فلمحمد عبدي ورسولي ، وأمّا الإمامة فلمعلي حجتی و ولیّی ولولاهما ما خلقت خلفی ، أما علمت أن رسول الله ﷺ رفع يدي عليّ ﷺ بغدير خمّ حتى نظر الناس إلى يميني إبطيهما فجعله مولی المسلمين وإمامهم ، وقد احتدل ﷺ الحسن والحسين ﷺ يوم حظيرة بني النجار ، فلما قال له بعض أصحابه : ناولني أحدهما يا رسول الله ، قال : نعم الحاملان ونعم الراكبان وأبوهما خير منهما ، وروي في خبر آخر أن رسول الله ﷺ حمل الحسن وحمل جبرئيل الحسين فلهذا قال : نعم الحاملان .

هزار سال پیش از اینکه مخلوقات آفریده شوند، هر دو یک نور بودند و فرشتگان وقتی آن نور را مشاهده کردند ریشه‌ای برایش دیدند که شعاع درخشانی از آن منتشر شده، پس عرض کردند: ای معبود ما (و بزرگ ما، این نور چیست؟ خداوند به ایشان وحی فرستاد: این فروغی است از نور من که ریشه آن نبوت و شاخه‌اش امامت می‌باشد، و امّا «نبوت» برای بنده و سرفرازده‌ام محمد است، و «امامت» برای حجت و ولی من، علی است، و اگر بغاطر آندو نبود آفریدگانم را پدید نمی‌آوردم، آیا نمی‌دانی که پیغمبر ﷺ در غدیر خمّ دو دست علی را چنان بلند کرد که مردم تا سفیدی زیر بغل علی را دیدند و او را مولای مسلمین و امام ایشان قرار داد.

و روز حظیرة بنی نجار پیغمبر ﷺ حسن و حسین را بدوش برداشت، و چون بعضی از یارانش به او عرض کردند: یا رسول الله یکی از آن دو را بپا بده. فرمود: «چه خوب حاملان، و چه خوب سوارانی و پدرشان از اینها بهتر!» و در خبر دیگری روایت شده: که پیامبر خدا ﷺ حسن را برداشت و جبرئیل حسین را، بدینجهت فرمود: چه خوب دو بردارنده‌ای! و یکبار که پیغمبر ﷺ بر یارانش نماز بجماعت می‌خواند، یکی از سجده‌ها به طول کشید چون نماز را سلام داد،

وإنه ﷺ كان يصلي بأصحابه فأطال سجدة من سجداته ، فلما سلم قيل له : يا رسول الله لقد أطلت هذه السجدة - فقال ﷺ : نعم ، إن ابني ارتحلني فكرهت أن أعجله حتى ينزل وإنما أراد ﷺ بذلك رفعهم ونشرهم ، فالتبى ﷺ رسول بني آدم وعلي ﷺ إمام ليس بنبي ولا رسول فهو غير مطبق لحمل أهال النبوة .

قال محمد بن حرب الهلالي : قلت له : زدني يا ابن رسول الله . فقال : إنك لأهل للزبادة ، إن رسول الله ﷺ حل علياً على ظهره يريد بذلك أنه أبو ولدته وإمام الأئمة من صلبه ، كما حوّل رداءه في صلاة الاستسقاء وأراد أن يعلم أصحابه بذلك أنه قد تحوّل الجذب خصباً .

قال : قلت له : زدني يا ابن رسول الله ، فقال : احتمل رسول الله ﷺ علياً يريد بذلك أن يعلم قومه أنه هو الذي يخفف عن ظهر رسول الله ﷺ ما عليه من الدين

عرضه داشتند؛ ای رسول خدا چرا این سجده را طولانی نمودی؟ فرمود: آری دو پسر من بر من سوار شده بودند و کراهت داشتم از اینکه عجله کنم تا آنان زود فرود آیند، و قطعاً آنحضرت بآن عمل و الائی و شیواقتضی آنان را قصد نموده، پس پیامبر ﷺ رسول فرزندان آدم، و علی ﷺ امام آنها است، نه پیامبر می باشد نه رسول، بنابراین او توان برداشتن مسئولیتهای گران نبوت را نداشته است.

محمد بن حرب هلالی گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا برایم بیشتر بگو، فرمود: تو شایستگی بیش از این را داری، قطعاً پیامبر خدا ﷺ به این دلیل علی ﷺ را بر دوش خود حمل کرد که با این کار بمردم بفهماند او پدر فرزندانش و پیشوای امامان از صلب اوست، چنانکه در نماز استسقاء ردای خود را وارونه کرد که با آن کار به صحابه خود بفهماند: زمینهای که بر اثر بی بارانی تفتیده و گیاهانش خشک شده بود دگرگون شده و به زمینهای پر گیاه و محصول مبدل گردید.

گوید: عرضه داشتم: ای فرزند پیامبر خدا بیشتر برایم بفرمائید؟ فرمود: وقتی که پیغمبر خدا ﷺ علی را به پشت خود برداشت، مقصودش آن بود که به

## والعبدات والأداء عنه من بعده.

قال : قلت له : يا ابن رسول الله زدني ، قال : إنه احتمله ليعلم بذلك أنه قد احتمله وما حمل ، لأنه معصوم لا يحتمل وزراً فتكون أفعاله عند الناس حكمة ومواباً ، وقد قال النبي ﷺ لعليّ عليه السلام : يا عليّ إن الله تبارك وتعالى حملني ذنوب شيعتك ثم غفرها لي ، وذلك قوله عز وجل : «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» ولما أنزل الله تبارك وتعالى عليه «يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم» قال النبي ﷺ : «يا أيها الناس عليكم أنفسكم لا يضركم من ضل إذا اهتديتم» وعليّ نفسي وأخي ، أطيعوا عليّاً فإنه معصوم لا يضل ولا يشقى ، ثم تلا هذه الآية «قل أطيعوا الله وأطيعوا

قومش بفهماند، اوست که با پرداخت وامها، و وعده‌ها و باز پس دادن (امانتها) پس از درگذشت پیامبر خدا از این جهان، پشت او را خواهد داشت.

گوید: عرض کردم ای پسر پیامبر خدا پیغمبر بمن پیامورید؟ فرمود: او را برداشت تا بخود علی بفهماند که وی او را برداشت و با آنچه بر دوش دارد، زیرا او معصوم است و بار سنگین گناه را بدوش نخواهد گذاشت، پس کردارش نزد مردم حکمت است و درست، و پیغمبر ﷺ به علیّ علیه السلام فرمود: ای علی همانا خدای تبارک و تعالی گناهان شیعه تو را بر دوش من نهاده، آنگاه بخاطر من آنان را بخشید، و آن است قول خداوند عز و جل : «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» یعنی تا از ذنوب گذشته و اکنون تو در گذریم (فتح ۲: ۴۸).

و چون خداوند تبارک و تعالی بر او این آیه را نازل فرمود: «يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم» (ای ایمان آورندگان شما ایمان خود را محکم نگهدارید - مانده ۱۰: ۵)

پیغمبر ﷺ فرمود: ای مردم (ایمان) خود را محکم نگهدارید و چون هدایت یافتید آنکه گمراه است زبانی به شما وارد نسازد (دنباله همان آیه قبل است) و علی جان من، و برادر من است، فرمانبر علی باشید، چون او پاکیزه شده معصوم است نه گمراه می شود نه ستم پیشه، آنگاه این آیه را خواند: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ

الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ».

قال محمد بن حرب الهلالي: ثم قال لي جعفر بن محمد عليه السلام: أيها الأمير لو أخبرتك بما في حمل النبي عليه السلام علياً عليه السلام عند خط الأصنام من سطح الكعبة من المعاني التي أرلها بملقت: إن جعفر بن محمد لمجنون، فعصبتك من ذلك ما قد سمعته، فمضت إليه وقبلت رأسه وقلت: الله أعلم حيث يجعل رسالته.

و اطيعوا الرسول فإن تولاوا فاتما عليه ما حمل و عليكم ما حملتم و إن تطيعوه تهتدوا و ما على الرسول إلا البلاغ المبين» یعنی: (ای پیامبر ما) بگو که فرمان پروردگار و پیامبر را اطاعت نمائید و اگر اطاعت نکردند، بر آنها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است، و باز از روی شفقت که لازمه مقام نبوت است، بگو که اگر خدا را اطاعت کنید هدایت و سعادت خواهید یافت و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود (نور: ۲۴: ۵۳).

محمد بن حرب هلالی گوید: آنگاه امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای امیر اگر از اسرار بر دوش کشیدن پیامبر، علی راه به هنگام فرو انداختن پتیا از بام کعبه، و از مقاصدی که ایشان در نظر داشته، آگاهی سازم، خواهی گفت: حتماً جعفر بن محمد دیوانه است، بنابر این آنچه از آن شنیدی، تو را بس است، پس برخاستم و به سوی او رفتم و سر مبارکش را بوسیدم و عرض کردم: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (پروردگار دانایتر است به موضعی که می نهد پیغامهای خویش را در آن - انعام ۶: ۱۲۴)<sup>(۱)</sup>.

(۱) باید دانست که این خبر از نظر سند بی اعتبار و ضعیف است چون روایات آن

مهماند یعنی یا مجهول الهوية اند، یا مجهول الحال یا هر دو، بنظر میرسد که قصه پردازان برای خوشایند ساده لوحان شیعه آنرا ساخته و به امام صادق صلوات الله علیه نسبت داده اند، و روایت محمد بن حرب هلالی حاکم دولت غاصب عباسی یا اموی را با همملاتی که دربر دارد به امام صادق حجت خدا علیه السلام نمیتوان نسبت داد. (غ)

## ﴿ باب ﴾

﴿ معنی قول سلیمان علیه السلام « رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مَلَكًا » ﴾  
 ﴿ (لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي أَنْتَ الْوَهَّابُ » و معنی قول رسول الله ﷺ) ﴾  
 ﴿ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « رَحِمَ اللَّهُ أَخِي سُلَيْمَانَ مَا كَانَ أَبْغِلُهُ ») ﴾

۱- حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمُكْتَبِيُّ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَّاقُ ،  
 قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَارُونَ الْحَمِيرِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سُلَيْمَانُ الْتَوْفَلِيُّ ، قَالَ :  
 حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ : قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام : أَيَجُوزُ أَنْ  
 يَكُونَ نَبِيُّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ « بَخِيلًا » ؟ فَقَالَ : لَا قُلْتُ لَهُ : فَقَوْلُ سُلَيْمَانَ عليه السلام « رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي  
 مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي » مَا وَجَّهَهُ ؟ وَمَا مَعْنَاهُ ؟ فَقَالَ : الْمَلِكُ مُلْكَانِ مَلِكٌ مَا خُوذَ بِالْغُلْبَةِ  
 وَالْجُورِ وَاخْتِيَارِ النَّاسِ ، وَمَلِكٌ مَا خُوذَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَمَلِكِ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَمَلِكِ  
 طَالُوتَ وَذِي الْقَرْنَيْنِ ، فَقَالَ سُلَيْمَانُ عليه السلام « هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي أَنْ يَقُولَ

\* (باب ۴۰۰ - معنی گفته حضرت سلیمان خدا یا مرا ببخش، و سلطنتی به من) \*

\* (عنایت فرما که بعد از من سزاوار هیچ فردی نباشد، چون بسیار بخشنده ای) \*

\* (و معنی فرمایش پیغمبر «ص» خدا رحمت کند بر اندرم سلیمان را چه بخیل بود) \*

۱- علی بن یقطین گوید: از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما  
 السلام پرسیدم: آیا جایز است پیغمبر خدا بخیل باشد؟ فرمود: نه. گفتم: پس چرا  
 سلیمان گفته است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي، وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي»  
 (پروردگارا از من درگذر، و مرا حکومتی عطا فرما که برای احدی بعد از من  
 زیعنده نباشد - ص ۳۸: ۳۵)؟ و مقصود او چه بوده و معنایش چیست؟

فرمود: سلطنت دو گونه است: ۱- حکومتی که با زور سر نیزه و  
 بیدادگری، و یا با انتخاب مردم بدمت آمده، ۲- سلطنتی که از جانب خدا داده  
 شده مانند حکومت خاندان ابراهیم، و سلطنت طالوت، و ذوالقرنین، از این روی  
 حضرت سلیمان از خدا درخواست نمود: بارالها به من حکومتی عطا کن که بعد از

إِنَّهُ مَأْخُودٌ بِالْغَلْبَةِ وَالْجُورِ وَاخْتِيَارِ النَّاسِ ، فَسَخَّرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رِخَاءً حَيْثُ أَصَابَ وَجَعَلَ عُقْدُوهَا شَهْرًا وَوَحْدَهَا شَهْرًا ، وَسَخَّرَ اللَّهُ لَهُ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَاءٍ وَنَوَاسٍ ، وَعَلَّمَ مَنَطِقَ الطَّيْرِ وَكَفَّنَ فِي الْأَرْضِ فَعَلِمَ النَّاسُ فِي وَقْتِهِ وَبَعْدَهُ أَنَّ مُلْكَهُ لَا يَشْبَهُ مُلْكَ الْمُلُوكِ الْمُخْتَارِينَ مِنْ قَبْلِ النَّاسِ وَالْمَالِكِينَ بِالْغَلْبَةِ وَالْجُورِ .

قال : قُلْتُ لَهُ : فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : «رَحِمَ اللَّهُ أَخِي سُلَيْمَانَ مَا كَانَ أَبْغَلَهُ» ، فَقَالَ : لَقَوْلُهُمَا : أَحَدُهُمَا مَا كَانَ أَبْغَلَهُ بَعْرَضُهُ وَسُوءُ الْقَوْلِ فِيهِ ، وَالْوَجْهُ الْآخَرُ يَقُولُ مَا كَانَ

من برای احدی سزاوار نباشد که بگوید: پادشاهی سلیمان، از راه کودتا و بزور سر نیزه یا انتخاب مردم و مانند آن بدست آمده و خداوند هم خواسته هایش را پذیرفت، و باد راتحت فرمانش قرار داد، تا بنرمی هر جا که بخواهد او را ببرد، و هر روز به اندازه دو ماه را پیمایند و آید مُتَعَالَ شیطاناتها را تحت فرمانش قرار داد تا برای وی ساختمانهای عالی ساختند و با فرورفتن در اعماق دریا، جواهرات گرانبها آوردند، و زیان پرندگان را به او آموخت، و بساط قدرت او را بر پهنه زمین گستراند و پای برجا ساخت، بعد از همان زمان، و دورانهای بعد، مردم فهمیدند که حکومت او، به سلطنت آنها که مردم برای خود برمی گزینند، و یا از راه زور و ستم بر آنان سوار شده اند، هیچ شباهتی ندارد.

علی بن یفطین گوید: عرضه داشتم پس فرمایش رسول خدا ﷺ که «خدا برادر من سلیمان را مشمول رحمت خود سازد، چه بخیل بود» یعنی چه؟ فرمود: دو مفهوم دارد: یکی آنکه او در باره موقعیت و آبرو و ناموس خود، بخیل و مواظب بود بر این که شخصی مطلب نامربوطی در باره اش نگوید. و مفهوم دیگر این که رسول خدا ﷺ فرمود: اگر منظور سلیمان از خواسته اش آن بوده که در ذهن نادانان و نابخردان است (انحصار طلبی و درخواست سلطنتی بی مانند) باید او مرد بخیل و آزمندی باشد و حال آنکه (چنانکه امام فرمود) مقصودش آن نبود.

آنگاه امام هفتم فرمود: بخدا قسم آنچه به سلیمان داده شده به ما نیز داده

أَبْغَلَهُ أَنْ كُلَّ مَنْ أَرَادَ مَا يَنْهَبُ إِلَيْهِ الْجَهَنَّمُ .

ثمَّ قَالَ: عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدَوَالَهُ لَوْ تَبَيَّنَا مَا أُوتِيَ سُلَيْمَانُ وَمَالَهُ بَوْتُ سُلَيْمَانُ وَمَا لَمْ يَوْتُ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ سُلَيْمَانَ : « هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » ، وَقَالَ فِي قِصَّةِ عِزِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » .

## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی قول المریض آه ﴾

۱ - حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَلُوفِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى الْخَزَاعِيُّ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْخَزَاعِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ يَمُودُهُ فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَكْثُرُ مِنْ قَوْلٍ : « آه » فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَخِي إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ وَاسْتَقْتَبْتَ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : إِنَّ « آه » اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ قَالَ : « آه » فَقَدْ اسْتَغْفَرَكَ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى .

شده، بعلاوه چیزهایی به ما عطا شده که به شیطان و هیچ کس دیگر از جهانیان داده نشده است، بدلیل اینکه عَلَيْهِ السَّلَامُ «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» فرموده: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (این نعمت و سلطنت، عطای بی حساب ما است به هر کس خواهی بده، و از هر کس که خواهی دریغ دار- ص ۳۸: ۳۹)

ولکن در مورد حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (و شما آنچه را رسول حق دستور دهد- منع کند یا عطا- بپذیرید، و هر چه را نهی کند خویشتنداری ننمایید- حضر ۷: ۵۹) .

### \* (باب ۴۰۱ - معنی گفتن آه مریض) \*

۱- اسحاق خزاعی به نقل از پدرش گوید: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بر سر بالین یکی از دوستانش که بیمار بود آمد، من نیز در خدمتش بودم آن مرد را مشاهده کردم که بسیار می گفت: «آه» به او گفتم: برادرم پرورگارت را یاد کن و از او مدد بخواه! امام صادق فرمود: همانا «آه» یکی از نامهای خدای عز و جل است، پس هر کس که بگوید: «آه» استغاثه بخدای تبارک و تعالی نموده است.



## ﴿ باب ﴾

﴿ معانی قول فاطمة علیها السلام لواء المهاجرین ﴾

﴿ والأَنْصار فی عِلَّتِها ﴾

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ الْحُسَيْنِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ عَبْدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمِيدِ اللَّخْمِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ بْنُ زَكْرِيَّا ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُطَّلِبِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ بْنِ سَلِيمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عليها السلام قَالَ : لَمَّا اشْتَدَّتْ عِلَّةُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا اجْتَمَعَ عَنْدهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقُلْنَ لَهَا : يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ ، مِنْ عِلَّتِكَ ، قَالَتْ : أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لَدُنِيَاكُمْ

\* (باب ۴۰۲ - معانی گفتار حماسه آفرین فاطمه زهرا سلام الله علیها در) \*

\* (بستر بیماری به بانوان مهاجر و انصار) \*

۱- عبدالله بن حسن (مشهور به عبداللهم محض) گوید: مادرم فاطمه دخت گرامی امام حسین علیه السلام فرمود: چون بیماری جدهام حضرت فاطمه سلام الله علیها دختر بزرگوار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به وخامت گرائید، و گلشن جوانیش پژمرد، چند تن از زنان مهاجر و انصار به قصد عیادت به خانه آنحضرت آمدند، و گرد بستر وی حلقه زدند و عرضه داشتند: ای دختر نازنین پیامبر شب را با مریضی جانکاهت چگونه به صبح رساندی، و اکنون حالت چطور است؟

زهراى مرضیه که خود را در آستانه انتقال به ابدیت می دید، در پاسخ آنان بجای این که از درد و درمان خود سخن گوید، با لحنی غم آلود اما جدی و طوفانی، از درد کشنده اجتماع سخن گفت و زنگ خطر در گوش مسلمین نواخت، تا شاید بتواند در آخرین لحظات زندگی خود، با آگاهی دادن، آنان را از نابودی حتمی برهاند، فرمود:

به خدا سوگند شبم را به صبح رساندم در حالتی که از طعم ناگوار میوه

قَالِيَةُ لَرَجَالِكُمْ ، لَقَطْتُمْ قَبْلَ أَنْ عَجَمْتُمْ ، وَشَأْنُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُمْ ، قَطْبِحَا لِقَوْلِ الْحَدِّ  
وَحَوْرِ الْقَنَاءِ ، وَخَطَلِ الرَّأْيِ ، وَبَشَ مَا قَدُمْتُ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي  
الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ، لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَجَّتْهَا وَشَتَّتْ عَلَيْهِمْ عَارَهَا فَجَنَعَا وَغَرَّأَ وَ  
سُحِقَا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ، وَيَحْتُمُّ أُنْسِي ذَحْرَ حَوْهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ وَفَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَتَهْمِطُ  
الْوَحْيِ الْأَمِينِ وَالطَّبِيبِينَ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ، وَمَا نَقَمُوا مِنْ

دنیای شما سخت متفر و بیزارم، و از مردان کج اندیش و کج رفتارتان که ثمره  
این دنیایند دلخون، و دشمن آنانم، و چون آنانرا در دهان آزمودم، همچون میوه  
تلخ و نارس از دهان به دور افکندم، و پس از آنکه با محك آزمایش سنجیدم و از  
نیات بد و خویهای ناهنجار آنان با خبر شدم ایشان را دشمن داشتم.

چه بسیار زشتند مردانی که خصمت مردی ندارند، لبه تیز شمشیر آنان  
کند و شکسته شده، و سر نیزه هایشان کار آثمی ندارد.

مردانی که عقیده و رأیشان دیگر رنگ ثابت ندارد، و هر لحظه به رنگی  
در آیند، و به جای افتخار آفرینی و صعود به قله ترقی، هر دم با سرعتی بیشتر  
گاهی به کشاندن خود به تباهی و سقوط بر می دارند.

آه که به چه کارنکوهیده ای دست زدند، و چه بد توشه ای پیشاپیش برای  
خود فرستادند و (با کنار زدن حق از مقر خود و گذاشتن ناحق به جای آن) خود  
را مستوجب خشم خداوند کرده و به عذاب همیشگی دوزخ گرفتار ساختند.

من وقتی چنین دیدم بناچار مهار آن (خلافت، و غصب فدك) را به گردن  
خودشان انداختم [یعنی لکه ننگ این کار زیانبار را برای ابد بر دامنشان باقی  
گذاشتم، و آنها را با بار سنگین مسئولیت که بر دوشان می باشد به حال خود رها  
نمودم، تا مانند شتر بی صاحب هر جا سبزه زاری دید، برود، و به هر قرقگاهی  
قدم نهد، ولی (مسلم است که) عاقبت صاحب ملك پیدا خواهد شد، و با بریدن  
گوش و بینی و لب و سایر اعضا، آن را شکنجه خواهد داد و گاهی آن را پی

أَيُّ حَسَنٍ ، تَقْتُلُوا وَاللَّهُ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيْفِهِ ، وَشِدَّةَ وَطْأَتِهِ ، وَتَكَالَ وَقَعَتِهِ ، وَتَمَثَّرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَاللَّهُ لَوْ تَكَفَّرُوا عَنْ زِمَامِ قَبْلِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَأَعْتَلَقَهُ ، وَلَسَارِبِهِمْ سِيرًا سُبْحًا لَا

می برد، و گاهی نیز به خالک و خونش می کشد. این سزای حیوان افسار گسیخته‌ای است که صاحب خود را خسته نموده، و با چموشی و لگد اندازی مهار خود را از دست او در آورده است.

و چنین خواهد بود سرانجام ملتی هم که خودسری پیشه سازد، و ستمگر شود، و به هر اقدامی دست زند و به هر قرقگاهی گام نهد، از رحمت واسعة الهی دور گردد، و تا زیانۀ نِقَمَتِ برپیکرش فرود آید.

و ای به حالشان! چگونه خلافت را جابجا کردند، و آنرا از بنیان استوار کوه‌های ثابت خاندان رسالت، برگردانیده و دور ساختند، و از پایه‌های استوار نبوت و منزلگاه وحی و جبرئیل امین جدا کردند، و آنکس (علی علیه السلام) را که در امر دنیا و دین ماهر و متخصص بود کنار زدند و از حقش محروم نمودند؟!

آگاه باشید این کار ~~زیانی است آشکارا~~ این چه انتقامی بود که از ابوالحسن کشیدند و با این کیفر خونبهای خونهای مشرکین را که بدست او ریخته شده بود، پرداختند؟!

به خدا سوگند (علی را) دستخوش انتقام و کینه توزی نساختند، مگر از ترس شمشیر برآتش که صاعقه‌وار بر فرق دشمنان خدا کوبیده بود، و (نیز از ترس) گامهای استوار و پرلادینش که با وجود مشاهده سختی‌ها در چند قدمی خود، میدان نبرد را می‌لرزانید، و با حمله‌های صف شکن خویش طومار حیات دشمن را در هم می‌پیچید: «و (از ترس) شدت خشم و ستیزش که برای اجرای قانون حق و عدالت، پلنگ آساء از هیچ چیز نمی‌هراسید و آنقدر پایداری می‌کرد تا رضای خدا را بدست آورد.

بخدا سوگند اگر دست باز می‌داشتند و زمام خلافت را که پیغمبر خدا ﷺ به دست او نهاده بود از وی باز پس نمی‌گرفتند، و در اختیارش باقی

يَكْلِمُ خَشَاشَهُ وَلَا يُتَمَتِّعُ رَاكِبَهُ، وَلَا وَرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيْرًا فَضْفَاضًا تَطْفَحُ خَيْفَتُهُ، وَلَا صَدْرَهُمْ  
يَطَانًا، قَدْ تَغَيَّرَ لَهُمُ السَّرَى غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا بِقَمَرِ الْمَاءِ وَرَدِ عِمْسُورَةُ السَّائِبِ  
وَلَفُتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ سَيَاخُذُهُمْ اللَّهُ يَمَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ، أَلَا هَلُمْ فَاسْمَعِ

می گذاشتند، کاروان (ره گم کرده) بشریت را با کمال آرامش با سیری ملایم به  
سوی سعادت و حق رهبری می نمود، بی آنکه بواسطه کشیدن افسار، مرکوب  
زخمی گردد، و سوار بر آن نیز بواسطه جنبشهای ناشی از حرکت بی رویه آن در  
شکنجه و ناراحتی بیفتد، تا ایشان را به سرچشمه جوی زلال و گوارای آب حیات  
برسانند، جویباری که آبی پاک دو سمت آن موج می زد، و اطراف و جوانب آن  
پاکیزه بود، و آنان را سیراب می نمود، سیر و سیراب از آن جای باز می گردانند،  
در حالی که خودش از آن بهره ای نمی برد، مگر با جامی کوچک که نشانه ای  
تشنگی خود را رفع کند، و اندکی غذا که گرسنگی رفع گرسنگی خود بدان نماید، و  
کوچکترین بهره ای به نفع خودش نمی برد، و آن زمان بود که درهای برکات از  
زمین و آسمان به روی مردم گشوده می شد، و اقتصاد آنان رونق می گرفت، و  
مردم در ناز و نعم بسر می بردند، در حالیکه رهبرشان سودی عاید خود نساخته و  
از این همه برکات و زر و زیور چیزی برای خویش نیندوخته بود، و برای همگان  
پرهیزکاری از ریاست طلب شناخته می شد.

آری حق علی را غصب کردند، ولی دیری نخواهد پایید که خداوند آنان  
را به کیفر دست آوردهای ناپسندشان مبتلا خواهد ساخت.

[سخن زهرای اطهر تا اینجا دفاع از حق امامت و خلافت از دست رفته  
همسرش علی، و برنامه همه جانبه او بود، ولی از اینجا به بعد نتیجه شوم غصب  
خلافت، و آینده مرگ بار زندگی در زیر سلطه قدرت حاکمان زر و زور، و  
انتقالات ننگین خلافت در سراسیمه زمان را چنین ارزیابی می کند:]  
اکنون بیا و گوش فرا دار! هر چه زنده بهمانی روزگار مصائب

وما عِثْتَ أَرْأَكَ الدَّهْرُ الْعَجَبَ وَإِنْ تَعَجَّبَ وَقَدْ أَعْجَبَكَ الْحَادِثُ ، إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا ؟  
وَبِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمْسِكُوا ؟ اسْتَبْدَلُوا الذُّنَابِي وَاللَّهِ بِالْقَوَائِمِ ، وَالْعُجْزَ بِالْكُلْهَلِ ، فَرَضًا يَلْعَاطِي  
قَوْمٌ يَحْصِبُونَ أَنْتَهُمْ يُحِينُونَ ضَمًّا ، إِلَّا إِنْهُمْ هُمْ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ « أَفَعَنْ يَهْدِي  
إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمِنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ » أَمَّا الْعَمْرُ

شگفت‌انگیزی در چشم اندازت فرار خواهد داد، که بیشتر بهت زده‌ات می‌کند.  
ولی کار این مردم بسیار حیرت آور است ای کاش می‌دانستم به چه چیز استناد  
کرده‌اند، و به چه دست‌آویزی چنگ زده‌اند؟ به خدا سوگند که ایشان جهت  
پرواز، پره‌های نرم و ریز پنهان در زیر بال و دم (شاهین مقصود) را که با یک  
جنبش‌کننده می‌شود و از حرکت و پرواز باز می‌ماند، گرفتند، و شاه‌پره‌های قوی و  
نیرومند جلوی بال را رها کردند و در سفرهای زمینی، بن‌گردن مرکوب را که  
مرکز قوا است و قدرت کشش **کالحکمه را** دارد رها ساختند و دم و دنباله آن را که  
تاب مقاومت ندارد، گرفتند.

[و در نتیجه نصیب سر نشینان هر دو گونه وسیله هوایی و زمینی باز ماندن  
از مقصد و یا نابودی حتمی است، و کلام را متوجه وضع آسف بار آنان نمود که  
این کار مجبور هم نبودند بلکه «استبدلوا» به میل خود چنین کردند پس جای  
تأسف نیست چرا که یا خود انتخاب کردند، یا تسلیم شدند و این سزای لجبازی  
است، لذا فرمود:]

ای تباه باد (چنین مردمی)! و دماغ چنین مردمی به خاک مالیده باد که  
این‌گونه کوتاه بین هستند، و گمان دارند کار خوبی انجام داده‌اند، متوجه باشید  
اینان مقصد و تباه کارند، و به دقایق و عاقبت امر توجه ندارند.

[وای بر ایشان!] آیا از شخصیتی که دیگران را به راه حق راهنمایی  
می‌نماید، شایسته‌تر است که پیروی شود، یا از فردی که خود هنوز راه نیافته مگر  
آنکه دیگری او را براه راست آورد؟ پس چیست و چه شده شما را، چگونه این دو  
فرد قادر و عاجز را یکسان می‌دانید (یونس ۳۵:۱۰) .

إِلَيْكَ لَقَدْ لَقِيتَ فَنَظَرَةً رَبُّمَا تَنْتَبِهُوا ، ثُمَّ احْتَلَبُوا بِإِلَاحِ الْقَصَبِ دَمًا عَيْبًا وَزُعَافًا مُمَقَرًّا ،  
هناك يخسر المبطلون ويعرف الثالون غيب ما أمسى الأولون ، ثُمَّ طَبَّيُوا عَنْ أَنْفِكُمْ  
[۱] نَفْسًا ، وَاطْمَأَنَّنُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا ، وَابْشُرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَهَرَجٍ شَامِلٍ وَاسْتَبْطَلُوا مِنْ

به جاودانگی خدا سرگند! این عمل ناشایست شما عاقبتی ناستوده‌تر  
خواهد داشت، تخم آشوب در خاطره‌ها کاشته شد، و زمانه آبه‌شن حوادث  
ناگواری گشت.

(و چون می‌گویی که وارد بدن ساعی شود، ظرف مدت کمی نوزادهای  
خطرناکی شکل خواهد گرفت، هر چند در آغاز از فرط کوچکی خطرش بظاهر  
ناپیداست، ولی در دید واقع بینان از همان ابتدا پیداست، و دیگران هم پس از  
گذشت دوران حمل و کمون و تخمیر خطر آن را احساس خواهند کرد و در صدد  
دفاع بر خواهند آمد اما افسوس زمانی که که دیگر چاره‌ای نیست).

آری خطر سقوط در هرج و مرج و بدتر از آن افتادن به دام استبداد، از هم  
اکنون حتمی به نظر می‌رسد اما، آیا به این رویدی؟ نه! بلکه اندکی درنگ لازم  
است تا نتیجه دهد، و بزاید، آنوقت است که از پستان روزگار پرفته که از گیاهان  
سمی تغذیه شده بجای شیر، خون زهرآلود خواهید دوشید، آنهم نه اندک، بلکه  
ظرف‌های بزرگ را مالا مال از خون تازه و زهر کشنده‌ای، خواهید نمود که از  
آشامیدن قطره قطره آن جز مرگ و اندوه بهره دیگری نخواهد برد، آنوقت  
است که زیان و خسارت دامن مردم هوسباز باطل گرا را خواهد گرفت، و تسلیها و  
نژادهای آینده نتیجه وحشتناک پایه‌گذاری پیشینیان را خواهند دید، و بنیانگزار  
نخستین این همه سیه روزی را خواهند شناخت.

هم اکنون با این فریاد در گلو شکسته‌ام، به شما هشدار می‌دهم به آینده‌ای  
دهشت‌بار دل خوش دارید، و با آرامش خاطر بخسبید و به دل‌های خود مرده دهید!  
خود را مهیای فتنه و آشوب و سه‌پی آمد سوء مازید که دیر یا زود گرفتار آن  
خواهید شد:

الظالمين ، يدع فيسكم زهيداً و زرّ عكم حصيداً ، فباحترنى لكم و انى بكم و قد عمت عليكم  
أنظر مكموها و أنتم لها كارهون

و حدّثنا بهذا الحديث أبو الحسن عليّ بن محمد بن الحسن المعروف بابن مقبرة  
القزويني ، قال : أخبرنا أبو عبد الله جعفر بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن

گردنهای خمیده به لبه شمشیرهای بُران تسلیم خواهد شد، و سرهای فرود  
آمده در برابر ناکشان، به خاک پست سپرده خواهد شد.

چنگال خونین استبداد با یکدست گریان آنها را خواهد گرفت و با دست  
دیگر شلاق دیکتاتوری و قانون شکنی بر سرشان خواهد زد، و (در نتیجه) آشوب  
و هرج و مرج عمومی زهرش را به کامتان خواهد ریخت. اندک زمانی شما را به  
حال خود گذارند، اما همین که جای پای خود را محکم نمودند چوب حراج بر  
هستی و شرف شما خواهند زد و همه را به یکجا به یغما خواهند برد.

تا بجایی که در انبارها و خزانه فقط پشیزی بی ارزش بجای خواهند  
گذاشت، و کشتزارهایی را که شما به نظر رسانده‌اید درو خواهند کرد، حتی خود  
خدمتگزاران در جهنم استبداد، هیزم خواهند گشت و برای گرمی تنور هوس آنان،  
سوخته خواهند شد.

دریغ و افسوس! هیچ نمی‌دانید که در چه مسیر خطرناکی افتاده‌اید،  
سر رشته گم شده و از عواقب زیانبار آن بی اطلاعید، بی گمان کور کورانه خود را  
به ظلمت انداخته‌اید و بالاخره یگشته خویش را درو خواهید کرد، مگر ما که حامی  
حقوق شما هستیم می‌توانیم شما را ملزم و مجبور سازیم که به راه هدایت باز گردید در  
حالی که خود از آن بیزارید؟!

و همین حدیث را ابوالحسن علیّ بن محمد معروف به ابن مقبرة قزوینی  
برایم بازگو نموده از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب  
رضی الله عنده از پدرش از جدش از عمر بن علی رضی الله عنده از امیرالمؤمنین روایت نموده که  
فرمود: چون هنگام جان دادن فاطمه سلام الله علیها رسید مرا فراخواند و فرمود:

علی بن ابی طالب علیه السلام قال : حدّثنی محمد بن علی الهاشمی ، قال : حدّثنا عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال : حدّثنی ابی ، عن أبیه ، عن جدّه ، عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال : لما حضرت فاطمة علیها السلام الوفاء دعوتی فقالت : أمتی أنت وصیتی و عهدی ؟ قال : قلت : بلی ، أمتی . فأوصت إلیّ و قالت : إذا أُنمت فادفنی لیلاً ولا تؤذنی رجلین ذکرتهما . قال : فلما اشتدّت علتها اجتمع إلیها نساء المهاجرین و الأنصار فقلن : کیف أصبحت باینک رسول الله من علّتك ؟ فقالت : أصبحت والله عائفةً لدیها کم و ذکر الحدیث نحوه .

قال مصنف هذا الكتاب - رحمه الله - : سألت أبا أحمد الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري عن معنى هذا الحديث فقال : أمّا قولها صلوات الله علیها : «عائفة» فالعائفة الكارهة يقال : «عفت الشيء» إذا كرهته «اعافه» و «القالیة» المبهضة ، يقال : «قلیت فلاناً» إذا أبغضته

می خواهم وصیت و عهدی با تو بنمایم ، آیا آن را انجام خواهی داد؟ گفتم: آری، اجرا خواهم کرد. پس به من وصیت نمود: فرمود: هنگامی که من از دنیا رفتم شبانه مرا به خاک بسپار، تاکید میکنم که نباید آن دو مردی که گفتم آگاه شوند، گوید: چون بیماری خانم شدت یافت بانوان مهاجر و انصار گرد بستر او جمع شدند و گفتند: ای دختر پیامبر خدا حال شما چطور است و با این بیماری جانگاه لحظات سنگین شب را چگونه به صبح رساندی؟

فرمود: به خدا سوگند! طبیعت صبح بر من آشکار شد در حالیکه از دنیای شما بیزار بودم ... و حدیث را مانند آنچه گذشت بیان نمود.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گوید: از ابا احمد عسکری معنای این حدیث را پرسیدم. پاسخ داد: اما فرمایش آن مخدّره صلوات الله علیها: «عائفة» معنی نفرت و بیزاری است. گفته می شود: «عفت الشيء» هرگاه به آن میل نداشته باشد «اعافه».

«قالیة»: کینه توزی و دشمنی کردن است. گفته می شود: «قلیت فلاناً»



کما قال الله تبارك وتعالى : «ماود عثربك وما قلی» و قولها علیها السلام : «لفظتهم» هو طرح الشيء من الفم كراهة له ، تقول : «عضضت علی الطعام ثم لفظته» إذا رميت به من فمك . و قولها : «قبل أن عجمتهم» يقال : «عجمت الشيء» إذا عضضت علیه ، و «عود معجوم» إذا عثر . و «شأنهم» أیضتهم ، و الاسم منه «الشأن» . و قولها : «سبرتهم» أي امتحنتهم ، يقال : «سبرت الرجل» اختبرته و خبرته . و قولها : «قبضاً لفلول الحد» يقال : «سيف مفلول» إذا انشلم حده . و «الخور» الضعف . و «الخطل» الاضطراب . و قولها : «لقد قلدتهم ربقتها» الربة ما يكون فی عنق النعم و غیرها من الخیوط و الجمع الریق ، و «شنتت» سبت ، يقال : «شنت الماء و شنته» إذا سبته . و «جدعاً» شتم من جدع الأنف . و «عقراً» من فولك : «عقرت الشيء» . و «سحقاً» أي بحداً . و

وقتی او را دشمن داشته باشد چنانچه خطاوند فرموده : «ماود عثربك وما قلی» . «لفظتهم» لفظ پرت کردن چیزی است از دهان ، هرگاه از آن نفرت داشته باشد می گوئی «عضضت علی الطعام ثم لفظته» یعنی غذا را به دهان نهادم و چشیدم بعد آن را از دهان بیرون انداختم .

«قبل أن عجمتهم» گفته می شود : «عجمت الشيء» هرگاه به چیزی گاز بزند ، و «عود معجوم» هرگاه چوب امتحان شده بسیار مفت باشد . و «شأنهم» : دشمن داشت ایشان را ، و اسم از آن «شأن» است . «سبرتهم» : ایشان را آزمودم ، زیر و روی کار را خوب سنجیدم ، گفته می شود : «سبرت الرجل» یعنی آن مرد را آزمایش کردم و آگاه ساختم . «قبضاً لفلول الحد» گفته می شود : «سيف مفلول» شمشیری است که در لبه اش رخنه افتاده ، و کند شده . «خور» : مستی . «خطل» : نگرانی و اضطراب . «لقد قلدتهم ربقتها» : «ربة» يك سمت از ریسمان که برگردن گوسفند و غیر آن بتندند ، و جمعش «ریق» است . «شنتت» : پاشیدم ، گفته می شود : «شنتت الماء و شنته» هرگاه آب را پاشید . «جدع» : در نفرین گویند ، بمعنی «مثله» بریده باد بینی و گوش او . «عقراً» : از «عقرت الشيء» زخمی کردن

«زَحَرُ حَوْهَا» أي نَحَوَهَا ، و «الرَّوْاسِي» الأصول الثابتة وكذلك «القواعد» و «الطَّيْن» العالمين ، و «مَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي حَسَنٍ» أي ما الذي أنكروا عليه ، و «تَنَمَّرَهُ» أي تفضَّبه يقال : «تَنَمَّرَ الرَّجُلُ» إذا غَضِبَ وَ تَشَبَّهَ بِالنَّمِيرِ ، و قولها : «تَكَافَوْا» أي كَفَّوْا أَيْدِيَهُمْ عَنْهُ ، و «الزَّمَامُ» مَثَلٌ فِي هَذَا ، «لَا عَتَلَقَهُ» لَا أَخَذَهُ يَدُهُ ، و «السُّجْعُ» السَّيْرُ السَّهْلُ ، «لَا يَكِيلُكُمْ» لَا يَجْرِحُ وَلَا يَدْمِي و «الْخِشَاشُ» مَا يَكُونُ فِي أَنْفِ الْبَعِيرِ مِنَ الْغَشَبِ ، و «لَا يَتَعَتَّعُ» أي لَا يَكْرَهُ وَلَا يَخْلُقُ و «الْمَنْهَلُ» مَوْدُ الْمَاءِ ، و «النَّمِيرُ» الْمَاءُ النَّامِي فِي الْحَشَدِ و «الْفَضْفَاضُ» الْكَثِيرُ و «الضَّقَّتَانِ» جَانِبَا النَّهْرِ ، و «الْبَطْنُ» جَمْعُ «بَطْنٍ» وَهُوَ الرِّمَانُ ، «غَيْرُ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ» أي كَلَنْ لَا يَأْخُذُ مِنْ مَالِهِمْ قَلِيلاً وَلَا كَثِيراً : «إِلَّا بِغَمْرِ الْمَاءِ» كَلَنْ يَشْرَبُ بِالْغَمْرِ ، و «الْغَمْرُ» الْقَدَحُ الصَّغِيرُ ، فَوَرَدَ سُورَةُ الْغَافِ «أَيُّ كَلَنْ يَأْكُلُ مِنْ

و بریدن چیزی و بازداشتن است. «سُجْعاً» : دور باد. «زَحَرُ حَوْهَا» : کنار زدند او را، جابجا کردند. «رواسی» : ریشه های ثابت، گوها و «قواعد» نیز بهمان مفهوم می باشد. «طَیْن» : دانیان. «وَمَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي حَسَنٍ» : چه چیز را نپسندیدند بر او. «تَنَمَّرَهُ» خشمگینی او، گفته می شود : «تَنَمَّرَ الرَّجُلُ» هرگاه مرد خشمگین شود، و او را به پلنگ تشبیه نمود. «تَكَافَوْا» از یاری او دست کشیدند. «الزَّمَامُ» مثلی است در این مورد. «لَا عَتَلَقَهُ» هرگاه آن را بدست می گرفت. «سُّجْعٌ» : آسان و هموار رفتن. «لَا يَكِيلُكُمْ» زخمی و خونی نمی شد. «وَالْخِشَاشُ» چوبی را که دربینی شتر می کنند. «لَا يَتَعَتَّعُ» : بی میل نبود و پریشان نمی شد. «الْمَنْهَلُ» : سرچشمه، سیر آب. «النَّمِيرُ» : آب روان پاکیزه بسیار روشن، همیشه جوشان از چشمه. «فَضْفَاضٌ» : فراوان. «الضَّقَّتَانِ» : دو طرف جوی. «بَطْنٌ» جمع «بَطْنٍ» : شکم بزرگ پر خور. «غَيْرُ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ» : از مالشان برای خود چیزی نمی گرفت، نه کم و نه زیاد. «إِلَّا بِغَمْرِ الْمَاءِ» : با کاسه ای می آشامد و «غَمْرٌ» کاسه کوچک می باشد. «وَرَدَعَةُ سُورَةِ الشَّاعِبِ» : یعنی از آن می خورند به اندازه ای که شدت گرسنگی را برطرف سازد. «الدُّنَابِيُّ» پرهانی که پشت دم قرار دارد. «قَوَادِمٌ» :

ذلك قدر ما يردع ثوران الجوع . و «الذئبي» ما يلي الذئب من الجناح . و «القوادم» ما تقدم منه . و «العجز» معروف . و «المعاطس» : الأنوف . و قولها : « فنظرة» أي انتظروا « ريثما تلتجوا» تقول : حتى تلتد . « ثم احتلبوا إطلاع القعب» أي ملأ القعب و القعب العُص من الخشب . و «الدّم المبيط» الطري . و «الزّعاف» : السم . و «المحقر» الحر و «الهرج» القتل . و «الزهيد» القليل .

## «باب»

«(معنى الزبي و الطيبين)»

۱ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان ، قال : حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان ، قال : حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب ، قال : حدثنا حسان بن علي المدائني قال : حدثنا المباس بن مكرم ، عن عبد الخفاف ، عن الأصمغ بن نباتة قال : كتب عثمان ابن عفان حين أخط به إلى علي بن أبي طالب عليه السلام : أما بعد ، فقد جاوز الماء الزبي ،

آنچه در جلو هست . «عجز» : قاتوانی . «معاطس» : بینی ها (بدانجهت که عطسه از آن بیرون آید) . «فنظرة» : چشم براه باشید و انتظار بکشید . «ریثما تلتجوا» : می فرماید : صبر کنید تا بدینا آورد . «ثم احتلبوا إطلاع القعب» : پرشدن کاسه بزرگ چوبین ، و «الدّم المبيط» : خون تازه . «الزّعاف» : زهر زود کشنده . «المحقر» : تلخ . «الهرج» : کشتار . «زهيد» : اندك .

\* (باب ۴۰۳ - معنی زبی و طیبین) \*

۱- اصمغ بن نباته گوید: وقتی عثمان پور عفان در محاصره قرار گرفت، برای علی بن ابی طالب علیه السلام چنین نوشت: اما بعد، به یقین، آب از قلعه تپه‌ای که نباید آب آن را فرا گیرد، گذشته، و تنگ شتر به نزدیک پستانش رسیده، و کار من از حد بیرون شده است، و در من کسی طمع کرده که چیزی مانع آن نیست. پس اگر تو خورنده‌ای بهترین خورنده باش و گرنه مرا دریاب که پاره پاره

و بلغ الحزام الطبیین، و تجاوز الأمری قدره، و طمع فی من لا یدفع عن نفسه.  
 فَإِنْ كُنْتُمْ أَكُولًا فَكُنْ خَيْرَ أَكَلٍ \* و إِلَّا فَأَذْرِكْنِي و لَمَّا أَمْرُق  
 قال المبرّد: قوله: «قد جاوز الماء الزبی» فالزبی مصیبة الأسد و لا تُتخذ إِلَّا فی  
 قلة جیل و تقول العرب: «قد بلغ الماء الزبی» و ذلك أشد ما یكون من السبل، و یقال  
 فی العظیم من الأمر: «قد علا الماء الزبی» و بلغ السکین العظم، و بلغ الحزام الطبیین،  
 و قد انقطع السلی فی البطن. قال العجاج: «قد علا الماء الزبی إلی غیر» أي قد جلّ  
 الأمر عن أن یغیر، أو یصلح، و قوله: «بلغ الحزام الطبیین» فإن السباع و الطیر  
 یقال لموضع الأخلاف منها «أطباء» و أحدها «طبی» كما یقال فی الخف و الظلف  
 «خلف» هذا مکن هذا، فإذا بلغ الحزام الطبیین فقد انتهى فی المکروه، و مثل هذا

می گردد.

میرد گوید: مقصود از گفته اش «قد جاوز الماء الزبی»، «زیه» گودالی  
 است که جهت شکار شیر حفر نمایند (این سخن در باره شخصی که از شدت به  
 حد نهایت رسیده باشد، گفته می شود) «زیه» کنده، یعنی شود مگر در قله کوه و  
 عرب گوید: «قد بلغ الماء الزبی» (یعنی آب از سرگذشت) و شدیدترین سیل  
 خروشان را گویند و در کار امور مهم گفته می شود: «قد علا الماء الزبی» آب از  
 سرگذشته، و یا می گویند کارد به استخوان رسیده، و یا تنگ شتر از زیر شکم به  
 نزدیک پستان رسید (یعنی دو سر تنگ و حلقه آن بفشار بهمرسید) که بچه دان  
 (رحم) در شکم پاره شده (که در این صورت مادر و فرزند هر دو خواهند مرد).  
 عجاج گفته: «قد علا الماء الزبی إلی غیر» یعنی کار از کار گذشته و قابل تغییر و  
 اصلاح نیست، و وقتی می گوید: «بلغ الحزام الطبیین»، در درندگان و پرندگان، به  
 نوک پستان، هم «حلف» گفته می شود و هم «أطباء» که جمع است، و مفردش  
 «طبی» است، چنانکه در سم (چه شکافدار چه بدون شکاف آن) حیوان گفته  
 می شود: «خف» و «ظلف» و هر يك بجای دیگری استعمال می شود، پس وقتی

من أمثالهم «التقت حلقتا البطان» و يقال: «التقت حلقة البطان والحَقَب» و يقال:  
«حَقَب البعير» إذا صار الحزام في الحَقَب منه.

## ﴿ باب ﴾

\*(معنى الشفر و فيض النفس)\*

۱ - حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني - رضي الله عنه - بالري  
في رجب سنة تسع وأربعين وثلاثمائة، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن القاسم الأنباري، قال:  
حدثنا محمد بن موسى، قال: حدثنا عبد الرزاق بن عبد الله أبو صالح الطويل التماري البصري  
جليس سليمان بن حرب، قال: حدثنا إسماعيل بن قيس، عن مخزومة بن بكير، عن أبي  
حازم، عن خارجة بن زيد بن ثابت، عن أبيه قال: لما كان يوم أحد بعثني رسول الله ﷺ  
في طلب سعد بن الربيع وقال لي: إذا رأيته فأقره مني السلام وقل له: كيف تجدك؟  
قال: فجعلت أطلبه بين القتلى حتى وجدتته يوم ضربة سيف و طعنة برمح و رمية بسهم

دوال (تسمه‌ای که به دور کمر حیوان بارکش می‌بندند و در دو سر آن حلقه‌هایی  
است که یکدیگر را نگه می‌دارند تا باز بر پشت حیوان قرار بگیرد) به تهیگاه  
برسد، یعنی سختی و ناخوشی به آخرین حد رسیده، و مانند این است از مثل‌های  
عرب: «دو حلقه تنگ بهم رسیدند»، و گفته می‌شود: حلقه تنگ و کمر بند  
پالان، و گفته می‌شود: «حَقَب البعير» از جهت افتادن دوال بر غلاف نَره شتر، بول  
آن بند آمد.

\*(باب ۴۰۴ - معنی شفر و فیض النفس)\*

۱ - أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق طالقاني از محمد بن قاسم  
انباری مسنداً از ابی حازم روایت کرده که خارجة بن زید گوید: پدرم گفت: در  
روز جنگ اُحُد وقتی آتش جنگ فرو نشست، پیغمبر خدا ﷺ مرا فرستاد که  
سعد بن ربیع را پیدا کنم، و به من فرمود: وقتی او را دیدی از جانب من او را سلام  
برسان و از او بپرس در چه حالی هستی؟ گوید: در میان کشته شدگان در  
جستجویش بودم تا او را پیدا کردم، پیکرش غرق در خون به آماج شمشیر و نیزه و

فقلت له : إن رسول الله ﷺ يقرأ عليك السلام و هو يقول : كيف تجدك ؟ فقال : سلم على رسول الله ﷺ و قل لقومي الأنصار : لا عذر لكم عند الله إن وصل إلى رسول الله ﷺ و فيكم شفرٌ يطرف . و فاضت نفسه .

قال مصنف هذا الكتاب - رحمه الله - : سمعت أبا العباس يقول : قال أبو بكر محمد ابن القاسم الأنباري : قوله : « و فيكم شفر يطرف » الشفر واحد أشفار العين و هي حروف الأجفان التي تلتقي عند التغميض ، و الأجفان أغشية العينين من فوق و من تحت ، و الهدب الشعر النابت في الأشفار ، و شفر العين مضموم الشين . و يقال : « ما في الدار شفر » يفتح

تیر دشمن بود سلام پیامبر را به او ابلاغ نمودم ، و گفتم : رسول خدا ﷺ فرمود : خود را در چه حال می بینی و چگونه می یابی ؟ گفتم : سلام مرا بر رسول خدا ﷺ برسان و بخویشان من بگو : در نزد خداوند هیچ عذر و بهانه ای ندارید اگر از شما کسی مژه بر هم زند ( یعنی زنده باشد ) و بر رسول خدا آمیسی برسد ، این بگفت و جان تسلیم کرد .

تذکرة : « سعد بن ربیع از انصاری است که به مکه رفتند و رسول خدا ﷺ را به مدینه دعوت کردند و بلکه از نقبای آنها است که در لیلۃ عقبه با رسول خدا ﷺ معاهده نمودند که تا جان دارند از آنحضرت دفاع کنند ، و از این جهت است که سعد به خویشان خود پیام میفرستد که بعهده و پیمان خود وفادار باشید ، مبادا شما زنده بمانید و لو بیکتن ، و رسول خدا ﷺ صدمه ببیند . »

مصنف این کتاب - رحمه الله - گوید : از ابوالعباس شنیدم که از قول ابوبکر محمد بن قاسم انباری گفت : این گفته او که « و در میان شما مژه ای بر هم خورد » « شفر » مفرد « أشفار » می باشد ، و آن قسمت لبه پلك چشم است که در آن مژه می روید ، و هنگام فرو بستن چشم به هم می رسند ، « اجفان » پلك است که روی دو چشم را از بالا و پائین می پوشاند . و « هدب » موی مژه است که در لبه پلكها روئیده ، و « شفر العين » شین آن حدای ضقه دارد ، وقتی گفته می شود : « ما في الدار

الشین برادیه أحد ، قال الشاعر :

فَوَاللَّهِ مَا تَنَفَّكَ مِنَّا عَدَاوَةٌ \* وَلَا مِنْهُمْ مَادَامَ مِنْ تَسْلِينَا شَفَرٌ

وقوله : «فاضت نفسه» معناه : مات . قال أبو العباس : قال أبو بكر ابن الأنباري :

حدثنا إسماعيل بن إسحاق القاضي ، قال : حدثنا نصر بن علي قال : أخبرنا الأصمعي ،

عن ابن عمرو بن العلاء ، قال : يقال «فاظ الرجل» إذا مات ولا يقال : «فاظت نفسه» ولا

«فاضت نفسه» . وحدثنا أبو العباس ، قال : حدثنا ابن الأنباري ، قال : حدثنا عبد الله بن

خلف ، قال : حدثنا صالح بن محمد بن دراج ، قال : سمعت أبا عمرو الشيباني يقول : يقال :

«فاظ الميت» ولا يقال : «فاظت نفسه» . ولا «فاضت نفسه» .

وحدثنا أبو العباس ، قال : حدثنا أبو بكر ، قال : أخبرنا أبو العباس أحمد بن يحيى ،

عن سلمة بن عاصم ، عن الفرّاء ، قال : أهل الحجاز ومطى يقولون : «فاظت نفس الرجل»

و«عكل» و«قيس» و«ميم» يقولون : «فاضت نفسه» بالضاد ، وأنشد :

شفر» که شین آن صدای فتحه دارد به معنی احد، يك فرد باشد. شاعر گوید:

فَوَاللَّهِ مَا تَنَفَّكَ مِنَّا عَدَاوَةٌ \* وَلَا مِنْهُمْ مَادَامَ مِنْ تَسْلِينَا شَفَرٌ

به خدا قسم دشمنی از سینه ما و ایشان جدا نگردد، تا وقتی از تبار و نسل

ما هر دو یکنفر وجود داشته باشد. و گفته‌اش «فاضت نفسه» یعنی مُرد، ابو العباس

گوید: ابن انباری به سند خود نقل کرده که اصمعی از ابن عمرو بن العلاء به ما خبر

داد که: چون مردی بمیرد گفته می‌شود: «فاظ الرجل» و گفته نمی‌شود: «فاظت

نفسه»، و یا «فاضت نفسه». ابو العباس برایم نقل کرد که ابن انباری به سندی که

تا صالح بن محمد بن دراج می‌رسد، برایمان از قول صالح چنین گفت: شنیدم ابا

عمرو شیبانی می‌گفت: گویند: «فاظ الميت»، گفته نمی‌شود: «فاظت نفسه» و نیز

نگویند: «فاضت نفسه» (روحش بیرون آمد).

و ابو العباس به سندی از فرّاء برایم بازگو نمود که: اهل حجاز، و يك قبیله

می‌گویند: «فاظت نفس الرجل» و قبائل عكل و قيس و ميم می‌گویند: «فاضت

نفسه» به ضاد، و در تأیید آن این شعر را خواند:

یرید رجالٌ ینادونها \* و أنفُسُهم دوتها فائِضة  
و حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ابْنُ الْأَنْبَارِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ :  
أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ الْكَسَائِيِّ قَالَ : يُقَالُ : « فَاضَتْ نَفْسُهُ » وَ  
« فَاضَ الْمَيِّتُ نَفْسَهُ » وَ « أَفَاضَ اللَّهُ نَفْسَهُ » .  
و حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ابْنُ الْأَنْبَارِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي ،  
قَالَ : أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ الْكَسَائِيِّ ؛ وَأَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَكَمِ ،  
عَنِ الْحَسَنِ اللَّحْيَانِيِّ قَالَ : يُقَالُ : « فَاظَ الْمَيِّتُ » بِالظَّاءِ وَ « فَاضَ الْمَيِّتُ » بِالضَّادِ .  
و حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، قَالَ : حَدَّثَنَا  
أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ سَكَيْتٍ ، قَالَ : يُقَالُ : « فَاظَ  
الْمَيِّتُ يَفُوزُ » وَ « فَاظَ يَفِظُ » .

و حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ

یَرِیدُ رِجَالٌ یُنَادُونَهَا \* فِی أَنْفُسِهِمْ دَوْنَهَا فَائِضَةٌ  
قصد می کند، مردانی را که او را صدا می زنند و جانهایشان را به  
پیشگاهش می دهند.

و ابوالعباس از طریق ابن انباری از کسائی نقل نموده که گفته اند  
می گویند: «فاضت نفسه» (بر آمد جان او) و «فاض المیت نفسه» (روح شخص و  
(مرده بیرون آمد) «و افاض الله نفسه» (و خداوند جان او را گرفت).

و دو باره ابوالعباس از طریق ابن انباری از ابوعبید از کسائی، و ابو جعفر  
محمد بن حکم، از حسن لحيانی نقل نموده که گفته می شود: «فاظ المیت» به «ظاء»  
و «فاض المیت» به «ضاد».

و باز ابوالعباس از ابوبکر (ابن انباری) از یعقوب بن سکیت نقل نموده  
که گفته می شود: «فاض المیت یفوز» از باب «نَصَرَ يَنْصُرُ» و «فاظ یفیظ» از باب  
«ضَرَبَ يَضْرِبُ».

همچنین ابوالعباس از طریق ابن انباری از قراء نقل نموده که گفته می شود:



ابن الجهم عن الفرّاء ، قال : يقال : « فَاظَ الْمَيِّتُ نَفْسَهُ » بِالظَّاءِ وَنَصَبِ النَّفْسِ .  
وَحَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ قَالَ : أَنْشَدَنَا أَبُو بَكْرٍ ، قَالَ : أَنْشَدَنِي أَبِي ، قَالَ : أَنْشَدَنَا أَبُو  
عِكْرِمَةَ الضَّبِّي :

و فَاظَ ابْنُ حِصْنٍ غَائِباً فِي بَيْوتِنَا \* يُمَارِسُ قِذَاً فِي ذِرَاعِيهِ مُصْحَباً

### ﴿ باب ﴾

﴿ معاني خطبة لامير المؤمنين ﴾

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا  
عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِي ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَمَّارٍ خَالِدٌ ، قَالَ :  
حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحَمَّانِي قَالَ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ رَاشِدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ خُزَيْمَةَ ،  
عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ؛ وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوبِي ، عَنْ مَتَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ ،  
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هَمِيرٍ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَشْمَانَ ، عَنْ أَبَانَ  
ابْنِ تَغْلِبٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ : ذَكَرْتُ الْخُلَاقَةَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ  
أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

مَرَّكَتُ عَلَيْهِ سَبْعُ مِائَةٍ

« فَاظَ الْمَيِّتُ نَفْسَهُ » بِه ظَاءُ الْفِ دَارٍ ، وَ مُنْصَوْبٌ خَوَانِدُن « نَفْسٍ » .

و ابو العباس برايم نقل کرد که ابوبکر از پدرش برايم خواند و گفت که ابو  
عکرمه ضبّي اين شعر را برايم خواند:

وفاظ ابن حِصْنٍ غَائِباً فِي بَيْوتِنَا يُمَارِسُ قِذَاً فِي ذِرَاعِيهِ مُصْحَباً

ابن حصن در حالي که در خانه هاي ما پنهان شده و ببريدن تسمه مشغول بود جان  
داد.

\* (باب ۲۰۵ - معاني خطبة علي عليه السلام) \*

\* معروف بشفشقيه \*

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ طَالِقَانِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوبِي بِهِ دُو سَنَدٌ ذَكَرَ شَدَّ  
أَزْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَوَايَتُ كَرْدَه كَهْ گُفْتُ: دَر نَزْدِ عَلِي عَلِيهِ السَّلَامُ مَسْأَلَةُ خِلَافَتِ بَمِيَانِ  
آمَدَ ( نَاگِهَانِ آتَشِ دِرُونِي وَ سِينَةُ پَرَسُوزِ اميرِ عَلِيهِ السَّلَامِ كَهْ كَانُونِ رَنْجِ وَ اَنْدَوَه

والله لقد تقصصها أخوتيم وإني ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي ينحدر  
 عنه السيل، ولا يرتقي إليه الطير، فتدلت دونها ثوباً، وطومت عنها كشحاً، وطلقت  
 أرثي [ما] بين أن أصول يدي جذاه أو أسبر على طغية عمياء، يشيب فيها الصغير، ويهرم  
 فيها الكبير، ويكدر فيها مؤمن حتى يلقى الله [ربه].  
 فرأيت أن الصبر على هاتا أحب، فصبرت وفي العين قذى، وفي الحلق شجى، أرى

شعله ور شد، و زبان بسخن گشود و حماسه آفرید و دردهای نهفته خود را آشکار  
 ساخت) و گفت:

به خداوند یکتا سو گند که برادر تیمی نژاد (ابوبکر) پیراهن خلافت را در  
 بر کرد در حالیکه خود بخوبی میدانست که شایستگی من بدان و موقعیت من در  
 نظام آن همچون میله آسیا که محور گردش و اساس چرخش آنست می باشد، و  
 من چون کوه سر بفلک کشیده باشم که از دامنه آن سیل روانست و پرنده ای را بقله  
 آن با همه اوج گیری راه نیست (یعنی) خیر و فضیلت و علم از من بجهانیان سیل  
 آساروان است، و سطح فکر و اندیشه ام چندان رفیع است که همای فکر بلند  
 پروازان معرفت بدان راه نخواهند یافت).

اکنونکه مرا نخواستند و بر کنارم راندند، از آن (خلافت) چشم پوشیدم و  
 میان خود و آن برسم جدائی پرده کشیدم، و همی روی گردانده پهلوتهی نمودم،  
 و بجای آن جامه شکیبائی پوشیدم، و صبر پیشه کردم، و توسن فکر خود به جولان  
 در آوردم و در اطراف این امر که چه بایدم کرد اندیشیدم آیا با دست شکسته (بی  
 یار و یاور) به مطالبه آن برخیزم، یا اینکه بر این وضع اسفبار و تاریک با حزن و  
 حسرت بسوزم و بسازم، چه وضعی که آشفنگی و رنجش کودک نونهال را پیر و پیر  
 را فرتوت و نزار، و مؤمن خداپرست را فرسوده و بهلاکت می کشد تا خدایش را  
 ملاقات و جان تسلیم کند.

و چون نیک به اوضاع و احوال نگریستم و اطراف و جوانب مطلب را

عِزِّي نَبِيًّا، حَتَّى إِذَا مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ عَقَبَهَا لِأَخِي عَدِيٍّ بَعْدَهُ، فَيَأْجِبُهَا بَيْنَهُمَا  
يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَبَهَا لِأَخِي عَدِيٍّ بَعْدَهُ، فَصَبْرُهَا وَاللَّهُ فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءَ، يَتَحَنَّنُ مَسْهَا،  
وَيَفْلُظُ كَلِمَاتُهَا، وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ وَالْإِعْتَذَارُ [مِنْهَا]، فَصَاحِبُهَا كَرَّاءُ كَبِيرِ الصَّعْبَةِ إِنْ عَنَفَ بِهَا  
حَرْنٌ، وَ إِنْ سَلَسَ بِهَا غَسَقَ فَمُنِيَ النَّاسُ بِتَلَوْنِهَا وَاعْتِرَاضِهَا وَبَلَوِهَا مَعَ هُنْ وَهْنِي.

سنجیدم، بدان رسیدم که صبر و تحمل و شکیبایی و بردباری خردمندانه تر است،  
لذا صبر پیشه نمودم، در حالیکه رنجها چون استخوانی در گلویم و خاری در  
چشمم از غم و اندوه بود.

چرا که می دیدم که میراثم را به یغما بردند.

تا اینکه اولی (ابوبکر) زندگیش به پایان رسید و در واپسین روزهای  
عمرش کار را به دوستش برادر عَدِیِّ وَاكْذَارْد، شگفتا در آن میان که تا خود  
زنده بود در تکاپوی فسح بیعت از مردم بود (و مکرر می گفت: مرا واگذارید و  
پیمان مرا بشکنید که تا علی در میان شماست من شایسته ترین شما به خلافت  
نیستم) بخدا سوگند که خلافت را در طبیعتی درشت و خشن و راهی ناهموار و  
سنگلاخ افکند، مردی بدخوی و خیره سر که ملاقات با او رنج آور بود، و زبانش  
چنان گزنده، که زخم آن تا آخر عمر التیام نمی یافت، و (در احکام دینی) اشتباه  
و لغزش فراوان بود، و عذر خواهش از آن بسیار، پس صاحب آن سرشت خشن،  
این حکمران ناپخته که سوار بر مرکب خلافت چنین آئینی پر ارج شد، به شخصی  
همانند بود که سوار بر شتر چموش گردیده و قصد دارد با آن از راهی پر خطر و  
دلهره و پر دست انداز بگذرد، متحیر است چه کند؟ اگر رشته افسار حیوان را که  
از سوراخ بینیش گذشته محکم بکشد (پرده های بینی دریده شود و) از حرکت باز  
ایستد و به مقصد نرسد، و اگر افسارش را سست نماید، و آن را بحال خود واگذارد،  
روان گردد ولی هر لحظه ممکن است او را با صورت در پرتگاه تباهی و خواری  
افکند.

فصبرت على طول المدة و شدة اليعنة حتى إذا مضى لسبيله جعلها في جماعة  
 زعم أنني منهم ، فبأقبح لهم وللقوري ، متى اعترض الرب في مع الأول منهم حتى صرت  
 أقرب بهذه النظائر ؟ فقال رجل بصبغة ، و أصفى آخر لصره ، و قام ثالث القوم ناضجاً  
 حزينه بين ثلثه و معتلفه ، و قام معه بنو أمية يهضون مال الله هضم الإبل تبة الربيع ،

و مردم در آن آزمون هر لحظه به رنگی در آمدند، و از حق روی  
 گردانند (یا چون راه را بست از ایشان پوشیده شد و بجای آنکه طول جاده را  
 پیمایند تا به مقصد رستند، عرض جاده را پیمودند) و این آزمایشی بود جهت  
 دریافت و کشف حقیقت مردم پست و زشت سیرت.

پس من بر این روزگار دراز با تمام دشواریها و غم فراوانش شکیبایی  
 نمودم، و آب صبر بر آتش سوزان دلم پاشیدم، تا وی هم وقت مرگش کبوتر  
 خلافت را در میان چند تن رها کرد، تا بر بام چه کسی بنشیند؟! و آن را در میان  
 چند تن که به گمانش من نیز هم رتبه آنانم وا گذاشت، و مرا از آنان بشمار آورد.  
 خدای من! به تو پناه می برم از آنان و آن شورا، که چه غم انگیز و پر شرر  
 بود، چگونه مردم به تردید افتادند و مرا با نخستین ایشان (ابوبکر) برابر  
 دانستند؟! تا امروز که با اینها همطرازم سازند، معذک در این نشیب و فراز تند و  
 دشوار، با آنان کنار آمدم و دم از مخالفت نزدم، آه! چه شورانی که مردی از  
 اعضای آن بجهت هوی و هوسش از من روی برگرداند، و دیگری بخاطر دامادی  
 و خویشی (عبدالرحمن بن عوف، چون وی شوهر ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط  
 است که خواهر مادری عثمان بود) به من رأی نداد ... و شد آنچه شد، (و نتیجه این  
 دسته بندی و کار شورا به آنجا رسید) که سومین قوم (عثمان) سر بر آورد، و زمام  
 خلافت را به دست گرفت در حالی که از چپاول دو پهلوی تهیگاه خود را که میان  
 موضع سرگین و جایگاه علف او است از سیری بز حمت انداخته بود و پدر زادگان  
 او (بنی امیه) که خویشاوندش بودند نیز با او همدست و همدستان شدند و بر سر

حَتَّى أَجْمَزَ عَلَيْهِ عَمَلَهُ ، فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسَ إِلَيَّ كَعُرْفِ الضَّبْعِ ، قَدْ أَشَالُوا عَلَيَّ مِنْ  
 كُلِّ جَانِبٍ ، حَتَّى لَقَدْ وَ طِبِيءَ الْحَسَنَيْنِ وَ شُقَّ عِطَافِي ، حَتَّى إِذَا لَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكُثْتُ  
 طَائِفَةً وَ فَسَقْتُ أُخْرَى وَ تَرَقَّى آخِرُونَ ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى . «تِلْكَ  
 الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

سفره بیت المال نشستند و مال خدا را با همه دهان و لذت، مانند اشرانی که با آزو  
 ولع در چراگاه بهاری علف خورند، بلعیدند، و آنقدر آتش فتنه را دامن زدند تا  
 دامنشان را سوخت و این جنارت و کردار ناهنجار باعث شد که هر چه بافته بود  
 باز شد و مقدمات برچیده شدن بساط زندگانش فراهم آمد، و بعد از جراحات  
 فراوان رهسپار دیار نیستی گردید.

در این گیر و دار مرا چیزی متروک نماند، مگر آنکه دیدم ناگهان مردم پیایی  
 بسوی من می آیند و اجتماع هر اطرافیم طوایف می زنند، و مانند یال پر موی و انبوه  
 گفتار (که گردن آن را گریخته خویش ساخته) هر حالی که با هم تراحم می کردند،  
 مرا در میان گرفتند، چنانکه حسن و حسین من لگد مال می شدند (بعضی گفته اند  
 مراد از «حسنان» دو انگشت ابهام و (شصت) است، چون «حسن و حسین»  
 استخوانی است نزدیک آرنج یعنی هر دو انگشت ابهام مرا زیر پا گرفته در هم  
 کوبیدند از بس هجوم آورده برای بیعت دست بدست می دادند).

و از کثرت ازدحام و کشیدن ایشان عبايم درید (یا دنده هایم درد گرفت)  
 پس ناگزیر بیعت آنان را پذیرفتم. اما دریغ که دیری نگذشت چند تن (طلحه و  
 زبیر و ...) پیمان بیعت مرا شکستند، و گروه دیگری (خوارج) به سرعت تیری که  
 از چله کمان بدر آید از جاده شریعت کنار رفتند و طبل پر خاشگیری نواختند و  
 دسته دیگری به بیدادگری و باطل گرویدند (معاویه و طرفدارانش). گویا قول  
 خداوند را نشنیده بودند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا  
 فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (آن سرای جاودانی را برای افرادی قرار

یٰلٰی وَاَللهُ لَقَدْ سَمِعُوا وَلٰكِنْ اَحْلَوْلَتِ الدُّنْيَا فِیْ اَعْيُنِهِمْ ، وَ رَاقَمُ زِبْرِجِهَا ، وَ الَّذِیْ فَلَاحُ الْحَبَّةِ وَ بَرَأ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ النَّاسِ وَ قِیَامُ الْحَبَّةِ وَ مَا اخَذَ اللهُ تَعَالٰی عَلٰی الْعُلَمَاءِ اَنْ لَا یَقْرَؤُا [عَلٰی] کِیْطَةَ ظَالَمٍ وَ لَا مَقَبَ مَظْلُومٍ لَا لَقِیْتُ حَبْلَهَا عَلٰی غَارِبِهَا ، وَ لَسَقِیْتُ آخِرَهَا بِکَلْبِیْ اَوَّلَهَا ، وَ لَا لَقِیْتُمْ دُنْيَا کَمْ اَزْهَدٌ عِنْدِیْ مِنْ عَنَقَلَةٍ عَنَز .

قال : وَ ناوله رجلٌ من اهل السواد کتاباً قَطَّعَ کلامه وَ تناول الکتاب قَلَّتْ :

داده‌ایم که در زمین به اندیشه سرکشی و فساد نباشند (و از قانون شرع منحرف نشوند) و سرانجام نیک مخصوص پرهیزگاران است - (قصص ۳۸: ۸۳)

آری به پروردگاری همتا سوگند! این آیه را حتماً شنیده‌اند، ولی دنیا در دیده آنان زیبا جلوه نموده و دلباخته شده‌اند، و زر و زیور آن ایشان را متعجب ساخته (و روح و شعورشان را خردم از آن رو، چشم بصیرتشان بی نور شده، و به سبب حب دنیا از اوج شرف اطاعت خدا به انحطاط ذلت طغیان و سرکشی و اطاعت از اهریمنان افتاده‌اند).

سوگند به حق آن خدائی که نوک دانه را جهت روئیدن در دل توده خاک شکافت، و قسم به پروردگاری که روان را در باطن چنین پدید آورد، اگر عده‌ای جهت یاری من آماده نمی‌گردیدند، و حجت خداوندی با وجود یاوران بر من تمام نمی‌شد، و این نبود که خدا شدیداً از دانیان پیمان گرفته که در مقابل تسلط و پرخوری ظالمانه ستمگر، و گرسنه ماندن مستعیده آرام و قرار نگیرند بی درنگ افسار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و رهایش می‌ساختم، و عطش این شتر تشنه کام خلافت را با نخستین جام بی‌اعتنائی فرو می‌نشاندم (و مانند گذشته در کناری می‌نشستم) آنوقت بود که می‌فهمیدند دنیای آنها که به آن می‌نازند، و دین خود را در راه آن می‌بازند در نزد من از آب کثیف بینی بز که وقت عطسه زدن می‌پراند (یا از جیفه آن) ناچیزتر است.

ابن عباس گوید: چون آن بزرگوار سخنی به اینجا رسید مردی از اهل

یا امیرالمؤمنین لو اطرَدتَ مقالَتکَ إلی حیث بلغت .

فقال : هیات یا ابن عباس ! تلكَ شَفِیفةٌ هَدوتَ نَمَّ فَرَّتْ . فما أَسَفٌ علی کلامِ  
فَطَّ کَأَسَفی علی کلامِ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه إِذْ لَمْ یَبْلُغْ حیثَ أَرادَ .  
قال مصنفُ هذا الکتابِ : سألتُ الحسنَ بنَ عبدالله بنِ سعیدِ العسکریَّ هُنَّ تفسیرُ  
هذا الخبرِ ففسَّرَهُ لی وقال :

تفسیرُ الخبرِ قوله علیه السلام : «لَقَدْ تَقَمَّصَها» أي لبسها مثل القميص ، يقال :  
تَقَمَّصَ الرَّجُلُ أَوْ تَنَدَّرَعَ وَتَوَدَّعَ وَتَمَنَدَلَ .

و قوله : «مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» أي تدور علی کماندور الرَّحَى علی قطبها .

عراق نامه ای بدست مبارکش داد، حضرت لب فرو بست و به خواندن نامه مشغول  
شد، پس از قرائت آن، من عرض کردم: ای امیرالمؤمنین چه خوب است دنباله  
سخن را از همانجا که گذاشته بودید، بر سر بگیرید! فرمود: چه دور است آنحال  
نسبت به این حالت، ای ابن عباس! آن گفتار شَفِیفة ای (گوشت سرخی است شبیه  
به شش که اشتر وقتی بهیجان آید با صوت و غریدن از دهان بیرون اندازد و زود  
فرو برد) بود که بانگ برآورد و نمودار شد و باز در جای خود قرار گرفت.

ابن عباس گفت: به خدا قسم هرگز برای هیچ چیز آنقدر اندوهگین  
نگشتم که بر قطع رشته کلام امیرالمؤمنین **پیچید** شدم، که سخن را به هدف نهائی  
خود که اراده کرده بود نرسانید.

بیان معانی جملات خطبه:

«لَقَدْ تَقَمَّصَها» یعنی آن را مانند پیراهن به برکرد، گفته می شود:  
«تَقَمَّصَ الرَّجُلُ» یعنی پیراهن به تن نمود یا زره پوشید، یا عبا به دوش انداخت، و  
عمامه به سر کرد.

«مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» یعنی: (خلافت برگرد وجود من می چرخد،  
چنانکه سنگ روئین آسیاب برگرد میله آهنینی که در وسط آن به زمین کوبیده

و قوله : «ینحدر عنه السَّیْلُ وَ لَا یَرْتَقِیْ إِلَیْهِ الطَّیْرُ» یرید آنجا ممتنع علی غیری  
لا یتَمَكَّن منها ولا یصلح له .

و قوله : «فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا» اُی اَعْرَضْتُ عَنْهَا لَمْ اُكْشِفْ وَجُوبَهَا لِي . و «الکَشْحُ»  
الجنب و الخاصرة ، فمعنی قوله : «طَوَيْتُ عَنْهَا» اُی اَعْرَضْتُ عَنْهَا ، و «الکاشح» الَّذِي  
یُوَلِّیْكَ کَشْحَهُ اُی جنبه .

و قوله : «طَفَقْتُ» اُی اُقْبِلْتُ وَ اخْتَلْتُ . «اَرْتَقِیْ» اُی اُفْکِرُوا سَتَعْمَلُ الرَّأْيَ وَ اَنْظُرْ  
فِي «اَنْ اُصُولَ بَیْدٍ جَذَاءً» وَ هِيَ الْمَقْطُوعَةُ ، وَ اَرَادَ قِلَّةَ النَّاصِرِ .

و قوله : «اَوْ اُصْبِرْ عَلٰی طَخِيَّةٍ» فَلِلطَّخِيَّةِ مَوْضِعَانِ أَحَدُهُمَا الظِّلْمَةُ وَ الْآخَرُ الْغَمُّ وَ  
الْحُزْنُ ، یَقَالُ : «أَجْدُ عَلٰی قَلْبِي طَخِيًّا» اُی حُزْنًا وَ غَمًّا ، وَ هُوَ هُنَا یَجْمَعُ الظِّلْمَةُ وَ الْغَمُّ

شده دور می زند.

«یَنْحَدِرُ عَنْهُ السَّیْلُ وَ لَا یَرْتَقِیْ إِلَیْهِ الطَّیْرُ» : مقصود حضرت آنست که  
خلافت بر غیر من ممتنع است و کسی توان اداره آن را ندارد، و شایسته آن نیست  
(در نهج البلاغه هر دو ضمیر متکلم و حده است) : «یَنْحَدِرُ عَنْی ...» .

«فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا» یعنی از آن روی گردانیدم، و لزوم آن بر من کشف  
نشد. «کَشْحُ» پهلوی و تهی گاه، پس معنی فرموده آنحضرت : «طَوَيْتُ عَنْهَا» یعنی از  
آن دوری گزیدم، و «کاشح» کسی است که پهلوی خود را از تو بگرداند.  
«طَفِقْتُ» : یعنی روی آوردم و گرفتم.

«اَرْتَقِیْ» یعنی اندیشه کردم، و در سراج ذهنم گوهر خود را سافتم و گفتم :  
«اَنْ اُصُولَ بَیْدٍ جَذَاءً» دست بریده شده است و مقصودش کمی یاور است.

«اَوْ اُصْبِرْ عَلٰی طَخِيَّةٍ» «طَخِيَّة» در دو جا بکار برده شده: یکی در تاریکی،  
و دیگری در اندوهگین کردن، گفته می شود: «أَجْدُ عَلٰی قَلْبِي طَخِيًّا» یعنی غم و  
اندوهی را می یابم که بر قلبم نشسته، و آن بزرگوار در اینجا تاریکی و اندوه و  
غصه را جمع کرده است.



والحزن .

وقوله : «يكدح مؤمن» أي بدأب و يكسب لنفسه ولا يعطى حقه .

وقوله : «أحجى» أي أولى ، يقال : هذا أحجى من هذا ، و أخلق وأحرى و أوجب .  
كله قريب المعنى .

و قوله : «في حوزة» أي في ناحية ، ، يقال : حَزَتْ الشَّيْءَ أَحْوزَهُ حَوْزاً ، إذا جمعته ،  
والحوزة ناحية الدار و غيرها .

و قوله : «كراكب الصَّعْبَةِ» يعني الناقة التي لم ترض أن عنف بها ، و «العنف»  
ضد الرِّفق .

و قوله : «حَرَنَ» : وقف ولم يش ، و إنما يستعمل الحران في الدواب ، فأما في  
الإنسان فيقال : «أخلت الناقة» و «بها خلا» و هو مثل حران الدواب إلا أن العرب  
ربما تستعيره في الإنسان .



«يكدح مؤمن» برای خود کوشش می کند ولی حقش به او داده  
نمی شود.

«أَحْجَى» سزاوارتر است، گفته می شود: این أَحْجَى از آن است و «أَخْلَقُ و  
أَحْرَى و أَوْجِبُ» (سزاوارتر است) معانی همه اینها نزدیک بهم است.

«فِي حَوْزَةٍ» در گوشه، گفته می شود: «حَزَتْ الشَّيْءَ أَحْوزَهُ حَوْزاً» (جمع  
کردم چیزی را و محیط شدم بر آن)، و «حَوْزَةٌ» و کناره خانه و جز آن است.  
«كِرَاكِبِ الصَّعْبَةِ» یعنی شتری که اگر به آن درشتی شود ناراحت می شود،  
و «عَنْفٌ» متضاد مدارا است.

«حَرَنَ» ایستاد و نرفت، و «حِرَانٌ» در جنبندگان استعمال می شود، اما در  
شتر گفته می شود: «أَخْلَتِ النَّاقَةُ» و «بِهَا خَلَا» و «أَخْلَ» همان معنی «حِرَانٌ»  
(نرفتنی) در جنبندگان را می دهد، با این فرق که در شتر آن را به نحو استعاره  
می آورد.

و قوله : «إِنْ سَلَسَ غَسَقٌ» أي أدخله في الظلمة . و قوله : «مَعَ هُنْ وَ هُنِيَّ» يعني الأدياء من الناس : تقول العرب : «فلان هني» و هو تصغير «هن» أي هودون من الناس ، و يريدون بذلك تصغير أمره .

و قوله : «فَمَالَ رَجُلٌ بَضْبِعَهُ» و يروى «بضلمه» و هما قريب ، و هو أَنْ يميل بهواه و نفسه إلى رجل بعينه .

و قوله : «وَأَصْنَى آخَرَ لِيَصِيرَهُ» و الصنو : الميل ، يقال : «صَفَوْتُكَ مَعَ فُلَانٍ» أي مِيلَكَ مَعَهُ . و قوله : «نَافِجًا حِضْنِيهِ» يقال في الطعام و الشراب و ما أُشبههما ، «قَدْ انْتَفَخَ بَطْنُهُ» بالجيَم و يقال في كلِّ داءٍ يعتري الإِسْنانَ : «قَدْ انْتَفَخَ بَطْنُهُ» بالخاء ، و «الحِضْنان» جانبا الصدر .

و قوله : «بَيْنَ ثَيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ» فالثَّيْلُ قضيب الجمل و إنما استعاره الرَّجُلَ ههنا و

«إِنْ سَلَسَ غَسَقٌ» یعنی او را در تاریکی وارد می کنند.

«مَعَ هُنْ وَ هُنِيَّ» یعنی افراد پست و زبون از مردم، عرب می گوید: «فلان هني» مصغر «هن» یعنی او فردی کوچک است از مردم و مقصودش از این کلمه ناچیز بودن کار اوست.

«فَمَالَ رَجُلٌ بَضْبِعَهُ» و «بضلمه» نیز گفته می شود، که معنایشان نزدیک به یکدیگر می باشد. و معنی آن آنستکه به هوی و خواهش نفسش به مردی همانند خودش میل نمود.

«وَأَصْنَى آخَرَ لِيَصِيرَهُ» «صفو» (اسم مصدر) بمعنی میل کردن است. گفته می شود: «صَفَوْتُكَ مَعَ فُلَانٍ» یعنی میل تو با فلانی است. «نَافِجًا حِضْنِيهِ» بهلوی او از خوراکی و نوشیدنی و مانند آن باد کرده بود، و گفته می شود: «قَدْ انْتَفَخَ بَطْنُهُ» به جیم، و هنگامی که بر اثر بیماری شکمش بالا آید، گفته می شود: «قَدْ انْتَفَخَ بَطْنُهُ» به خاء و «حِضْنان» دو سمت سینه است.

«بَيْنَ ثَيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ» ثرة شتر است و اینجا تنها برای استعاره مرد بودن آورده شده، و «مُعْتَلَفٌ» جانی است که در آن علف می خورد، و معنی سخن آنستکه:

«المعتلف» الموضع الذي يعتلف فيه أي يأكل، ومعنى الكلام أنه بين مطعمه ومثكحه .  
وقوله: «يَهْضِمُونَ» أي يكسرون و ينقضون، ومنه قولهم: «مضمني الطعام» أي  
تضمني .

وقوله: «حتى أجهز» أي أنى عليه و قتله، يقال: «أجهزت على الجريح» إذا  
كانت به جراحة قتلتة .

وقوله: «كعُرف الضبع» شبههم به لكثرة، والعُرف الشعر الذي يكون على عنق  
الفرس فاستعاره للضبع .

وقوله: «قد انشالوا» أي انصبوا عليّ وكثروا: و يقال: «انثلت ما في كنانتي من  
السهم» إذا صيقت .

وقوله: «وشق عطا في» يعني رداه، و العرب تسمي الرداء «المطاف» .

سراسر زندگانی او حدّ فاصلی بود بین خوردن و دفعش (یا بین خوردن و  
شهو ترانی او).

«يَهْضِمُونَ» یعنی می شکندند، و از همین باب است گفته عربها: «هَضَمَنِي  
الطَّعَامَ» (خوراکی مرا در هم شکست). «حتى أجهز» یعنی بر او شوریدند و او را  
کشتند، گفته می شود: «أجهزت على الجريح» هرگاه زخمی به او رسیده باشد و تو  
او را بکشی .

«كعُرف الضبع» مردم را تشبیه به یال گفتار نموده برای زیاد بودنشان، و  
«عُرف» مونی است که بالای گردن اسب (یال) می باشد، پس برای گفتار استعاره  
آورده شده است. «قد انشالوا» یعنی گرد من انبوه شدند، و گفته می شود: «انثلت  
ما في كنانتي من السهم» (هر چه از تیر در تیردان داشتم رها کردم) هرگاه آن را  
از چله کمان رها سازد.

«وشق عطا في» یعنی ردای او، و عرب «ردا» (چادری را که بر دوش  
گیرند) را «مطاف» می نامد. «وراقهم زبرجها» یعنی زیبایی او ایشان را شکفت

و قوله : «وراقهم زیرجها» أي أعجبهم حسنها ، وأصل الزبرج النقش و هو هنا  
زهرة الدنيا و حسنها .

و قوله : «أَلَا يَقْرُوا [على] كَيْفَةَ ظَالِمٍ» فالكَيْفَةُ الامتلاء يعني أنهم لا يصبرون  
على امتلاء الظالم من ائمال الحرام ولا يقدرون على ظلمه

و قوله : «وَلَا سَغَبَ مَظْلُومٍ» فالسَّغَبُ البجوع و معناه منعه من الحق الواجب له .

و قوله : «لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» هنامثل ، تقول العرب أَلْقَيْتُ حَبْلَ الْبَعِيرِ عَلَى  
غَارِبِهِ ليرمي كيف شاء .

و معنى قوله : «وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوَّلِهَا» أي لتركتم في ضلالتهم و عماهم .

و قوله : «أَزْهَدُ عِنْدِي» فالزهد القليل .

و قوله : «مَنْ حُبَقَ عَنَزٌ» فالْحُبَقَةُ ما يخرج من دبر العنز من الرِّيح ، و «الْعُقْطَةُ» ما  
يخرج من أنفها .

و قوله : «تِلْكَ يَشْفِقَةُ» فالشَّفِيقَةُ ما يخرج من جانب قبة إذا هاج و

سكر .

زده ساخت، و اصل «زبرج» نقش و نگار است و آن در اینجا کنایه از خوبی و  
خوشی دنیا است.

«أَلَا يَقْرُوا [على] كَيْفَةَ ظَالِمٍ» «کظه» (پر خوری) یعنی ایشان نباید صبر

نمایند بر پر خوری ستمگر از مال حرام و نباید او را بر ستم خودش امان بدهند.

«وَلَا سَغَبَ مَظْلُومٍ» سغب، گرسنگی است و معنای آن بازداشتن اوست از حقی که

برایش لازم است. «لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» این بك مثل است عرب می گوید:

افسار شتر را بر کوهان و گردنش انداختم تا در هر کجا می خواهد بچرد.

«وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوَّلِهَا» یعنی آنها را در گمراهی و کوریشان رها

می کردم. «أَزْهَدُ عِنْدِي» «زهید» بمعنی اندك است. «مَنْ حُبَقَ عَنَزٌ» بادی است

که از مقعد بز خارج شود، و «عُقْطَةُ» چیزیست که از بینی آن بیرون آید. «تِلْكَ

يَشْفِقَةُ» «شفیقہ» چیزی است که شتر از گوشه دهانش بیرون می کند وقتی هیجان

## (باب)

### \* (معنی الثین والزیتون و طور سینین و البلد الامین) \*

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا محمد بن يحيى العطار ، قال : حدَّثنا أحمد بن محمد بن خالد ، قال : حدَّثني أبو عبد الله الرِّزِّيُّ ، عن الحسن بن عليٍّ بن أبي عثمان عن موسى بن بكرٍ ، عن أبي الحسن موسى بن جعفر ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله ﷺ : «إنَّ الله تبارك و تعالی اختار من البلدان أربعة فقال عزَّ و جلَّ : «والثین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین» الثین المدينة ، و الزیتون بیت المقدس ، و طور سینین الکوفة ، و هذا البلد الامین مکه .

## (باب)

### \* (معنی انواع التکر) \*

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا سعد بن عبد الله ، قال : حدَّثنا إبراهيم بن هاشم ، عن القاسم بن يحيى ، عن محمد بن الحسن بن راشد ، عن أبي بصير ، و محمد بن مسلم ، عن

زده و مست شود.

### \* (باب ۴۰۶ - معنی تین و زیتون و طور سینین و بلد امین) \*

۱- موسی بن بکر گوید: امام کاظم از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السلام روایت نمود که پیامبر خدا ﷺ فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهار شهر از شهرها را انتخاب کرد و فرمود: «والثین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین» (قسم به «تین» (انجیر) و قسم به «زیتون» و قسم به «طور سینین» و قسم به این شهر آسوده) منظور از «تین» مدینه و از «زیتون» بیت المقدس و از «طور سینین» کوفه و از «این بلد امین» مکه می باشد.

### \* (باب ۴۰۷ - معنی انواع مستی) \*

۱- ابوبصیر و محمد بن مسلم گویند: امام صادق ﷺ به نقل از پدرش از اجداد بزرگوارش علیهم السلام فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: چهار چیز

أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: السكر أربع سكرات: سكر الشراب، وسكر المال، وسكر النوم، وسكر الملك.

## ﴿ باب ﴾

### ✽ (معنی الناصب) ✽

۱- حدَّثنا محمد بن علي ما جيلويه رضي الله عنه - قال: حدَّثني مكي محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن ابن فضال عن المملى بن خنيس، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ليس الناصب من نصب لنا أهل البيت لأنك لا تجد أحداً يقول: أنا أبغض محمد وآل محمد، ولكن الناصب من نصب لكم وهو يعلم أنكم تتولوننا أو تتبرؤون من أعدائنا، و قال عليه السلام: من أشبع عدواً لنا فقد قتل ولباً لنا.

است که انسان را از خود بیخود می سازد: مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب و مستی سلطنت.

مرکز تحقیقات اسلامی - قم

✽ (باب ۸۰۸ - معنی ناصبی) ✽

۱- معلى بن خنيس گريد: از امام صادق عليه السلام شنيدم که مي فرمود: ناصبي (در عرف اخبار)، اهل تسنن متعصب مي باشند و غير ناصب مستضعف است و در بسياري از موارد ناصب به مستضعف تفسير شده، و گاهي نيز به مخالف، نه به دشمن اهل بيت (کسي نيست که با ما خاندان جملگي دشمني ورزد، چون نمي تواني فردي را پيدا کنی که آشکارا بگريد: «من بامحمد وآل محمد دشمن هستم»، ولكن «ناصب» کسي است که در مقابل شما قد علم کند، در حالیکه ميداند شما دوستان ما هستيد و يا دشمن دشمنان ما مي باشيد، و امام عليه السلام فرمود: شخصي که شکم يکي از دشمنان ما را سير گرداند چنان است که يکي از دوستان ما را کشته باشد.

## « باب »

\*(معنی ایام الله عز وجل)\*

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا عبدالله بن جعفر الحميري ، قال : حدَّثنا إبراهيم بن هاشم ، عن محمد بن أبي عمير ، عن مثنى الحنّاط ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه عليه السلام قال : أيام الله عز وجل ثلاثة : يوم يقوم القائم ويوم الكوفة ، ويوم القيامة .

## « باب »

\*(معنی الأشد و الأقوى)\*

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال : حدَّثنا العباس بن معروف ، قال : حدَّثنا محمد بن يحيى الخزاز ، عن غياث بن إبراهيم ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن جدّه عليه السلام قال : مرّ رسول الله صلى الله عليه وآله بقوم يرفضون حجراً ، فقال صلى الله عليه وآله : تعرف بذلك أشدّ فأقوانا فقال صلى الله عليه وآله : ألا أخبركم بأشدّكم وأقواكم ؟ قالوا : بلى يا رسول الله . قال : أشدّكم وأقواكم الذي

\*(باب ۴۰۹ - معنی «ایام الله» روزهای خداوند)\*

۱- مثنی حنّاط گوید: امام صادق عليه السلام به نقل از پدر بزرگوارش علیهما السلام فرمود: روزهای مخصوص خداوند عزّ و جلّ سه روز است: روزی که قائم آل محمد قیام کند، روزی که بازگشت دنیا آغاز گردد، روز قیامت.

\*(باب ۴۱۰ - معنی «أشدّ» پرزورتر و «أقوى» مقاومتر)\*

۱- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق به نقل از پدرش از جدّش علیهم السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله بر گروهی از مردم گذشت که جهت زور آزمائی سنگی را بلند می نمودند، از آنها پرسید: این چه کاری است؟ گفتند: بدین وسیله نیرومندترین فردمان را می شناسیم، پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: آیا نمی خواهید زورمندترین و نیرومندترین فردتان را به شما معرفی کنم؟ عرض

إذا رضي لم يدخله رضاه في إثم ولا باطل، وإذا سخط لم يخرج منه سخطه من قول الحق، وإذا قدر لم يتعاط ماليس له بحق.

### ﴿باب﴾

#### ❖ (معنی افضل اجزاء العبادۃ) ❖

۱- حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا علي بن ابراهيم بن هاشم ، عن أبيه عن الحسين بن يزيد النوفلي ، عن إسماعيل بن مسلم ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله ﷺ : العبادۃ سبعون جزءاً و أفضلها جزءاً طلب المحال .

### ﴿باب﴾

#### ❖ (معنی غریبین بحب اجمالهما) ❖

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن

کردند؛ آری، ای پیامبر خدا بفرمائید! فرمود: توانا ترین و قوی ترین انسان کسی است که وقتی خوشنود گردد، خُرسندیِش او را به گناه و باطلی نکشاند، و چون خشمگین شود، خشمش او را از مرز گفتار حق بیرون نبرد (هر چه بزیاتش آمد نگوید و از روی غضبانیّت و خشم صحبت نکند) و چون توانمند شد، پایش را از گلیم خود فراتر نهد، و به هر چه که مباح و جایز و سزاوار نباشد، دست نیالاید.

\* (باب ۲۱۱ - معنی برترین اجزاء عبادت) \*

۱- اسماعیل بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش از اجدادش علیهم السلام روایت نمود: که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: عبادت هفتاد جزء دارد، و از همه بهتر تلاش جهت بدست آوردن روزی حلال است.

\* (باب ۴۱۲ - معنی دو بیگانه ای که برداشتن آن دو لازم است) \*

۱- سکونی از امام صادق از پدر و نیای خود از علی علیهم السلام روایت



الحسن الصغار، قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن إسماعيل بن أبي زياد السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي بن الحسين قال: قال رسول الله ﷺ: غريبتان فاحتملوهما: كلمة حكمة من سفيه فاقبلوها، وكلمة سفيه من حكيم فاغروها.

### ﴿ باب ﴾

\*( معنی داده الامم القنی دَبَّ الى هذه الأمة ) \*

۱- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال: حدثنا الحسن ابن محمد بن إسماعيل القرشي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: حدثني أبي، عن آبائه، عن علي بن الحسين قال: قال رسول الله ﷺ: دَبَّ إليكم داءُ الأمم قبلكم: البغضاء والحسد.

ترجمه: داءِ الامم قنای پیشین که به این امت سرایت کرده است \*

نموده: که پیامبر خدا ﷺ فرمود: دو سخن به دور از گوینده اند که باید آنها را برداشت: ۱- سخن حکیمانه است که نابخردی بگوید باید آنرا بپذیرید، و سخن بی مایه صادر از حکیم است که باید آن را ندیده گیرید و بیوشید.

\*( باب ۴۱۳ - معنی بیماری متهای پیشین که به این امت سرایت کرده است ) \*

۱- حسن فضال گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از نیای گرامیش از علی علیه السلام برایم بازگو نمود که پیامبر خدا ﷺ فرمود: مرض امتهای قبل (که) در شما نفوذ پیدا کرده است: کینه و نفرت، و رشک و حسد (می باشد).



## ﴿ باب ﴾

﴿ ( معنی الصلاة من الله عز وجل ومن الملائكة ومن المؤمنين ) ﴾

﴿ ( على النبي صلى الله عليه وآله ومعنى التسليم ) ﴾

۱- حدَّثنا جعفر بن محمد بن مسرور قال : حدَّثنا الحسين بن محمد بن عامر ، قال حدَّثنا

المعلم بن محمد البصري ؛ عن محمد بن جمهور القمي ، عن أحمد بن حنبل الكوفي عن أبيه ، عن ابن أبي حمزة ، عن أبيه قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » . فقال : الصلاة من الله عز وجل رحمة ؛ ومن الملائكة تزيينة ، ومن الناس دعاء . وأما قوله عز وجل : « وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » فإنه يعني التسليم له فيما ورد عنه . قال : قلت له : فكيف تصلي على محمد وآله ؟ قال تقولون : صلوات الله و صلوات ملائكته وأنبيائه ورسله وجميع خلقه على محمد وآل

\* ( باب ۲۱۲ - معنی صلوات از خدا و از فرشتگان و از مؤمنین ) \*

\* ( بر پیغمبر (ص) و معنی تسلیم ) \*

۱- ابن ابی حمزه گوید: پدرم گفت: از امام صادق علیه السلام معنی قول خدای عز و جل «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (همانا خداوند و فرشتگان او درود می فرستند بر پیغمبر، ای کسانی که ایمان آورده اید، صلوات فرستید بر او و سلام گوئید بر وی سلام گفتنی - احزاب ۵۶:۳۳) چیست؟

فرمود: «صَلَاة» از خدا فرستادن رحمت است، و از فرشتگان پاک و پاکیزه دانستن، و از مردم دعا و طلب رحمت کردن است، و اما فرموده خدای عز و جل: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» یعنی فرمان برداری از او در آنچه فرماید، گوید: به آنحضرت عرض کردم: پس چگونه بر محمد و خاندانش درود فرستیم؟ فرمود: شما می گوئید: «صَلَّوَاتُ اللَّهِ وَصَلَّوَاتُ مَلَائِكَتِهِ، وَأَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَوَعْلَاهُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» (رحمت های الهی

عَمَدُ السَّلَامِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، قَالَ : قُلْتُ : فَمَا ثَوَابُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ  
 فِي هَذِهِ الصَّلَاةِ ؟ قَالَ : الْخُرُوجُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ اللَّهُ كَبِيعْتُهُ يَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ .

## « باب »

### « ( معنی مواضع لعن ) »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
 الْكُوفِيُّ ، عَنْ مُوسَى بْنِ مَعْرَانَ النَّخْعِيِّ ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ  
 حُرَّانٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ ، قَالَ : قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيْنَ يَتَوَضَّأُ  
 الْغُرَبَاءُ ؟ قَالَ : يَتَوَضَّأُونَ شَطْرَ الْأَنْهَارِ ، وَ الطَّرِيقَ النَّافِثَةَ ، وَ مَحْتِ الْأَشْجَارِ الْمُثْمَرَةِ ، وَ مَوَاضِعَ  
 الْعُلَمَاءِ قَبْلَ لَهُ : وَ مَا مَوَاضِعُ الْعُلَمَاءِ ؟ قَالَ : أَبْوَابُ الدُّوَرِ .

و درود فرشتگان او، و پیامبر ~~الله و فرشتگان~~ وی و تمامی آفریدگانش بر محمد و  
 خاندان او باد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر آن بزرگوار و بر ایشان باد).  
 گوید: عرضه داشتم: پاداش کسی که بر محمد و آلش با این تحیت‌ها درود  
 فرستد چیست؟ فرمود: بخدا سوگند، مانند پاکی و بیگناهی روزی که متولد گشته،  
 از گناهان بیرون آید.

### \* (باب ۴۱۵ - معنی جایگاههای لعن) \*

۱ - ابو خالد کابلی گوید: شخصی به امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد:  
 افرادی که اهل شهری نیستند، کجا می‌توانند (بول و غایط نموده) خود را آماده  
 وضو سازند؟ فرمود: بهر هیزند از قضای حاجت نمودن در کنار جویها، و  
 کوچه‌هایی که در رو دارد (محل رفت و آمد است) و زیر درختان میوه‌دار، و  
 جایگاههای لعن! به آنحضرت عرض شد: و «مواضع لعن» چه جاییست؟ فرمود:  
 آستانه در خانه‌ها.

## ﴿ باب ﴾

❖ ( معنی العروة الوثقى التي لا انفصام لها ) ❖

۱ - حدَّثنا محمد بن علي ما جيلويه ، قال : حدَّثني حمزة بن أبي القاسم ، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن أبيه ، عن خلف بن حماد الأسدي ، عن أبي الحسن العبدی ، عن الأعمش عن قباية بن ربعي ، عن عبد الله بن عباس ، قال : قال رسول الله ﷺ : من أحب أن يتمسك بالعروة الوثقى التي لا انفصام لها فليتمسك بولاية أخي ووصيي علي بن أبي طالب ، فإنه لا يهلك من أحبه وتولاه ولا ينجو من أبغضه وعاداه .

## ﴿ باب ﴾

❖ ( معنی الصبر والمصابرة والمراقبة ) ❖

۱ - حدَّثنا محمد بن الحسن بن الحسن الوائلي رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال : حدَّثنا محمد بن الحسن بن أبي الخطاب ، عن علي بن أسباط ، عن أبي

\* ( باب ۴۱۶ - ريسمان محكمی كه گسته نشود ) \*

۱- عبدالله بن عباس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: شخصی که دوست دارد جهت صعود به مقامات معنوی به دست آویزی گرانبها و مطمئن چنگ زند که بریده نگردد، باید به ولایت برادر و وصی من، علی بن ابیطالب پیوندد، ( زیرا کسی که به ريسمان او چنگ زند از گستن و سقوط مضمون می ماند، و با حرکتی که از آن پدید می آید خود را همواره بالاتر می کشد ) پس کسی که او را دوست بدارد و حلقه ولایتش را از دست ندهد ( پیوسته بسوی کمال حرکت می کند و ) تباه نگردد، و فردی که با وی کینه توزی و دشمنی کند، از سقوط در لجنزار سیه روزی نجات نیابد ( در امان نیست ) .

\* ( باب ۴۱۷ - معنی صبر، و مصابره، و مرابطه ) \*

۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق عليه السلام تفسیر فرموده خدای عز و جل «یا

حزۃ ، عن أبي بصير ، قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا » فقال : اصبروا على المصائب ، وصابروهم على النقيّة ، ورابطوا على من تقتدون به ، واتقوا الله لعلكم تفلحون .

## « باب »

« ( معنی الرّغبة والرّهبة والاعتزل والاجتهال والتضرّع والبصبة ) »

« ( فی الدعاء ) »

۱ - حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی - رضی الله عنه - قال : حدّثنا جعفر بن محمد بن مسعود ، عن أبيه قال : حدّثنا محمد بن نصیر ، قال : حدّثنا أحمد بن محمد ابن عیسی ، عن الحسین بن سعید ، عن ابن أبي عمیر ، عن أبي أيوب الخزاز ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي عبد الله صلوات الله علیه فی قول الله عز وجل : « فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ » قال : التضرّع رفع الیدین .

اینها الذین آمنوا صبروا وصابروا و رابطوا» (ای کسانی که به یگانگی خدا و نبوت پیغمبر و معاد و عقاید حقّه ایمان آورده‌اید بر مشقتها شکیا باشید و در تمام کارها بردباری کنید، و آماده باشید برای پیکار - آل عمران ۲۰۰:۲۳) را پرسیدم، فرمود: یعنی صبر کنید بر مصیبتها؛ و با تقیّه، شدائد دشمنان را تحمل نمائید، پیوند دهید خود را به کسی که اقتدا می‌نمائید به او (ائمه)، و برای آنکه در دنیا و آخرت رستگار شوید، از خدا بترسید و تقوی پیشه سازید.

«(باب ۴۱۸ - معنی رغبه، رهبه، نبتل، ابتهال، تضرّع و بصبة در دعا)»

۱ - محمد بن مسلم گوید: امام صادق عليه السلام در معنی فرموده خدای عزّ و جلّ: «فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» (پس فروتنی نکردند پروردگار خود را و زاری نمی‌کردند - مؤمنون ۷۸:۲۳)

فرمود: «تضرّع» بلند کردن دو دست می‌باشد (در نماز).

۲ - حدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعُلَوِيِّ سَمِعَ مِنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ ابْنِ عَبْدِ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ ، قَالَ : حَدَّثَنِي الْعَمْرُكِيُّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : التَّبَتُّلُ أَنْ تَقْلَبَ كَفَّيْكَ فِي الدَّعَاءِ ، إِنْ دَعَوْتَ ، وَالْإِبْتِهَالُ أَنْ يَسْطُمَا وَتَقْدَمَهُمَا ، وَالرَّغْبَةُ أَنْ تَسْتَقْبِلَ بِرَأْسِكَ السَّمَاءَ وَتَسْتَقْبِلَ بِهِمَا وَجْهَكَ ، وَالرَّهْبَةُ أَنْ تَكْفِيَ كَفَّيْكَ فَتَرْفَعَهُمَا إِلَى الْوَجْهِ ، وَالتَّضَرُّعُ أَنْ تَحْرُكَ بِإِصْبَعَيْكَ وَتُشِيرَ بِهِمَا .

و في حديث آخر : أَنْ الْبُضْبُصَةَ ؛ أَنْ تَرْفَعَ سَبَابِقَكَ إِلَى السَّمَاءِ ، وَتَحْرُكَهُمَا وَتَعْدُو .

### «باب»

#### «معنی قول لا اله الا الله باخلاص»

۱ - حدَّثَنَا أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ

۲ - عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ أَوْ بَرَادِرٍ جَزَوِ الْكُوفَةَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

روایت نموده که فرمود: تبتل (در آیه ۱۸ از سوره بقره) «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا» گردانیدن کف دستها است در دعا، در وقت خواندن دعا و «ابتهال» (زاری کردن و اخلاص ورزیدن در دعا) آنستکه دستها را بگشائی و جلو آوری، و «رغبة» (خواهش نمودن) آن استکه دو پنجه دست را روبه آسمان نموده و آنها را رو به صورت خود بگیری و «رهبة» (ترسیدن) آن استکه کف دستها را سرزیر سازی و به همان شکل آنها را تا صورت بلند نمائی و «تضرع» (لایه زاری) آن است که دو انگشت خود را حرکت دهی و به آن دو اشاره کنی، و در حدیث دیگر است که «بضبصه» (عاشقانه نگاه کردن) آن استکه هر دو انگشت شهادت خود را به سوی آسمان بلند کنی و آنها را حرکت دهی و دعا کنی.

\* (باب ۴۱۹ - معنی گفتن: «لا اله الا الله» با اخلاص) \*

۱ - محمد بن حمران گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر کس که با عقیده

محمد بن أبي عمير، عن محمد بن خمران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من قال: «لا إله إلا الله» مخلصاً دخل الجنة وإخلاصه أن يحجزه «لا إله إلا الله» عما حرم الله عز وجل.  
 ۲- حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى؛  
 والحسن بن علي الكوفي؛ وإبراهيم بن هاشم كلهم، عن الحسين بن سيف، عن سليمان بن عمرو، عن مهاجر بن الحسن، عن زيد بن أرقم، عن النبي صلى الله عليه وآله قال: من قال: «لا إله إلا الله» مخلصاً دخل الجنة وإخلاصه أن يحجزه «لا إله إلا الله» عما حرم الله عز وجل.

## ﴿ باب ﴾

### \*( معنی حصن الله عز وجل ) \*

۱- حدثنا محمد بن موسى بن الخضر كل - رضي الله عنه - قال: حدثنا أبو الحسن محمد بن جعفر الأسدي، قال: حدثنا محمد بن حسين السوقي، قال: حدثنا يوسف بن عقيل، عن إسحاق بن راهويه قال: لما جاء إلى أبو الحسن الرضا عليه السلام نيسابور و أراد أن يخرج منها إلى المأمون اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا له: يا ابن رسول الله ترحل

ياك و بی ریا بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (نیست معبود بحق جز پروردگار) وارد بهشت گردد، و اخلاص ورزیدنش به آن است که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» او را بازدارد از آنچه خداوند ممنوع ساخته است.

۲- زید بن ارقم گویند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: آنکس که بدون ریا بگوید: «لا إله إلا الله» داخل بهشت شود، و نشانه اخلاصش آنست که «لا إله إلا الله» منع کند وی را از عمل به آنچه خدا حرام کرده است.

### \*( باب ۴۲۰ - معنی دژ محکم خدای عز و جل ) \*

۱- اسحاق بن راهویه گویند: حضرت ابوالحسن امام رضا عليه السلام پس از رسیدن به نیشابور وقتی قصد داشت از آنجا به سوی دربار مأمون حرکت نماید، هنگام بیرون آمدن آنحضرت از شهر، محدثین گرد او حلقه زدند و عرضه داشتند:

عَنَّا وَلَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثٍ فَتُسْتَفِيدَ مِنْكَ ۚ وَكَانَ قَدْ قَعَدَنِي الْعُمَارِيَةُ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ :  
 سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ  
 يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ :  
 سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ :  
 سَمِعْتُ جِبْرِيلَ عليه السلام يَقُولُ : سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي ، فَمَنْ دَخَلَ  
 حِصْنِي أَمِنَ [مِنْ] عَذَابِي» قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا : بِشَرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شَرُوطِهَا •  
 وَقَدْ أَخْرَجْتُ مَا رَوَيْتُهُ فِي هَذَا الْمَعْنَى مِنَ الْأَخْبَارِ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ .

از میان ما می روی و حدیثی برای ما نمی فرمائی که آن را به عنوان یادگار داشته باشیم؟ و این درخواست هنگامی شد که آن بزرگوار در هودج نشسته بود، پس حضرت پرده هودج را بالا زد و سر مبارک را بیرون آورد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که می فرمود: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که می فرمود: از پدرم محمد بن علی شنیدم که می فرمود: از پدرم علی بن حسین شنیدم که می فرمود: از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب شنیدم که می فرمود: از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام شنیدم که می فرمود: از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: از جبرئیل عليه السلام شنیدم که می فرمود: شنیدم خدای عز و جل می فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ [مِنْ] عَذَابِي» «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حصار محکم من است هرکس این جمله را بگوید (یعنی بجان بپذیرد) وارد حصار من شده و هرکس که در حصار من وارد شود از عذابم ایمن خواهد بود.

گوید: چون شتری که محمل حضرت بر روی آن بود، حرکت کرد، با صدای بلند بما فرمود: «بِشَرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شَرُوطِهَا» اظهار این کلمه در صورتی مفید است که شرایط آن انجام شود و یکی از آن شرایط من هستم (اعتراف به امامت من).

اخباری را که در این مورد برایم روایت شده، در کتاب (التوحید)



## ﴿ باب ﴾

### ﴿ معنی آخر حصن الله عزوجل ﴾

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن القطان ، قال : حدَّثنا عبد الرّحمن بن محمد الحسینی ، قال : حدَّثني محمد بن ابراهيم بن محمد الفزاري ، قال : حدَّثني عبدالله بن بحر الأهوازي ، قال : حدَّثني أبو الحسن علي بن عمرو ، قال : حدَّثنا الحسن بن محمد بن جمهور ، قال : حدَّثني علي بن بلال ، عن علي بن موسى الرضا ، عن موسى بن جعفر ، عن جعفر بن محمد ، عن محمد بن علي ، عن علي بن الحسين ، عن الحسين بن علي ، عن أبي طالب عليه السلام ، عن النبي صلى الله عليه وآله ، عن جبرئيل ، عن ميكائيل ، عن اسرافيل ، عن القلم ، قال : يقول الله تبارك و تعالی : «ولاية علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه - حصني ، فمن دخل حصني أمن ناري» .



کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

آورده ام.

### \* (باب ۴۲۱ - معنای دیگر برای حصن خدای عزوجل) \*

۱- علی بن بلال گوید: حضرت رضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر، از جعفر بن محمد، از محمد بن علی، از علی بن الحسین، از حسین بن علی، از علی بن ابی طالب علیهم السلام از پیمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل، از اسرافیل، از قلم، و آن از قلم گفت: خداوند تبارک و تعالی می فرمود: «ولاية علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه - حصني فمن دخل حصني أمن ناري» (دوستی با علی حصار محکم و نفوذ ناپذیر من است، هر کس داخل حصار من شود، از آتش جهنم من ایمن خواهد شد).

## ﴿ باب ﴾

\* (معنی وفاء العباد بعهده الله و معنی وفاء الله عزوجل بعهده العباد) \*

۱- حدیثنا اَبی - رضی الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن اَبی القاسم ، عن محمد بن علی القرشي ، قال : حدَّثنا اَبو الرِّبيع الزُّهراني و ، قال : حدَّثنا حريز ، عن ليث بن اَبی سليم ، عن مجاهد ، عن ابن عباس ، قال : قال رسول الله ﷺ : لَمَّا اُنْزِلَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» و الله لَقَدْ خَرَجَ آدَمُ مِنَ الدُّنْيَا وَ قَدَّعَاهُ [قومه] عَلَى الْوَفَاءِ لَوْلَدِهِ شِيثَ ، فَمَا وَفَى لَهُ ، وَ لَقَدْ خَرَجَ نُوحٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ شَهِدَ قَوْمَهُ عَلَى الْوَفَاءِ لَوْصِيَّتِهِ سَامَ ، فَمَا وَفَّتْ أُمَّتُهُ ؛ وَ لَقَدْ خَرَجَ إِبْرَاهِيمُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَاهَدَ قَوْمَهُ عَلَى الْوَفَاءِ لَوْصِيَّتِهِ إِسْمَاعِيلَ ، فَمَا وَفَّتْ أُمَّتُهُ ؛ وَ لَقَدْ خَرَجَ مُوسَى مِنَ الدُّنْيَا وَ عَاهَدَ قَوْمَهُ عَلَى الْوَفَاءِ لَوْصِيَّتِهِ يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ فَمَا وَفَّتْ أُمَّتُهُ ؛ وَ لَقَدْ رَفَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَدَّعَاهُ

\* (باب ۴۲۲ - معنی وفای به عهد خداوند و معنی وفای خداوند عزوجل به پیمان بندگان) \*

۱- ابن عباس گوید: وقتی خداوند تبارک و تعالی آیه «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ...» (و شما به عهد من وفا کنید تا من هم به عهد خود با شما، که گفتم: شما را داخل بهشت خواهم نمود، وفا کنم بقره: ۴۰) را نازل ساخت پیغمبر خدا (ص) فرمود: به خدا سوگند: حضرت آدم از دار دنیا رفت، در حالیکه با قومش پیمان بسته بود تا به فرزندش شیت وفادار بمانند، و به آن وفا نکردند، و حضرت نوح چشم از جهان پوشید و با قومش برای وصیتش سام وفادار باشند، امتش وفا نکردند، و حضرت ابراهیم علیه السلام دار دنیا را وداع گفت و از قومش بر وفادار ماندن به وصیتش اسماعیل پیمان گرفت، امتش انجام ندادند، حضرت موسی از دنیا رفت در حالیکه با قومش عهد بسته بود به وفای وصیتش یوشع بن نون، امتش به آن وفا نکردند، و حضرت عیسی بن مریم به آسمان بالا

قومه علی الوفاة لوصیه شمعون بن حنون الصفا فما وفّت أمته ، و إنني مفارقکم عن قریب  
 وخارج من بین أظهرکم وقد عهدت إلی أمتي فی علي بن أبي طالب وإنها [۱] لراکبة  
 سنن من قبلها من الأمم فی مخالفة وصیي وعصیانه ، ألا و إنني مجدد علیکم عهدي فی  
 علي و فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من أوفی بما عاهد علیه الله فسیؤیه أجراً  
 عظیماً » -

اینها الناس إن غلبت إمامکم من بعدي ، و خلیفتي علیکم ، و هو وصیي ، و  
 وزیری ؛ و أخي ؛ و ناصری ؛ و زوج ابنتي ؛ و أبو ولدي ؛ و صاحب شفاعتي و حوضي و لوائی ،  
 من أنکره فقد أنکرني ؛ و من أنکرني فقد أنکر الله عزّ وجلّ ؛ و من أقرّ بإمامته فقد

برده شد و میثاق بست با قومش بر وفادار ماندن به وصیش شمعون بن حنون صفا،  
 (ولی) امتش وفا نکردند، و من نیز پیرو دی از شما جدا خواهم شد و از میان شما  
 می روم و به ملکوت اعلیٰ خواهم پیوست، و به تحقیق عهد کردم با اتم در باره  
 علی بن ابی طالب، و او هم به سر نوشت او صیاه پیامبران پیشین از جانب امتشان  
 دچار خواهد شد، با وصی من مخالفت خواهند ورزید، و نافرمانیش خواهند کرد،  
 آگاه باشید! عهدم را در باره علی (علیه السلام) بار دیگر به شما ابلاغ می نمایم. (پس  
 هر کس که آن را بشکند، به زیان خودش کوشش نموده، و کسی که پایدار بماند به  
 چیزی که بر سر او میثاق بسته شده، بزودی پاداش بزرگی از خدا دریافت خواهد  
 داشت - فتح ۱۰:۴۸).

ای مردم! قطعاً بعد از من، علی امام و رهبر شما و قائم مقام من بر شما  
 است و او وصی من، و دستیار و مددکارم، و برادر و یاورم، و همسر دخترم، و پدر  
 فرزندان من است، و اختیاردار شفاعت من، و صاحب حوض من، و حمل کننده  
 درفش من خواهد بود، هر کس که او را نادیده بگیرد، مرا نادیده گرفته، و هر کس  
 که مرا انکار نماید، تحقیقاً خدای عزّ و جلّ را انکار نموده و نادیده گرفته، و  
 آنکس که به امامت وی اعتراف نماید، قطعاً به نبوت من اعتراف نموده و هر

أَقْرَبُ بِنُيُوتِي ؛ و من أَقْرَبُ بِنُيُوتِي قَدَّ أَقْرَبُ بُوْحْدَانِيَّةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ .  
 أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَصَى عَلِيًّا قَدَّ عَصَانِي ؛ و من عَصَانِي قَدَّ عَصَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ؛  
 و من أَطَاعَ عَلِيًّا قَدَّ أَطَاعَنِي ؛ و من أَطَاعَنِي قَدَّ أَطَاعَ اللَّهَ .  
 أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ رَدَّ عَلِيَّ فِي قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ قَدَّ رَدَّ عَلِيَّ ؛ و من رَدَّ عَلِيَّ قَدَّ رَدَّ اللَّهَ  
 اللَّهُ فَوْقَ عَرْشِهِ .

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ اخْتَارَ مِنْكُمْ عَلِيَّ عَلِيًّا ؛ إِمْلَأْ قَدَّ اخْتَارَ عَلِيَّ نَبِيًّا و من اخْتَارَ عَلِيَّ  
 نَبِيًّا قَدَّ اخْتَارَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَبًّا .  
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا سَيِّدَ الْوَسِيَّتَيْنِ ؛ وَفَائِدَ الْفَرَقِ الْمَحْجَلَيْنِ ؛ و مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ ؛  
 وَلِيَّهُ دِلِّي ؛ دَوْلَتِي وَلِيَّ اللَّهَ ؛ و عَدُوَّهُ عَدُوِّي ؛ و عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهَ .

انسانی که به نبوت من اعتراف نماید، قطعاً به یگانگی خدای عز و جلّ اقرار نموده  
 است.

ای مردم! کسی که از عظمی فرمانبرداری نماید، مرا نافرمانی نموده، و شخصی که  
 فرمان مرا انجام ندهد، خدا را معصیت نموده، و هر کس که علی را اطاعت نماید،  
 چنان است که مرا اطاعت نموده، و هر فردی مطیع من باشد، قطعاً خدا را  
 فرمانبرداری کرده است.

ای مردم! شخصی که علی را در گفتار یا کرداری ردّ نماید، قطعاً من را ردّ  
 نموده، و کسی که مرا ردّ کند قطعاً خدا را در بالای عرشش منکر شده است.  
 ای مردم! هر کس از شما که علیه «علی» رهبری برگزیند، قطعاً علیه من  
 پیامبری انتخاب نموده و آنکس که چنین کند، خدائی بر پروردگار، اختیار نموده  
 است.

ای مردم! قطعاً علی سرور همه اوصیاء، و پیشوای دست و رو سپیدان و  
 پرهیزکاران، و مولای مؤمنان است، و دوستدار او دوستدار من، و دوستدار من  
 دوست خدا است، و دشمن او دشمن من، و دشمن من دشمن خدا است.

أَيُّهَا النَّاسُ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ فِي عَلِيٍّ يَوْمَ لَكُمْ فِي الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

## «باب»

\*(معنى الرِّبْوَة والفرار والمَعِين)\*

۱- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُظَفَّرُ الْمَلُوفِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ :  
 حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ ؛ عَنْ أَبِيهِ ؛ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ إِشْكِيْبٍ ؛ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ  
 حَمَّادٍ ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ ؛ عَنْ صَدْقَةَ بْنِ حَسَّانٍ ؛ عَنْ مِهْرَانَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ؛ عَنْ يَعْقُوبَ  
 ابْنِ شُعَيْبٍ ؛ عَنْ سَعْدِ بْنِ الْإِسْكَافِ ؛ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَوْثِنَا هُمَا إِلَى رِبْوَةٍ ذَاتِ فَرَارٍ وَمَعِينٍ» قَالَ : الرِّبْوَةُ :  
 الْكَوْفَةُ ؛ وَالْفَرَارُ : الْمَسْجِدُ ؛ وَالْمَعِينُ : الْفَرَاتُ .



ای مردم به پیمانی که خدا در برایتان علی از شما گرفته وفا کنید، خدا هم  
 روز قیامت برای شما در بهشت وفا خواهد کرد.

\*(باب ۴۲۳- معنی «رَبْوَة» مکان بلند و «فَرَار» آرامگاه و «مَعِين» آب جاری)\*

۱- سعد اسکاف گوید: امام باقر علیه السلام از قول امیرالمؤمنین علیه السلام روایت  
 نمود: در قول خدای عز و جلّ «وَأَوْثِنَا هُمَا إِلَى رِبْوَةٍ ذَاتِ فَرَارٍ وَمَعِينٍ» (و جای  
 دادیم مریم و پسرش را وقتی که از یهود گریختند به بلندی از زمین جایی که می توان  
 بر آن آرام گرفت، و آبی که بروی زمین در جریان است. مؤمنون ۵۳:۲۳)  
 فرمود: منظور از «رَبْوَة» کوفه و از «فَرَار» مسجد کوفه و «مَعِين» آب فرات  
 می باشد.

## ﴿ باب ﴾

## \* (معنی الصفح الجمیل) \*

۱- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ الرَّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» قَالَ: الْعَفْوُ مِنْ غَيْرِ عِتَابٍ.

## ﴿ باب ﴾

## \* (معنی الخوف والطمع) \*

۱- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ؛ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ الرَّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» قَالَ: خَوْفًا لِلْمَسَافِرِ، وَطَمَعًا لِلْمَقِيمِ.

ترجمه: حدیث از امام رضا علیه السلام در معنی خوف و طمع.

## \* (باب ۴۲۲ - معنی صفح جمیل) \*

۱- علی بن حسن بن فضال به نقل از پدرش گوید: امام رضا علیه السلام در معنی فرموده خدای عز و جل: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (پس در گذر در گذشتنی خوب - حجر ۸۵: ۹۵) فرمود: مراد بخشودگی، بدون سرزنش و نکوهش است.

## \* (باب ۴۲۵ - معنی خوف و طمع) \*

۱- علی بن حسن بن فضال به نقل از پدرش گوید: امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در معنای قول خدای عز و جل «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» (او است که برق را به شما می‌نمایاند برای بیم دادن، و امیدوار کردن - رعد ۱۳: ۱۲) فرمود: بیم برای مسافر و طمع برای کسی است که در سرزمین خویش است.

### «باب»

❖ (معنی الحسنه التي تدخل العبد الجنة) ❖

۱ - حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا علي بن إبراهيم ابن هاشم ، عن أبيه ، عن داود بن سليمان ، عن علي بن موسى الرضا ، عن الصادق عليه السلام قال : أوحى الله عز وجل إلى داود عليه السلام : أن العبد من عبادي ليأتيني بالحسنة فأدخله الجنة . قال : يا رب وما تلك الحسنه ؟ قال : يفرّج عن المؤمن كربته ولو بتمرة ؛ فقال داود عليه السلام : حق علي من عرفك أن لا يقطع رجاء منك .

### «باب»

❖ (معنی قول النبي صلى الله عليه وآله «اللهم ارحم خلفائي» ثلاثاً) ❖

۱ - حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن الحسين بن يزيد النوفلي ، عن علي بن داود البغوي ، عن عيسى بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب عن أبيه ، عن محمد بن علي [بن أبي طالب] عليه السلام قال :

\* (باب ۴۲۶ - معنی حسنه ای که بنده را وارد بهشت می گرداند) \*

۱- داود بن سلیمان گوید: حضرت رضا از امام صادق علیهما السلام روایت نمود که فرمود: خداوند عز و جلّ به داود علیه السلام وحی کرد: «بنده ای از بندگان من حسنه ای برایم انجام می دهد، من بدانجهت او را وارد بهشت خواهم نمود» عرض کرد: پروردگارا و آن کار نیک چیست؟ فرمود: گره سخت و اندوهی را از مؤمنی می گشاید، گرچه به اندازه يك عدد خرما به او بدهد، پس داود گفت: شایسته است هر کس که تو را بشناسد، امیدش را از تو قطع نگرداند.

\* (باب ۴۲۷ - معنی فرمایش پیغمبر که سه بار فرمود: پروردگارا) \*

\* (رحمت کن جانشین مرا) \*

۱- عیسی بن عبدالله از پدرش از نیای خود از جدش علی بن ابی طالب

قال رسول الله ﷺ : اللهم ارحم خلفائي اللهم ارحم خلفائي : اللهم ارحم خلفائي .  
 قيل له : يا رسول الله و من خلفائك ؟ قال : الذين يأتون من بعدي يروون حديثي و سنتي .

## ﴿ باب ﴾

### \*( معنی تمام الطعام ) \*

۱ - حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا علي بن ابراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن عبد الله بن المغيرة ، عن إسماعيل بن مسلم السكوني ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن علي عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ الطعام إذا جمع أربع خصال قد تم ؟ إذا كان من حلال ، و كثر الأيدي عليه ، و سمي الله تبارك و تعالی في أوَّلِهِ ، و حمد في آخرِهِ .

عليه السلام روایت کند: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پروردگارا جانشینان مرا مشمول رحمت فرما» به آنحضرت عرض شد: جانشینان تو چه کسانی‌اند؟ فرمود: آنان که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌نمایند.

### \*( باب ۴۲۸ - فی نقص بودن غذا ) \*

۱- سکونی گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش از اجداد خود از حضرت علی علیه السلام روایت نمود: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در خوراک وقتی چهار چیز فراهم آمد، کمبودی ندارد: هرگاه از حلال تهیه شده باشد، و دستهای زیاد برای خوردن آن دراز شود، و در آغازش نام خدا برده شود، و در پایان آن خدا سپاسگزاری گردد.



### «باب»

«(معنی ما کتبته اُمّ سلمة الى عائشة لما أرادت الخروج الى البصرة)»

۱ - حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - قال: حدَّثني مكي [محمد بن أبي القاسم]، عن محمد بن علي الصيرفي القرشي الكوفي، قال: حدَّثنا نصر بن مزاحم المقرئ، عن عمر بن سعد، عن أبي عتف لوط بن يحيى، عن عتبة الأزدي، عن أبي أخنس الأرحبي قال: لما أرادت عائشة الخروج إلى البصرة كتبت إليها اُمّ سلمة - رضي الله عنها - زوجة النبي ﷺ:

أما بعد فإنك سدة بين رسول الله ﷺ وبين أمته وحجابه المضروب على حرمة

\* (باب ۴۲۹ - معنی نامه ای که اُمّ سلمه به عایشه در رفتنش به بصره نوشت) \*

۱- ابواخنس ارحبی گوید: چون عایشه جهت برپا نمودن جنگ جمل عازم حرکت به سوی بصره شد، اُمّ سلمه - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - همسر پیامبر ﷺ این نامه را به او نوشت: پس از حمد خدا و تهنیت بر پیغمبرش، ای عایشه تو واسطه‌ای هستی در میان پیغمبر خدا ﷺ و امت او، و پوشش و پرده عفت او بالای سر تو افکنده شده، آن را کنار مزن! و تو از اهل و عیال او هستی، قرآن مجید تو را از گستاخی و خرابیدن با تبختر منع، و دامن تو را جمع کرده و گامهای تو را محدود ساخته، پس دامنیت را گسترده نساز و از حریمی که در قانون الهی برایست معین شده پایت را فراتر مه، و در میان خانه خود بنشین، و خود را آواره بیابانها مساز!

شرح: اشاره دارد به آیه ۳۰ از سوره احزاب ۳۳ «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (و قرار و آرام گیرید در خانه‌های خود و آشکارا نکنید پیرایه‌های خود را مانند آشکار کردن زنان در دوران جاهلیت) و اعمش روایت کرده که هرگاه عایشه این آیه را می‌خواند، آنقدر می‌گریست که مقنعه‌اش تر می‌شد.

عایشه اینقدر سنگ حمایت از امت را به سینه مزن! پروردگار متعال خود

وقد جمع القرآن ذلك فلا تندجيه ، وسكن عيراي فلا تصحريها ، [إن] الله من وراء هذه الأمة ، قد علم رسول الله ﷺ مكانك لو أراد أن يعهد إليك لفعل ، ولقد عهد ، فاحفظي ما عهد فلا تخالفي فيخالف بك ، واذكري قوله ﷺ في نباح الكلاب بحواب ، وقوله فعالم للنساء والنزوة ، وقوله ﷺ : « انظري يا خيرا ، ألا تكوني أنت علت علت بل قد نهاك عن الفرطة في البلاد و إن عمود الإسلام لن يتأب بالنساء إن مثل ، ولن يرأب بهن إن صدح ، تحاديات النساء غص الأَبصار ، وخفر الأعراس ، وفصر الوهازة ، ما كنت

پشت و پناه این امت است. عایشه با تو هستم!! پیغمبر خدا ﷺ از موقعیت و لیاقت تو با خبر بود که تا چه اندازه است، هرگاه این اقدام شایسته تو بود حتماً تو را به آن سفارش می نمود، در صورتی که پیمان گرفته (که در خانه ات بنشین و پای بیرون ننهی) پس مراقب توصیف آن بزرگوار باش و آنرا بکار بند و ناسازگاری مکن که با تو ستیزه و دشمنی کند، که یاد آر فرموده پیغمبر ﷺ را در مورد عوعو کردن سگهای حواب: [رووی عایشه مشغول شستن سر مبارك آنحضرت بود و ام سلمه هم سرگرم نهج البلاغه] حلیم بود پیغمبر ﷺ سر برداشت و فرمود: «ایکاش می دانستم کدامیک از شما صاحب شتر کوتاه دم هستید که سگهای «حواب» در اطراف آن پارس می کنند، آنچنان فردی از راه مستقیم منحرف خواهد شد، آنگاه دستش را بر پشت تو زد، و فرمود: «ایاک ان تکنونیها» (مبادا تو آن باشی) شرح نهج البلاغه ابن ابی احدید: ج ۶: ۲۱۸]

همچنین فرموده آنجناب: «زنان را با جنگ چه کار؟» و فرمایش آنحضرت که به تو فرمود: «دقت کن ای حمیرا که تو آن زن نباشی که از حق رویگردان شده، و به ستم و آزار متمایل گردی»، بلکه تو را از جلو افتادن و گشتن در شهر بازداشت.

و اینکه اگر ستون اسلام خمیده شد و انحرافی در آن پدید آمد، با کوشش و فعالیت زنهای هرگز راست و استوار نگردد، و اگر در برج و باروی اسلام رخنه ای ایجاد شود، زنان نتوانند آن را مسدود ساخته و اصلاح کنند، نهائی ترین هدف و

قائله لو ان رسول الله ﷺ عارضك ببعض الفلوات ، ناصة فلو صأ من منهل إلى آخر ؛ إن بعين الله تبواك ، و علی رسول الله تردین ، قد و جئت یدافقه ، وترکت عهدها ، لو سرت مسیرک هذا ثم قيل لي : « ادخلي الفردوس » لاستحييت أن ألقى رسول الله ﷺ ها تكة حجاباً قد ضرب به علي ، اجعلي حصنك بينك و رباعة الستر قبرك ، حتي تلقيه ، وأنت علی تلك الحال أطوع ما تكونين لله ما لزمته ، و أنصر ما تكونين للدين ما جلست عنه ، لو

پسندیده ترین کمال زنان این است که چشم خود را از بیگانه فرو بندند، و حیا داشته باشند، و ناموس و آبروی خود را حفظ کنند، و کم قدم بردارند (بلکه بیشتر در خانه باشند). (ای عایشه) اگر در طی این مسافت، در میان بعضی از بیابانها پیغمبر خدا با تو برخورد کند، در حالی که سوار بر اشتهر جوان بلند قامت خود، از سرچشمه ای به منزلگاه دیگری رهسپار می باشی و بیابانهای پهناور و کوههای بلند را از روی هوی و هوس برای غیر خدا می بینایی، و بتو بگوید: عایشه! این مسافرت تو از دید خدا مخفی نمی باشد! (چه پاسخی داری؟) و آیا در روز باز پسین آنگاه که در پیشگاه پیامبر خدا ﷺ وارد خواهی شد، چه جوابی داری؟ فقط شرمنده خواهی بود، زیرا پرده عفت او را که به رویت کشیده بود، دریدی، و عهد و فرمان او را ترك نمودی.

هرگاه من به چنین راهی که تو در پیش گرفته ای می رفتم و آنگاه به من می فرمود: «وارد بهشت برین شوم!» از دیدار پیامبر خدا شرمگین بودم و از شرمبساری آنکه پرده ای که او برویم کشیده بود، دریده ام، وارد بهشت نمی شدم.

تو اکنون خانه خود را قلعه محکم خویش قرار بده، و پشت پرده منزلت را گور خوشتن سازا که در آن صورت چون پیغمبر خدا را دیدار کنی، به فرمانبری خدا نزدیکتری، و اگر از این سفر دست بکشی دین را بهتر یاری نموده ای.

اگر سخنی را به تو یادآوری کنم که تو خود نیز آن را می دانی، هر آینه همچون مار خالدار سر به زیر مرا نیش خواهی زد.

ذَكَرْتُكَ بِقَوْلِ تَعْرِيفِهِ لَتَهَيَّئَتِي نَهْشَ الرَّقْشَاءِ الْمَطْرِيقِ . فَقَالَتْ عَائِشَةُ : مَا أَقْبَلَنِي لَوْعَطُكَ ، وَمَا أَعْرِفُنِي بِنُصْحِكَ ! وَلَيْسَ الْأَمْرُ عَلَى مَا تَظُنُّنِ وَلَنِعْمَ الْمَسِيرُ مَسِيرًا فَرَعْتُ إِلَيْكَ فِيهِ قَتْمَانُ مَشَاجِرِ ثَنَانٍ . إِنْ أَقْعَدْتُ فِي غَيْرِ حَرْجٍ ، وَإِنْ أَتَهَضُّ قَالِي مَا لَابَدْتُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ حَتَّى .  
فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ :

لو كان مُعْتَصِمًا مِنْ زَلَّةٍ أَحَدٌ \*      كانت لعائشة الْمُتَبَيُّ عَلَى النَّاسِ  
كَمْ سُنَّةٌ لِرَسُولِ اللَّهِ دَارِئَةٌ \*      وَ تَلَوُ آيَ مِنَ الْقُرْآنِ مُدْرَسِ  
فَدِينُزَعُ اللَّهِ مِنْ قَوْمٍ عَقُولَهُمْ \*      حَتَّى يَكُونَ الَّذِي يَضِي عَلَى الرَّأْسِ  
تَقْصِيرُهُ : قَوْلُهَا - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهَا - «إِنَّكَ سَدَّةٌ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَيْ إِنَّكَ بَابُ بَيْنِهِ  
وَبَيْنَ أُمَّتِهِ فِي حَرِيمِهِ وَ حُوزَتِهِ فَاسْتَبِيحَ مَا حَمَاهُ فَلَا يَكُونِي أَنْتَ سَبَبُ ذَلِكَ بِالْخُرُوجِ الَّذِي  
لَا يَجِبُ عَلَيْكَ لَتَحُوجِّي النَّاسَ إِلَى أَنْ يَضَلُّوا مِثْلَ ذَلِكَ .

عایشه گفت: چه پذیرای پذیرفتن بند تو گشتم، و از خیرخواهیت چه آگاهی به من دادی! ولی مطلب چنان نیست که تو پنداشته‌ای، و این مسافرت بهترین راههاست، چون دو گروه مخالف به من پناه بسته‌اند، اگر در خانه بنشینم باکی برایم نیست، و اگر قیام کنم به تلاشی دست زده‌ام که تا چارم از زیاده کردن آن.

ام سلمه در پاسخ این شعرها را خواند: اگر برای فردی از افراد بشر هنگام لغزش و سقوط جای دست آویزی می‌بود، عایشه هم راه بازگشتی به سوی مردم داشت.

چه قوانینی از پیامبر خدا که کهنه شده و چه آیاتی از قرآن که به آن عمل نمی‌شود و فقط در مدرسه‌ها آموزش داده می‌شود گاهی خدا عقل و زیرکی را از قومی می‌گیرد، تا آنکه کوبیده شده (مظلوم)، مسلط شود و در رأس قرار گیرد.

بیان معانی الفاظ آن: گفته او رحمة الله علیها: «إِنَّكَ سَدَّةٌ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ» یعنی تو درگاه (دری) هستی میان پیغمبر و امتش در حریم و ناحیه او، پس مباح شمرده شده آنچه قُرُق کرده بود، پس تو بواسطه خروجی که بر تو واجب نیست،

وقولها: «فلا تندجيه» أي لا تفتحيه فتوسعه بالحر كفوالخروج، يقال: «ندحت الشيء» إذا وسعته ومنه يقال: «أنا في مندوحة عن كذا» أي في سعة.

وتريد بقولها: «قد جمع القرآن ذيلك» قول الله عز وجل: «وقرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى».

وقولها: «وسكن عقيرك» من عُقر الدار وهو أصلها وأهل الحجاز يسمون العين، وأهل نجد يفتحونها: فكانت «عقيرا» اسم مبنى من ذاك على التصغير، ومثله ما جاء مصفراً «الثريا» و «الحميا» وهي سورة الشراب، ولم يسمع بعقيرا إلا في هذا الحديث.

وقولها: «فلا تصعربها» أي لا تبرزها و تباعدوها و تجعلها بالصحراء، يقال: «أصحرتنا» إذا أتينا الصحراء كما يقال: «أنجدنا» إذا أتينا نجداً.

وقولها: «علت علي» أي علت إلى غير الحق، والعول الميل والجور؛ قال الله عز وجل:

باعت شكس این قرقگاه نباشی، چون این کار مردان است.

«فلا تندجيه» باز نکل و فراخ خطا با حرکت و خروج، گفته می شود: «ندحت الشيء» هرگاه آن را توسعه دهی و این همان باب است جمله «أنا في مندوحة عن كذا» یعنی در گشایش هستم.

«قد جمع القرآن ذيلك» مقصودش آیه شریفه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» که با ترجمه اش در متن نوشته شد، می باشد.

«و سكن عقيرك» از «عُقر الدار» می باشد و آن بیخ خانه است، و «عين» آن را اهل حجاز با صدای ضمه خوانند، و اهل نجد با صدای فتحة پس «عُقيرا» اسم است و مبنی و مصفر آن، و مانند آن است در تصغیر «ثريا» و «حميا» و آن تندی شراب است، و تلفظ به «عُقیر» شنیده نشده، مگر در این حدیث.

«فلا تصعربها» از پرده بیرون میا و از خانه ات دور نشو و بیابان نشین نگردا گفته می شود: «أصحرتنا» هرگاه به بیابان آییم، چنانچه گفته می شود: «أنجدنا» وقتی به سرزمین «نجد» آییم.

«علت علي» یعنی راه خود کج کرده ای به سوی غیر حق، و «عول» به

مَذْلِكُ أَذْنِي أَلَّا تَعْمَلُوا» . يقال : «عال يعول» إذا جُلز .  
 وقولها : «بَلْ قَدْ نَهَاكَ عَنِ الْفُرْطَةِ فِي الْبِلَادِ» أي عن التقدّم والسبق في البلاد لأن الفُرْطَةَ اسم في الخروج والتقدّم مثل غرفة وغرفة . يقال : «في فلان فُرْطَةٌ» أي تقدّم وسبق . يقال : «فُرْطَتُهُ فِي الْمَالِ» أي سبقته . وقولها : «إِنَّ عَمُودَ الْإِسْلَامِ لَنْ يُشَابَّ بِالنِّسَاءِ إِنْ مَالٌ أَيْ لَا يَرُدُّ بَيْنَ إِلَى اسْتَوَائِهِ» . ثبتُ إِلَى كَذَا . أي عدتُ إليه .  
 وقولها : «لَنْ يَرَأَبَ بَيْنَ إِنْ صَدَعَ» أي لا يسدُّ بَيْنَ . يقال : «رَأَبْتُ الصَّدْعَ وَلَا مَتَهُ فَانْضَمَّ» .

وقولها : «حُمَادِيَّاتُ النِّسَاءِ» هي جمع حمادی موقال : «قصاراك أَنْ تَفْعَلَ ذَلِكَ وَحُمَادِيَّاتُكَ» .  
 كَأَنَّهُا تَعْمَلُ : حمديك وقيامتك .

معنی میل کردن، و جور و ستم می باشد، خدا فرموده: «ذَلِكَ أَذْنِي أَلَّا تَعْمَلُوا» (که این نزدیکتر به داد گستری و ترك ستمکاری است نسا ۳:۴) . گفته می شود: «عال يعول» هر گاه از حد بگذرد.

«بَلْ قَدْ نَهَاكَ عَنِ الْفُرْطَةِ فِي الْبِلَادِ» یعنی از پیش افتادن و رفتن در شهرها، چون «فرطه» اسم است در بیرون رفتن و پیشی گرفتن، مانند: «غرفة و غرفة»، گفته می شود: «فِي فَلَانٍ فُرْطَةٌ» یعنی جلو رفتن و پیشی گرفتن، گفته می شود: «فُرْطَتُهُ فِي الْمَالِ» در ثروت بر او پیشی گرفتیم.

«إِنَّ عَمُودَ الْإِسْلَامِ لَنْ يُشَابَّ بِالنِّسَاءِ إِنْ مَالٌ» ستون اسلام اگر خمیده شد به بوسیله زن‌ها به اعتدال بر نمی گردد، «ثَبْتُ إِلَى كَذَا» یعنی برگشتم به سوی او .  
 «لَنْ يَرَأَبَ بَيْنَ إِنْ صَدَعَ» (یعنی اگر شکافی ایجاد شد هرگز به وسیله زن‌ها مسدود نمی گردد) . گفته می شود: مسدود ساختم شکاف را و آنرا بهم آوردم پس بهم پیوست .

«حُمَادِيَّاتُ النِّسَاءِ» آن جمع «حمادی» است، یعنی نهایت امر، و گفته می شود: «قُصَارَاكَ أَنْ تَفْعَلَ ذَلِكَ وَحُمَادَاكَ» . مثل اینکه میگوئی آخرین مقصود و منتها هدف .

وقولها : «غَضُّ الْأَبْصَارِ» معروف .

وقولها : «خَفَرُ الْأَعْرَاضِ» الْأَعْرَاضُ جماعة العِرَضِ وهو الجسد ، و«الخَفَرُ» النقص ، أرادت أَنْ يَحْتَمِلَ النِّسَاءُ فِي غَضِّ الْأَبْصَارِ فِي التَّسْتَرِّ لِلْخَفَرِ الَّذِي هُوَ الْحَيَاءُ .  
وقصر الإِهَازَةَ «و» وهو الخطو ، تعني بها أَنْ تَقْلُ خَطْوَهُنَّ .

وقولها : «نَاصَةٌ قُلُوصاً مِنْ مَنَهْلٍ إِلَى آخِرٍ» أي رافعة لها في السَّيْرِ ، و«النَّصُّ» سير مرفوع ومنه يقال : «نَصَّصْتُ الْحَدِيثَ إِلَى فُلَانٍ» إِذَا رَفَعْتَهُ إِلَيْهِ ، ومنه الحديث «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسِيرُ الْعَتَقَ فَإِذَا وَجَدَ فُجُوءَ نَسٍّ» تعني زاد في السَّيْرِ .

وقولها : «إِنَّ بَيْنَ اللَّهِ مَهْوَكَ» تعني مرادك لا يخفى عليه .

وقولها : «وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ تَرْدِينَ» فتخبطي من فمك «وَقَدْ وَجَّهَتْ سِدَاقَتَهُ» إِي هَتَكَ السَّيْرَ لِأَنَّ السِّدَاقَةَ الْحَبَابَ وَالْبَشْرَ وَهُوَ اسْمُ مَبْنِيٍّ مِنْ أَسَدَفَ اللَّيْلِ إِذَا سَتَرَ بِظِلْمَتِهِ ،

«غَضُّ الْأَبْصَارِ» چشم پوشی

«و خَفَرُ الْأَعْرَاضِ» «أَعْرَاضُ» جمع «أَعْرَضَ» است ، «جماعة العِرَضِ»

اندام ، و «خَفَرُ» بمعنی شرم ، مقصودش آن بوده که کمال زنها در پوشیدن چشم از بیگانه و در پرده نشینی از روی آزر م است .

«قَصْرُ الْإِهَازَةِ» به معنی گام برداشتن ، مقصودش آن است که : کم قدم بردار ،

«و هَازَهُ» (رفتار زن شرمگین) .

«نَاصَةٌ قُلُوصاً مِنْ مَنَهْلٍ» یعنی در رفتن تیزرو ، و رفیع و کوشا بود ، و

«نَصُّ» رفته شده به طرف بالا است و از همین باب است «نَصَّصْتُ الْحَدِيثَ إِلَى فُلَانٍ» وقتی اسناد حدیث را به فردی برساند ، و از همین باب است حدیثی که فرموده : پیامبر خدا ﷺ تند و تازنده و با گامهای سریع می رفت ، پس در هر جای زمین شکافی می دید بر (سرعت) سیر خود می افزود (می پرید) .

«إِنَّ بَيْنَ اللَّهِ مَهْوَكَ» یعنی آنچه در نظر داری بر او پوشیده نیست .

«وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ تَرْدِينَ» یعنی پس از کارت خجالت بکش .

و يجوز أن تكون أرادت وجهت سدافته، تعني: أزلتها من مكانها الذي أمرت أن تلزميه وجعلتها أمامك.

وقولها: «وَتَرَكْتُ عُهْدَاءَ» تعني بالعهد التي تعاهده و يعاهدك، و يدلُّ على ذلك قولها: «لَوْ قِيلَ لِي: ادْخُلِي الْفَرْدُوسَ لَا سَتَجِيتُ أَنْ أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هَاتِكَةً حِجَاباً قَدْ ضَرَبَهُ عَلِيٌّ».

و قولها: «أَجْعَلِي حِصْنَكَ بَيْنَكَ وَرِبَاعَةَ السَّتْرِ قَبْرِكَ» فالربيع المنزل، و الرباعه الستر ما وراء الستر، تعني: اجعلي ما وراء الستر من المنزل قبرك. ومعنى ما يروى «ووقاعة الستر قبرك» هكذا رواه القتيبي و ذكر أن معناه «وقاعة الستر موقعه من الأرض إذا أرسلت». وفي رواية القتيبي: «لَوْ ذَكَرْتُ قَوْلًا تَعْرِفُونَهُ نَهَشْتُ نَهْشَ الرَّقْشَاءِ الْمَطْرُقِ». قد ذكر أن الرقشاء سميت بذلك للرقت في ظهرها وهي النقط؛ وقال غير القتيبي: «الرَّقْشَاءُ

«وَقَدْ وَجَّهَتْ سَدَافَتَهُ» یعنی پرده را دریدی، چون «سدافه» بمعنی حجاب و پوشش است و اسم است که از «السَّدَفُ اللَّيْلُ» گرفته شده، هرگاه به سبب تاریکی خود را بپوشاند، و می شود اراده کرده باشد: تو آن را از جایش با اینکه مأمور شده بودی تا ملازم آن باشی، کنیدی و آن را پیش روی خودت برپا داشتی. «وَتَرَكْتُ عُهْدَاءَ» مقصودش هم پیمان شدن تو با او و او با تو است، و دلیل بر آن گفته بعدی اوست: اگر به من گفته شود: «داخل بهشت شو!» شرم دارم که پیامبر خدا را دیدار کنم، در حالی که حجاب او را که بر من افکنده بود، دریده باشم.

«... وَ رِبَاعَةُ السَّتْرِ قَبْرُكَ» «ربيع» خانه است و «رباعه الستر» پرده پشت پرده است، مقصودش آن است که ماوراء پوشیده شده از خانهات را گورت قرار ده و بنا به روایت دیگری که «ووقاعة الستر قبرك» است، چنانکه قتیبی روایت نموده و گفته است: معنایش افتادن دامن پرده است چون آویزان شود و بیفکند آن را. و در روایت قتیبی است: «لَوْ ذَكَرْتُ قَوْلًا تَعْرِفُونَهُ نَهَشْتُ نَهْشَ الرَّقْشَاءِ»



من الأفاعي التي في لونها سواد وكدورة . قال : و « المطرق » المسترخي جفون العين .

## «باب»

### « نوادر المعاني »

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمد بن أبي عمير ، عن عبد الحميد بن أبي العلاء قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : « إن الشرك أخفى من ديب النمل . » وقال : منه تحويل الخاتم ليذكر الحاجة وشبه هذا .

۲- حدَّثنا محمد بن الحسن - رحمه الله - قال : حدَّثنا الحسين بن الحسن بن أبيان ، عن الحسين بن سعيد ، عن ابن أبي عمير ، عن علي بن عتبة ، عن أبي خالد القنطاط ، عن حمران ، قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : قول الله عز وجل : « من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفساً بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً » وإنا

المطرق» و گفته است (مار خالدار) «رقشاء» نامیده شده، برای اینکه نقطه های سیاه و سفید در آن است و دیگری گفته است: «رقشاء» در ازدها آن است که در رنگش سیاهی و تیرگی است، گوید: «مطرق» کسی است که پلکهای چشم را فرو هشته است.

### \* (باب ۲۳۰- اخباری مانند و کمیاب) \*

۱- عبد الحمید بن ابی العلاء گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شرك (دو گانه پرستی) پنهان تر است از راه رفتن مورچه، و فرمود: از جمله شرك این است که انگشتی را بگرداند تا با دیدن آن نیازی را به یاد آرد، و مانند این.

۲- حمران گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: معنای قول خداوند عز و جل چیست: «من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفساً بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً» (از این جهت بر بنی اسرائیل نوشتیم و چنین

قتل واحداً؟ قال: بوضع في موضع من جهنم إليه منتهى شدة عذاب أهلها لو قتل الناس جميعاً كان إنما يدخل ذلك المكان، ولو كان قتل واحداً كان إنما يدخل ذلك المكان، قلت: فإن قتل آخر؟ قال: بضاعت عليه.

۳- و بهذا الاستاد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبان، عن إسحاق بن إبراهيم الصقل، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: وجد في ذوابة سيف رسول الله صلى الله عليه وآله صحيفة فإذا فيها [مكتوب]: بسم الله الرحمن الرحيم إن أعتى الناس على الله يوم القيامة، من قتل غير قاتله، ومن ضرب غير ضاربه، ومن تولى غير موالیه، فهو كافر بما أقر الله تعالى على عهد محمد صلى الله عليه وآله. ومن أحدث حدثاً أو آوى محدثاً لم يقبل الله تعالى منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً، قال: ثم قال: تدري ما يعني بقوله: من تولى غير موالیه؟ قلت: ما يعني به؟

حکم نمودیم که هر کس شخصی را بدون قضای و یا فساد کردن در زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد (مانده ۳۴) در حالیکه (آن شخص) فقط يك نفر را کشته است؟ فرمود: در جائی از دوزخ که آخرین حد شدت عذاب جهنمیان است نهاده می شود، و اگر کسی شخصی را بکشد نیز به همان مکان وارد می شود، گفتم: اگر نفر دیگری را هم بکشد (چه می شود)؟ فرمود: عذابش زیادتر گردد.

۳- اسحاق بن ابراهیم صیقل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در قسمت بالای شمشیر پیغمبر ﷺ ورقی یافت شد که در آن نوشته شده بود: بنام خدای بخشاینده مهربان، همانا روز قیامت گردنکش ترین و گستاخ ترین مردم در پیشگاه خداوند کسی است که غیر فردی را که با او به ستیز و نبرد برخاسته، بکشد و هر کس بدون آنکه شخصی ضربه ای به او زده باشد، او را مورد ضرب و شتم قرار دهد و شخصی که برگزیند غیر ولی خود را، چنین فردی به آنچه خدای تعالی بر محمد ﷺ نازل نموده کفر ورزیده، و شخصی که بدعتی را اختراع کرد، یا بدعت گزاری را پناه داد، خداوند تعالی روز قیامت هیچ توبه و تاوانی را از او نخواهد پذیرفت، آنگاه فرمود: می دانی مقصود وی از فرموده اش «آنکه جز

قال : يعني أهل الدين .

والصّرف : التوبة في قول أبي جعفر عليه السلام ، والعدل : الفداء في قول أبي عبد الله عليه السلام .

۴ - وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن عثمان بن عيسى ، عن سماعة ، قال : سألت عن قول الله عز وجل : «ومن قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم» قال : من قتل مؤمناً على دينه فذاك المتعمد الذي قال الله عز وجل في كتابه : «وأعدّ له عذاباً أليماً» قلت : فالرجل يضع يده بين الرجل شي يخضبه بسيفه فيقتله . قال : ليس ذلك المتعمد الذي قال الله عز وجل .

۵ - وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن حماد بن عيسى ، عن أبي السّفّاج

موالی خود را ولّی برگزیند چیست ؟ عرض کردم : منظورش چه بوده ؟ فرمود : دینداران را اراده فرموده است  
و در فرموده امام باقر علیه السلام «صرف» پشیمانی از گناه و بازگشت به سوی خداست ، و «عدل» در فرموده امام صادق علیه السلام : سربها دادن ورستن است .

۴- سماعة گوید : از امام (ششم) علیه السلام پرسیدم : تفسیر قول خدای عزّ و جلّ چیست : «و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم» (و کسی که عمداً مؤمنی را بکشد کیفر او جهنم است که همیشه در آن خواهد بود - نساء : ۹۳) فرمود : شخصی که مؤمنی را به دینداریش بکشد ، او متعمدی است که خداوند در کتابش (در پایان همان آیه) فرموده : «و أعدله عذاباً أليماً» (و عذاب بزرگ و دردناکی برایش آماده خواهد کرد) .

عرض کردم : پس مردی که میان او و دیگری درگیری پیدا می شود ، و شمشیرش را بر او فروود می آورد و او را می کشد ، چطور ؟ فرمود : وی آن متعمدی که خداوند فرموده نیست .

۵- ابوالسفّاج گوید : امام صادق علیه السلام در معنی فرموده خدای عزّ و جلّ : (و

عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: «ومن يقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم» قال: جزاؤه جهنم إن جازاه.

۶- و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسن بن بنت إلیاس، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لمن الله من أحدث حدثاً أو آوى محدثاً، قلت: وما الحدث؟ قال: من قتل.

۷- أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، قال: حدثني العموي الجوهري، عن إبراهيم الكوفي، عن رجل من أصحابنا رفعه، قال: سئل الحسن بن علي عليه السلام عن العقل فقال: التجرع للنفسة، ومداينة الأعداء.

۸- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل، قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: طوبى لبدنومة، عرف الناس فصاحبهم يبدنه، ولم يصاحبهم في أهملهم بقلبه، فعرفوه.

هر شخصی که مؤمنی را از روی قصد به قتل رساند جزای وی دوزخ است - نسا: ۹۲) فرمود: اگر خداوند بخواهد مجازاتش کند جزایش جهنم است.

۶- حسن بن بنت إلیاس گوید: از امام رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: خدا از رحمتش دور گرداند شخصی را که بدعتی پدید آورد یا بدعت گزاری را پناه دهد. عرض کردم: «حدث» چیست؟ فرمود: کسی که قتل کند.

۷- ابراهیم کوفی از یکی از روایان مرفوعاً نقل نموده که از حسن بن علی علیهما السلام از عقل پرسیده شد: که آن چیست؟ فرمود: فرو بردن دو ناگوار: سوختن و ساختن و با دشمنان مدارا نمودن.

۸- عبدالله بن سنان گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: خوشا به حال مرد گمنامی که مردم به او توجهی ندارند، او مردم را می شناسد و با جسمش با ایشان همدم است ولی در دل خویش و در کردارشان با آنان همراه نیست، مردم ظاهر

فی الظاهر ، وعرفهم فی الباطن .

۹- **أبي رحمه الله** قال : حدثنا **علي بن إبراهيم بن هاشم** ، عن **أبيه** ، عن **النوفلي** ، عن **السكوني** ، عن **أبي عبد الله** ، عن **آبائه** **عليهم السلام** قال : **إن من التواضع أن يرعى الرجل بالجلوس دون المجالس ، وأن يسلم على من يلتقى ، وأن يترك المراء وإن كان عتقاً ، ولا يحب أن يحمد على التقوى .**

۱۰- **أبي رحمه الله** - قال : حدثنا **سعد بن عبد الله** ، عن **إبراهيم بن هاشم** ، عن **ابن أبي عمير** ، عن **جعفر بن عثمان** ، عن **أبي بصير** ، قال : كنت عند **أبي جعفر** **عليه السلام** فقال له رجل : أصلحك الله ، **إن بالكوفة قوماً يقولون مقالة ينسبونها إليك** ، قال : وما هي ؟ قال : يقولون : **إن الإيمان غير الإسلام .** فقال **أبو جعفر** **عليه السلام** : نعم ، فقال له الرجل : صفه لي ، قال : **من شهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و أقر بما جاء من عند الله فهو مسلم** ، قال :

وی را شناخته اند ، و او بر باطل مردم گاهی یافته است.

۹- **سکونی** گویند **امام صادق** **علیه السلام** به نقل از پدران بزرگوارش فرمود: همانا از نشانه های فروتنی آن است که مرد به نشستن در جایی پست تر از جایی که دیگران نشسته اند خوشنود باشد، و بهر کس که می رسد، سلام دهد، و کشمکش و خودنمایی در بحث را ترک کند، اگر چه حق با او باشد، و دوست نداشته باشد که بر پرهیزکاری ستوده شود.

۱۰- **ابو بصیر** گویند: در محضر **امام باقر** **علیه السلام** بودم، شخصی به آن بزرگوار گفت: خدا توفیقت دهد، گروهی در کوفه هستند و مطلبی را از زبان شما نقل می نمایند. فرمود: چه می گویند؟ عرضه داشت می گویند: قطعاً ایمان غیر از اسلام است، **امام باقر** پاسخ داد: بلی چنین است. آن مرد گفت: برای من بیان بفرمائید! فرمود: کسی که گواهی دهد که معبود بر حق نیست جز «الله»، و گواهی دهد که «محمد فرستاده پروردگار است» و آنچه را پیغمبر از جانب خدا آورده پذیرفته باشد، او مسلمان است.

فلا یمان ؟ قال : من شهد أن لا إله إلا الله وأن محمد رسول الله وأقر بما جاء من عند الله وأقام الصلاة وآتى الزكاة وحام شهر رمضان وحج البيت ولم يلق الله بذنب أوعده النار فهو مؤمن .

قال أبو بصير : جعلت فداك وأبنا لم يلق الله بذنب أوعده عليه النار ؟ قال : ليس هو حيث تذهب ، إنما هو من لم يلق الله بذنب أوعده عليه النار ولم يتب منه .

۱۱- أبي رحمه الله . قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الفضل ابن عمر ، قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إن من قبلنا يقولون : إن الله تبارك وتعالى إذا أحب عبداً غوّه به منوره من السماء أن الله يحب فلاناً فأحبوه ، فتلقى له المحبة

گوید: (آن شخص) پرسید: پس ایمان چیست؟ فرمود: شخصی که گواهی دهد: معبود سزاوار پرستشی جز خداوند نیست و محمد فرستاده پروردگار می باشد، و اعتراف کند به آنچه از سوی خدا آمده است، و نماز بخواند، و زکات بپردازد، و در ماه رمضان روزه بدارد، و در صورت استطاعت، حج خانه خدا را انجام دهد، و با گناهی که بیم جهنم بر آن داده شده خدا را دیدار نکند، (نمیرد) چنین شخصی مؤمن است.

أبو بصير گوید: (گفتم) فدایت شوم! کدامیک از ما هستیم که بتوانیم بدون داشتن گناهی که بیم جهنم به آن وعده داده شده خدا را ملاقات کنیم؟ فرمود: چنان نیست که تو پنداشته ای، همانا آن کسی که خدا را ملاقات نکند مگر با گناهی که پروردگار بر آن بیم جهنم داده، شخصی میباشد که او از آن معصیتی که انجام داده توبه نکرده باشد.

۱۱- مفضل بن عمر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از قبل ما (اطرافیان ما) می گویند: خداوند تبارک و تعالی هرگاه بنده ای را دوست داشته باشد، از سوی آسمان آگاهی دهنده ای به آوای بلند بانگ برآورد که خداوند

فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ، فَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا تَوَّهْ مُتَوَّهٌ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ اللَّهُ يُبْغِضَ فَلَانًا فَأَبْغِضُوهُ  
 قَالُوا : فَيُلْقِي اللَّهُ الْبِغْضَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ ! قَالَ : كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُتَكِنًا فَاسْتَوَى جَالِسًا فَتَبْغِضُ بِهِ  
 ثَلَاثَ مِائَاتٍ يَقُولُ : لَا ، لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ . وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَغْرَى بِهِ  
 النَّاسَ فِي الْأَرْضِ لِيَقُولُوا فِيهِ فَيُؤْتِمُّهُمْ وَيَأْجُرَهُ ، وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَّبه إِلَى النَّاسِ لِيَقُولُوا  
 فِيهِ فَيُؤْتِمُّهُمْ وَيُؤْتِمُّهُ . ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : مَنْ كَانَ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ عِصَى بْنِ زَكْرِيَّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَغْرَاهُمْ  
 بِهِ حَتَّى قَتَلُوهُ ، وَمَنْ كَانَ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ؟ فَلَقِيَ مِنَ  
 النَّاسِ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ ، وَمَنْ كَانَ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
 فَأَغْرَاهُمْ بِهِ حَتَّى قَتَلُوهُ .

فلانی را دوست می دارد، پس شما هم باید او را دوست بدارید، آنگاه محبت او را  
 در دلهای بندگان خدا می افکند.

و هرگاه خدای متعال بنده‌ای را دشمن دارد، آگاهی دهنده‌ای از آسمان  
 بانگ بر آورد که خداوند فلانی را دشمن می دارد، شما هم باید او را دشمن بدارید،  
 پس خداوند نفرت را در دلهای بندگان نسبت به او القا می نماید.

گوید: امام (ع) که تا آنوقت به چیزی تکیه داده بود، صاف نشست (و  
 چون کسی که ریشه بر اندامش افتاده باشد) دست خود را سه مرتبه لرزاند و کنار  
 کشید در حالیکه می فرمود: نه! چنانکه می گویند نیست. و لکن خدای عز و جل  
 چون بنده‌ای را دوست بدارد، مردم را بر آن وادارد، تا در باره او سخنانی بگویند.  
 پس ایشان را کیفر و او را پاداش دهد، و هرگاه بنده‌ای را دشمن بدارد، او را نزد  
 مردم محبوب گرداند، تا در باره او سخن بگویند، پس به ایشان و او کیفر دهد،  
 آنگاه فرمود: در پیشگاه خدا چه کسی از یحیی بن زکریا محبوب تر بود؟ ایشان را  
 برانگیخت تا او را کشتند، و چه کسی در درگاه خدای عز و جل از علی بن  
 ابی طالب دوست داشتنی تر بود؟ از مردم همان به او رسید که همگی می دانید، و  
 از حسین بن علی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ چه کسی نزد خدای تعالی پسندیده تر بود؟  
 آنان را بر دشمنی او برانگیخت تا او را به شهادت رساندند.

۱۲ - **أبي رحمه الله** - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن يحيى بن إبراهيم ، عن أبي البلاد ، عن أبيه ، عن عبدالله بن عطاء ، قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : إن الناس يقولون : إن علي بن أبي طالب صلوات الله عليه قال : إن أفضل الإحرام أن محرم من ديرة أهلك . قال : فأنكر ذلك أبو جعفر عليه السلام فقال : إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان من أهل المدينة ووقته من ذي الحليفة ، وإتما كان بينهما ستة أميال ولو كان فضلاً لأحرم رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينة ولكن علياً صلوات الله عليه كان يقول : تمتعوا من ثيابكم إلى وقتكم .

۱۳ - **أبي** - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن يحيى بن المبارك ، عن علي بن الصلت ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كنا معه في جنازة ، فقال بعض القوم : بارك الله لي في الموت وفيما بعد الموت ، فقال له أبو عبدالله عليه السلام : فيما بعد الموت فضل ، إذا بورك لك في الموت فقد بورك لك فيما بعده .

۱۲ - عبدالله بن عطا گوید: امام باقر عليه السلام گفتیم: سنی‌ها می‌گویند: علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه فرموده: بهترین احرام آن است که از سرای کوچک خانواده خودت احرام بپوشی و محرم گردی، گوید: امام باقر عليه السلام آن را انکار نموده فرموده: همانا پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله از مردم مدینه بود و میقاتش از «ذی الحلیفه» بود، و قطعاً میان آن دو شش میل فاصله می‌باشد، (این گونه که شما می‌گویند) پس بهتر بود، پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله از خود مدینه محرم می‌شد، ولیکن علی عليه السلام فرموده: می‌توانید از لباس احرامتان تا به میقات می‌رسید، بهره‌مند شوید و بدون احرام آن را بپوشید.

۱۳ - علی بن صامت گوید: در تشییع جنازه‌ای همراه با امام صادق عليه السلام بودیم، شخصی گفت: خداوند، مرا در هنگام جان دادن و پس از مرگ، خیر و نیکی فراوان دهد، امام صادق عليه السلام به او فرمود: جمله «پس از مردن» زیادی است، زیرا هرگاه مرگ برایت مبارک شد، پس از مرگ هم برایت خیر خواهد بود.



۱۴ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبد الله ، عن محمد بن الحسين ابن أبي الخطاب ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن محمد بن يعقوب بن شعيب ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له : إنَّ الناس يروون أنَّ رسول الله ﷺ ما صام شهر رمضان تسعة وعشرين أكثر مما صام ثلاثين ، قال : كذبوا ، ما صام رسول الله ﷺ إلاَّ تاماً ولا تكون الفرائض ناقصة ، إنَّ الله تبارك وتعالى خلق السنة ثلاث مائة وستين يوماً وخلق السماوات والأرض في ستة أيام فحجزها من ثلاث مائة وستين ، فالسنة ثلاث مائة وأربعة وخمسون يوماً وشهر رمضان ثلاثون يوماً لقول الله عز وجل : «ولتكمّلوا العدد» والكامل تام ، وشوال تسعة وعشرون يوماً ، وذوالقعدة ثلاثون يوماً لقول الله عز وجل «وراعدنا موسى ثلاثين ليلة» فالشهر هكذا تمَّ على هذا شهر تام و شهر ناقص و شهر

۱۵ - محمد بن يعقوب بن شعيب گوید: پدرم گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردم (سنی ها) روایت می کنند که: پیامبر خدا ﷺ در طول زندگیش، ماه رمضان هائی که بیست و نه روز، روزه گرفت، بیشتر از ماه رمضان هائی بوده که سی روز، روزه گرفته است.

فرمود: دروغ گفته اند، پیامبر خدا ﷺ روزه نگرفت مگر کامل، و واجبات ناتمام نمی شود. قطعاً خداوند سال را سیصد و شصت روز آفریده، و آسمانها و زمین را در شش روز آفریده، پس منها شده است از سیصد و شصت روز آن شش روز ( شش روز کسم شد ) و سال شده سیصد و پنجاه و چهار روز، و ماه رمضان سی روز است، به دلیل فرموده خدای عز و جل «و لتکمّلوا العدد» (و برای اینکه عدد روزه را تکمیل کنید - بقره ۱۸۵:۲) شماره ایام سفر و مرض را قضا کنید بمانند آن، در وقت دیگر، یا بجهت تکمیل شماره ایام ماه رمضان.

و ماه شوال بیست و نه روز، و ماه ذوالقعدة سی روز می باشد، بدلیل فرموده خدای عز و جل «و واعدنا موسى ثلاثين ليلة» (و وعده دادیم موسی را سی شب - بقره ۱۸۵:۲).

رمضان لاینقصی ابدأ و شعبان لایتم ابدأ .

۱۵ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن علي بن رئاب ، قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزَّ وجلَّ : «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ مَعْصُومُونَ ؟ قَالَ : إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتَغْفِرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَنْصُرُ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِأَجْرِهِمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ .

۱۶ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ،

پس ماه چنین است، بنابراین این يك ماه تمام است، و ماه دیگر ناقص و ماه رمضان همیشه در قسمت ماههای تمام است و هرگز از سی روز کم نمی شود، و ماه شعبان همیشه در بخش ماههای ناقص است و هرگز سی روز نمی شود.

شرح: «باید دانست که ماه و سال قمری طبیعی است، و قراردادی نیست، و تابع نظام طبیعت است و روایت طبیعی است و شایع مفید و دیگران آنرا رد کرده اند».

۱۵ - علی بن رئاب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنی فرموده خدای عزَّ و جلَّ چیست: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (و آنچه می رسد به شما از آفت های مالی و جانی، همه از اعمال زشت شما است و خداوند از بسیاری از گناهان در می گذرد - شوری ۳۰:۴۲).

آیا به نظر شما آنچه به علی علیه السلام و خاندانش رسید، نتیجه کردارشان بوده است؟ حال آنکه ایشان خاندان پاکیزه، و همگی معصوم هستند! فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هر شب و روز صد مرتبه از خدا آمرزش می خواست بدون آنکه گناهی داشته باشد، خداوند عزَّ و جلَّ اولیای خود را اختصاص می دهد به مصائب تا پاداش دهد ایشان را با اینکه کوچک ترین گناهی مرتکب نشده اند.

۱۶ - عزرمی گوید: با امام صادق علیه السلام در حجر زیر ناودان خانه کعبه

عن العباس بن معروف ، عن علي بن مهزيار ، عن محمد بن الحصين ، عن محمد بن الفضيل ، عن القزرمي ، قال : كنت مع أبي عبدالله عليه السلام في الحجر جالسا تحت الميزاب و رجل يخاصم رجلا وأحدهما يقول لصاحبه : والله ما تدري من أين تهبّ الرّيح ؟ فلمّا أكره عليه قال له أبو عبدالله عليه السلام : فهل تدري أنت من أين تهبّ الرّيح ؟ فقال : لا ، ولكن أسمع الناس يقولون . قلت أنا لأبي عبدالله عليه السلام : من أين تهبّ الرّيح جعلت فداك ؟ قال : إن الرّيح مسجونة تحت هذا الرّكن الشامي فإذا أراد الله عزّ وجلّ أن يرسل منها شيئا أخرجه أما جنوب فجنوب ، وأما شمال فشمال ، وأما صبا فصبا ، وأما دبور فدبور ، ثم قال : و آية ذلك أنك لا تزال ترى هذا الرّكن متحرّكا في الشتاء والصيف أبداً اللّيل مع النّهار .

۱۷ - حدّثنا محمد بن موسى بن المنوكل ، قال حدّثنا عبدالله بن جعفر ، عن أحمد بن

نشسته بودیم، و دو مرد با هم نزاع می کردند یکی از آنان به دیگری می گفت: به خدا سوگند تو نمی فهمی باد از کجای می وزد و چون چند بار این جمله را به او گفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا می دانی باد از کجا می وزد؟ گفت: نه، ولی از مردم شنیده ام.

من به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، کانون وزش باد کجاست؟ فرمود: باد زیر این رکن شامی (در چند متری حجر اسماعیل واقع شده) زندانی است، و هرگاه خدای عزّ و جلّ خواهد چیزی از آن بوزد آن را یا از سمت راست به حرکت در آورد که «باد جنوب» است، و یا از سمت چپ که «باد شمال» و یا از طرف شرق می وزد که باد «صبا» نامیده می شود، و بادی که از جانب مغرب باشد «دبور» نامیده می شود.

آنگاه فرمود: و نشانه آن این است که پیوسته در زمستان و تابستان شب و روز این رکن را در جنبش می بینی.

۱۷ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا

محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: «إن الرجل يشرب الشربة فيدخله الله الجنة. قلت: وكيف ذلك؟ قال: «إن الرجل يشرب الماء فيقطعه ثم ينحى الإناء وهو يشربه فيحمد الله، ثم يعود فيشرب، ثم ينحى وهو يشربه فيحمد الله، ثم يعود فيشرب فيوجب الله عز وجل له بذلك الجنة».

۱۸ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن السيارى، عن ابن قحاح، عن عبد السلام رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال: كفر بالنعم أن يقول الرجل: «أكلت الطعام كذا وكذا فضرني».

۱۹ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن حماد بن عثمان، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل: «الشعراء يتبعهم الغاؤون» قال: «هل رأيت شاعراً يتبعه أحد؟ إنما هم قوم تفتقروا لغير الدين، فضلووا وأضلوا».

شخص آب می نوشد و به آن عمل خداوند او را وارد بهشت می سازد، عرض کردم: و آن چگونه می شود؟ فرمود: شخصی آب می آشامد سپس آن را قطع می کند، بعد در حالی که اشتها به آب دارد ظرف آب را دور از خودش می گذارد، و خدا را حمد می نماید، سپس دوباره مینوشد، بعد آن را کنار می گذارد در صورتی که میل به آن دارد، پس خدا را حمد می کند، سپس دوباره آن را می آشامد، و خداوند عز و جل به سبب آن کار بهشت را بر او واجب کند.

۱۸ - عبدالله السلام مرفوعاً تا امام صادق علیه السلام روایت نمود که آنحضرت فرمود: کفر به نعمت این است که شخصی بگوید: غذای چنین و چنان خوردم، پس زیان به من رسانید.

۱۹ - حماد بن عثمان گوید: امام باقر علیه السلام در معنای فرموده خدای عز و جل «الشعراء يتبعهم الغاؤون» (و شاعران را پیروی کنند زیانکاران و نادانان - الشعراء ۲۶: ۲۲۴) فرمود: آیا شاعری را دیده ای که کسی از او پیروی کند؟ جز این نیست که آنها گروهی اند که دانش می آموزند برای غیر دین، به این دلیل گمراه

۲۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّكْرِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَفْيَانَ بْنِ سَعِيدٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عليه السلام - وَكَانَ صَادِقًا كَمَا سَمِعْتِي - يَقُولُ : يَا سَفْيَانُ ، عَلَيْكَ بِالتَّقِيَّةِ فَإِنَّهَا سُنَّةُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عليه السلام ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِمُوسَى وَهَارُونَ : «إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى » ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : كَتَبْنَا لَهُ : «يَا أَبَا مَعْصُومٍ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا وَرَأَى بَغِيْرَهُ وَ قَالَ : أَمْرِي بِرَبِّي بِمَدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ وَلِقْدَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّقِيَّةِ فَقَالَ : «ادْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ

می شوند و مردم را نیز به گمراهی میکشند.

۲۰- سفیان بن سعید گوید: از حضرت صادق علیه السلام - و او چنانکه نامیده شده به خدا سوگند راستگو است - شنیدم که فرمود: ای سفیان! (در جایی که افشا کردن عقیده سبب ائتلاف نیروها و بهم خوردن نقشه‌ها و هدفها گردد) بر تو باد به تقیه، چون آن سنت و قانون حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است، و خداوند عز و جل به موسی و هارون دستور داد: «إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (بروید به سوی فرعون چون او سر به طغیان برآورد، اما به نرمی با وی سخن بگویند، شاید متذکر شود و ایمان آورد، یا از (مجازات) الهی بترسد - طه ۲۰: ۴۳ و ۴۴) خداوند می فرماید: وی را با بهترین نامش که کنیه اوست صدا بزنید و به او بگویند: ای ابا معصوب (نامش ولید بن معصوب بن ریان بود).

و پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه قصد داشت به مسافرتی برود آن را پنهان می داشت، و به جهت مصالحی مقصد خود را طوری اظهار می نمود که درست نفهمند، و آن را به طرزی می گفت که شنونده خیال می کرد جای دیگری را فرموده است. و فرمود: پروردگارم به من دستور داده با مردم سازش کنم، همچنانکه به آداه و اجبات مأمورم ساخته، و خداوند با آموختن تقیه به او فرمود:

وَلِيَّ حَمِيمٍ ۖ وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ « یا سفیان من استعمل التَّقِيَّةَ فِي دِينِ اللَّهِ قَدْ تَسَمَّ الدَّرَوَةَ الْعُلْيَا مِنَ الْعِزِّ . إِنَّ عِزَّ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ وَمَنْ لَمْ يَمْلِكْ لِسَانَهُ تَدَمَّ . قَالَ سَفِيَانٌ : قُلْتُ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَطْمَعَ اللَّهُ عِزُّ وَجَلُّ عِبَادِهِ فِي كَوْنِ مَا لَا يَكُونُ ؟ قَالَ : لَا . قُلْتُ : فَكَيْفَ قَالَ اللَّهُ عِزُّ وَجَلُّ لِمُوسَى وَهَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى » وَفَدَّ عَلَّمَ أَنَّ فِرْعَوْنَ لَا يَتَذَكَّرُ وَلَا يَخْشَى ؟ فَقَالَ : إِنَّ فِرْعَوْنَ قَدْ تَذَكَّرَ وَخَشِيَ وَلَكِنْ هُنْدَ رُؤْيَا الْبَلْسِ حَيْثُ لَمْ يَنْفَعَهُ إِلَّا إِيْمَانٌ ، أَلَا تَسْمَعُ اللَّهُ عِزُّ وَجَلُّ يَقُولُ : «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْفَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو

«ادْفَعْ بِالنَّبِيِّ هَمِّي أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ، وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ» (بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند) اما به این مرحله جز اشخاصی که دارای صبر و استقامتند نمی‌رسند و به آن نمی‌رسند مگر افرادی که بهره‌ی عظیمی از عقل و ایمان و تقوی دارند - (تخصیص: ۳۵ و ۳۶) ای سفیان! هر کس که در آئین الهی تقیة را بکار گیرد خود را به قله‌ی بلندی از عزت رسانده، قطعاً عزت مؤمن در نگهداری زبانش می‌باشد، و آنکس که مائک زبانش خود نگردد پشیمانی خواهد کشید.

سفیان گوید: به آنحضرت عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا آیا رواست که خداوند به بندگان خودش طمع داشته باشد که پدید آورند آنچه را ایجاد نمی‌شود؟ فرمود: نه. گفتم: بنابراین چگونه خداوند به موسی و هارون علیهما السلام فرموده: «شاید او متذکر شود یا از خدا بترسد» و حال آنکه خداوند می‌داندست که فرعون نه ایمان خواهد آورد، و نه خواهد ترسید. فرمود: فرعون به یاد خدا افتاد و ترسید، ولی هنگامی که در چنگال امواج خروشان گرفتار شد و مرگ را در پیش روی خود دید، جانی که دیگر ایمان برایش سودی نداشت. آیا فرموده خداوند را نشنیده‌ای: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْفَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ

إسرائيل وأنا من المسلمين» فلم يقبل الله عز وجل إيمانه وقال : «الآن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين \* فالיום ننجيك بيدك لتكون لمن خلفك آية» يقول : نلقيك على نجوة من الأرض لتكون لمن بعدك علامة وعبرة .

حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه - قال : حدثنا أبو بكر محمد بن القاسم الأنباري ، قال : حدثنا أبو العباس ، عن أحمد بن يحيى ، عن سلمة ، عن الفراء قال : يقال : هي بذرة الجبل وذروته ، وهو فرعون وفرعون ، وهو سفيان وسفيان ، قال لي : أبو بكر وحكي يونس النحوي أنه سفيان ، وردني عن غير الفراء أن

وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (تا هنگامی که گرداب دامن او را گرفت، گفتم: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز خدائی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد، و من از تسلیم شدگان هستم - یونس ۹۱:۹۲) و خداوند ایمانش را نپذیرفت و فرمود: «الآن و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين فالיום ننجيك بيدك لتكون لمن خلفك آية» (به او خطاب شد) (حالاً! در صورتی که پیش از این نافرمانی کردی و از تبهاران بودی؟ ولی امروز گالبت را (از اب) رهائی می‌بخشیم تا عبرتی برای آیندگان باشی - یونس ۹۱:۹۲) می‌فرماید: بدن تو را بر نقطه مرتفعی از زمین می‌اندازیم تا نشانه، علامت و عبرت آموز برای همه آیندگان بعد از تو (و نتیجه ایمان بی روح تو) باشد.

شیخ ما ابو العباس طالقانی - رضي الله عنه گفت: فراء گوید: «ذروه» و «ذروه» به صدای کسره و ضمه خوانده شده به معنی قلعه کوه، «فاه» در لفظ فرعون نیز بهمین دو صدا خوانده شده، «فرعون» و «فرعون» (لقب هر سرکش مستعکار، و نیز لقب هر يك از پادشاهان مصر «فرعون» خوانده شده و جمعش «فراعنه» و به معنی نهنگ می‌باشد).

و «سفيان» یا «سفيان»، ابوبکر (ابن انباری) به من گفت که یونس نحوی نقل نمود که آن سفیان است و از غیر فراء روایت شده «سفيان» جایز است از

سفیان بگوید آن يكون مأخوذاً من السفن وهو فطور السمك التي تُلزق على السيوف ،  
ویمجوز أن يكون مأخوذاً من سفن الریح التراب تصفيه سفی - مقصوراً - ، والسفاه -  
ممدوداً - : الجهل .

۲۱ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن محمد بن  
أبي عمير ، عن حفص بن البختري ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لما أُسري برسول الله ﷺ  
و حضرت الصلاة فأذن جبريل عليه السلام فلما قال : الله أكبر ، الله أكبر ، قالت الملائكة  
الله أكبر ، الله أكبر ، فلما قال : أشهد أن لا إله إلا الله ، قالت الملائكة : خلق الأعداد : فلما  
قال : أشهد أن محمداً رسول الله ، قالت الملائكة : بسمي بسمي ، فلما قال : حي على الصلاة ،  
قالت الملائكة : حي على عبادة ربك ، فلما قال : حي على الفلاح ، قالت الملائكة : أفلح من  
اتبعه .

«سفن» گرفته شده باشد که پوست تمساح، ماهیها است که بر دسته شمشیر  
چسبانده می شود و ممکن است از «سفن الریح التراب» (باد خاک را بُرد و  
برداشت) گرفته شده که مصدرش «سَفَنَ» می باشد بدون «مد» و «سفاه» با مذ به  
معنی نادانی و بیخردی است.

۲۱- حفص بن بختری گوید: امام صادق (ع) فرمود: در شب معراج چون  
پیغمبر خدا در آسمان ها گردانده شد، و موقع نماز فرا رسید، جبرئیل شروع به  
گفتن اذان نمود، چون گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ» (خدا بسیار بزرگ است)  
فرشتگان هم دو بار گفتند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ» و چون گفت: «أَشْهَدُ أَنْ  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (گواهی دهم هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست جز «الله») ملائکه  
گفتند: همتا و مانند را از او کنار زد، و چون گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»  
(شهادت می دهم محمد فرستاده خداست)، فرشتگان گفتند: پیامبری است  
برانگیخته شده، و چون گفت: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» ملائکه گفتند: برانگیخت (مردم  
را) بر پرستش پروردگارش، و چون گفت: «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» (بشتابید بسوی  
رستگاری) فرشتگان گفتند: کامیاب شد هر کس که پیرو او گردید.



۲۲ - حدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هَاشِمٍ الْمَكْتَبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ أَبُو الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُرُوزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا ظَلَمْتَ الْعَيُونَ الْعَيْنَ، كَانَ قَتْلُ الْعَيْنِ عَلَى يَدِ الرَّابِعِ مِنَ الْعَيُونَ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ اسْتَحَقَّ الْخَاذِلُ لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ؛ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْعَيْنُ وَالْعَيُونَ؟ فَقَالَ: أُمَّا الْعَيْنُ فَأَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأُمَّا الْعَيُونَ فَأَعْدَاؤُهُ، رَابِعُهُمْ قَاعِلُهُ ظُلْمًا وَعَدَاوَانَا.

۲۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الدِّقَاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَيْدِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ أَبَا بَكْرٍ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَ إِنْ عُمَرُ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ، وَإِنْ عُثْمَانُ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الْفَوَادِ، قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدُو خَلَّتْ إِلَيْهِ وَعِنْدَهُ أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا سَمْعَتِكَ تَقُولُ فِي

۲۲- ابن عباس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: هرگاه عیون، عین را باز دارند و از او منحرف شوند، کشتن عین بر دست چهارمی از عیون خواهد بود، پس هرگاه چنان شود، هرکس که یاری او را ترک نماید شایسته است برای او لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم، به آنحضرت عرض شد: ای رسول خدا! «عین» و «عیون» چیست؟ فرمود: «عین» برادر من علی بن ابی طالب است، و امّا «عیون» دشمنان اویند، چهارمین ایشان کشنده اوست، از راه ستم و دشمنی.

۲۳- عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گوید: آقایم امام یازدهم حضرت هادی، از پدرش از اجدادش، از امام مجتبی علیهم السلام برایم نقل کرد که پیامبر خدا ﷺ فرمود: همانا ابوبکر به منزله گوش من، و عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است. بامداد فردا خدمت آنحضرت رسیدم، و امیرالمؤمنین و ابوبکر و عثمان در محضرش بودند، به آن بزرگوار گفتم: پدرجانم دوش از شما

أصحابك هؤلاء قولاً فما هو؟ قال ﷺ: نعم، ثم أشار بيده إليهم فقال: هم السمع والبصر والفؤاد وسؤالون عن ولاية وصيّي هذا وأشار إلى علي بن أبي طالب عليه السلام، ثم قال: إن الله عز وجل يقول: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» . ثم قال ﷺ: وعزة ربّي إنّ جميع أمتي لموفوفون يوم القيامة و مسؤولون عن ولايته وذلك قول الله عز وجل: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» .

۲۴ - حدّثنا أحمد بن زمام بن جعفر الهمداني، قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن علي بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد قال: إن الله تبارك و تعالی

سخنی را که در باره این چند صحابهات فرمودی، شنیدم، مقصود از آن چه بوده است؟

در پاسخ فرمود: آری، آنگاه با دست مبارکش به سوی ایشان اشاره نمود و فرمود: ایشانند گوش و چشم و دل، و به سوی علی بن ابی طالب اشاره کرد، و فرمود: بزودی از ولایت این ~~و علی بن ابی طالب~~ خواهند شد، آنگاه فرمود: براستی خدای عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» (به درستی که از گوش و چشم و دل، از همه این اعضا پرسیده شود که صاحب شما با شما چه کرد - اسری ۳۸:۱۷) آنگاه فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند تمامی امت من روز رستاخیز بازداشت می شوند و از ولایت و دوستی علی از ایشان پرسیده می شود، و آن است فرموده خدای عزّ و جلّ «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (یعنی: و باز دارید ایشان را (بر پل صراط) هر آینه ایشان پرسیده خواهند شد - صافات ۲۴:۳۷).

۲۴ - حسین بن خالد گوید: حضرت رضا از پدرش امام کاظم از پدرش امام صادق علیهم السلام روایت نموده که فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی دشمن می دارد خانه گوشت، و گوشت فربه را، یکی از یارانش به آنحضرت عرض کرد: ای پسر پیغمبر خدا! ما گوشت را دوست داریم و خانه های ما از آن خالی نمی ماند،

لیبض البیت اللحم و اللحم السمین ؛ قال له بعض أصحابه : یا ابن رسول الله ، إنما لنحب اللحم و ما تملو بیوتنا منه فکیف ذاك ؟ فقال : لیس حیث تذهب ، إنما البیت اللحم البیت الذی یؤکل فیہ لحوم الناس بالغیبة ، و أما اللحم السمین فهو المتکبر المتبخر المختال فی مشیه .

۲۵ - حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوکل - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن يحيى العطار ، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن أبيه ، عن یونس بن عبد الرحمن ، عن علي بن أسباط ، عن عمه يعقوب بن سالم ، عن أبي بصير ، قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إن الناس یقولون : إن العرش اهتز لموت سعد بن معاذ ، فقال : إنما هو السریر الذی کلن علیه .

۲۶ - حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید - رضي الله عنه - قال : حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال : حدَّثنا أحمد بن محمد بن عیسی ، عن محمد بن أبي حمیر ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قیل له : إن أبا الخطاب عليه السلام کرعک أنك غفلت له : إذا عرفت المعق فاعمل

پس آن چگونه است؟ فرمود: چنانکه نیست که تو فکر می کنی، بلکه فقط منظور از خانه گوشت، منزلی است که در آن گوشتهای مردم به سبب غیبت خورده می شود، و اما گوشت فربه، مراد شخص خودخواه خرامان رو و با تکبر است که با نخوت و گردنکشی راه می رود.

۲۵ - ابوبصیر گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردم (سنتی ها) می گویند: برای مرگ سعد بن معاذ عرش به لوزه درآمد، فرمود: همانا آنچه لرزیده تابوت و نختی بوده که جنازه او به روی آن بوده است. (یعنی مراد از «عرش» تابوتش بود).

۲۶ - محمد بن أبي عمیر با يك واسطه از امام صادق عليه السلام روایت نمود: شخصی به آنحضرت گفت: اباالخطاب از شما نقل می نماید که به او فرموده ای: هرگاه حق را شناختی پس هرچه می خواهی بکن، فرمود: خدا اباالخطاب را لعنت

ما شئت فقال : لعن الله أبا الخطاب والله ما قلت له هكذا ولكني قلت : إذا عرفت الحق فاعمل ما شئت من خير قبل منك ، إن الله عز وجل يقول : « من عمل صالحاً من ذكر أو أنثى وهو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة يرزقون فيها بغير حساب » ويقول مبارك وتعالى : « من عمل صالحاً من ذكر أو أنثى وهو مؤمن فلنحيينه حياة طيبة ».

۲۷ - حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس المطار النيسابوري ، قال : حدثنا علي بن محمد بن قتيبة ، عن حمدان بن سليمان ، عن عبد السلام بن صالح الهروي ، قال : قلت للرضا عليه السلام : يا ابن رسول الله قد روي عن آبائك عليهم السلام في من جامع في شهر رمضان أو أفطر فيه ثلاث كفارات وروي عنهم أيضاً كفارة واحدة فبأي الخبرين تأخذ ؟ قال : بهما جميعاً ، متى جامع الرجل حراماً أو أفطر على حرام في شهر رمضان فعليه ثلاث كفارات : عتق

کند، به خدا قسم من به او این چنین نگفتم، ولكن گفتم: هرگاه حق را شناختی، پس هر چه اعمال نیک که خواستی انجام دهی از تو پذیرفته می شود، چون خدای عز و جل فرموده است: «وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (وهرکس از مرد یا زن عمل خوب و شایسته ای انجام دهد و مؤمن و معتقد به آنچه خدا فرمان داده است باشد، در بهشت ابدی داخل گردد، و در آنجا از نعمت های فراوان بی حساب تا آنجا که دلش بخواهد استفاده خواهد نمود - مؤمن ۴: ۱۰).

همچنین خداوند متعال می فرماید: «مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (هرکس که کردار شایسته ای انجام دهد از مرد یا زن، و او مؤمن باشد، هر آینه زندگانی دهیم او را در دنیا زندگانی خوش - نحل ۱۶: ۹۷).

۲۷ - عبد السلام بن صالح هروی گوید: به امام هشتم علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا از پدران تو علیهم السلام روایت شده: هرکس که در (روز) ماه رمضان جماع کند یا چیزی بخورد، در آن سه کفاره است، و از ایشان نیز روایت شده يك کفاره دارد، پس به کداميك از دو خبر عمل نمائیم؟ فرمود: بهر دوی آنها با هم، هرگاه مرد زنا کرد یا با غذای حرامی در ماه رمضان روزه اش را باطل نمود،

رقبة ، وصيام شهرين متتابعين ، وإطعام ستين مسكيناً وقضاء ذلك اليوم . وإن كان نكح حلالاً أو أفطر على حلال فعليه كفارة واحدة وقضاء ذلك اليوم ، وإن كان ناسياً فلا شيء عليه .

۲۸ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن حماد بن عيسى ، عن عبدالله بن القاسم ، عن عبدالله بن سنان ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لا يمين في غضب ، ولا في قطيعة رحم ، ولا في جبر ، ولا في إكراه . قال : قلت : أصلحك الله فما الفرق بين الإكراه والجبر ؟ قال : الجبر من السلطان يكون ، و الإكراه من الزوجة و الأب وليس ذلك بشيء .

۲۹ - حدثنا محمد بن إبراهيم ، عن أحمد بن يونس الحماني ، قال : حدثنا أحمد بن محمد ابن سعيد الكوفي ، قال : حدثنا محمد بن محمد بن الأشعث ، عن موسى بن إسماعيل ، عن أبيه ، عن جده ، عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : كان للحسن بن علي عليه السلام صديق وكان ما جئناه

بر او لازم است که سه كفارة بپردازد و جلد های آزاد کند ، و دو ماه پیایی روزه بگیرد ، و شصت بینوا را حركه الله دهد ، و عرض کوزه آن روز را هم بگیرد ، و اگر با همسر خودش جماع کرد ، یا بر حلالی افطار نمود ، بر او يك كفاره و قضای آن روز لازم است ، و اگر هم از روی فراموشی انجام داده ، چیزی بر او لازم نیست .

۲۸ - عبدالله بن سنان گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : سوگندی که در حال خشم باشد و در جهت بریدن پیوند خویشاوندی ، و در حال «جبر» و «اکراه» منعقد نمی گردد ، گوید : عرض کردم : خدا توفیقت دهد ، تفاوت میان «اکراه» (کسی را به زور و ستم به کاری واداشتن) و «جبر» (فردی را به کاری مجبور ساختن) چیست ؟ فرمود : «جبر» از سلطان می باشد و «اکراه» از همسر و پدر ، و آن اهمیتی ندارد (مراد سوگند در مقام نذر و عهد است) .

۲۹ - موسی بن اسماعیل از پدرش از جدش از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که امام حسن مجتبی علیه السلام دوستی شوخ طبع داشت ، چند روزی نزد آنحضرت نیامده بود ، روزی آمد ، امام مجتبی علیه السلام به او فرمود : حالت چگونه

فتباطاً علیه ایتاماً فجاءه يوماً فقال له الحسن علیه السلام : کیف أصبحت ؟ فقال : یا ابن رسول الله أصبحت بخلاف ما أحب وریب الله وریب الشیطان ! فضحك الحسن علیه السلام ثم قال : وکیف ذاك ؟ قال : لأن الله عز وجل یحب أن أطيعه ولا أعصیه ولست كذلك ، والشیطان یحب أن أعصی الله ولا أطيعه ولست كذلك ، وأنا أحب أن لأموت ولست كذلك فقام إلیه رجل فقال : یا ابن رسول الله ما بالنانكره الموت ولا نجیه ؟ قال : فقال الحسن علیه السلام : لأنکم أخرتکم آخرتکم وعمرتکم دنیاکم وأنتم تکرهون النقلة من العمران إلی الخراب .

۳۰ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن یحیی ، عن سهل بن زیاد ، عن جعفر بن محمد الکوفی ، عن عبدالله الدقاق ، عن درست ، عن ابراهیم بن عبدالحمید ، عن أبي ابراهیم علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ألا ، هل عسی رجل یكذبني وهو علی

است و شب را چگونه به بامداد رسانیدی ؟ عرض کرد: صبح کردم بخلاف آنچه خود دوست دارم و آنچه خدا دوست می دارد، و آنچه شیطان دوست می دارد، امام حسن خندید، آنگاه فرمود: آن چگونه است ؟ گفت: چون خدای عز و جل دوست دارد وی را اطاعت نمایم و نافرمانی نکنم، و من چنان نیستم، و شیطان دوست می دارد معصیت خدا را انجام دهم و فرمان بردار او (خدا) نباشم و چنان نیستم، و من دوست دارم نمرم و چنان نخواهد شد، پس مردی برای حضرت بیخاست و عرض کرد: ای پسر پیغمبر خدا ! چرا ما از مرگ بیزاریم و آن را دوست نمی داریم ؟ گوید: امام حسن علیه السلام فرمود: بخاطر اینکه شما سرای آخرت خویش را ویران ساخته اید، و دنیای فانی خود را آباد، و مایل نیستید از آبادی به ویرانی جابجا شوید.

۳۰ - ابراهیم بن عبدالحمید از امام کاظم علیه السلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: توجه کنید! آیا ممکن است کسی مرا به دروغ گوئی متهم کند؟ - در حالیکه آنحضرت بر تشك خود تکیه داده بود - حضار عرض کردند: ای پیامبر خدا! کیست که تو را تکذیب نماید؟ فرمود: آنکس که حدیثی از من به او برسد، و

حَسْبَايَاهُ مَتَكِيَّةٌ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ الَّذِي يَكْذِبُكَ؟ قَالَ: الَّذِي يَبْلُغُهُ الْحَدِيثُ فَيَقُولُ: مَا قَالَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ فَطُءُ، فَمَا جَاءَ كَمْ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ مُوَافِقٍ لِلْحَقِّ فَأَنَا قُلْتُهُ، وَمَا أَنَا كَمْ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ الْحَقَّ فَلَمْ أَقُلْهُ وَلَنْ أَقُولَ إِلَّا الْحَقَّ.

۳۱- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اتَّقُوا تَكْذِيبَ اللَّهِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: يَقُولُ أَحَدُكُمْ: قَالَ اللَّهُ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَكْذِيبَ لَمْ أَقُلْهُ. أَوْ يَقُولُ: لَمْ يَقُلْ اللَّهُ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: كَذَبْتَ فَنَقُلْتُهُ.

۳۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِيَّاكَ وَالتَّحَافُفَ الصَّمَاءَ. قَالَ: قُلْتَ وَمَا الصَّمَاءُ؟ قَالَ: أَنْ تَدْخُلَ الثَّوْبَ مِنْ تَحْتِ جَنَاحِكَ فَتَجْعَلَهُ عَلَى مَنِيكَ وَاحِدًا.

بگوید: هرگز پیغمبر خدا این را نگفته است، پس هر حدیثی از من برای شما نقل شد آن را بسنجید، اگر موافق با حق بوده، آن گفته از من است، و هر حدیثی از من برای شما نقل شد که با حق ~~متناقض~~ متضاد است، آن را نگفته‌ام، من هرگز جز حق نگویم.

۳۱- و بهمین سلسله سند گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرهیزید از اینکه خدا را تکذیب نمایند. عرض شد: ای رسول خدا! آن چگونه است؟ فرمود: یکی از شما می گوید: خدا چنین فرموده، و خداوند می فرماید: دروغ گفתי، آن را من نگفته‌ام، یا می گوید: خداوند نفرموده است، پس خدای عزّ و جلّ می فرماید: دروغ گفתי، آن را نگفته‌ام.

۳۲- زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: بر حذر باش از پوشیدن لباس بطرز «صَّمَاء»، گوید: عرض کردم: «صَّمَاء» چیست؟ فرمود: آن است که یکسوی لباس را زیر بالت داخل کنی و آن سوی دیگر را بر روی دوش قرار دهی یعنی پارچه‌ای را بخود پیچی به قسمیکه یکسوی آن زیر بغل، و شانه و دست بیرون، و سوی دیگر روی شانه و دست را گرفته باشد.

۳۳ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ سُلَيْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ أَوْ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ : « وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ » قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِفَاطِمَةَ عليها السلام : إِنْ أَنْأَمْتُ فَلَا تَخْشِ عِيسَى عَلِيَّ وَجْهًا ، وَلَا عَرُخِي عَلِيَّ شَعْرًا ، وَلَا تُنَادِي بِالْوَيْلِ ، وَلَا تَقِصِي عَلِيَّ نَائِمَةً . ثُمَّ قَالَ : هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ : « وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ » .

۳۴ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُثَنَّى كُلٌّ ، قَالَ : حدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِي ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَجُوبٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرُّقَاشِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَيُّهُمَا كَانَ أَكْبَرَ ، إِسْمَاعِيلُ أَوْ إِسْحَاقُ ؟ وَأَيُّهُمَا كَانَ الذَّبِيحُ ؟ فَقَالَ : كَانَ إِسْمَاعِيلُ أَكْبَرَ مِنْ إِسْحَاقَ بِخَمْسِ سِنِينَ ، وَكَانَ الذَّبِيحُ إِسْمَاعِيلُ ، وَكَانَتْ مَكْفَعَتُزَلْ

۳۳ - عمرو بن ابی مقدم گوید: از امام هفتم یا امام پنجم شنیدم که در تفسیر این آیه «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» (و نافرمانی نمی کند او تو را در کار نیک - ممتحنه ۱۲:۶۰) فرمود: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله به دختر گرامیش حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: چون من از جهان فانی در گذرم و به ملکوت اعلیٰ پیوندم برای مرگ من سبلی به صورت خود مزین و آن را مخراش و مویت را پریشان مساز و با شیون صدایت را به وای، بر من بلند مکن، و برایم مجالس نوحه گری و سوگواری بپا مکن! آنگاه فرمود: این است کار نیکی که خدا در کتاب خودش فرموده: «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» (و نافرمانیت نکنند در خوبی - ممتحنه ۶۰:۱۲).

شرح: «رسول خدا صلى الله عليه وآله از زنانی که مهاجرت کرده و بمدینه آمدند پیش از آنکه مأمور بدفاع شود پیمانی این چنین گرفت».

۳۴ - داود رقی گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: کدامیک از دو پسر حضرت ابراهیم عليه السلام از نظر سن بزرگتر بودند؟ اسماعیل یا اسحاق؟ و کدامیک از آن دو ذبیح بودند؟ فرمود: اسماعیل پنج سال بزرگتر از اسحاق بود، و ذبیح



إسماعيل: وإنما أراد إبراهيم أن يذبح إسماعيل أيام الموسم بمعي . قال : وكان بين  
 إشارة الله لإبراهيم بإسماعيل وبين بشارته بإسحاق خمس منين ، أما سمع لقول إبراهيم  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ حيث يقول : « رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ » . إنما سأل الله عز وجل أن يرزقه  
 غلاماً من الصالحين ، وقال في سورة الصافات : « فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ » . يعني إسماعيل  
 من هاجر ، قال : فقدي إسماعيل بكبش عظيم . فقال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثم قال : « وَبَشِّرْهُ  
 بِإِسْحَاقَ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحِينَ » . وباركنا عليه وعلى إسحاق « . يعني بذلك إسماعيل قبل  
 البشارة بإسحاق فمن زعم أن إسحاق أكبر من إسماعيل وأن الذبيح إسحاق فقد كذب  
 بما أنزل الله عز وجل في القرآن من بانهما .

اسماعیل می باشد و مکه محل زندگی اسماعیل بود، و براسنی ابراهیم خواست  
 اسماعیل را در روزهای برپائی مراسم حج در منی قربانی کند.  
 فرمود: و میان مژده ای که برای اسماعیل و نویدی که جهت اسحاق به  
 ابراهیم داده شد، پنج سال فاصله بود، مگر نشنیده ای گفته ابراهیم را که می گوید:  
 « رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ » (پروردگارا عطا کن مرا از شایستگان) جز این  
 نیست که از پروردگارش درخواست نمود که پسری از شایستگان نصیبش نماید،  
 و در سورة صافات فرموده: « فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ » (پس نوید دادیم او را به پسری  
 بردبار - صافات ۳۷: ۱۰۱) مقصود اسماعیل است از هاجر، فرمود: آن قوچ بزرگ  
 در برابر رهائی اسماعیل قربانی شد، آنگاه امام صادق عليه السلام فرمود: سپس خداوند  
 فرموده: « وَبَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحِينَ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ » (و  
 مژده دادیم او را به اسحاق که پیغمبری باشد از شایستگان، و برکت دادیم بر او و  
 بر اسحاق - صافات ۳۷: ۱۱۲) از آن قصد فرموده اسماعیل را پیش از مژده دادن  
 به اسحاق. پس هر کس که بپندارد اسحاق بزرگتر است از اسماعیل، و اینکه ذبیح  
 اسحاق بوده، تکذیب نموده است آنچه را خداوند عز و جل در قرآن راجع به آن  
 دو فرموده است.

۳۵- حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن علي بن فضال ، عن أحمد بن أشيم ، عن الرضا عليه السلام قال : قلت له : جعلت فداك لم سموا العرب أولادهم بكلب و نمر و قهد و أشباه ذلك ؟ قال : كانت العرب أصحاب حرب ، وكانت تهول على العدو بأسماء أولادهم و يسمون عبيدهم فرجاً و مباركاً و ميموناً و أشباه ذلك يقيمون بها .

۳۶- حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبد الله ، عن الهيثم بن أبي مسروق عن علي بن أسباط يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال : إن الله تبارك و تعالى يبدء بالنظر إلى زوار قبر الحسين بن علي عليه السلام عشية عرفة . قال : قلت : فيل نظره إلى أهل الموقف ؟ قال : نعم . قلت : وكيف ذلك ؟ قال : لأن في أولئك أولاد زناً و ليس في هؤلاء أولاد زناً .

۳۷- أبي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا محمد بن يحيى المطهر ، عن أبي سعيد الأدمي ، عن

۳۵- احمد بن أشيم گویند: به امام رضا عليه السلام عرض کردم: فدایت کردم! چرا عربها پسران خود را به نام سگ و پلنگ و یوزپلنگ می نامند؟ فرمود: زیرا تازی ها مردان جنگی بودند، و به وسیله نامهای فرزندان شان ترسی بر دشمن وارد می ساختند و بردگان خود را فرج (گشایش) و مبارک (شادکام) و ميمون (فرخنده) و مانند اینها می نامیدند و به آن فال نيك می زدند.

۳۶- علی بن أسباط مرفوعاً تا امام صادق عليه السلام از آنحضرت روایت نموده که فرمود: براستی خداوند تبارک و تعالی در نیمه اول شب عرفه نظر می کند به زائران قبر حسین بن علی علیهما السلام. راوی گوید: عرض کردم: قبل از آنکه به اشخاصی که در منی و عرفات هستند، نظر نماید؟ فرمود: آری. پرسیدم: آن چگونه است؟ فرمود: چون در میان آنان زناراده می باشد، ولی در میان زوار امام حسین زناراده وجود ندارد.

۳۷- ابوبصیر گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم ابوالخطاب می گوید:

الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن أبا الخطاب كان يقول: إن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرض عليه أعمال أُمته كل خميس، فقال أبو عبد الله عليه السلام: ليس هكذا ولكن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرض عليه أعمال أُمته كل صباح أبراها وفجارها فاحذروا، وهو قول الله عز وجل: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَكَتَ. قَالَ أَبُو بصير: إِنَّمَا عَنِ الْأُمَّةِ عليه السلام».

۳۸ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال: حَدَّثَنَا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي صير، عن أبي المفرا، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: الِهيبة جائزة فَبَضْتُ أَوْلَمَ تَقْبِضُ، فَسَمِعْتُ أَوْلَمَ تَقْسِمُ، إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النَّحْلَ فَأَخْطَؤُوا وَالنَّحْلَ لَا

هر پنجشنبه کردار همه امت او بر آن بزرگوار عرضه می شود.

امام صادق عليه السلام فرمود: چنین نیست، بلکه صبح هر روز اعمال امت از نیکوکاران و تبهکاران بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ارائه می شود، بنابر این مواظب باشید (که کار ناشایستی از شما سرزنند) و این است فرموده خدای عز و جل: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» و (ای پیامبر ما) بگو ای مردم، هر عملی که انجام دهید خدا آن عمل را از شما می بیند، و نیز پیغمبر و مؤمنان بر آن آگاه می شوند (توبه ۹: ۱۰۴).

و امام عليه السلام پس از خواندن این آیه ساکت شد، و جز این نیست که انمه عليهم السلام را قصد کرده است.

۳۸ - ابو بصیر گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: جایز است شخص مال خود را به دیگری هبه کند، خواه در اختیارش در آمده باشد و در دست گرفته باشد یا هنوز به دستش نیامده باشد، و خواه تقسیم شده باشد یا هنوز بین او و چند تن دیگر مشاع باشد (مانند میراثی که هنوز به دستش نرسیده، یا هنوز بین ورثه تقسیم نشده) و مال موهوب می شود.

و سنی ها «هبه» (که عقد یا اثری است که مُقْتَضِی تَمْلِیکِ عَیْنِ است به طور منجز) و «نحله» (که به معنی بخشش و اعم است از هبه و شامل وقف و صدقه، و

مَجُوزٌ حَقِّی تَقْبِضُ .

۳۹ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَن عِيسَى ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، [عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمَكَارِيِّ ، قَالَ : كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَذَكَرَ زَيْدٌ وَمَنْ خَرَجَ مَعَهُ ، فَهَمَّ بَعْضُ أَصْحَابِ الْمَجْلِسِ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ فَأَتَتْهُ هَرَّةٌ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَالَ : مَهْلًا ؛ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا فِيمَا بَيْنَنَا إِلَّا بِسَبِيلِ خَيْرٍ إِنَّهُ لَمْ تَمُتْ نَفْسُ مَنْتَا إِلَّا وَتَدْرِكُهُ السَّعَادَةُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ نَفْسُهُ وَلَوْ بِفَوَاقِ نَاقَةٍ . قَالَ : قُلْتُ : وَمَا فَوَاقِ نَاقَةٍ ؟ قَالَ : يَجْلَاهُهَا .

۴۰ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَسْرُورٌ ، قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَامِرٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ الرَّقَّاعِيِّ ، عَنْ الصَّبَّاحِ بْنِ سِيَابَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنْ الرَّجُلُ لِيَحْبِسَكُمْ وَمَا يَدْرِي مَا تَقُولُونَ فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ ، وَإِنْ الرَّجُلُ لِيَنْفَضَّكُمْ وَمَا يَدْرِي مَا تَقُولُونَ فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ النَّارَ ، وَإِنْ

غیر اینها می شود) را یکی دانسته اند لذا به اشتباه افتاده اند، حال آنکه «نحله» را تا در دست نداشته باشد، نمی توان گفت ~~می تواند بگیرد~~ (و یا تا آنکه به او بخشیده شده، در دست نگیرد مالکش نمی شود. برای توضیح بیشتر به کتب مبسوط فقهی مراجعه شود).

۳۹- ابو سعید مکاری گوید: در خدمت امام صادق بودیم، از زید (شهید) و افرادی که با وی سر به شورش برآورده بودند، سخن به میان آمد، یکی از کسانی که در آن مجلس بود، خواست از او انتقاد و بدگویی و سب نماید، امام صادق علیه السلام فرمود: آرام باش! شما در آنچه میان ما خاندان هست حق مداخله ندارید مگر به راه نیکی، چون هیچیک از ما نمی میرد، مگر قبل از رفتن جان از تنش سعادت مند گردد، اگر چه به اندازه فَوَاقِ شتر ماده باشد، گوید: عرض کردم: «فَوَاقِ نَاقَةٍ» چیست؟ فرمود: يَكْ دوشیدن شیر.

۴۰- صباح بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مردی شما را دوست می دارد در حالیکه نمی داند شما چه می گوئید؟ و خداوند او را وارد بهشت

الرَّجُلُ مِنْكُمْ لَيْحَلًا صَحِيفَتُهُ مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ ؟ قُلْتُ : وَكَيْفَ يَكُونُ ذَاكَ ؟ قَالَ يَمُرُّ بِالْقَوْمِ يَنْتَالُونَ مِنْهَا فَإِنَا رَأَوْهُ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِهِمْ ، وَيَمُرُّ بِهِمُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِنَا فَيَنْهَرُونَهُ ، وَ يَقُولُونَ فِيهِ فَيَكْتُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ حَسَنَاتٍ حَتَّى تَمْلَأَ صَحِيفَتُهُ مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ .

۴۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عِيسَى ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ حَرَّادِ بْنِ عَثْمَانَ ، عَنْ حَفْصِ الْكُنَاسِيِّ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَا أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا ؟ قَالَ : يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَيَقْرَأُ بِالطَّاعَةِ وَ يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ .

۴۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

مُحَمَّدٍ ، وَ شَخْصِي شَمَا رَا دِشْمَن مِی دَارَمُ وَ نَمِی دَانَد شَمَا چِه مِی گوئید؟ پس پروردگار او را داخل دوزخ می گردانید، و راستی شخصی از شما نامه عملش پر می شود، بدون آنکه کاری انجام داده باشد. گفتند آن چگونه می باشد؟ فرمود: به گروهی گذر می کند که به ما ناسزا می گویند چون او را می بینند، یکی بر دیگری می گویند: این مرد از طرفداران ایشان است، و مردی از شیعیان ما بر ایشان می گذرد او را می زنند و از خود دور می کنند، و ناسزایش می گویند، پس خداوند عزَّ و جلَّ به سبب آن، حسناتی برایش می نویسد تا اینکه نامه عملش بدون اینکه کاری انجام داده باشد پر شود.

۴۱ - حَفْصُ الْكُنَاسِيِّ گریه: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: کمترین چیزی که به سبب آن بنده به درجه ایمان می رسد، چیست؟ فرمود: گواهی بدهد بر اینکه جز الله معبود بر حق نیست، و محمد بنده و پیامبر اوست و به فرمانبری از او اقرار همی کند، و امام زمانش را همی شناسد، پس هرگاه اینگونه اقرار و عمل کرد او مؤمن است.

۴۲ - ابوالرَّثِیْع (شامی خلیل بن اَوْفَى که از اصحاب امام صادق عليه السلام)

الحسن الصفار، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن ابن مسكان، عن أبي الربيع، قال: قلت: ما أدنى ما يخرج به الرجل من الإيمان؟ قال: الرأى يراه مخالفاً للحق فيقيم عليه.

۴۳- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما أدنى ما يكون به العبد كافراً؟ قال: أن يتقدم به شيئاً فيتولى عليه ويتبرأ، بمن خالفه.

۴۴- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن يزيد العجلي، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما أدنى ما يصير به العبد كافراً؟ قال: فأخذ

می باشد و ظاهراً از آنحضرت پرسیده گفت: گفتیم: کمترین چیزی که به سبب آن مرد ایمان خود را از دست می دهد، چیست؟ فرمود: رأی و نظری است که خود تشخیص می دهد، که آن با حق متارگار نیست، با این حال از آن دست بر نمی دارد.

۴۳- حلبی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین چیزی که به سبب آن بنده کافر می شود، چیست؟ فرمود: آن است که به وسیله او عقیده فاسد نوظهوری ایجاد گردد، و دوستیش بر معیار آن باشد و از کسی که با او مخالفت ورزد، بیزاری جوید.

۴۴- برید عجلتی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: بی مقدارترین چیزی که بنده به سبب آن کافر می شود، چیست؟ گوید: آن بزرگوار مقداری ریگ از زمین برداشت و آنگاه فرمود: اینکه بگوید: ریگ ها هسته خرما است و از کسی که این نظر را از وی نپذیرد، بیزاری جوید، و خدا را به سبب بیزاری جستن از کسی که غیر از گفته او را بگوید، نافرمانی کند، پس این «ناصب»

حصاة من الأرض فقال : أن يقول لهذه الحصاة إنها نواة و يبرء ممن خالفه على ذلك ،  
ويدين الله بالبراءة ممن قال بخير قوله ، فهذا ناصب قد أشرك بالله و كفر من حيث لا يعلم .

۴۵ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد  
ابن الحسن الصفار ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن محمد بن علي ، عن محمد بن أسلم ، عن الحسن  
ابن محمد الهاشمي ، عن عمر بن أذينة ، عن أبان بن أبي عبيث ، عن سليم بن قيس الهلالي ،  
عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : قلت له : ما أدنى ما يكون به الرجل ضالاً ؟ قال : أن لا يعرف  
من أمر الله بطاعته ، وفرض ولايته ، وجعله حجة في أرضه ، وشاهد على خلقه . قلت : فمن  
هم يا أمير المؤمنين ؟ فقال : الذين قرنهم الله بنفسه و نبيه فقال : يا أيها الذين آمنوا  
أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم . قال : فقبلت رأسه و قلت : أوضحت  
لي و فرجت عني وأذهبت كل شك كل في قلبي .

دشمن آشکاری است که به خدا شریک و یزیده ، و از جهتی کفر و رزیده که خود  
نمی داند.

۴۵ - سلیم بن قیس هلالی گوید: به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم:  
ناجیزترین چیزی که به سبب آن مردی گمراه می شود، چیست؟ فرمود: آن است که  
امام خود را که خداوند به اطاعت از او فرمان داده، و ولایت او را واجب نموده، و  
او را حجت خویش در زمینش قرار داده، و شاهد و گواه خود بر مخلوقش ساخته،  
نشناسد.

عرضه داشتم: ای امیرمؤمنان ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنانکه  
خداوند ایشان را به نفس خود و پیغمبرش پیوسته، و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَطِيعُوا أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (ای کسانی که ایمان آورده اید  
اطاعت کنید خدا را و فرمان برید پیغمبر و صاحبان امر را - نساء: ۶۲) گوید: سر  
آنحضرت را بوسیدم و عرض کردم: مطلب را برایم روشن نمودی، و گره از  
مشکلم گشودی، و هر تردیدی که در دلم بود، زدودی.

۴۶ - حدَّثَنَا أَبِي - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا سعد بن عبد الله ، قال : حدَّثَنَا أحمد بن محمد بن عيسى بإسناد متصل إلى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال : أدنى ما يجزي من الدعاء بعد المكتوبة أن يقول : «اللهم صل على محمد وآل محمد ، اللهم إني أسألك من كل خير أحاط به علمك ، وأعوذ بك من كل شر أحاط به علمك ، اللهم إني أسألك عافيتك في أموري كلها وأعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة» .

۴۷ - حدَّثَنَا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدَّثَنَا محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن أبيان بن عثمان ، عن حبيب بن حكيم قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أدنى الإلحاد فقال : الكبر منه .

۴۸ - حدَّثَنَا جعفر بن محمد بن مسرور - رحمه الله - قال : حدَّثَنَا الحسين بن محمد بن عامر ، عن عمه عبد الله بن عامر ، عن محمد بن أبي عمير ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : أدنى ما يخرج به الرجل من الإيمان أن يواخي الرجل على دينه فيحسني

۴۶ - احمد بن محمد بن عيسى به سلسله سند پیوسته از امام ششم علیه السلام روایت نموده که فرمود: کمترین دشمنانی که بعد از نماز واجب کفایت می نماید، این است که بگویی: پروردگارا از تو می خواهم، از هر چیزی که آگاهی آن را فراگرفته، نصیبم سازی، و از هر گزندی که علمت بر آن احاطه دارد به تو پناه میبرم! خداوندا از تو خواستارم در تمامی کارها نیرومند و توانایم نمائی، و به تو پناه می برم از رسوائی دنیا و شکنجه آخرت!

۴۷ - حبيب بن حكيم گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: کمترین درجه «الحاد» (از دین حق برگشتن) چیست؟ فرمود: نخوت و خودخواهی از «الحاد» می باشد.

۴۸ - سيف بن عميرة گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کمترین چیزی که مرد را از مرز ایمان بیرون می برد، این است که با شخصی به جهت دینداریش برادری می نماید، و در ضمن اشتباهات و لغزشهای وی را به خاطر می سپارد تا در وقت



عليه عتراته وذلّاه ليعتقه بهايوما [ع].

۴۹ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن القاسم بن محمد الإسبهاني ، عن سليمان بن داود المنقري ، عن سفیان عيّنه ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : وجدت علم الناس كلهم في أربعة : أولها أن تعرف ربك ، والثاني أن تعرف ما صنع بك ، والثالث أن تعرف ما أراد منك ، والرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك .

۵۰ - حدثنا أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : القلوب ثلاثة : قلب منكوس لا يعي على شيء من الخير ، وهو قلب الكافر ، وقلب فيه نكتة سوداء فالخير والشر فيه يختلجان ، فما كان منه أقوى غلب عليه ، وقلب مفتوح فيه مصباح يزهر ولا يطفأ نوره إلى يوم القيامة وهو قلب المؤمن .

۵۱ - حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى الطمار ، قال : حدثنا أبي عن الحسن بن الحسن بن

مناسی او رابه آن نکوهش کند.

۴۹ - سفیان بن عیینہ گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: تمام دانش مردم را در چهار مورد یافتیم: نخست، آنکه پروردگارت را بشناسی، و دوم، آنکه بدانی خدا با تو چه خواهد کرد، و سوم، آنکه بدانی از آفرینش تو چه هدفی داشته، و چهارم، آنکه بدانی چه چیز تو را از دینت بیرون می برد.

۵۰ - ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: دلها سه گونه اند، دلی وارونه است که هیچ نیکی و خیری در آن جای نگیرد، و آن قلب کافر است، و دلی که در آن نقطه سیاهی است و نیکی و بدی در آن با یکدیگر در پیکار و کشمکش می باشند، که آن دل با هر کدام از آن دو همراه باشد، بر دیگری چیره شود، و دیگر، دلی است باز و گشاده که در آن چراغهایست نورافشان، و تا روز بازپسین خاموش نگردد و آن دل مؤمن است.

۵۱ - سعد خفاف گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: دلها چهار نوعند: دلی که در

ایمان، عن محمد بن أدرمة، عن محمد بن خالد، عن هارون، عن المنضل، عن سعد الخفاف، عن أبي جعفر عليه السلام قال: القلوب أربعة: قلب فيه نفاق وإيمان، وقلب منكوس، وقلب مطبوع، وقلب أزهر أنور. قلت: ما الأزهر؟ قال: فيه كهيئة السراج؛ وأما المطبوع فقلب المنافق؛ وأما الأزهر فقلب المؤمن إن أعطاه الله عز وجل شكره وإن ابتلاه صبر؛ وأما المنكوس فقلب المشرك ثم قرأ هذه الآية: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، أما القلب الذي فيه إيمان و نفاق فهم قوم كانوا بالطائف وإن أدرك أحدكم أجله على نفاقه هلك وإن أدركه على إيمانه نجا.

۵۲ - حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري - المطار قال: حدثنا علي بن محمد بن قتيبة قال: حدثنا جده بن سليمان النيسابوري، عن عبد السلام بن صالح الهروي

آن هم نفاق و هم ایمان است، و دلی که وارونه و سرنگون است، و دلی است چرکین و بر آن مهر زده شده، و دلی است درختان و پاک. عرض کردم: دل تابان کدام است؟ فرمود: آنکه چیزی همانند چراغ درونش می باشد، و اما دلی که چرک و زنگار روی آن را گرفته دل منافق است، و دل فروزنده، قلب مؤمن می باشد اگر خدا به او عطائی دهد سپاسگزاری نماید، و اگر گرفتارش کند بردباری پیشه سازد، و دل وارونه دل مشرک است. آنگاه این آیه را خواند: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آیا آنکس که وازگون بر چهره خود راه می رود، هدایت یافته تر است یا کسی که مستقیم به راه راست می رود - ملک ۲۳: ۶۷) اما دلی که در آن ایمان و نفاق به هم آمیخته است، آن قلب مردمی از شهر طائف است (گاهی مؤمن و گاهی منافق اند) که هر کدام در حال نفاق مرگش می رسید (چون ایمان نداشته) تباه بود، و اگر در موقع ایمان مرگش فرار سید، نجات یافته بود.

۵۲ - عبد السلام هروی گوید: از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: کردار بندگان «مخلوق» هستند. به آنحضرت عرض کردم: ای فرزند

قال : سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول : أفعال المباد مخلوقة . غفلت له : يا ابن رسول الله وما معنى «مخلوقة» ؟ قال : مقدرة .

۵۳ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - قال : حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري ، عن يعقوب بن يزيد ، قال : حدثنا الحسن بن علي بن فضال ، عن عبد الرحمن بن الحجاج ، عن سدير الصيرفي ، عن الصادق جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن جده عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : خلق نور فاطمة عليها السلام قبل أن تخلق الأرض والسماء . فقال بعض الناس : يا بني الله فليست هي إسيّة ؟ فقال صلى الله عليه وآله : فاطمة حوراء . إسيّة قال : يا بني الله وكيف هي حوراء إسيّة ؟ قال : خلقها الله عز وجل من نوره قبل أن يخلق آدم إذ كانت الأرواح فلمّا خلق الله عز وجل آدم عرضت على آدم . قيل : يا بني الله وأين كانت فاطمة ؟ قال : كانت في حقة تحت ساق العرش ، قالوا : يا بني الله فما كان طعامها ؟ قال : التسيح ، والتهليل ، والتحميد . فلمّا خلق الله عز وجل آدم و

پیامبر خدا معنی و مراد از «مخلوق» چیست؟ فرمود: در علم خدا مقدر بوده است. (یعنی خداوند او را ~~مختار آفریده و سزاوارد~~ گذارده که بتواند اختیار کند، و البته می داند که چه اختیار می کند).

۵۳ - سدير صيرفي گويد: امام ابو عبدالله صادق از پدرش از اجدادش عليهم السلام روايت نمود: که پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: نور فاطمه پيش از آفرينش زمين و آسمانها آفريده شد، يکي از مردم گفت: اي پيامبر خدا بنا بر اين فاطمه از جنس بشر نيست؟ پيغمبر صلى الله عليه وآله در پاسخ او فرمود: فاطمه حوراء بشر است، گفتند: اي پيغمبر خدا! چگونه می شود که زهرا حوريّه و انسيّه باشد؟ فرمود: پيش از اين که پروردگار متعال، حضرت آدم را خلقت نمايد، در آن هنگام که روحهای خلایق را آفريد، فاطمه را از نور خود خلق کرد، و چون آدم را آفريد فاطمه را به او ارائه نمود. گفته شد: اي پيامبر خدا! فاطمه در آن هنگام کجا بود؟ فرمود: نور او در میان يك ظرف کوچکی در زیر ساق عرش جای داشت. گفتند: اي رسول خدا! غذای وی چه بود؟ فرمود: گفتن «سبحان الله، ولا اله الا الله، و حمد خدا را گفتن،

أخرجني من صلبه أحبُّ الله عزَّ وجلَّ أن يخرجها من صلبي جعلها تفاحة في الجنة و  
أتاني بها جبرئيل عليه السلام فقال لي : السلام عليك ورحمة الله وبركاته يا محمد ، قلت : و عليك  
السلام ورحمة الله حببي جبرئيل . قال : يا محمد إن ربك بركتك السلام . قلت : منه السلام  
وإليه يعود السلام . قال : يا محمد إن هذه تفاحة أعدها الله عزَّ وجلَّ إليك من الجنة  
فأخذتها وضممتها إلى صدري . قال : يا محمد يؤول الله جلَّ جلاله : كلها . ففلقتها فرأيت  
نوراً ساطعاً ففرغت منه فقال : يا محمد مالك لا تأكل ، كلها ولا تنضج ، فإن ذلك النور  
المنصور في السماء وهي في الأرض فاطمة ، قلت : حببي جبرئيل ، ولم سميت في السماء  
« المنصورة » وفي الأرض « فاطمة » ؟ قال : سميت في الأرض « فاطمة » لأنها قطعت

وقتی که پروردگار متعال، آدم را آفرید، مرا از پشت او بیرون نمود، و دوست  
داشت فاطمه را از صلب من بیرون آورد، او را به صورت یک سیب در بهشت  
درآورد، و جبرئیل آن سیب را نزد من آورد و من گفتم: ای محمد درود و  
رحمت و برکات خدا بر تو باد! گفتم: ای دوست من جبرئیل! بر تو باد درود و  
رحمت خدا و برکات او!

آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! خدا تو را سلام می‌رساند، گفتم: ایمنی و  
تندرستی از جانب خداست و به سوی او باز خواهد گشت، گفت: ای محمد، این  
سیبی است که خدای عزَّ و جلَّ از بهشت برای تو هدیه فرستاده، من آن را گرفتم و  
به سینه خود نهادم، جبرئیل گفت: ای محمد! خداوند جلَّ جلاله می‌فرماید: این  
سیب را نوش جان نما!

چون آن سیب را شکافتم، نوری از آن تابید که من ترسان شدم. گفتم: ای  
پیامبر خدا چرا آن را میل نمی‌کنی؟ آن را بخور و نرس! زیرا آن نور بانویی  
است که در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» می‌باشد. گفتم: ای دوست من  
جبرئیل چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است؟ گفت: بدین سبب  
در زمین «فاطمه» نامیده شده که شیعیان خود را از جهنم رهایی می‌بخشد، و

شیعتها من النار وطمع أعداءها عن حبسها ، و هي في السماء « المتصورة » و ذلك قول الله عز و جل : « يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ \* بَنَصَرَ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ » یعنی نصر فاطمة لمحبسها .

۵۴ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال : حدثنا محمد بن يحيى العطار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن عثمان بن عيسى ، عن أبي أيوب الخزاز قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : لما أنزلت هذه الآية على النبي صلى الله عليه وآله : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا » قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اللهم زدني فأنزل الله تبارك وتعالى : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا » فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : اللهم زدني ، فأنزل الله عز و جل عليه « مَنْ ذَا الَّذِي

دشمنانش از محبت وی بی بهره خواهند بود، و در آسمان بدین جهت «متصورة» است که خداوند فرموده: «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، يَنْصُرُ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ» یعنی: در آن روز (قیامت) مؤمنان به جهت یاری خدا که هر فردی را بخواهد یاری دهد خرسند می شوند (روم ۴۳: ۴۰).

منظور از این یاری همان نصرتی است که حضرت فاطمه سلام الله علیها به دوستان خویش خواهد کرد.

۵۵- ابوایوب خزاز گوید: از امام علی علیه السلام شنیدم که فرمود: چون این آیه بر پیغمبر صلى الله عليه وآله نازل گردید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» (هرکس که عمل نیکی انجام دهد، پس او را سزائی و پاداشی بهتر از آن کار نیکو است - نمل ۲۷: ۹۱) پیغمبر صلى الله عليه وآله به درگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا بر من افزون فرما، پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (و هرکس که کار نیکی بکند، پاداشی ده برابر آن را دارد - انعام ۱۶۱: ۶) پس پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: پروردگارا برایم زیادتیر از این بفرما! خداوند این آیه را بر او فرو فرستاد: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (کیست آنکه قرض دهد به خدا قرضی نیکو، پس خدا بیفزاید آن را برایش

يفرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرة» فعلم رسول الله ﷺ أن الكثير من الله عز وجل لا يحصى وليس له منتهى.

۵۵ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن محمد بن عيسى بن عبيد الله بن عيسى ، عن أبي الحسن علي بن يحيى ، عن علي بن مروح الطائي ، عن أبي عبد الله ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله ﷺ : «أي عرى الإيمان أوثق ؟ فقالوا : الله ورسوله أعلم ، فقال بعضهم : «الصلاة» وقال بعضهم : «الزكاة» وقال بعضهم : «الصوم» وقال بعضهم : «الحج» والعمرة» وقال بعضهم : «الجهاد» فقال رسول الله ﷺ : «لكل ما قلتم فضل وليس به ، ولكن أوثق عرى الإيمان الحب في الله ، والبغض في الله ، وتولي أولياء الله ، والتبري من أعداء الله عز وجل» .

۵۶ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعود بن زياد ، عن الصادق جعفر بن محمد ، أفرايش بسبار - بقره ۲: ۲۴۶ - .

پس پیامبر ﷺ دانست که کثیر از پیغمبرانی که بشمار است و پایانی برایش نیست.

۵۵ - علی بن مروح طائی گوید: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت نمود: که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی پرسشی را در بین اصحابش مطرح کرد و آن این بود: در میان دستگیره‌های ایمان کدامیک از همه محکمتر است؟ گفتند: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند، آنگاه یکی از ایشان گفت: نماز، و دیگری گفت: زکات، شخصی گفت: روزه، و یکی دیگر از ایشان گفت: حج و عمره، و دیگری گفت: جهاد، آنگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه اینها که نام بردید، کارهای با فضیلتی است، ولی پاسخ سؤال من نیست، (بلکه) قوی‌ترین دستگیره ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست، و دوست داشتن اولیاء خدا، و بیزاری جستن از دشمنان خدا، می‌باشد.

۵۶ - مسعود بن زیاد از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت نموده:

عن أبيه عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله قال : من أطاع الله فقد ذكّر الله وإن فلت صلاته وصيامه وتلاوته من عصى الله فقد نسي الله وإن كثرت صلاته وصيامه وتلاوته للقرآن .

۵۷ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال : حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن إبراهيم بن زياد ، قال : قال الصادق عليه السلام : كذب من زعم أنه يعرفنا وهو متمسك بعروة غيرنا .

۵۸ - حدثنا محمد بن القاسم المفسر الجرجاني ، قال : حدثنا يوسف بن محمد بن زياد ، وعلي بن محمد بن مهران ، عن أبيهما ، عن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام ، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله لبعض أصحابه ذات يوم : يا عبدالله أحب في الله ، وأبغض في الله ووال

که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: کسی که خدا را اطاعت کند خدا را بیاد داشته، اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش آنکه باشد و آنکس که خدا را نافرمانی کند، خدا را فراموش نموده، اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش زیاد باشد.

۵۷ - ابراهیم بن زیاد گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: شخصی که فکر کند ما را می‌شناسد، و او به دستگیره‌ای جز (احکام) ما چنگ زده باشد، دروغ گفته است.

۵۸ - امام حسن عسکری عليه السلام از پدرش از نیای بزرگوارش علیهما السلام روایت نموده که روزی پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله به یکی از یاران خود فرمود: ای بنده خدا، در راه خدا دوستی کن، و در راه رضای خدا دشمنی نما، و برای خدا دوست بدار، و در راه او ستیز کن! حقیقت این است که کسی ولایت خدا را درک نخواهد کرد، جز به آن طریق، و هیچ کس مژده ایمان را نخواهد چشید تا چنین نشود، اگر چه نماز و روزه‌اش بسیار باشد، و مسلماً برادری مردم امروز، بیشترش در باره دنیا است، بر اساس آن به یکدیگر اظهار دوستی می‌نمایند، و بر همان اساس به یکدیگر خشم و کینه می‌ورزند، و آن از پروردگار بی‌نیازشان نسازد، در این موقع

فی الله ، وعاد فی الله ، فانته لاننا لا لایة الله إلا بذلك ، ولا یجد الرجل طعم الايمان وإن کثرت صلاته وصیامه حتی یكون كذلك وقد صارت مؤاخاة الناس بومکم هذا اکثرها فی الدنيا ، علیها يتوادون ، وعلیها یبغضون ، وذلك لا یغنی عنهم من الله شیئاً . فقال الرجل : یارسول الله فکیف لی أن أعلم اننی قدوالیت وعادیت فی الله ؟ ومن ولی الله عز و جل حتی أوالیه ؟ ومن عدوه حتی أعادیه ؟ فأشار له رسول الله ﷺ إلى علی علیه السلام فقال : أتری هذا ؟ قال : بلی ، قال : ولی هذا ولی الله قواله ، و عدوه هذا عدو الله فعاده ، و وال ولی هذا ولو أنه قاتل أبیک و ولدک ، و عاد عدو هذا ولو أنه أبوک و ولدک .

۵۹ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان ، قال : حدثنا أبو العباس عبد الرحمن بن محمد بن حماد ، قال : حدثنا أبو سعید یحیی بن حکیم ، قال : حدثنا أبو قتیبة ، قال : حدثنا الأصمغینی ابن زید ، عن سعید بن رافع ، عن زید بن علی علیه السلام ، عن آبائه علیهم السلام ، عن فاطمة بنت النبی علیهما السلام قالت : سمعت النبی ﷺ : إن فی الجمعة کساعة لا یراقبها رجل

آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا چگونه میسر خواهد شد که بفهمم، یقیناً و مطمئناً در راه خدا دوستی و دشمنی کنم؟ رسول خدا عز و جل کیست؟ تا دوستدار و فرمانبردار او باشم، و دشمن خدا چه کسی است؟ تا به او کینه و دشمنی ورزم!

پیغمبر خدا ﷺ در حالی که اشاره به علی علیه السلام می نمود، به آنمرد فرمود: آیا این مرد را می بینی و می شناسی؟ عرض کرد: بلی، فرمود: این مرد ولی (سرپرست)، از جانب خداست، پس فرمانبردار او باش! و دشمن این (علی «ع» ) دشمن خداست، پس با دشمن او دشمنی نما، و با دوستدارش پیوستگی و دوستی کن! اگر چه به رامتی او قاتل پدر و فرزند تو باشد و با دشمن این (علی - «ع» ) دشمنی کن، اگر چه حقیقتاً او پدر و اولاد تو باشد.

۵۹- زید بن علی علیه السلام از پدرانش از حضرت فاطمه دخت گرامی پیغمبر علیهما السلام روایت نموده که فرمود: از پیغمبر ﷺ چنین شنیدم که: همانا در جمعه لحظه ای هست که هیچ مسلمانی آنرا در نظر نمیگیرد و در آن لحظه از خدا



مسلم یسأل الله عز وجل فيها خيراً إلّا أعطاه إياه . قالت : قلت : یا رسول الله أي ساعة هي ؟ قال : إذا تدلّی نصف عین الشمس للغروب . قال : وكانت فاطمة عليها السلام تقول لعلامها : اصعد علی الصّراب فإذا رأيت نصف عین الشمس قد تدلّی للغروب فأعلمني حتی أذهب .

۶۰ - حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - قال : حدّثنا الحسين بن محمد ابن عامر ، عن عمّه عبدالله بن عامر ، عن محمد بن زياد ، عن سيف بن عميرة ، قال : قال الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام : من لم یبال ما قال وما فیل فيه : فهو شرک شیطان ، ومن لم یبال أن یراه الناس [مُشیئاً] فهو شرک شیطان ، ومن اغتاب أخاه المؤمن من غیر ترّة یشهما فهو شرک شیطان ، ومن شغف بمحبّة الحرام وشهوة الزّنا فهو شرک شیطان : ثمّ قال عليه السلام : إنّ لولد الزّنا علامات : أحدها بفضاضة أهل البيت ، وثانیها أن یعنّ إلى الحرام الذي

نیکی درخواست نمی نماید، مگر اینکه آن را به او عطا می کند، فرمود: عرضه داشتم: ای پیامبر خدا آن چه لحظه ایست؟ فرمود: هرگاه پرتو نیمی از قرص خورشید نزدیک بر پنهان شدن در افق مغرب گردد. راوی گوید: و فاطمه علیها السلام به غلامش می گفت: برو بالای بلندی، پس هرگاه نیمی از قرص خورشید را دیدی که به غروب نزدیک شد، به من خبر ده تا دعا کنم!

۶۰ - سيف بن عميرة گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: شخصی که در آنچه می گوید و آنچه در باره اش گفته شود بی تفاوت باشد و ناراحت نشود همدست با شیطان است (یا در دام شیطان افتاده است). و کسی که باکی نداشته باشد از اینکه مردم او را در حال آلودگی به گناه ببینند پس او در دام شیطان است، و شخصی که پشت سر برادر مؤمن خود بدگویی نماید بدون آنکه کینه ای با هم داشته باشند، در دام شیطان می باشد و آنکس که محبت حرام و شهوت زنا را به پرده دل آویخته، در دام شیطان است. آنگاه فرمود: برآستی زنارزاده چند نشانه دارد: ۱- کینه ورزی با ما خاندان پیغمبر ۲- مشتاق است به سوی حرامی که از آن آفریده شده ۳- دین

خلق منه ، و ثالثها الاستخفاف بالدین ، و رابعها سوء المحضر للناس و لا یسیء محضر  
إخوانه إلا من ولد علی غیر فراش اُیه او من حملت به اُمّه فی حیضها .

۶۱ - حدّثنا محمد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی - رحمه الله - قال : حدّثنا

عبد العزیز بن یحیی ، قال : حدّثنا عبد الله بن محمد الضبیّ ، قال : حدّثنا محمد بن هلال

قال : حدّثنا نائل بن نجیح ، قال : حدّثنا عمرو بن شعمر ، عن جابر الجعفی ، قال : سألت

أبا جعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : « کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ

فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ » تؤْمِي أَوْكُلُهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا » قال : أمّا الشجرة فرسول الله

صلی الله علیه و آله و فرعها علی عليه السلام و غصن الشجرة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ثمرها أولادها

عليهم السلام و ورقها شیعتنا : ثمّ قال عليه السلام : إِنْ الْمُؤْمِنُ مِنْ شِيعَتِنَا لَيَمُوتُ فَيَسْقُطُ مِنَ الشَّجَرَةِ

ورقة ، و إِنْ الْمُؤْلُودُ مِنْ شِيعَتِنَا لَيُولَدُ فَتُورِقُ الشَّجَرَةُ ورقة .

را سبک شمارد ۴ - برای مردم بد محضر است و آنچه من برادران خود را بهم نمی زند  
جز کسی که نطفه اش بر غیر بسجده علیه السلام یا مادرش در حال عادت  
ماهیانہ او را حاملہ شدہ است .

۶۱ - جابر جعفی گوید : از امام پنجم حضرت باقر عليه السلام معنی قول خدای عزّ

و جلّ : « کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ » تؤْمِي أَوْكُلُهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ

رَبِّهَا » (مانند درخت پاکی که ریشه آن در زمین محکم و پایرجا باشد، و شاخه آن

از بس بلند است سر به جانب آسمان کشیده، در هر زمان که خدا حکم نموده به

ثمر دادن، ثمر خود را می دهد، و به اراده و تکوین آفریدگار میوه خود را می دهد -

ابراهیم ۳۰: ۶۴) را پرسیدم، فرمود: اما آن درخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، و شاخه آن،

علی عليه السلام و جوانه شاخه آن درخت، فاطمه دُخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و میوه آن اولاد

او، و برگش شیعیان ما هستند، آنگاه فرمود: هر گاه مؤمنی از شیعیان ما بمیرد، از

آن درخت برگگی می افتد، و چون نوزادی از شیعیان ما متولد شود، آن درخت

برگگی آورد.

۶۲ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ يَحْيَى الْبَزْزُورِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْهَيْثَمِ [عَنْ أُمِّهِ] الْبَلَدِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ الْمَعَاذِ بْنِ عَمْرَانَ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ الْمُقْدَامِ بْنِ شَرِيحَ بْنِ هَانِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ شَرِيحَ ، قَالَ : سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ابْنَهُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ مَا الْعَقْلُ ؟ قَالَ : حِفْظُ قَلْبِكَ مَا اسْتَوْدَعْتَهُ . قَالَ : فَمَا الْحَزْمُ ؟ قَالَ : أَنْ تَنْتَظِرَ فَرَسَكَ وَتَعَاجِلَ مَا أَمْسَكَكَ . قَالَ : فَمَا الْمَجْدُ ؟ قَالَ : حَمْلُ الْمَغَارِمِ وَابْتِنَاءُ الْمَكَارِمِ . قَالَ : فَمَا السَّمَاةُ ؟ قَالَ : إِجَابَةُ السَّائِلِ وَبَذْلُ النَّائِلِ . قَالَ : فَمَا الشَّحُّ ؟ قَالَ : أَنْ تَرَى الْقَلِيلَ سَرَفًا وَ مَا أَفْقَتَ تَلَفًا . قَالَ : فَمَا الرِّقَّةُ ؟ قَالَ : طَلَبُ الْيَسِيرِ وَمَنْعُ الْحَقِيرِ . قَالَ : فَمَا الْكَلْفَةُ ؟ قَالَ : التَّمَسُّكُ بِمَنْ لَا يَوْثِقُكَ ، وَالنَّظَرُ فِيمَا لَا يَعْطِيكَ . قَالَ : فَمَا الْجَهْلُ ؟ قَالَ : سُرْعَةُ الْوُثُوبِ عَلَى الْفُرْصَةِ قَبْلَ الْإِسْتِمْلَاحِ .

۶۲- شریح بن هانی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از پرسش حسن بن علی علیهما السلام پرسید و فرمود: بجزم خود چیست؟ گفت: آنکه دل تو نگهدارنده چیزی باشد که در آن ودیعه نهاده‌ای.

فرمود: حزم (هوشیاری و تدبیر) چیست؟ پاسخ داد: آنکه منتظر فرصت باشی، و در امور خیری که برایت ممکن است شتاب ورزی فرمود: بزرگواری چیست؟ گفت: عفو و تحمل لعزش دیگران، استوار نمودن زندگی بر شالوده خویشهای ارزنده. فرمود: بخشندگی و بلند نظری در چیست؟ پاسخ داد: برآوردن نیاز درخواست کننده و بخشش دسترنج خود. فرمود: خساست چیست؟ گفت: اینکه اندک را زیاد بدانی، و آنچه را در راه خدا داده‌ای، تلف شده پنداری. فرمود: «رقه» پستی و بردگی چیست؟ (در نسخه بحار الأنوار «دقة»). و در تحف العقول «الدنية» ضبط شده است) گفت: کوتاه بینی و درخواست نمودن چیز کم، و دریغ داشتن از چیز اندک.

پرسید: خود را به رنج و مصیبت انداختن چیست؟ پاسخ داد: تمسک به کسی که تو را ایمن نمی‌سازد، و کنجکاوی در چیزی که برایت سودی ندارد.

فرمود: جهل چیست؟ گفت: پریدن بر روی مرکب پیش از مهارت یافتن

منها و الامتناع عن الجواب ، و نعم العون الصمت في مواطن كثيرة و إن كنت قصيصاً .

ثم أقبل صلوات الله عليه على الحسين ابنه عليه السلام فقال له : يا بني ما السؤدد ؟ قال : استطاع العشرة واحتمل الجريفة . قال : فما الفناء ؟ قال : قلّة أمانيك والرضا بما يكفيك . قال : فما الفقر ؟ قال : الطمع و شدة القنوط . قال : فما اللوم ؟ قال : إحراز المرء نفسه وإسلامه عرسه . قال : فما الخرق ؟ قال : معاداةك أميرك و من يقدر على شرك و تفعلك . ثم التفت إلى الحارث الأعور فقال : يا حارث علّموا هذه الحكم أولادكم فإنها زيادة في العقل والحزم والرأي .

در آن، و سرباز زدن از پاسخ گونی، و چه خوب کمک کاری است خاموشی در جایگاههای بسیاری اگر چه زبان گویائی داشته باشی.

آنگاه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را به فرزندش حسین علیه السلام نمود و به او فرمود: پسر من آقائی چیست؟ گفت: نیکوئی نمودن به قبیله، و برگردن گرفتن و پرداختن دین جرائم و جنایات آنان.

فرمود: غنا (بی نیازی) در چیست؟ پاسخ داد: اندک بودن آرزوهایت، و خوشنودی به آنچه تو را کفایت می نماید، پرسید: بینوائی در چیست؟ گفت: طمع داشتن به همه چیز، و سخت ناامید شدن.

پرسید: لوم (نکوهش، سرزنش) چیست؟ پاسخ داد: که مرد خود را از خطر محفوظ دارد و عیال خود را تسلیم کند!

شرح: شاید صحیح آن «لوم» باهمزه باشد و معنی آن ذلالت و پستی است». پرسید: خرق (درشتی، دریده بودن) چیست؟ گفت: درافتادن و دشمنی کردن با فرماینده خود، و شخصی که می تواند به تو سود و زیانی برساند.

آنگاه به حارث أعور توجه نمود و به وی فرمود: ای حارث! این حکمت ها را به فرزندانتان بیاموزید، زیرا آنها بر خرد و حزم و رأی می افزاید.

۶۳ - حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَتِيلٍ الدَّقَّاقُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ هَمْرِ الْكَرَائِيسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : خَيْرُ شَيْئَانِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِكُهُولِكُمْ ، وَشَرُّ كُهُولِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِشَيْئَانِكُمْ .

۶۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ الْأَمَّشِيِّ عَنْ عُبَايَةَ الْأَسَدِيِّ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ : سَتَكُونُ فِتْنَةٌ فَإِنْ أَدْرَكَهَا أَحَدُكُمْ فَلْيَعْلِهِ بِخَمْسَتَيْنِ : كِتَابُ اللَّهِ ، وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام . فَإِنِّي سَمِعْتُ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ - وَهُوَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام - : هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي ، وَأَوَّلُ مَنْ يَصَافِعُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، وَهُوَ يَمْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَمْسُوبُ الظَّالِمَةَ ، وَإِنَّهُ لَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ ، وَهُوَ يَأْتِي الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ ، وَهُوَ خَلِيفَتِي مِنْ

۶۳ - عمر کرایسی گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: بهترین جوانان شما آنانند که خود را همانند پیران ~~شما~~ بدانند و پیران شما آنها را خویشتن را همانند جوانان سازند.

توضیح: شاعر گفته است:

شَيْئَانِ عَجِيَانِ هُمَا أَبْرَدُ مِنْ بَخِ شَيْخٍ يَتَصَبَّى وَصَبِيٍّ يَتَشَبَّخُ

۶۴ - عبايه اسدي گوید: ابن عباس گفت: بزودي فتنه و آشوبي خواهد آمد،

که اگر فردی از شما دچار آن گردید، بر او باد به دو خصلت کتاب خدا و علی بن ابی طالب، چون من از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله در حالی که دست علی را گرفته بود شنیدم که فرمود: این نخستین فردی است که به من ایمان آورده، و اول کسی است که در روز رستاخیز دست به دست من خواهد نهاد، و اوست فاروق این امت که حق و باطل را از هم جدا خواهد ساخت، و او رئیس و بزرگ دین، و ثروت، رئیس ستمگران است و قطعاً او عدالت گستر و دوست وفادار بزرگ می باشد، و او در (علم) من است که از جانب او می آید، و او جانشین من است بعد از

بعدي

۶۵ - حدَّثَنَا أَبِي ، وَعَمَّادُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ محبوب ، عَنْ مِقَاتِلِ بْنِ سَلِيمَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : لَمَّا سَمِعْتُ مُوسَى عليه السلام إِلَى الطُّورِ فَتَاجِي رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ : يَلُوبُ أُرْنِي خَزَائِنَكَ ، فَقَالَ : يَا مُوسَى إِنَّمَا خَزَائِنِي إِذَا أُرِدْتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ لَهُ : « كُنْ ، فَيَكُونُ » .

۶۶ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَمَّادُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيَّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ مَنْ حَدَّثَهُ ، قَالَ مَاتَ رَجُلٌ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَكُنْ حَضَرَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَجَاءَ فَوَمَّ فَلَمَّا جَلَسَ أَمْسَكَ الْقَوْمَ كَأَنَّهُ عَلَى رُؤُسِهِمُ الطُّيُورَ كَمَا تَوَافَى ذِكْرُ الْقَمَرِ [أ] وَالْمَوْتُ : فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ : ابْتَدَأَ مِنْهُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : مَا مِنْ السَّيِّئِ إِلَى السَّيِّئِ مُعْتَرِكٌ إِلَّا مَاتَ . ثُمَّ قَالَ عليه السلام : الْفَقْرُ [أ]



درگذشتم.

۶۵ - مقاتل بن سلیمان گوید: پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: حضرت موسی چون از کوه طور بالا رفت و با خدایش مناجات کرد، گفت: پروردگارا گنجینه هایت را به من بنما، خدا فرمود: ای موسی جز این نیست که خزانه های من آن است که: هرگاه چیزی را بخواهم، به آن بگویم: ایجاد شوا فوراً پدیدار گردد.

۶۶ - محمد بن عبدالحمید از قول شخصی که این حدیث را برایش نقل نموده، گوید: مردی از خاندان ابوطالب مرده بود، علی رضی الله عنه در مراسم او حضور نداشت، وقتی که آمد، کسانی که در آنجا بودند، در باره بینوایان و مرگ سخن می گفتند، با آمدن حضرت ابوالحسن چنان سکوتی بر مجلس حکمفرما شد که گویا بر سر آنان پرنده ای نشسته (و از ترس آنکه به پرواز در نیاید دم نمی زدند) پس چون نشست، بدون اینکه شخصی سؤالی نموده باشد، سخن را اینگونه آغاز کرد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: میان شصت تا هفتاد سالگی عمر بشر، میدان

## عن الإسلام.

۶۷ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْفَلِيِّ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَلَرِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ أَكْمِهِ أَعْمَى ؛ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ عَبْدِ الدَّيْنَارِ وَالدَّرْهِمِ ؛ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ نِكَاحِ بَيْعَةٍ» .

قال مصنف هذا الكتاب قوله ﷺ : «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ أَكْمِهِ أَعْمَى» يعني من أرشد متعبراً في دينه إلى الكفر وقرره في نفسه حتى اعتقه ومعنى قوله ﷺ : «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ عَبْدِ الدَّيْنَارِ وَالدَّرْهِمِ» فإنه يعني بمن يمتنع زكاة ماله ويغفل بمؤاساة إخوانه فيكون قد آثر عبادة الدَّيْنَارِ وَالدَّرْهِمِ على عبادة خالقه وأما نِكَاحِ بَيْعَةٍ فمعروف .

۶۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ ،

کارزار زندگی و مرگ است. آنگاه فرمود: نیازمندان وسیله آزمايش اسلامند.

۶۷ - حَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْفَلِيِّ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَلَرِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ أَكْمِهِ أَعْمَى ؛ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ عَبْدِ الدَّيْنَارِ وَالدَّرْهِمِ ؛ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ نِكَاحِ بَيْعَةٍ» .

فرمود: ملعون است، ملعون! (رانده و دور کرده شده از نیکی و رحمت) شخص نیم کور نابینا، نفرین شده و لعنت شده است آدم پول پرست، نفرین شده و لعنت شده است شخصی که با حیوان جماع کند.

مصنف این کتاب گوید: فرمایش پیغمبر ﷺ : «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ أَكْمِهِ أَعْمَى» یعنی شخص آنکس را که در دینش و اله و سرگردان است، به کفر کشانده و خود را در دل او جا دهد تا به او عقیده مند گردد، و معنی قول او ﷺ «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ عَبْدِ الدَّيْنَارِ وَالدَّرْهِمِ» یعنی کسی که زکات مالش را نمی دهد، و از همدردی و کمک مالی به برادران دینیش خودداری می کند، و پرستش پول طلا و نقره را بر عبادت آفریننده اش ترجیح داد، است و أما نِكَاحِ بَيْعَةٍ (جماع با حیوانات) معروف است.

۶۸ - مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْكَانٍ گوید: پدرم گفت: امام صادق ﷺ

عن الحسن بن محمد ، عن محمد بن يحيى الفارسي ، عن أبي حنيفة محمد بن يحيى ، عن الوليد بن أبان ، عن محمد بن عبد الله بن مسكن ، عن أبيه ، قال قال أبو عبد الله عليه السلام : إن فاطمة بنت أسد - رزحها الله - جاءت إلى أبي طالب تبشره بمولد النبي صلى الله عليه وآله فقال لها أبو طالب : اصبري لي سبباً آتيك بمثلته إلا النبوة قال : السبب ثلاثون سنة و كان بين رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام ثلاثون سنة .

۶۹ - أبي رزح الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، قال : حدثنا محمد بن يونس ، قال : حدثنا حماد بن عيسى ، قال : حدثنا جعفر بن محمد ، عن أبيه عليه السلام قال : قال جابر بن عبد الله : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعلي بن أبي طالب عليه السلام قبل موته بثلاث : سلام الله عليك يا أبا الرِّيحانين ، أوصيك برِيحانتي من الدنيا فمن قليل ينهد ركنك والله خليفتي عليك . فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله قال علي : هذا أحد ركني الذي قال لي رسول الله ، فلما ماتت فاطمة سلام الله عليها قال علي : هذا الركن الثاني الذي

فرمود: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ از مادر متولد شد، فاطمه دخت اسد - رحمها الله - نزد همسرش ابوطالب آمد و مرده تولد پیغمبر را به او داد، ابوطالب به او فرمود: يك «سبت» (روزگار دراز و طولانی) برایم صبر کن، من هم (مرده تولد) مانند آن را جز نبوت که ندارد به تو خواهم داد، آنگاه فرمود: «سبت» مدت سی سال است و فاصله زمانی بین تولد پیغمبر تا تولد امیرالمؤمنین سی سال بود.

۶۹ - حماد بن عیسی گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش برایمان نقل کرد که جابر بن عبد الله گفت: سه سال قبل از اینکه مرغ روح پیغمبر خدا ﷺ به ملکوت اعلی پرواز کند از آن حضرت شنیدم که به علی بن ابی طالب می فرمود: سلام خدا بر تو باد! ای پدر دوریحانه، سفارش می کنم تو را به دو ریحانه من از دنیا، پیمانه عمر من نزدیک است پر شود، و بزودی از میان شما خواهم رفت، به خدا بزودی دو نکیه گاه تو درهم فرو ریزند، به خدا سوگند خلافت و جانشینی من بر عهده تو است. چون پیامبر خدا ﷺ جان به جان آفرین تسلیم کرد، علی علیه السلام



قال رسول الله ﷺ .

۷۰ - أبي رحمه الله قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن سلمة بن الخطاب ، عن الحسن ابن يوسف ، عن صالح بن عتبة ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قال : الناس ثلاثة عربي ، ومولى ، وعِلج . فَأَمَّا العرب فنحن ، وَأَمَّا المولى فمن والانا ، وَأَمَّا العلج فمن تبرأ منا وتاصبنا .

۷۱ - وبهذا الإسناد ، عن الحسن بن يوسف ، عن عثمان بن جبلة ، عن ضريس ابن عبد الملك قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : نحن قرش ، وشيعتنا العرب ، وعدونا المعجم .

۷۲ - وبهذا الإسناد ، عن سلمة ، عن عمر بن سعيد بن خيثم ، عن أخيه عمر ، عن محمد بن علي عليه السلام قال : نحن العرب ، وشيعتنا منا ، وسائر الناس همج أوهيج . قال : قلت : وما الهمج ؟ قال : الذباب ، قلت : وما الهيج ؟ قال : البق .

فرمود: این یکی از آن دورگنی است که رسول خدا به من فرموده بود، و چون حضرت فاطمه سلام الله علیها شهادت کردند، محلی فرمود: این تکیه گاه دومی بود که پیغمبر خدا ﷺ فرموده بود.

۷۰ - صالح بن عقیه گوید: حضرت کاظم علیه السلام فرمود: مردم سه قسمند: تازی، و مولی (فرمانبر) و «علج» (بی دین درشت و سخت) فرمود: اما «عرب» ما هستیم، و «مولی» آنکسی است که ما را ولی و سرپرست خود می داند و دوستی ما را در دل دارد، و «علج» کسی است که از ما بیزاری جوید و به ما ناسزا گوید.

۷۱ - ضریس بن عبد الملك گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مراد از قریش ما هستیم، و از عرب شیعیان ما، و از عجم دشمنان ما.

۷۲ - سعید بن خثیم گوید: برادرم معمر گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: عرب ما ایم، و شیعیان ما از ما آیند و بقیه مردم «همج» (نوعی مکس ریزه شبیه پشه که بر روی گوسفند و چهارپا نشیند) یا «همج» اند، گوید: عرض کردم: «همج» چیست؟ فرمود: مکس. گفتیم: «همج» چه باشد؟ فرمود: «بق» (پشه، شپش).

۷۳- أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن داود بن الحصين ، عن يعقوب بن شعيب ، عن أبي عبدالله عليه السلام : قلت له : ما يزال الرجل ممن ينتحل أمرنا يقول لمن آلفه عليه بالإسلام : «يا نبطي» قال : فقال عليه السلام : نحن أهل البيت و النبطي من ذرية إبراهيم إنما هما بطنان من النبط الماء والطين وليس بضارة في ذرية شيء ، قوم استنبطوا العلم فنحن هم .

۷۴- أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أيوب بن نوح ، عن صفوان ابن يحيى ، عن أخي دارم ، عن محمد بن مسلم ، قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : من ولد في الإسلام فهو عربي ، ومن دخل فيه ملوعاً أفضل ممن دخل فيه كرهاً و المولى هو الذي يؤخذ أسيراً من أرضه و يسلم فذلك المولى .

۷۵- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عن محمد بن يحيى ؛ وأحمد بن إدريس جميعاً ، عن محمد بن أحمد ، عن أحمد بن محمد ، عن بعض أصحابنا رفته إلى أبي عبدالله عليه السلام قال : قال :

۷۳- يعقوب بن شعيب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی است که کیش ما را اختیار کرده، به شخصی که خدا بر او منت نهاده و مسلمان شده، می گوید: «ای نبطی». گوید: امام علیه السلام فرمود: اهل بیت ما هستیم، و «نبطی» از دودمان حضرت ابراهیم اند، آنها هر دو یکی هستند، و از آب و گل جوشیده، و بیرون آورده شده اند و از «نبطی» از «نَبَطُ الْمَاءِ وَالطِّينِ» (گل و آب از زمین و چشمه جوشید و آشکارا شد بعد از پنهانی) باز گرفته شده و زیبایی به نژاد او نمی رساند، پس گروهی هستند که دانش را کشف کردند و آن گروه ما هستیم.

۷۴- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: شخصی که در اسلام متولد گردد «عربی» است، و آنکس که به اختیار خود اسلام را پذیرفته، برتر از شخصی است که از روی بی میلی مسلمان شده، و «مولى» کسی است که از سرزمین خودش به اسارت گرفته شده، و اسلام آورده پس او «مولى» است.

۷۵- احمد بن محمد از یکی از راویان مرفوعاً تا امام صادق علیه السلام از

رسول الله ﷺ: ثمانية لا تقبل لهم صلاة: العبد الآبق حتى يرجع إلى مولاه، و التناثر عن زوجها وهو عليها ساخط، ومائع الزكاة، وتارك الوضوء، والجارية المدركة تصلي بغير تحمار، وإمام قوم يصلي بهم وهم له كارهون، والزَّين - قالوا: يا رسول الله وما الزَّين؟ قال: الرجل يدافع الغائط والبول - والسكران، فهؤلاء الثمانية لا تقبل لهم صلاة.

۶۷ - حدثنا محمد بن موسى بن المنوكل، قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، قال: حدثنا محمد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن الوليد بن العباس، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: العصب الفعّال، والشرف المذل، والكرم التقوى.

۷۷ - حدثنا محمد بن علي، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أبي سعيد الأدمي، عن يعقوب بن يزيد، عن عبد بن بن نافع، عن العباب بن موسى، عن أبي جعفر عليه السلام قال: من ولد في الإسلام حرّاً فهو عربي؛ و من كان له عهد فخر.

آنحضرت حدیث کرد: که پیامبر خدا ﷺ فرمود: هشت گروه اند که نماز شان قبول نمی شود: برده فراری تا به نزد مولای خود باز گردد، و زنی که با شوهرش ناسازگار باشد و خود را در اختیار او قرار ندهد و شوهر بر او خشمگین باشد، و شخصی که زکات ندهد، و فردی که وضو را ترک نماید، و دختر بچه ای که به حد تمیز و دریافت رسیده و بدون روپوشی نماز بخواند، و پیشنمازی که بر قومی نماز بخواند، و مأمومینش به او مایل نباشند، و «زین» عرض کردند: ای پیامبر خدا «زین» چیست؟ فرمود: کسی که احتیاج به قضای حاجت و دفع ادرار دارد و خودداری می کند، و آدم مست. از این هشت طایفه نماز پذیرفته نمی شود.

۷۶ - ولید بن عباس گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: شخصیت بشر کردار اوست، و ثروت مایه آبرومندی است، و پرهیزکاری سرمایه بزرگواری است.

۷۷ - حباب بن موسی گوید: امام یاقب علیه السلام فرمود: شخصی که در اسلام آزاد دنیا آمده او «عربی» است، و فردی که عهده برگردن داشته و به آن وفا

في عهد فهو مولى رسول الله ﷺ ؛ ومن دخل في الإسلام مَلُوعاً فهو مهاجر .

۷۸ - وبهذا الإسناد ، عن محمد بن أحمد ، عن محمد بن هارون ، عن أبي يحيى الواسطي عن ذكره قال : قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام : إن الناس يقولون : من لم يكن عربياً صلباً أو مولى صريحاً فهو سلفي ، فقال : وأي شيء المولى الصريح ؟ فقال له الرجل : من ملك أبواه ، قال : ولم قالوا هذا ؟ قال : قالوا لقول رسول الله ﷺ : « مولى القوم من أنفسهم » فقال : سبحان الله أما بلغك أن رسول الله ﷺ قال : « أنا مولى من لا مولى له ، وأنا مولى كل مسلم عربياً وعجمياً » ؟ فمن وإلى رسول الله ﷺ أليس يكون من نفس رسول الله ﷺ ؟ ثم قال : أليسما أشرف من كان من نفس رسول الله ﷺ أو من كان من نفس أعرابي جلف بائيل على عقبه ؟ ثم قال ﷺ : من دخل في الإسلام

نماید او دوست پیامبر خدا می باشد، آنکس که بمیل خود اسلام را اختیار کرد «مهاجر» است.

۷۸- یحیی واسطی از شخصی که نامش را برد روایت کرده که گفت: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: همانا سخامه می گویند: هر کس عرب تبار نباشد یا «مولای صریح» نباشد، آن پست است؟ فرمود: و «مولای صریح» چه کسی است؟ آن مرد عرضه داشت: کسی است که اگر نژادش عرب نیست پدر و مادرش مملوک عربها بوده اند و نوکر خانه زاد عربهاست، فرمود: این را به چه دلیل می گویند؟ گفت: می گویند به دلیل فرموده پیغمبر خدا ﷺ «مولى هر قوم از خودشان محسوب است»، امام از روی تعجب فرمودند: «سُبْحَانَ اللَّهِ» مگر به تو نرسیده که پیغمبر خدا ﷺ فرموده: «من مولای کسی هستم که مولائی برایش نیست، و من مولای همه مسلمانهایم، عرب باشند یا عجم» بنابراین هر کس پیغمبر را ولّی خود قرار داد و او را دوست داشت و یارش نمود و از او متابعت کرد، آیا از نفس رسول خدا نمی باشد؟ آنگاه فرمود: کدامیک از این دو شرافتمندترند: کسی که از نفس پیامبر خدا ﷺ باشد یا آنکس که از نفس عرب بیابانگرد بی

رَغْبَةُ خَيْرٍ مِّنْ دَخَلِ رَهْبَةٍ ، وَدَخَلَ الْمُنَاقِقُونَ رَهْبَةً وَالْمَوَالِي دَخَلُوا رَغْبَةً .

۷۹ - أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ السَّنْدِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام حَيْثُ دَخَلَ عَلَيْهِ دَاوُدُ الرَّقِيُّ فَقَالَ لَهُ : جِئْتُكَ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ : إِذَا مَضَى لِلْحَامِلِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَقَدْ فَرَّغَ اللَّهُ مِنْ خَلْقَتِهِ . فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : يَا دَاوُدُ ادْعُ لَوْ بِشَيْءٍ الصَّافَا . فَقُلْتُ : جِئْتُكَ فِدَاكَ وَأَيُّ شَيْءٍ الصَّافَا ؟ قَالَ : مَا يُخْرِجُ مَعَ الْوَلَدِ فَإِنَّ اللَّهَ بِفَعْلٍ مَا يَشَاءُ .

۸۰ - أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بَكِيرٍ ، عَنْ زُرَّارَةَ ، قَالَ : ذَهَبْتُ أَنَا وَبَكِيرٌ مَعَ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ عليه السلام إِلَى الْمَشَاهِدِ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى أَحَدٍ ، فَأَرَانَا قُبُورَ الشَّهَدَاءِ ثُمَّ دَخَلَ بَنُو الشَّيْبِ فَمَضَيْنَا مَعَهُ سَاعَةً حَتَّى مَضَيْنَا إِلَى مَسْجِدٍ هُنَاكَ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَلَى فِيهِ فَصَلَّيْنَا فِيهِ ، ثُمَّ أَرَانَا مَكَانًا فِي رَأْسِ

ادبی که بر پاشنه پای خود احوال می کنند؟ (مثل نافه)؟! سپس فرمود: فردی که با میل و رغبت مسلمان شود، بهتر است از آنکس که از ترس مسلمان شده، و منافقها (ی عرب) از ترس مسلمان شدند و غیر عربها با کمال رغبت و میل اسلام را پذیرفتند.

۷۹ - عمرو بن سعید گوید: پدرم گفت: در خدمت امام هفتم ابوالحسن علیه السلام بودیم، داود رقی به محضرش شرفیاب شد و عرض کرد: قربانت شوم! عامه می گویند: وقتی شش ماه از آغاز انعقاد نطفه در رحم بگذرد، خداوند از آفرینش او فارغ گشته، امام کاظم علیه السلام فرمود: ای داود دعا کن، اگر چه در وقت شکافته شدن صفا (پرده رحم) باشد، من گفتم: فدایت! «صفا» چیست؟ فرمود: کیسه ای که همراه نوزاد بیرون می آید، زیرا خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد.

۸۰ - زراره گوید: من و بکیر همراه مردی از فرزندان علی برای زیارت قبور شهدای اُحُد رفتیم تا به اُحُد رسیدیم، قبرهای شهدا را بجا نشان داد، سپس ما را وارد دره کرد و مدتی با او رفتیم تا ما را بمسجیدی که در آنجا بود، برد و گفت: پیغمبر خدا (ص) در اینجا نماز خوانده، پس ما در آن مسجد نماز خواندیم، بعد

جبل فقال: إن النبي ﷺ ساعد إليه فكلن يكون فيه ماء المطر. قال ذرارة: فوقع في نفسي أن رسول الله ﷺ لم يصعد إلى ماء ثم، قلت أنا: فإني لا أجيء معكم، أنا نائم هنا حتى مجيئوا، فذهب هو وبكير، ثم انصرفوا وجاءوا إلي فالتصفتنا جميعاً حتى إذا كان الغد أتينا أبا جعفر عليه السلام فقال لنا: أين كنتم أمس فإني لم أركم فأخبرناه ووصفنا له المسجد والموضع الذي زعم أن النبي ﷺ ساعد إليه فقبل وجهه فيه، فقال أبو جعفر: ما أتى رسول الله ذلك المكن قط، قلنا له: وروي لنا أنه كسرت رباعيته. فقال: لا، قبضه الله سليماً ولكنه شج في وجهه فبث علينا فأتاه بماء في حبة فمأه رسول الله ﷺ أن يشرب منه وغسل وجهه.

۸۸ - أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن

روی قلّه کوه مکانی بما نشان داد، و گفت رسول خدا ﷺ از آنجا بالا رفته تا ببیند آیا آب باران در آن مکان باقی می شود.

زراره گوید: در ذهنم این سوال پیدا شد که پیغمبر برای آبی که در آنجاست بالای کوه نمی رود، به آنان گفتیم: من همراه شما نمی آیم در اینجا می خوابم تا شما باز گردید، او و بکیر رفتند و باز آمدند و همگی به منزل برگشتیم. فردای آنروز خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شدیم، بما فرمود: دیروز کجا بودید؟ شما را ندیدم ماجرای خود را به آنحضرت گفتیم، و مسجد و جایی را که (آن مرد) گمان می کرد، رسول خدا ﷺ بالا رفته و صورتش را در آنجا شسته، همه را تعریف کردیم، امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر هرگز به آنجا نرفته است. عرضه داشتیم: و برای ما روایت شده که دندان میان ثنایا و انیاب آن بزرگوار شکسته شده فرمود: نه. خداوند سالم جان او را گرفت، اما زخمی در چهره اش پیدا شد، علی را فرستاد در جُحْفَه آبی برایش آورد، پیغمبر آن را گرفت و نفخاست تا از آن بیاشامد، و صورتش را شست.

۸۹ - شعبی گوید: ابن کواء به حضرت علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان!

علي الكوفي، عن صفیان، عن فراس، عن الشعبي، قال: قال ابن الكوا، لعلي عليه السلام: يا أمير المؤمنين أرايت قولك: «العجب كل العجب بن هنادي ورجب»، قال عليه السلام: ويحك يا أحمق هو جمع أشتات، ونشر أموات، وحصد نبات، وهنات بعد هنات، مهلكات ميرات، لست أنا ولا أنت هناك.

۸۲ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا محمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى عن صالح بن ميثم، عن عباية الأسدي، قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام وهو مسجل ر أنا قائم عليه: لا تبن بمصر ميراً ولا قنص دمشق حجراً حجراً، ولا اخرجن اليهود والنصارى من [كل] كور العرب، ولا سوقن العرب بمصاي هذه. قال: قلت له: يا أمير المؤمنين كأنك تخبرنا أنك تحيي بعد ماتوت! فقال: هيئات بآبایه ذهبت في غیر مذهب بعقله رجل مني.

قال مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه - : إن أمير المؤمنين عليه السلام انتهى عباية

خبر ده مرا از فرموده ات: ~~لاجه شگفت هست!~~ و همه شگفتی ها در فاصله زمانی ماه جمادی و رجب خواهد بود. ~~امیر مؤمنان~~ فرمود: وای بحالت ای يك چشم! آن همان زمانی است که، پراکنده ها جمع شوند، و مردگان پراکنده شوند، و روئیده ها درو گردد و بدبختی های تباه کننده و درهم کوبنده پشت سر هم آیند، آنوقت در آنجا نه من خواهم بود و نه تو.

۸۲ - عباية اسدي گوید: در حالیکه (امیر مؤمنان ~~عليه السلام~~) دراز کشیده بود و من در بالای سرش ایستاده بودم، شنیدم که فرمود: مسلماً، در مصر هلاک کننده ای خواهد آمد، و محققاً شهر دمشق را يك سنگ يك سنگ در هم خواهد کوبید، و حتماً یهودیان و مسیحیان از هر ایالت و ناحیه عرب سر بر خواهند آورد، و یقیناً عرب را با این عصایم خواهم راند، گوید: به آنحضرت عرض کردم: ای امیر المؤمنین! گویا بما خبر می دهی پس از آنکه مردی زنده می شوی؟! فرمود: چه دور است این، ای عبايه! معتقد شدی به غیر عقیده ای که مردی آن را از من باور کند.

مصنف این کتاب رضي الله عنه گوید: قطعاً امیر المؤمنین ~~عليه السلام~~ در این

الأُسديّ في هذا الحديث واتّقى ابن الكوّاء في الحديث السابق لأنّهما كانا غير محتملين لأسرار آل محمد عليه السلام.

۸۳ - أبي - رحمه الله - قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن ابن سنان ، عن إبراهيم بن أبي البلاد ، عن سدير قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول أمير المؤمنين عليه السلام : « إن أمرنا صعب مستصعب لا يقرب به إلّا ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للإيمان » فقال : لأنّ في الملائكة مقربين وغير مقربين ، ومن الأنبياء مرسلين وغير مرسلين ، ومن المؤمنين ممتحنين وغير ممتحنين ، فعرض أمركم هذا على الملائكة فلم يقرب به إلّا المقربون ، وعرض على الأنبياء فلم يقرب به إلّا المرسلون ، و عرض على المؤمنين فلم يقرب به إلّا الممتحنون . قال : ثمّ قال لي : مر في حديثك .

۸۴ - أبي - رحمه الله - قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمد الجوهري ، عن إسماعيل بن إبراهيم ، عن أبي معاوية الأشتر ، قال سمعت

حديث با عبايه ، و در حديث قبل با ابن كوكبه به طريق ثقه سخن گفته ، چون نمیتوانستند اسرار آل محمّد را بحتمّل گنجینه عليه السلام

غم حبيب نهان به ز گفتگوی رقيب ❀ كه نيست سينه ارباب ركنه ، محرم راز  
۸۳ - سدير گوید: از امام صادق عليه السلام در باره قول أمير مؤمنان عليه السلام  
پرسيدم ، كه فرموده : « قطعاً امر ما دشوار و طاقت فرسا است ، به او اقرار نكند  
مگر فرشته مقرب ، يا پيامبر مرسل ، يا بنده اى كه خداوند دلش را جهت ايمان  
آزموده است » . در پاسخ فرمود : چون فرشتگان دو قسمند : آنان كه مقرب درگاه  
خدايند و آنانكه مقرب نيستند ، و پيامبران مرسل وغير مرسلند ، و مؤمنان نيز  
آزموده شده و آزمونيش نشده اند . پس اين امر شما ( ولايت ) را فرشتگان به آن  
اعتراف نمودند ، مگر آزموده شدگان ( از ايشان ) ، و بر پيامبران عرضه شد : به  
آن اقرار نكردند ، جز مرسلها ، و بر مؤمنان هم ارائه شد ، به آن اعتراف نمودند  
مگر آزموده شدگان گوید : آنگاه به من فرمود : مرور كن در حديث .

۸۴ - ابو معاوية اشتر گوید: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه فرمود : شخصی



أبا عبد الله عليه السلام يقول : من شك إلى مؤمن شك إلى الله عز وجل ، ومن شك إلى مخالف شك إلى الله عز وجل .

۸۵ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن كليب بن معاوية الأسدي ، قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : شيعتك تقول : الحاج أهله وماله في ضمان الله و [قد] يخلف في أهله ، وقد أراه يخرج فيحدث [على] أهله الأحداث . فقال عليه السلام : إنما يخلفهم بما كان يقوم به ، فأما ما كان حاضراً لم يستطع دفعه فلا .

۸۶ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن حماد ، عن حريز ، عن زرارة ، قال : سألت أبا جعفر عليه السلام : هل سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن الأطفال . فقال : قد سئل فقال : الله أعلم بما كانوا عاملين . ثم قال : يا زرارة هل تدري

که نزد مؤمنی شکوه نماید تعقیبش کرد خدا شکایت نموده و آنکس که شکایت نزد مخالف (ولایت) برد، از خدای عز و جل شکایت کرده است.

۸۵ - کلب بن معاویه اسدی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شیعه تو می گویند: خاندان و ثروت افرادی که به زیارت حج رفته اند، در ضمان خداست، و پروردگار خلیفه وی در خاندانش می شود، (در حالیکه) ما شاهدیم (که شخصی بقصد حج) بیرون می آید، و اتفاقات بدی برای خانواده اش رخ می دهد.

امام علیه السلام فرمود: قطعاً خدا را در میان خانواده اش جانشین خود می سازد، در اموری که بر عهده خودش بوده است، اما در کارهایی که اگر خودش هم حاضر بود توانائی دور ساختن آن را نداشت، خدا جانشین او نیست.

۸۶ - زراره گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا از وضعیت کودکانی که می میرند از پیغمبر علیه السلام سوال شده (که خداوند با آنها چه می کند)؟ فرمود: قطعاً پرسیده شده و حضرت پاسخ داده: «خدا کاملاً دانا است به این که اگر زنده

ما قوله : «الله أعلم بما كانوا عاملين» ؟ قال : لا ، قال : لله عز وجل فيهم المشيئة ، إنه إذا كان يوم القيامة أتى بالأطفال ، و الشيخ الكبير الذي قد أدرك السن ولم يعقل من الكبر و الخرف ، والذي مات في الفترة بين النيتين ، والمجنون و الأبله الذي لا يعقل ، فكل واحد [منهم] يحتاج على الله عز وجل فيبعث الله تعالى إليهم ملكاً من الملائكة فيؤجج ناراً فيقول : إن ربكم يأمركم أن تشبوا فيها فمن يشب فيها كانت عليه برداً وسلاماً ، ومن عصاه سيق إلى النار .

۸۷ - أبي - رحمه الله - قال : حدثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ، عن أبيه ، عن صفوان بن الحكم الحضاط ، قال : حدثني زبد الشحام ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : النعيم في الدنيا الأمن ، و صحة الجسم . و تمام النعمة في الآخرة دخول الجنة . وما

می مانندند) چه کرداری انجام می دادند؟ آنگاه فرمود: ای زرارہ آیا میدانم معنای فرموده آنحضرت که: «خدا داناست به آنچه اگر زنده می مانندند، انجام می دادند» چیست؟

زراره گفت: نه فرمود: خدای عز و جل برای ایشان خواسته و اراده ای دارد ، چون روز قیام فرا رسد، کودکان آورده می شوند، و آن پیری که سالهای زیادی را در دنیا گذرانده و به جهت زیادی سن عقلش را از دست داده و یخردی ندارد، و آنکه را که در دوران میان بعثت پیغمبری تا پیامبر دیگر مرده است، و دیوانه و ساده لوح کودنی را که نمی اندیشد، پس هر يك [از ایشان] بر خدا دلیلی می آورد، خداوند فرشته ای را به سوی آنها می فرستد، و او آتشی افروزد، آنگاه می گوید: همانا پروردگارتان دستور داده است: شما خود را در آن بیفکنید، پس هر کس که خود را در آن بیافکند، آتش بر او سرد و ایمن گردد، و هر کس که اطاعت او را نکند، به جهنم برده می شود.

۸۷- زید شحام از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نعيم در

دنیا امنیت و سلامت جسم است ، و تمام نعمت در آخرت ورود به بهشت است ،

تمت النعمة على عبد قط لم يدخل الجنة .

حدَّثنا أبو الحسن علي بن عبدالله بن أحمد بن بابويه المذكر ، قال : سمعت القاضي الكبير أبا الحسن علي بن أحمد الطبري يقول : حدَّثني أبو سعيد الحسن بن علي بن زكريا ابن زفر العنودي البصري ، قال : مررت بالبصرة بمحل « طحان » وهي ناحية و إذا زحام على باب ، و ناس يدخلون دار ، و ناس يخرجون ، فدخلت فإذا شيخ يقول : حدَّثني مولاي أنس بن مالك . - وهو خراش ، مولاي « أنس » - قال أبو سعيد : ولم يكن معي ورق فاستمرت قلماً و كتبت هذه الأربعة عشر حديثاً على ظهر نعلي :

۸۸ - حدَّثنا أبو الحسن ۴ قال : حدَّثنا علي بن أحمد الطبري ، قال : حدَّثنا أبو سعيد قال : حدَّثني خراش مولاي أنس بن مالك ، قال : حدَّثنا مولاي أنس بن مالك قال : قال رسول الله ﷺ : الصوم جنة - يعني حجاب - من النار . وإنما قال ذلك لأن

و هیچ نعمتی بر بندهای کامل نگردد هر گز تا داخل بهشت نشود.

ابو سعید عَدَوی بصری گوید: در بصره از محل طحان (جای آسیابها) می گذشتم و آن خود ناحیه ای است که در میان مردم از دحام کرده اند، عده ای به درون خانه می روند، و عده ای از خانه بیرون می آیند، من هم به داخل آن منزل رفتم، پیر مردی را دیدم که می گفت: مولایم أنس بن مالک برایم نقل کرد - و آن پیر مرد «خراش» غلام آزاد کرده «أنس» بود - ابو سعید گوید: کاغذی همراه نداشتم پس قلمی عاریه نمودم، و این چهارده حدیث را بر پشت کفشم یادداشت کردم.

مصنف، این چهارده حدیث را از اینجا شروع کرده و تا شماره ۱۰۱ آنها را در این کتاب آورده است: و باید توجه داشت که در همه این ۱۴ حدیث حدَّثنا ابوالحسن تا فرموده اش حدَّثنا ابو سعید از سخن مؤلف است و از ابو سعید بازگو نشده است.

۸۸ - أنس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «روزه سپری است» - یعنی مانع از آتش جهنم - و جز آن نیست که سیر بودنش بدین سبب می باشد که روزه

الصوم لك باطن ليس فيه فرجة شیطان ولا مرایات إنسان .

۸۹- حدَّثنا أبو الحسن ، قال : حدَّثنا علي بن أحمد الطبري ، قال : حدَّثنا أبو سعيد ، قال : حدَّثنا خراش ، قال : حدَّثنا مولاي أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله ﷺ : لأصائم فرحتان فرحة عند إفطاره و فرحة يوم يلقى ربه . - يعني بفرحته عند إفطاره فرحة المسلم بتحصيل ذلك اليوم في ديوان حسنة و فواصل أعماله لأن فرحته تلك بما أبيع من الطعام وقته ذلك وليس الفرح بالأكل والحاجة البطن من شرائف ما يمدح به الصالحون ؛ وأما فرحته عند لقاء ربه عز وجل فبما يفيض الله عليه من فضل عطائه الذي ليس لأحد من أهل القيامة مثله إلا لمن عمل مثل عمله .

۹۰- حدَّثنا أبو الحسن ، قال : حدَّثنا علي بن أحمد الطبري ، قال : حدَّثنا أبو سعيد ، قال : حدَّثنا خراش ، قال : حدَّثني مولاي أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله ﷺ : إن

عبادتني باطنی است، و در آن هیچکس از سوسه ها و فسادهای شیطان، و نیز خودنمایی های انسان وجود ندارد.

۸۹- انس گوید: پیامبر ﷺ هر روز برای شخصی روزه دار دو لحظه شادمانی هست؛ خوشحالی هنگام افطارش، و خرسندی روزی که خدا را ملاقات نماید. شادمانی هنگام افطارش، یعنی مسلمان خرسند میباشد که آن روز را در دفتر حسناتش فراهم آورده و اعمال شایسته ای در آنروز انجام داده، نه آنکه علت خوشحالی وی غذاهائی باشد که در آن وقت، خوردنش بر او مباح گشته، و شادمانی حاصل از خوردن بر آوردن نیاز شکم، از شرافتهایی نیست که شایستگان به آن ستوده شوند و اما خوشحالی او به هنگام دیدار پروردگارش به جهت پاداشی است که خداوند بهره او ساخته، از فضیلت عطایی، که به هیچکس از اهل قیامت، مانند آن عطا نکرده، مگر به شخصی که نظیر عمل او را انجام داده باشد.

۹۰- انس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: براستی! برای بهشت دری هست به نام «ریان» هیچکس از آن در وارد بهشت نمی شود، مگر روزه داران. - و

للجنة باباً يدعى «الريّان» لا يدخل منه إلا الصائمون . - وإنما سمي هذا الباب «الريّان» لأنّ الصائم يجهد العطش أكثر مما يجهد الجوع ، فإذا دخل الصائم هذا الباب يلقاه الرّيّ الذي لا يطش بماء أبداً .

۹۱ - حدّثنا أبو الحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطبري ، قال : حدّثنا أبو سعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس بن مالك قال : قال رسول الله ﷺ : من صام يوماً مطووعاً فلو أخطى ملء الأرض ذهباً ما وفي أجره دون يوم الحساب . - يعني أنّ ثواب الصوم ليس بمقدّر كما قدّرت الحسنه بعشر أمثالها قال رسول الله ﷺ : قال الله عزّ وجلّ : كلّ أعمال ابن آدم بعشرة أضعافها إلى سبع مائة ضعف إلا الصبر فإنّه لي وأنا أجزي به . ثواب الصبر مخزون في علم الله عزّ وجلّ ، والصبر الصوم . -

۹۲ - حدّثنا أبو الحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطبري ، قال : حدّثنا أبو سعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله ﷺ :

سبب نامیده شدن این در به «ریّان» این است که روزه دار را تشنگی زیاد، بیشتر به رحمت می اندازد تا گرسنگی، پس روزه دار چون از این در وارد شود، سیر آبی آنچنانی به او دست می دهد که دیگر بعد از آن هرگز احساس تشنگی نکند .

۹۱ - انس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: کسی که يك روز را روزه مستحبی بگیرد، اگر زمین پر از طلا گشته و به او بخشیده شود، مزدش به تمامی داده نشده است جز روز حساب - یعنی برای پاداش روزه، اندازه معینی در نظر گرفته نشده، چنانکه پاداش يك حسنه به ده برابر مانند آن معین شده است .

پیغمبر خدا ﷺ فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: در برابر هر يك از کردار فرزندان آدم، ده چندان آن است تا هفتصد برابر، مگر صبر، زیرا آن بخاطر من می باشد و خود پاداش آن را خواهم داد، بنابر این پاداش صبر در خزانه علم خدا نگهداری شده است، و منظور از صبر روزه می باشد.

۹۲ - انس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: شرم همه اش نيك است، یعنی

ﷺ: الحياء خير كله. - يعني أن الحياء يكف ذالدين ومن لادين له عن القبيح فهو  
جاء كل جيل - .

۹۳ - حدثنا أبو الحسن ، قال : حدثنا علي بن أحمد الطبري ، قال : حدثنا  
أبو سعيد ، قال : حدثنا خراش ، قال : حدثنا مولاي أنس ، قال : قال رسول الله ﷺ :  
الحياء والإيمان كله في قرن واحد فإذا سلب أحدهما أتبعه الآخر - يعني أن من لم يكفه  
الحياء عن القبيح فيما بينه وبين الناس فهو لا يكفه عن القبيح فيما بينه وبين ربه عز وجل ، و  
من لم يستع من الله عز وجل وجاهره بالقبيح فلا دين له - .

۹۴ - حدثنا أبو الحسن ، قال : حدثنا علي بن أحمد الطبري ، قال : حدثنا أبو  
سعيد ، قال : حدثنا خراش ، قال : حدثنا مولاي أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله ﷺ :  
ما ينزع الله تعالى من العبد الحياء فيصير ما قفاً بقتاً ثم ينزع منه إلا إيمان ثم ينزع  
منه الرحمة ثم يخلع دين الإسلام عن عنقه ، فيصير شيطاناً لعبناً - . يعني أن ارتكاب القبيحة

«حياء» دیندار و بیدین را از انجام زشتی باز می‌دارد پس آن فراهم آورنده تمام  
نیکیها است.

۹۳- انس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: شرم و ایمان هر دو در یک سوی  
قرار دارند، هر گاه یکی از آن دو از فردی رها شده شود، دیگری هم به دنبالش برود -  
یعنی شخصی که شرم او را از انجام عمل زشتی که در بین او و مردم است، باز  
ندارد، از زشتی که در بین او و پروردگارش می‌باشد، باز نخواهد داشت، و کسی  
که از خدا شرم نداشته باشد و آشکارا مرتکب عمل زشتی شود، دین ندارد.

۹۴- انس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: خدای متعال شرم را از دل  
بنده‌ای جدا نمی‌سازد جز اینکه مورد خشم و دشمنی گردد، و مردم او را دشمن  
گیرند. سپس ایمان را از دل او بر می‌کند، بعد رحمت خود را از او باز می‌گیرد،  
آنگاه رشته اسلام را از گردنش بر می‌دارد، پس «شیطانی رانده شده» می‌گردد.  
یعنی دست یا زیدن به زشتیها یکی بعد از دیگری منتهی می‌گردد به شیطنت و

بعد التبیحة تنتهي إلى الشیطنة ومن تشیطن علی الله لعنة الله - .

۹۵ - حدَّثنا أبو الحسن ، قال : حدَّثنا علي بن أحمد الطبري ، قال : حدَّثنا أبو سعيد ، قال : حدَّثنا خراش ، قال : حدَّثنا أنس ، قال : قال رسول الله ﷺ : من تأمل خلف امرأة حتى يتبين له حجم عظمها من وراء ثيابها وهو صائم قد أفطر - ، يعني فقد أشرط نفسه للافطار بما ينبعث من دواعي نفسه و يوازع همته فيكون من مواقف الذنب على خطر - .

۹۶ - حدَّثنا أبو الحسن ، قال : حدَّثنا علي بن أحمد الطبري ، قال : حدَّثنا أبو سعيد ، قال : حدَّثنا خراش ، قال : حدَّثنا مولاي أنس ، قال : قال رسول الله ﷺ : من قرأ مائة آية لم يكتب من الغافلين ، ومن قرأ مائتي آية كتب من الفائزين ، ومن قرأ ثلاث مائة آية لم يحاجه القرآن - . يعني من حفظ قدر ذلك من القرآن ، يقال : قد قرأ الغلام القرآن ، إذا حفظه - .

کسی که سرکشی و نافرمانی می کند، پروردگار او را از رحمت خود دور می سازد.  
۹۵- انس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: مردی که از پشت به قامت زنی نگاه کند و او را تماشا کند، آنطور که اسکلت وی را از پشت چادرش ببیند، در حالیکه روزه دار باشد، مسلماً روزه اش را باطل نموده است. یعنی خودش را برای باطل نمودن روزه، مهیا کرده است. به این جهت که خواهشهای نفسانی، او را تحریک می کند و از طرف دیگر کشمکشهای اراده اش (او را تحت فشار قرار می دهد)، که از جایگاههای خطرناک گناه است.

۹۶- انس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: کسی که یکصد آیه قرآن را از حفظ بخواند نامش در زمره غافلان نوشته نگردد، و شخصی که دویست آیه بخواند، نامش در جمله فرمانبرداران مطیع و متواضع خدا ثبت گردد، و فردی که سیصد آیه بخواند، قرآن با وی خصوصیت نکند - «قرء» به این معنی که به اندازه این اعداد آیات قرآن را از بر نماید، گفته می شود: «قَدْ قَرَأَ الْغُلَامُ الْقُرْآنَ» (پسرک قرآن را خواند) وقتی که آن را حفظ کند.

۹۷- حدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبْرِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا خِرَاشٌ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مَوْلَايَ أَنَسٌ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ ، وَمَمَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ ، أَمَّا حَيَاتِي فَتَعِدُّ ثَوْنِي وَأُحَدِّثُكُمْ ، وَأَمَّا مَوْتِي فَتَعْرِضُ عَلَيَّ أَعْمَالَكُمْ عَشِيَّةَ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ ، فَمَا كَانَ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ حَمَدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ ، وَ مَا كَانَ مِنْ عَمَلٍ سَيِّئٍ ، اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ . »

۹۸- حدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبْرِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا خِرَاشٌ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مَوْلَايَ أَنَسٌ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ قَالَ : «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ» كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَمَعَهَا عَنْهُ أَلْفُ أَلْفِ سَيِّئَةٍ ، وَرَفَعَ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ دَرَجَةٍ ، وَمَنْ زَادَ زَلَّاهُ اللَّهُ ، وَمَنْ اسْتَغْفَرَ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ . »

۹۹- حدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبْرِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا خِرَاشٌ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مَوْلَايَ أَنَسٌ ، قَالَ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

۹۷- أَنَسٌ گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: (همانگونه که) زنده بودن من برای شما نیک بود، مرگم نیز برایتان خیر خواهد بود، در زندگانییم شما با من سخن می گوئید و من با شما سخن می گویم، و اما (پس از) مرگم، که ارائه می شود کردار شما بر من، پایان هر روز دوشنبه و پنجشنبه، پس هر آنچه که از کردار (شما) شایسته باشد خدا را بر آن سپاس گویم، و آنچه از اعمال (شما) بد باشد برایتان از خدا آمرزش می خواهم.

۹۸- أَنَسٌ گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: شخصی که یکبار «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ» بگوید، خداوند برایش هزار هزار حسنه می نویسد، و هزار هزار سیئه از نامه عمل او محو نماید و مقام او را هزار هزار درجه بالا میبرد، و آنکس که بیشتر بگوید، خداوند پاداش او را افزون کند، شخصی که آمرزش بخواهد، خدا او را بیامرزد.

۹۹- أَنَسٌ گوید: روزی پیامبر خدا ﷺ نزد اصحاب خود آمد و فرمود:



علی أصحابه فقال : من ضمن لي اثنين ضمنت له الجنة . فقال أبو هريرة : فذاك أبي وأمي  
يا رسول الله أنا أضمتهم لك ، ما هما ؟ قال : فقال رسول الله ﷺ : من ضمن لي ما بين لحييه وما  
بين رجليه ضمنت له الجنة . يعني من ضمن لي لسانه وفرجه .

وأسباب البلیا تنفتح من هذين المضامين ، و جنایة اللسان الکفر بالله ، وقول  
الزور ، والبهتان ، والإلحاد فی أسماء الله وصفاته ، والقیبة ، والنسبة ، والتسمة وذلك من  
جنایات اللسان

وجنایة الفرج الوحی ، حیث لا یحل بنکاح ولا ملک یمین ، قال الله تبارک وتعالی :  
«والذین هم لفرجهم حافظون إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم فإتهم غیر ملومین فمن  
ابتغی وراء ذلك فاولئک هم العادون» .

کسی که دو چیز را برایم تعهد کند ، بهشت را برای او متعهد می شوم ، ابو هریره  
گفت : ای پیامبر خدا پدر و مادرم فدایت باد ! پذیرفتم ، آن دو چیستند ؟ گوید :  
رسول خدا ﷺ فرمود : شخصی که برای من ، میانه دو طرف دهان و میانه دو  
پایش را عهده دار شود ، ملتزم می شوم برای او بهشت را . یعنی کسی که با من تعهد  
کند که زبان و آلت تناسلی را به حرام آلوده نسازد .

وأسباب گرفتاریها از این دو عضو پدیدار می گردند ، و جنایت زبان ، کفر  
به خدا و دروغگونی و افتراء و شریک گردانیدن (کسی یا چیزی) با خداوند ، در  
أسماء و صفات پروردگار ، و غیبت و سخن چینی و تهمت و همه اینها از  
تبهکاریهای زبان می باشد .

و جنایت آلت تناسلی ، همخوابگی با زن باشد ، که اگر آزاد است بی سبب  
عقد زناشویی ، و یا اگر کنیز است بی سبب مالک شدن او و آنکه هنوز زناشویی با او  
حلال نشده باشد ، خداوند تبارک و تعالی فرموده : «والذین هم لفرجهم حافظون إلا  
علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلك فاولئک هم  
العادون» (مؤمنون ۵:۲۳) .

۱۰۰ - حدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبْرِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا خِرَاشٌ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مَوْلَايَ أَنَسٌ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : لَذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْغَدْوِ وَالْأَسَالِ خَيْرٌ مِنْ حَطَمِ السِّبْوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . - يَعْنِي فَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِالْغَدْوِ وَبِذَكَرِ مَا كَانَ مِنْهُ فِي لَيْلِهِ مِنْ سُوءِ عَمَلِهِ وَاسْتَغْفَرَ اللَّهَ وَتَوَلَّى إِلَيْهِ فَإِذَا انْقَشَرَ فِي ابْتِغَاءِ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ انْتَشَرَ وَفَدَحَطَّتْ عَنْهُ سَيِّئَاتُهُ وَغُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ ، وَإِذَا ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِالْأَسَالِ وَهِيَ الْعَشِيَّاتُ رَاجِعَ نَفْسِهِ فِيمَا كَانَ مِنْهُ فِي يَوْمِهِ ذَلِكَ مِنْ سُرْفِ عَلَى نَفْسِهِ وَإِضَاعَةٍ لَأَمْرِ رَبِّهِ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتَغْفَرَ اللَّهَ تَعَالَى وَأَتَابَ رَاحٍ إِلَى أَهْلِهِ وَفَدَحُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ يَوْمَهُ . وَإِنَّمَا تُحْمَدُ الشَّهَادَةُ أَيْضاً إِذَا كَانَتْ مِنْ تَائِبٍ إِلَى اللَّهِ اسْتَغْفَرَ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

۱۰۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبْرِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ

۱۰۰- آنس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: هر آینه یاد خدای عز و جل در صبح و شام بهتر است از خرم کردن شمشیرها در راه خدای عز و جل - یعنی هر کس که یاد کند خدا را در بامداد، و به خاطر آورد آنچه را از آن در شب از کردار زیانبارش به او خواهد رسید و از خدا آمرزش خواسته و به سوی او بازگشت نماید، هنگامی که با این اندیشه در جستجوی آنچه که خدا روزیش ساخته، راه افتاده، سیئاتش از او زدوده، و گناهانش آمرزیده شود، و چون در آخر روز خدا را یاد نمود به خود مراجعه می کند، و کارهایی را که در آن روز انجام داده مثل زیاده روی در حق خودش و پایمال نمودن امر پروردگارش همه را در نظر می آورد، پس چون بیاد خدا افتاد و از خدای تعالی آمرزش خواست و پشیمان گردید نزد خانواده اش می رود در حالیکه گناهان روزش آمرزیده شده، و جز این نیست که شهادت به وحدانیت خدا وقتی پسندیده است از کسی یا فردی که به سوی خدا بازگشته و از نافرمانی خدای عز و جل آمرزش بخواهد.

۱۰۱- آنس گوید: صحابه پیامبر خدا ﷺ به تجارت های دریائی

قال: حدثنا خرائش، قال: حدثنا مولاي أنس قال: كان أصحاب رسول الله ﷺ يتجرون في البحر - يعني أن التجارة في البحر وركوبه وليس يهيج ليس من المكروه وهو من الانتشار والابتغاء الذي أذن الله عز وجل فيه بقوله عز وجل: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» و قد روي في ركوب البحر والنهي عنه حديث - .

۱۰۲ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن فضّل بن عمر، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام، عن معنى قول أمير المؤمنين صلوات الله عليه لما نظر إلى الثاني وهو مسجى بثوبه ما أحدا حب إلي أن ألقي الله بصحيفة من هذا المسجى فقال: عني بها الصحيفة التي كتبت في الكعبة .

۱۰۳ - حدثنا علي بن أحمد بن موسى - رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله

می پرداختند - یعنی بازار گانای وقتی دریا طوفانی نبود با کشتی کالای خود را جابجا می نمودند و مکروه نبود و آن از موارد رفتن در پی روزی و از مصداقهای پراکنده شدن و روزی جشن است که خدای عز و جل به آن اذن داده است در فرموده اش: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (پس هرگاه نماز را بجای آوردید در پی کار و کسب شوید، و از فضل خدا درخواست کنید - جمعه: ۲۰) .

و در باره مسافرت های دریائی و نهی از آن حدیثی وارد شده است :

۱۰۲ - مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم در باره معنی فرموده امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که چون دومی (عمر) را دید در حالی که او را بکفن پوشانده بودند، فرمود: «هیچکس نزد من دوست داشتنی تر نیست از کسی که خدا را با صحیفه (نامه و کتابش) ملاقات کند از این کفن شده» ؟

فرمود: امیرالمؤمنین آن صحیفه ای را قصد نموده است که در کعبه نوشته شده بود. (و به صحیفه ملعونه مشهور است).

۱۰۳ - ابو بصیر گوید: از او (ظاهراً منظور امام صادق «ع» است) در باره

الکوفی، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: سألت عماروي عن النبي ﷺ أنه قال: «إِنَّ وَلَدَ الزَّنا شَرُّ الثَّلاثَةِ» ما معناه؟ قال: عني به الأوسط أنه شرٌّ ممَّن تقدَّمه وممَّن تلاه.

۱۰۴ - أبي - رحمه الله - قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، قال: حدَّثنا أبو عبد الله الرازي، عن الحسن بن الحسين، عن ياسين الضرير [أ] وغيره، عن حماد بن عيسى، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: خطب رجل إلى قوم فقالوا: ما تجارتك؟ قال: أبيع الدوابَّ. فزوجوه فاذا هو يبيع السنابير، فاختصموا إلى علي بن أبي طالب عليه السلام فأجاز نكاحه وقال: السنابير دوابَّ.

۱۰۵ - أبي - رحمه الله - قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدَّثنا أبو سعيد

آنچه از پیغمبر ﷺ روایت شده، پرسیدم، که فرموده: «بدرستی که زناراده نابکارترین آن سه تن می باشد» [پرسیدم: معنایش چیست؟] فرمود: مقصودش شخصی است که میانه دو تن ناحق است، زیرا او تبه کارتر از قبلی و بعدی خود خواهد بود.

۱۰۴ - حماد بن عیسی از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت نموده که فرمود: مردی برای خواستگاری دختری نزد طایفه ای رفت، باو گفتند: شغلت چیست؟ گفت: فروشنده دواب هستم. پس آن دختر را به عقد او درآوردند، پس از پایان مراسم زناشویی معلوم شد گربه ها را می فروشد. نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) شکایت کردند، فرمود: نکاحش درست است، و فرمود: گربه ها نیز از جنبندگان هستند.

شرح: این در صورتی است که ضمن عقد شرط شده باشد، چنانچه این خبر را از نظر سند معتبر بدانیم و الا محمد بن احمد رازی و حسن بن حسین که ظاهراً لوثی باشند اخبارشان اعتباری ندارد و ضعیف است.

۱۰۵ - حسن بن زیاد عطار گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: (عامه) از ما

الْأَدْمِيَّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ الْعَطَّارِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَنَا: أُمُومَنُونَ أَنْتُمْ؟ فنقول نعم، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. فيقولون: أَلَيْسَ الْمُؤْمِنُونَ فِي الْجَنَّةِ؟ فنقول: بَلَى. فيقولون: أَقَاتُمْ فِي الْجَنَّةِ؟ فَإِذَا نَظَرْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا ضَعُفْنَا وَانْكَسَرْنَا عَنْ الْجَوَابِ. قَالَ: فَقَالَ: إِذَا قَالُوا لَكُمْ: أُمُومَنُونَ أَنْتُمْ؟ قُولُوا: نَعَمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. قَالَ قُلْتُ: وَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّمَا اسْتَفْتَيْتُمْ لَأَنْتُمْ شَكَّاكٌ. قَالَ: قُولُوا: وَاللَّهِ مَا نَحْنُ بِشَكَّاكٍ، وَلَكِنَّا اسْتَفْتَيْنَا كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ» وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَدْخُلُونَهُ أَوَّلًا وَقَدْ سَمِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمُؤْمِنِينَ بِالْعَمَلِ

می پرسند: آیا شما از مؤمنان هستید؟ پاسخ می دهیم «اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» (اگر خدا خواسته باشد)، پس می پرسند: مگر مؤمنان در بهشت نیستند؟ ما جواب می گوئیم: آری، هستند. می پرسند: آیا شما هم در بهشت هستید؟ پس چون به اعمال خود می نگریم، در می مانیم و از پاسخ دادن عاجز می شویم، گوید: امام علیه السلام فرمود: اگر به شما گفتند: آیا شما مؤمن هستید؟ فوراً بگوئید: «بله، اِنْ شَاءَ اللَّهُ» (حدیث چنین است ولی ظاهراً آنست که امام علیه السلام با این جمله و آنچه بعد از آن است در صدد یاد دادن طرز تعلیق به خواست خدا می باشد).

گوید: عرض کردم: این جمله را گفتم، و ایشان می گوید: شما که استثنا (ونها) نمودید یقیناً در ایمان خود تردید دارید، فرمود: پس قسم بخورید و بگوئید: به خدا سوگند ما هیچ تردیدی نداریم، ولیکن استثناء نمودیم، چنانکه خدا فرموده: «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ» (حتماً وارد مسجد الحرام می شویم اگر خدا خواسته باشد در حال ایمان از هر گزندی - فتح: ۲۷).

و مسلم است که خدا از ابتدا می دانست حتماً ایشان وارد آنجا خواهند شد، و نیز خداوند عزّ و جلّ گروندگان واقعی را بخاطر کار شایسته «مؤمنین» نامیده، و شخصی که مرتکب گناهان بزرگ، و عملی که خدای عزّ و جلّ به ارتکاب آن بیم دوزخ داده، گردد، نه در قرآن و نه در روایت «مؤمن» نامیده نشده و پس از

الصالح «مؤمنين» ولم يسم من ركب الكبائر وما وعد الله عز وجل عليه النار في قرآن ولا أثر . ولا تسمهم بالإيمان بعد ذلك الفعل .

### تم الكتاب

آنکه آنها مرتکب گناه کبیره‌ای شدند شما هم آنان را مؤمن نخوانید.

و خدا را سپاس می‌گویم که مرا به اتمام ترجمه آن موفق گردانید «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

۲۵ شوال سنه ۱۴۱۹ قمری مطابق ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۰ شمسی

قم: هیدالعلی محمدی شاهرودی

مدرسه علمیه خراسان

## ﴿ فهرست ﴾

## ﴿ بخش دوم ترجمه کتاب معانی الاخبار ﴾

باب موضوع صفحه

۴	معنی عالیترین کمالات	۱۸۵
۱۵	معنی « گنج زیر دیوار که از آن پسرک یتیم بود »	۱۸۶
۱۶	معنی مستضعف	۱۸۷
۲۲	معنی « بله » . ۱۸۹ معنی ناکتین ، قاسطین و مارقین	۱۸۸
۲۴	معنی بشارت به خروج « آذار »	۱۹۰
	معنی قول پیامبر ﷺ به علی (ع) که :	۱۹۱
۲۵	توانختن در کار ان تا کران بهشت میباشد	
۲۹	معنی عربیت	۱۹۲
۳۰	معنی « لیم » و « کوریم »	۱۹۳
۳۱	معنی « قانع » و « معتر »	۱۹۴
	معنی گفتار حضرت ابراهیم (ع) : « بل فعله کبیر هم - الخ »	۱۹۵
۳۴	و « ای منقیم » و قول حضرت یونس : « انکم لاسارقون »	
۳۶	معنی « ملک کبیر » که در قرآن آمده	۱۹۶
۳۷	معنی « لزام »	۱۹۷
۳۸	معنی « غلول » ، « سخت » و « رشوه »	۱۹۸
۳۹	معنی قول پیامبر ﷺ در مورد زنان	۱۹۹
۴۰	معنی « مبارک » . ۲۰۱ معنی « ترتر حمران » و « میطر »	۲۰۰
۴۲	معنی « باغی » و « عادی »	۲۰۲
۴۳	معنی « اوقیه » و « نش »	۲۰۳
	معنی گفتار امام صادق (ع) که : حرام نمیکرد از جهت	۲۰۴
۴۴	شیر خوارگی مگر آنچه مجبور است	

باب موضوع	صفحه
معنی «إغناء» و «قنا» . ۲۰۶ معنی نوبه خدا عز و جل بر خلق	۴۵
معنی «الورقة و حبة» ، ظلمات الارض ، رطب ، یابس	۴۶
معنی «سهم» از مالی که شخصی به آن وصیت نماید	۴۷
معنی «شیء» از مال . ۲۱۰ و «جزء» در وصیت	۴۹
معنی کثیر از مال	۵۱
معنی «قدیم» از بردگان	۵۱
معنی «حبیس»	۵۳
معنی صدود	۵۵
معنی تبیر	۵۶
معنی احقاب	۵۶
معنی مشارق و مغارب ۲۱۵ معنی «عضباء» و «جدعاء»	۵۷
معنی شرفاء ، خرقاء ، مقابله ، مداره	۵۸
معنی فرار بسوی خدا . ۲۲۱ معنی محصور و مصدود	۵۹
معنی مراعات ترکیبی که بر روی آن بار میباشد	۶۰
معنی «عج» و «ثج»	۶۱
معنی دباء ، مزقّت ، حنتم ، نقیر	۶۲
معنی ضحک . ۲۲۶ معنی نافله	۶۳
معنی «قَطْ»	۶۴
معنی کواشف ، دواعی ، بغایا ، ذوات الازواج	۶۵
معنی فقیه حقیقی	۶۶
معنی بلوغ باشد و استوی . ۲۳۱ معنی خریف	۶۷
معنی فلق	۶۸
معنی «شر الحاسد إذا حسد»	۶۹



باب	موضوع	صفحه
۲۳۴	معنی بهار مؤمن .	۲۳۵ معنی بهار قرآن
۲۳۶	معنی افق مبین	۷۰
۲۳۷	معنی افق از مردم .	۲۳۸ معنی اسودین
۲۳۹	معنی تمام نعمت	۷۲
۲۴۰	معنی خواسته های مردم	۷۳
۲۴۱	معنی آهنگ نافوس	۷۴
۲۴۲	معنی یکی از حالات روز قیامت	۷۶
۲۴۳	معنی این جمله که مرد مؤمن به دوست دارد	۷۷
۲۴۴	معنی ممد در گور	۷۸
۲۴۵	معنی خرد زنان و زیبایی مردان	۲۴۶ معنی صوم دهر
۲۴۷	معنی انتقام بعضی از قطعه های زمین	۸۴
۲۴۸	معنی گفتار شایسته و کردار نیک	۸۵
۲۴۹	معنی دوست داشتن دیدار خدا	۸۵
۲۵۰	معنی حجزه خدا در زمین	۸۷
۲۵۱	معنی حاقن ، حاقب و حاذق .	۲۵۲ معنی مجنون
۲۵۳	معنی پرهیز غذایی	۹۰
۲۵۴	معنی دیقاء	۹۰
۲۵۵	معنی خائف	۹۱
۲۵۶	معنی کفو	۹۱
۲۵۷	معنی مسلم ، مؤمن ، مهاجر و عربی و مولی .	۲۵۸ معنی عقل
۲۵۹	معنی پرهیز از خدا با حقیقت تقوی	۹۳
۲۶۰	معنی پرستش .	۲۶۱ معنی سائبه
۲۶۲	معنی « کبر »	۹۵

باب	موضوع	صفحه
۲۶۳	معنی تزکیه نهی شد از طرف خدا. ۲۶۲ معنی عجب مفسد	۹۹
۲۶۵	معنی حد	۱۰۱
۲۶۶	معنی فقر. ۲۶۷ معنی بخل و شح	۱۰۲
۲۶۸	معنی سوء الحساب	۱۰۵
۲۶۹	معنی سفاقت	۱۰۶
۲۷۰	معنی فرمایش پیامبر ﷺ در مورد حجامت	۱۰۶
۲۷۱	معنی حجامت با سود و یار و نجات دهنده	۱۰۷
۲۷۲	معنی احداث و ضو	۱۰۸
۲۷۳	معنی یکی ها از دهی ها	۱۰۹
۲۷۴	معنی صاع و مد، و تفاوت بین صاع است و مد آن	۱۱۰
۲۷۵	معنی نامصه، متمصه، واشمه و مستوشمه، واصله، مستوصله، و واشمه و مستوشمه	۱۱۱
۲۷۶	معنی دیگری از واصله و مستوصله	۱۱۳
۲۷۷	معنی اطابة کلام و اطعام طعام، افشای سلام، ادامه صیام، نماز در شب، مردم در خواب	۱۱۳
۲۷۸	معنی زهد	۱۱۵
۲۷۹	معنی ورع از مردم	۱۱۷
۲۸۰	معنی خوشخوئی و حد آن. ۲۸۱ معنی خلاق و خلق	۱۱۸
۲۸۲	معنی شکایت از بیماری	۱۱۹
۲۸۳	معنی فرمایش امام صادق علیه السلام در باره کسی که بحمام رفته بود	۱۲۰
۲۸۴	معنی فرمایش پیامبر ﷺ در مورد فرار از طاعون	۱۲۱
۲۸۵	معنی کلام حضرت صادق علیه السلام: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است	۱۲۲
۲۸۶	معنی سخاوت و اندازة آن	۱۲۳

باب	موضوع	صفحه
۲۸۷	معنی سماحة	۱۲۴
۲۸۸	معنی جواد	۱۲۵
۲۸۹	معنی مروّت	۱۲۶
۲۹۰	معنی «سبحة الحديث» و تحریف	۱۲۹
۲۹۱	معنی ظهر قرآن و بطن آن	۱۳۰
۲۹۲	معنی مرگ سرخ . ۲۹۳ معنی بد حالی فقیر و غنی	۱۳۱
۲۹۴	معنی خشنودی خداوند به کردار اندک	۱۳۲
۲۹۵	معنی توکل، صبر، قناعت، رضا، زهد و اخلاص و یقین	۱۳۳
۲۹۶	معنی روایتیکه میفرماید: برای چند گروه دریافت صدقه حلال نیست	۱۳۶
۲۹۷	معنی فرموده پیامبر ﷺ: هر حبشی شونده‌ای در رنج است	۱۳۷
۲۹۸	معنی «گلی» که خک از دهنش خوردن آن را منع کرده است	۱۳۷
۲۹۹	معنی منع از ازدواج یا زنا تیکه در یک مجلس سه طلاقه شده‌اند	۱۳۸
۳۰۰	معنی گران شدن خویشاوندی	۱۳۹
۳۰۱	معنی قاتلی که نمی میرد	۱۴۰
۳۰۲	معنی فرموده پیامبر ﷺ: خدا لعنت کند قاتل را	۱۴۰
۳۰۳	معنی تعرب بعد از هجرت . ۳۰۴ معنی ساعت غفلت	۱۴۲
۳۰۵	معنی «امّته»	۱۴۳
۳۰۶	معنی عدم قیام و شورش تا قبل از ظهور حضرت صاحب ﷺ	۱۴۴
۳۰۷	معنی فرمایش امیر مؤمنان ﷺ: نیاز و بی نیازی از مردم	۱۴۵
۳۰۸	معنی فرمایش پیامبر گرامی اسلام ﷺ که: میان قبر و منبر من	
	بوستانی است از بوستانهای بهشت	۱۴۶
۳۰۹	معنی فرمایش امیر ﷺ که: بجز حمار، رد احسان نمیکند	۱۴۷
۳۱۰	معنی قول جبرئیل ﷺ بحضرت آدم: «حیاك الله و بیاك الله»	۱۴۹



باب	موضوع	صفحه
۳۳۲	معنی اذان از جانب خدا و پیامبر خدا	۲۱۴
۳۳۳	معنی شاهد و مشهود، و معنی روزی که مردم در آن فراهم گردند	۲۱۵
۳۳۴	معنی مکامعه و مکامعه . ۳۳۵ معنی بعال	۲۱۸
۳۳۶	معنی اقواء	۲۱۹
۳۳۷	معنی مطیطا	۲۲۰
۳۳۸	معنی لباس قسی	۲۲۱
۳۳۹	معنی شجنه	۲۲۲
۳۴۰	معنی جبار	۲۲۴
۳۴۱	معنی اسحاق . ۳۴۲ معنی «خواب» و «جفل اذیب»	۲۲۷
۳۴۳	معنی روزه دار افطار کننده	۲۲۸
۳۴۴	معنی قمیص، ردا، تاج، عبا و ... و عصا و .....	۲۳۰
۳۴۵	معنی قول امیر <small>علیه السلام</small> به عثمان بن عفان	۲۳۴
۳۴۶	معنی گفتار امیر <small>علیه السلام</small> هنگام دریافت خبر شهادت حسان بن حسان	
۲۳۵	(فرماندار شهر انبار)	
۳۴۷	معنی گفتار یکسان پیامبران <small>علیهم السلام</small> بخداوند، در روز قیامت که :	
۲۴۳	«ما چیزی ندانیم، مگر آنچه تو میدانی»	
۲۴۴	معنی نفس عقل و روح آن	
۲۴۶	معنی حدیثی که در لعن طلا و نفره وارد شده	
۳۵۰	معنی درجات و کفاره گناهان، و هلاک کنندگان،	
۲۴۷	و رهائی بخشندهگان	
۳۵۱	معنی رمضان	۲۴۹
۳۵۲	معنی شب قدر	۲۵۰

باب	موضوع	صفحه
۳۵۳	معنی خضراء دمن	۲۵۱
۳۵۴	معنی تقسیم بندی زنان به: «جامع مجمع» و «ربیع مربع»	
۲۵۳	و «کرب مقمع» و «غل قیل»	
۳۵۵	معنی بعضی از اوصاف زنان: «غنیمت»، «گرام»، «ودود»،	
۲۵۴	«ولود»، «عقیم»، «صخابه»، «ولاجه» و «همازه»	
۲۵۵	معنی «شهره»، «لهره»، «نهره»، «هیدره» و «لقوت»	
۳۵۷	معنی این فرمایش پیامبر (ص) که: حجامت گر و حجامت شده	
۲۵۷	روزه را شکستند	
۲۵۸	معنی «قواعد»، «بواسق»، «جون»، «خمو»، «میض» و «رحا»	
۲۶۱	معنی فرمایش پیغمبر ﷺ که: «جوی گلزارهای بهشت بشتابید»	
۲۶۱	معنی آنچه در باره شتر مکرر تکرار شده است	
۲۶۴	معنی مؤدّه شتابان مؤمن . ۳۶۲ معنی عرفاء اهل بهشت	
۲۶۵	معنی یک گروه که رستگارانند	
۲۶۶	معنی چهار عطایی که انسان را از چهار چیز دیگر بی نیاز میسازد	
۲۶۶	معنی چیزی که ریشه اش در زمین است و شاخه اش در آسمان	
۲۶۷	معنی آرایش آن سرای	
۲۶۸	معنی بهره ای از دنیا	
۲۶۸	معنی «لکغ»	
۲۶۹	معنی «اتواء»	
۲۷۱	معنی مقادیر سنی شتر، که در زکات گرفته میشود	
۲۷۵	معنی انواع دیات ملزومه در صورت	
۲۷۷	معنی نهر غوطه	

صفحه	باب موضوع
۲۷۸	معنی «حَبِیْف» «زَنُوْق» «جَوَاض» و «جَمَطَرِی»
۲۷۹	معنی صَلَاةٌ وَسطی
۲۸۲	معنی تَحَبُّتِ مَسْجِد، و معنی صَلَاةٌ و آنچه مربوط به آنست
۲۸۹	معنی قَاعِ قَرَقَر، و شَجَاعِ اقْرَع
۲۹۱	معنی عَرَقٌ و لَابِثِین
۲۹۴	معنی «نَفَث»
۲۹۸	معنی «جَهْدُ الْبَلَاءِ»
۲۹۹	معنی «مَخَادَعَه» : فریفتن خلد
۳۰۰	معنی «هَاوِیَه»
۳۰۱	معنی مَغْبُون
۳۰۳	معنی کَفَات
۳۸۴	معنی چیزی که ناخواستنش در آغاز و ترس داشتن از پایش
۳۰۳	سزاوار است
۳۰۴	معنی چیزهای کمر شکن
۳۰۵	معنی «بَوَارِ الْاِیْم»
۳۰۵	معنی خصلت‌هایی که تمام نیکیها در آن فراهم آمده است
۳۰۶	معنی «زَبْر»
۳۰۷	معنی «ثَبْر»
۳۰۸	معنی سعادت و شقاوت . ۳۹۱ معنی «اقِیْعَس»
۳۹۲	معنی فرموده امام صادق (ع) که : کشمکش ما و خاندان ابی سفیان
۳۱۰	در باره خداست
۳۱۰	معنی کمک خواستن پیغمبر (ص) از معاویه در نوشتن وحی

باب موضوع	صفحه
معنی تخضیر	۳۹۴
معنی گفتار مسیح <small>علیه السلام</small> که: آخرین خشتی که کارگر بر دیوار میگذارد اساس است	۳۹۵
تغیر آمین	۳۹۶
معنی «رجس» و «قول زور» و «لهو الحدیث»	۳۹۷
معنی حنیفیت	۳۹۸
معنی برداشتن پیامبر علی را بر دوش و ناتوانی علی از اینکار	۳۹۹
معنی قول حضرت سلیمان در قرآن که:	۴۰۰
«رب اغفر لی و هب لی ملکاً - الف»	۳۲۵
معنی آه گفتن مریض	۳۲۷
معانی خطبه حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۴۰۲
زنان مهاجر و انصار	۳۲۸
معنی «زبی» و «طیبین»	۴۰۳
معنی «شفر» و «فیض النفس»	۴۰۴
معانی خطبه شفشقیه	۴۰۵
معنی «نین»، «زیتون»، «طور سینین» و «بلد آمین»	۴۰۶
معنی انواع مستی	۴۰۷
معنی ناصبی	۴۰۸
معنی «روزهای خداوند»	۴۰۹
معنی «پر زورتر» و «مقاومتر»	۴۱۰
معنی برترین اجزاء عبادت	۴۱۱
معنی دو بیگانه‌ای که پذیرش آندو لازم است	۴۱۲



صفحه	باب موضوع
۳۶۰	۴۱۳ معنی سرایت بیماری گذشتگان به این امت
۳۶۱	۴۱۴ معنی صلاة خدا و ملائکه و مؤمنین بر پیامبر ﷺ و معنی تسلیم
۳۶۲	۴۱۵ معنی جایگاه‌های لعن
۳۶۳	۴۱۶ معنی ریسمان محکمی که گسسته نشود
۳۶۳	۴۱۷ معنی صبر، و مصابره، و مرابطه
	۴۱۸ معنی «رغبه»، «رهبه»، «تبتل»، «ابتهاال»، «تضرع»، و «بصبحة» در دعا
۳۶۴	۴۱۹ معنی لا اله الا الله گفتن با اخلاص
۳۶۵	۴۲۰ معنی دژ محکم الهی
۳۶۶	۴۲۱ معنایی دیگر برای دژ محکم الهی
۳۶۸	۴۲۲ معنی وفای بعهده و وفای بخداوند عز و جل پیمان‌بندگان
۳۶۹	۴۲۳ معنی «ریو»، «قرار»، «و» معین
۳۷۲	۴۲۴ معنی صفت جمیل . ۴۲۵ معنی خوف و طمع
۳۷۳	۴۲۶ معنی حسه‌ای که بنده را وارد بهشت میگرداند
۳۷۴	۴۲۷ معنی فرمایش پیغمبر که سه بار فرمود: پروردگارا جانشین مرا رحمت کن
۳۷۴	۴۲۸ معنی بی نقص بودن غذا
۳۷۵	۴۲۹ معنی نامه‌ای که ام سلمه به عایشه در رفتنش به بصره نوشت
۳۷۶	۴۳۰ معنی اخبار بی مانند و کمیاب
۳۸۴	